





به نام خدا

این سالنامه تقدیم می شود
به ائمه معصومین (صلوات الله عليهم اجمعین)
امام خمینی (ره)، شهدای گرانقدر
از صدر اسلام تا شهدای ایران اسلامی و جبهه مقاومت



دَلتِ رَاآب وُجَار وُكُنْ بِهَارِ زَارَاهِی آید



با اسکن روی «کیو آر کدها» خاطرات و زندگینامه کامل
شهدا و همچنین یکصد کتاب استناد شده در سالنامه
به عنوان منابع را دانلود و سپس مطالعه و نشر دهید

فروردین

رضان / شوال / ۱۴۴۶
March / April / 2025

شنبه	۳۰	۱۹	۲۲	۲	۲۹	۹	۱۶	۵	۱۲
یکشنبه	۳۱	۲۰	۲۳	۳	۳۰	۱۰	۱۷	۶	۱۳
دوشنبه			۲۴	۴	۳۱	۱۱	۱۸	۷	۱۴
سه شنبه			۲۵	۵		۱۲	۱۹	۸	۱۵
چهارشنبه			۲۶	۶	۲	۱۳	۲۰	۹	۱۶
پنجشنبه			۲۷	۷	۳	۱۴	۲۱	۱۰	۱۷
جمعه	۲۱	۲۰	۱	۸	۴	۱۵	۲۲	۱۱	۱۸

۱. شنب قدر / آغاز نوروز ۲. شهادت حضرت امام علی (ع) / عید نوروز ۳. شب قدر / عید نوروز ۴. عید نوروز
۵. روز شورش و شهادت امام حسن مجتبی (ع) / روز جهانی فطری ۸. روز جهانی فطری ۱۰. عید سعید فطر ۱۲. تعطیل به
مناسبت عید سعید فطر / روز جمهوری اسلامی ایران ۱۳. روز شهادت ۱۴. روز سلامت ۱۵. روز ملی
فرهنگی هسته ای / شهادت سید مرتضی انصاری ۱۶. روز هنر انقلاب اسلامی ۱۷. روز شهادت عطار
نیشابوری ۱۸. روز فرهنگ پهلوانی و ورزش و روز خانه ای ۱۹. روز ارتش جمهوری اسلامی و نیروی زمینی

اردیبهشت

شوال / ذی القعدة / ۱۴۴۶
April / May / 2025

شنبه	۲۷	۶	۳	۱۰	۱۷	۲۷
یکشنبه	۲۸	۷	۴	۱۱	۱۸	۲۸
دوشنبه	۲۹	۸	۵	۱۲	۱۹	۲۹
سه شنبه	۳۰	۹	۶	۱۳	۲۰	۳۰
چهارشنبه	۳۱	۱۰	۷	۱۴	۲۱	۳۱
پنجشنبه	۲۵	۱	۸	۱۵	۲۲	۲۵
جمعه	۲۶	۲	۹	۱۶	۲۳	۲۶

۱. روز بزرگداشت سعدی ۲. تأسیس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ۳. روز بزرگداشت شیخ بهایی /
روز همکار ۴. شهادت حضرت امام خمیني(ع) ۵. شهادت علامه امامی امیرکا به ایران در
طوس ۷. روز ایمنی حمل و نقل ۹. ولادت حضرت معصومه(س) و روز دختران / آغاز دهه کرامت /
روز شوراها ۱۰. روز ملی خلیج فارس ۱۱. روز جهانی کار و کارگر ۱۲. شهادت استاد مرتضی مطهری / روز
معلم ۱۳. روز بزرگداشت حضرت احمد بن موسی شاهچراغ(ع) ۱۴. ولادت حضرت امام رضا(ع)
۱۵. روز پاسداشت زبان فارسی و بزرگداشت حکیم ابوالقاسم فردوسی ۱۸. روز بزرگداشت حکیم
عمر خیام ۲۰. روز ملی مکتب ۲۱. روز اهدای عضو اهدای زندگی

خرداد

ذی القعدة / ذی الحجه / ۱۴۴۶
May / June / 2025

شنبه	۳۱	۲۵	۲۴	۳	۳۱	۱۰	۷	۱۷	۱۴
یکشنبه			۲۵	۴	۱	۱۱	۸	۱۸	۱۵
دوشنبه			۲۶	۵	۲	۱۲	۹	۱۹	۱۶
سه شنبه			۲۷	۶	۳	۱۳	۱۰	۲۰	۱۷
چهارشنبه			۲۸	۷	۴	۱۴	۱۱	۲۱	۱۸
پنجشنبه			۲۹	۸	۵	۱۵	۱۲	۲۲	۱۹
جمعه	۲۳	۲۲	۲	۹	۶	۱۶	۱۳	۲۳	۲۰

۳. فتح خرمشهر در عملیات بیت المقدس ۴. روز مقاومت و پایداری / روز دزفول ۵. شهادت حضرت امام
مجتبی (ع) ۷. سالروز ازدواج حضرت امام علی(ع) و حضرت فاطمه(س) / روز ازدواج ۱۲. شهادت
حضرت امام محمد باقر(ع) ۱۴. رحلت حضرت امام خمینی(ره) / انتخاب حضرت آیت الله العظمی امام خامنه ای
به رهبری ۱۵. روز عرفة / قیام نهمین ماه رجب ۱۶. عید سعید ایدان / آغاز
دهه امامت و ولایت ۲۰. روز منابع دستی / روز ملی فرش ۲۱. ولادت حضرت امام علی النقی
(ع) ۲۴. عید سعید غدیر خم ۲۵. ولادت حضرت امام موسی ساجد(ع) ۲۷. روز جهاد
کواشوری ۲۹. بزرگداشت دکتر علی شریعتی ۳۰. روز مبارزه با بیماری‌ها (سلام) ۳۱. روز خانواده و
تکریم بازماندگان / شهادت دکتر مصطفی چمران / روز بسیج استانی

تیر

ذی الحجه / محرم / ۱۴۴۷
June / July / 2025

شنبه	۲۸	۲۱	۱۴	۵	۷	۲۸
یکشنبه	۲۹	۲۲	۱۵	۶	۸	۲۹
دوشنبه	۳۰	۲۳	۱۶	۷	۹	۳۰
سه شنبه	۳۱	۲۴	۱۷	۸	۱۰	۳۱
چهارشنبه		۲۵	۱۸	۹	۱۱	۲
پنجشنبه		۲۶	۱۹	۱۰	۱۲	۳
جمعه	۲۷	۲۰	۱۳	۴	۵	۲۷

۱. روز اسفند ۵. آغاز سال ۱۴۴۷ ق / روز بزرگداشت معتمد کاشانی / روز شعر و ادبیات آیینی
۷. نهادت مظلومانه آیت الله دکتر بهشتی / زن ۷۲ و بازاری امام خمینی / روز قوه قضائیه ۱۰. روز
صفت و معنی ۱۴. ششای خمینی / روز قلم ۱۵. عاشورای خمینی ۱۶. روز تاجیکان از اسرا و
مفقودان ۱۷. شهادت حضرت امین (ع) ۱۸. روز ادبیات کودکان و نوجوانان ۱۹. روز عفاف
و محاب ۲۲. روز بزرگداشت خوارزمی / روز فناوری اطلاعات ۲۵. روز پزشکی و تأمین اجتماعی
۲۶. سالروز تأسیس نهاد شورای نگهبان ۳۰. شهادت حضرت امین زین العابدین(ع) به روایتی

مرداد

محرم / صفر / ۱۴۴۷
July / August / 2025

شنبه	۲۵	۱۸	۱۱	۲	۴	۲۵
یکشنبه	۲۶	۱۹	۱۲	۳	۵	۲۶
دوشنبه	۲۷	۲۰	۱۳	۴	۶	۲۷
سه شنبه	۲۸	۲۱	۱۴	۵	۷	۲۸
چهارشنبه	۲۹	۲۲	۱۵	۶	۸	۲۹
پنجشنبه	۳۰	۲۳	۱۶	۷	۹	۳۰
جمعه	۳۱	۲۴	۱۷	۸	۱۰	۳۱

۵. سالروز عملیات انفرادی قریب مراد ۹. شهادت حضرت امام حسن مجتبی (ع) ۱۱. شهادت
۷. کویت ۱۲. روز بزرگداشت سیدان فارسی ۱۴. روز حقوق بشر اسلامی و اکرام انسانی ۱۷. روز
فرهنگ ۱۸. روز بزرگداشت شهید مدافع حرم ۲۲. آیین سید حسینی ۲۳. آغاز بزرگداشت آزادگان به
میهن اسلامی ۲۸. کودتای آمریکا برای بازگرداندن شاه ۳۰. روز جهانی مسجد ۳۱. رحلت حضرت
رسول اکرم(ص) / شهادت حضرت امام حسن مجتبی (ع)

شهریور

صفر / ربیع الاول / ۱۴۴۷
August / September / 2025

شنبه	۲۹	۱	۳۰	۸	۶	۱۳	۱۵	۲۲	۲۰
یکشنبه	۳۰	۲	۳۱	۹	۷	۱۴	۱۶	۲۳	۲۱
دوشنبه	۳۱	۳	۱	۱۰	۸	۱۵	۱۷	۲۴	۲۲
سه شنبه		۴	۲	۱۱	۹	۱۶	۱۸	۲۵	۲۳
چهارشنبه		۵	۳	۱۲	۱۰	۱۷	۱۹	۲۶	۲۴
پنجشنبه		۶	۴	۱۳	۱۱	۱۸	۲۰	۲۷	۲۵
جمعه	۲۹	۷	۵	۱۴	۱۲	۱۹	۲۱	۲۸	۲۶

۱. روز بزرگداشت ابوعلی سینا / روز پزشک ۲. شهادت حضرت امام رضا(ع) / آغاز هفته دولت ۳. روز
کارمند ۵. روز بزرگداشت محمد بن کریم رازی / روز داروسازی ۸. روز مبارزه با تروریسم
۱۰. شهادت حضرت امام حسن مجتبی (ع) / آغاز امامت حلی و عصر(ع) ۱۳. روز تاجران / روز
بزرگداشت ابوهریرا(ص) ۱۴. ولادت حضرت رسول اکرم(ص) / ولایت اهل سنت / آغاز هفته
مدت ۱۷. قیام ۱۷ شهریور ۱۸. روز وقف ۱۹. ولادت حضرت رسول اکرم(ص) و روز اخلاق و مهرورزی
/ ولادت حضرت امام جعفر صادق(ع) ۲۱. روز سینما ۲۷. روز شعر و ادب فارسی / روز بزرگداشت
استاد سید محمد حسینی شهریار ۳۱. آغاز جنگ تحمیلی / آغاز هفته دفاع مقدس



سال ۱۴۰۴ در یک نگاه



شنبه	۲۶	۱۸	۱۹	۱۱	۱۲	۴	۵	۲۷	۲۸
یکشنبه	۲۷	۱۹	۲۰	۱۲	۱۳	۵	۶	۲۸	۲۹
دوشنبه	۲۸	۲۰	۲۱	۱۳	۱۴	۶	۷	۲۹	۳۰
سه شنبه	۲۹	۲۱	۲۲	۱۴	۱۵	۷	۸	۳۰	۳۱
چهارشنبه	۳۰	۲۲	۲۳	۱۵	۱۶	۸	۹	۳۱	۱
پنجشنبه	۳۱	۲۳	۲۴	۱۶	۱۷	۹	۱۰	۱	۲
جمعه	۱	۲۴	۲۵	۱۷	۱۸	۱۰	۱۱	۲	۳

۴. روز سرباز: ۷. روز آتش نشانی و ایمنی / روز بزرگداشت شمسی: ۸. شهادت حضرت امام موسی کاظم (ع) / ۹. ولادت حضرت امام حسن عسکری (ع) / روز جهانی سالمندی: ۱۱. ولادت حضرت معصومه (س) / ۱۳. روز نیرو انتظامی: ۱۴. روز دامپزشکی: ۱۵. روز روستا و عشایر / روز جهانی حمامه فلسطین / طوفان الانسانی: ۱۶. روز بزرگداشت حافظ: ۱۷. روز جهانی باناینان: ۱۸. روز ملی پارالمپیک: ۲۵. روز نسل کشی کودکان و زنان فلسطینی: ۲۶. روز تربیت بدنی و ورزش: ۲۹. روز صادرات

شنبه	۲۴	۱۵	۱۷	۸	۱۰	۱	۳	۲۵	۲۶
یکشنبه	۲۵	۱۶	۱۸	۹	۱۱	۲	۴	۲۶	۲۷
دوشنبه	۲۶	۱۷	۱۹	۱۰	۱۲	۳	۵	۲۷	۲۸
سه شنبه	۲۷	۱۸	۲۰	۱۱	۱۳	۴	۶	۲۸	۲۹
چهارشنبه	۲۸	۱۹	۲۱	۱۲	۱۴	۵	۷	۲۹	۳۰
پنجشنبه	۲۹	۲۰	۲۲	۱۳	۱۵	۶	۸	۳۰	۳۱
جمعه	۳۰	۲۱	۲۳	۱۴	۱۶	۷	۹	۳۱	۱

۵. ولادت حضرت زینب(س) / روز رستگار: ۸. شهادت محمد حسین فقیهید / روز نوچیان و بسج دانش آموزی: ۱۱. شهادت حضرت قاضی (رهبرانی) به وراثتی / تسخیر قلعه جاسوسی امریکا به دست دانشجویان پیرو خط امام / روز ملی مبارزه با استعمار جهانی / روز دانش آموز: ۱۴. روز فرهنگ عمومی: ۲۴. روز کتاب، کتابخوانی و کتابدار: ۳۰. روز بزرگداشت ابومنیر فارابی / روز حکمت و فلسفه.

شنبه	۲۹	۲۰	۲۲	۱۳	۱۵	۶	۸	۲۹	۲۸
یکشنبه	۳۰	۲۱	۲۳	۱۴	۱۶	۷	۹	۳۰	۲۹
دوشنبه	۳۱	۲۲	۲۴	۱۵	۱۷	۸	۱۰	۳۱	۳۰
سه شنبه	۱	۲۳	۲۵	۱۶	۱۸	۹	۱۱	۱	۲
چهارشنبه	۲	۲۴	۲۶	۱۷	۱۹	۱۰	۱۲	۲	۳
پنجشنبه	۳	۲۵	۲۷	۱۸	۲۰	۱۱	۱۳	۳	۴
جمعه	۴	۲۶	۲۸	۱۹	۲۱	۱۲	۱۴	۴	۵

۳. شهادت حضرت فاطمه (زهرا(س)): ۵. روز بسیج مستضعفان: ۷. روز نیرو دریایی: ۱۰. ولادت آیت ا. سید حسن مدرس و روز مجاس: ۱۲. روز قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران / روز جهانی معالان: ۱۳. ولادت حضرت ام المومنین(س) / روز تکریم مادران و همسران شهدا: ۱۶. روز دانشجو: ۲۰. ولادت حضرت فاطمه (زهرا(س)) و روز زن / روز خوار: حضرت امام خمینی(ره): ۲۵. روز پژوهشی: ۲۷. شهادت آیت ا. دکتر محمد علی: ۲۸. روز وحدت مدون و دانشگاه: ۳۰. شب یلدا

شنبه	۲۶	۱۸	۱۹	۱۱	۱۲	۴	۵	۲۷	۲۸
یکشنبه	۲۷	۱۹	۲۰	۱۲	۱۳	۵	۶	۲۸	۲۹
دوشنبه	۲۸	۲۰	۲۱	۱۳	۱۴	۶	۷	۲۹	۳۰
سه شنبه	۲۹	۲۱	۲۲	۱۴	۱۵	۷	۸	۳۰	۳۱
چهارشنبه	۳۰	۲۲	۲۳	۱۵	۱۶	۸	۹	۳۱	۱
پنجشنبه	۳۱	۲۳	۲۴	۱۶	۱۷	۹	۱۰	۱	۲
جمعه	۱	۲۴	۲۵	۱۷	۱۸	۱۰	۱۱	۲	۳

۱. ولادت حضرت امام محمد باقر(ع): ۳. شهادت حضرت امام علی ائمه الهادی(ع): ۴. ولادت حضرت عیسی مسیح(ع) / روز بزرگداشت پروکتی: ۵. تشکیل نهضت سواد آموزی به فرمانی حضرت امام خمینی(ره): ۶. روز بصیرت و میثاق امت با ولایت: ۱۰. ولادت حضرت امام محمد تقی(ع): ۱۱. آغاز سال ۱۴۴۶ میلادی: ۱۳. ولادت حضرت امام علی(ع) / روز پدر: ۱۴. آغاز امام امین(ع) / روز جهانی مقاومت: ۱۵. شهادت آیت الله العظمی و عمل سردار شهید قاسم سلیمانی به دست استکبار جهانی: ۱۶. ارتحال حضرت زینب(س): ۱۷. تغییر قیله سلیمانی از بیت المقدس به مکه معظمه: ۱۹. قیام خویش مردم قم: ۲۰. شهادت میرزا تقی خان فخرالملوک: ۲۵. شهادت حضرت امام موسی کاظم(ع): ۲۶. قرار شاه معتمد: ۲۷. محبت حضرت رسول اکرم(ص).

شنبه	۲۵	۱۴	۱۸	۷	۱۱	۳۱	۴	۲۴	۲۵
یکشنبه	۲۶	۱۵	۱۹	۸	۱۲	۱	۵	۲۵	۲۶
دوشنبه	۲۷	۱۶	۲۰	۹	۱۳	۲	۶	۲۶	۲۷
سه شنبه	۲۸	۱۷	۲۱	۱۰	۱۴	۳	۷	۲۷	۲۸
چهارشنبه	۲۹	۱۸	۲۲	۱۱	۱۵	۴	۸	۲۸	۲۹
پنجشنبه	۳۰	۱۹	۲۳	۱۲	۱۶	۵	۹	۲۹	۳۰
جمعه	۱	۲۰	۲۴	۱۳	۱۷	۶	۱۰	۳۰	۳۱

۳. ولادت حضرت امام حسین(ع) و روز پاسدار: ۴. ولادت حضرت ابوالفضل العباس(ع) و روز جابران: ۵. ولادت حضرت امام زین العابدین(ع) و روز شاعر: ۱۱. ولادت حضرت علی (ع) و روز جابران: ۱۲. بزرگداشت حضرت امام خمینی(ره) و آغاز دهه مبارک فجر: ۱۴. روز فناوری فضایی: ۱۵. ولادت حضرت امام(ع) و روز جهانی مستضعفان: ۱۹. روز نیرو هوایی: ۲۱. پیروزی انقلاب اسلامی ایران و سقوط نظام شاهنشاهی: ۲۹. قیام مردم تبریز / روز اسلامی مقاومتی و کارآفرینی.

شنبه	۲۳	۱۴	۱۶	۷	۹	۲۸	۲	۲۱	۲۰
یکشنبه	۲۴	۱۵	۱۷	۸	۱۰	۱	۳	۲۲	۲۱
دوشنبه	۲۵	۱۶	۱۸	۹	۱۱	۲	۴	۲۳	۲۲
سه شنبه	۲۶	۱۷	۱۹	۱۰	۱۲	۳	۵	۲۴	۲۳
چهارشنبه	۲۷	۱۸	۲۰	۱۱	۱۳	۴	۶	۲۵	۲۴
پنجشنبه	۲۸	۱۹	۲۱	۱۲	۱۴	۵	۷	۲۶	۲۵
جمعه	۲۹	۲۰	۲۲	۱۳	۱۵	۶	۸	۲۷	۲۶

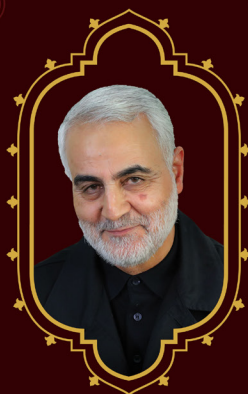
۵. روز بزرگداشت خواجه نصیر الدین طوسی / روز مهندسی: ۹. وفات حضرت خدیجه(س): ۱۴. ولادت حضرت امام حسن مجتبی(ع) و روز گرام و تکریم عرین / روز احسان و نیکنواری: / روز ترویج فرهنگ قرص الحسنه: ۱۵. روز درختکاری: ۱۷. شب قدر: ۱۸. فریت خویش حضرت امام علی(ع) / روز نهج البلاغه / روز بزرگداشت سید جمال الدین اسفزاری: ۱۹. شب قدر: ۲۰. شهادت حضرت امام علی(ع) / روز راهبان نور: ۲۱. شب قدر / روز بزرگداشت نظامی گنجوی: ۲۳. مدور قریمان حضرت امام خمینی(ره) / روز تاسیس بنیاد شهید انقلاب اسلامی / روز بزرگداشت شهدا: ۲۵. روز بزرگداشت پروین اعتصامی: ۲۹. روز جهانی قدس / روز ملی شدن صنعت نفت ایران.



سال ۱۴۰۴ در یک نگاه





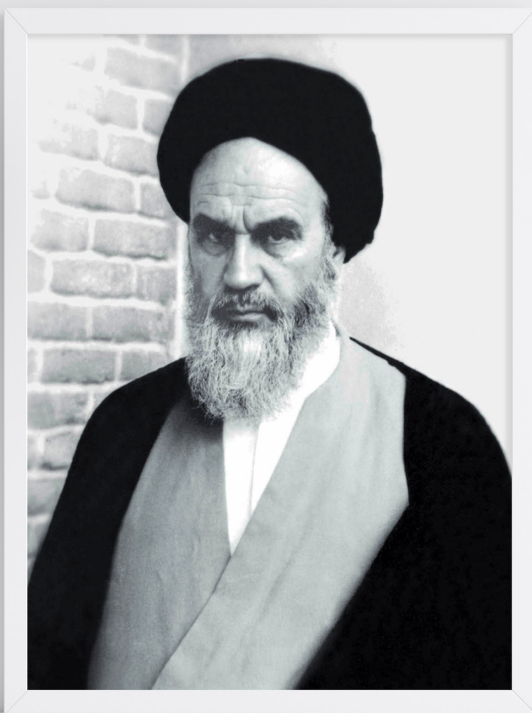






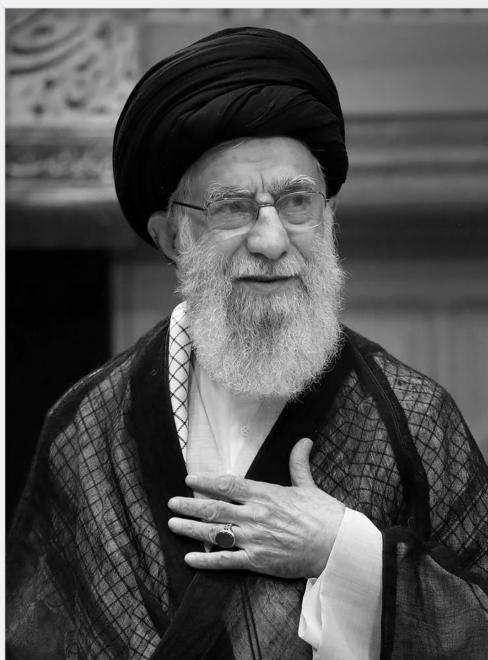
امسال قول می دهیم...

بگوییم خدایا ما می خواهیم یک تصمیم جدید بگیریم، آن تصمیم جدید هدیه به آخرت خودمان باشد. بگوییم، خدایا در این سال در پایان این سال تو مرا بیمارزومن قول می دهی که دروغ نگویم ولو اینکه این دروغ به ضرر من باشد. شما مطمئن باشید از این تصمیم جز خیر نخواهید دید، خیر مطلق است.



«یا مقلب القلوب و الابصار؛ یا مدبر اللیل و النهار؛ یا محول الحول و الاحوال؛ حول حالنا الی احسن الحال»

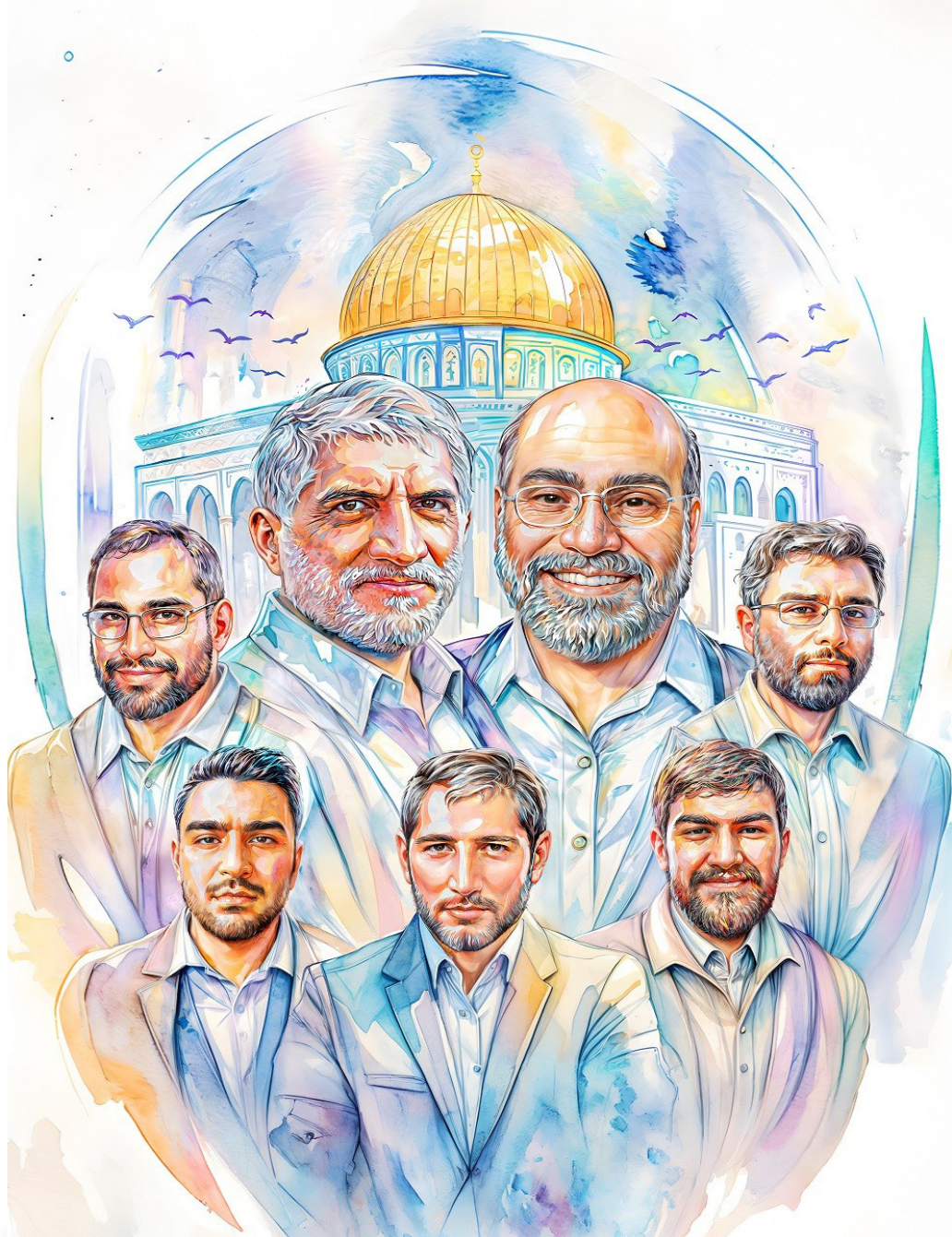
شهدا، دعا داشتند، ادعا نداشتند، نیایش داشتند، نمایش نداشتند، حیا داشتند، ریا نداشتند، رسم داشتند، اسم نداشتند و ما تا ابد به آنها که قمقمه ها را دفن کردند تا هوس آب نکنند، مدیونیم... یکی از سخت ترین کارها تهیه تقویم شهداست؟! می پرسید چرا؟ چون باید از بین بیش از دویست هزار شهید، حدود ۳۶۵ شهید در نهایت انتخاب کنی و در سالنامه قرار دهی و حقیر از اینکه نتوانستم از خاطرات تمام شهدا استفاده کنم، پیشاپیش عذر خواهی می کنم. مشکل بعدی در تهیه روز شمار شهدایی، این است که تاریخ شهادت و تولد شهدا مشترک است و باید شما بعضی از شهدا را براساس روز شهادت و عده ای از شهدا را براساس روز تولد، دسته بندی کنی، که در همین کار هم دوباره مشکل تعداد مشابه در یک روز پیدا می شود، که برای رفع مشکل باید بعضی از شهدا را در روزهایی معرفی کنی، که نه روز شهادت شان است و نه روز تولدشان است. به هر حال ما این قدم اول را با استمداد از خداوند عزوجل و توسل به ائمه معصومین (ع) برداشتیم و شما خوانندگان عزیز و گرامی این نکات را بر ما ببخشید...



خیلی برای مقدمه زحمت کشیدم و بارها نوشتم و خط زدم و پاک کردم کاغذهایم را و سرانجام تصمیم گرفتم کتاب را با بیانات امام خامنه ای شروع کنم، آنجا که می فرمایند: ما با شهدا معاصر بودیم و جهاد و ایثار و شهادت و گره‌گشایی‌ها و ایستادگی آنان در مقابل قدرتها را دیدیم اما نسل جوان، این موضوع را با وضوح و پداهتی که ما متوجه شدیم، نمی‌بینند، بنابراین هریک از علما، روشنفکران، دانشگاہیان و صاحبان مناصب دولتی، باید به تناسب جایگاه خود نقش آفرینی کنند. راه مقابله با جنگ شناختی، اقتصادی، سیاسی و امنیتی جبهه دشمنان انقلاب اسلامی، استمرار راه شهدا و عمل به درس آنان یعنی مجاهدت، ایستادگی و مقاومت است... ۲۹ مرداد ۱۴۰۲

عزیزان من، برادران خوب، خواهران خوب! بدانید، امروز هم پیام شهیدان اگر به گوش ما برسد، از ما خوف را و حزن را برطرف خواهد کرد. آنهایی که دچار خوفند، آنهایی که دچار حزنند، این پیام را نمی‌گیرند، نمی‌شنوند، وَاَلا اگر صدای شهیدان را بشنویم، خوف و حزن ما هم محو خواهد شد، به برکت صدای شهیدان... ۴ مهر ۱۳۹۷

ارادتمند: ناصر کاوه



شہداء علیٰ طریق الفتی



رهبر معظم انقلاب، امام خامنه ای
راه مقابله با جنگ شناختی، اقتصادی، سیاسی و امنیتی
جبهه دشمنان انقلاب اسلامی، استمرار راه شهدا و عمل
به درس آنان یعنی، مجاهدت، ایستادگی و مقاومت است

تعطیلات رسمی سال ۱۴۰۴ هجری شمسی

۱ فروردین: شب قدر / آغاز نوروز
۲ فروردین: شهادت حضرت امام علی(ع) / عید نوروز
۳ فروردین: شب قدر / عید نوروز
۴ فروردین: عید نوروز
۱۱ فروردین: عید سعید فطر
۱۲ فروردین: تعطیل به مناسبت عید سعید فطر / روز جمهوری اسلامی ایران
۱۳ فروردین: روز طبیعت
۱۴ اردیبهشت: شهادت حضرت امام جعفر صادق(ع)
۱۴ خرداد: رحلت حضرت امام خمینی(ره)
۱۵ خرداد: قیام خونین ۱۵ خرداد
۱۶ خرداد: عید سعید قربان
۲۴ خرداد: عید سعید غدیر خم
۱۴ تیر: تاسوعای حسینی
۱۵ تیر: عاشورای حسینی
۲۳ مرداد: اربعین حسینی
۳۱ مرداد: رحلت حضرت رسول اکرم(ص) / شهادت حضرت امام حسن مجتبی(ع)
۲ شهریور: شهادت حضرت امام رضا(ع)
۱۵ شهریور: شهادت حضرت امام حسن عسکری(ع) / آغاز امامت حضرت ولی عصر(عج)
۱۹ شهریور: ولادت حضرت رسول اکرم(ص) / ولادت حضرت امام جعفر صادق(ع)
۳ آذر: شهادت حضرت فاطمه زهرا(س)
۱۳ دی: ولادت حضرت امام علی(ع)
۲۷ دی: مبعث حضرت رسول اکرم(ص)
۱۵ بهمن: ولادت حضرت قائم(عج)
۲۲ بهمن: پیروزی انقلاب اسلامی ایران و سقوط نظام شاهنشاهی
۲۵ اسفند: شهادت حضرت امام علی(ع)
۲۹ اسفند: روز ملی شدن صنعت نفت ایران

شناسه سالنامه شهدا ۱۴۰۴

مدیر پروژه، تحقیق و نویسنده متون: ناصر کاوه
 گرافیک، طراحی و هوش مصنوعی: علی کربلایی
 ویراستاری، تایپ و صفحه بندی: نرگس کاوه
 مجری طرح، رایانه، و فضای مجازی: مهدی کاوه
 رسانه، تبلیغات و پشتیبانی: فاطمه عاقلی
 تلفن پخش: ۰۹۱۲۱۴۴۰۸۴۲



مشخصات دارنده

نام:

نشانی:

تلفن همراه:

تلفن:



شهید
حسین خلعتبری
مرد افسانه ای آسمان

حسین خلعتبری، قهرمانی جاودانه در تاریخ جنگ ایران و عراق، در ۷ آذر ۱۳۵۹ در عملیات مروارید، بر فراز خلیج فارس، نامش را جاودانه ساخت. در این عملیات شجاعانه، خلعتبری موفق شد ۴۸ افسر عالی رتبه و دو ژنرال عراقی را از بین ببرد و نیروی دریایی عراق را با نابودی ناوهای اوزا به زانو درآورد. با این اقدام، خسارتی معادل ۲۴۰ میلیون دلار به رژیم بعث وارد کرد. از آن پس، حسین خلعتبری به "شکارچی اوزا" شهرت یافت. با نزدیک شدن نوروز ۱۳۶۴، هنگامی که همه در فکر دیدار خانواده بودند، حسین تصمیمی متفاوت گرفت. وقتی دوستانش پرسیدند چرا به خانه نمی‌رود، پاسخ داد: "در این شرایط بحرانی، مردم به کمک ما نیاز دارند. وجدانم اجازه نمی‌دهد آنان را تنها بگذارم." **در نخستین روز عید، حسین از کنار سفره هفت‌سین، به پروازی دیگر دست زد؛ این بار به سوی آسمان ابدیت.** پس از اصابت موشک دشمن، همچون مولایش حسین(ع)، بی‌سر به شهادت رسید و خاموش شد. در بخشی از وصیت‌نامه‌اش آمده است: "اگر ذره‌ای از خاک وطنم به پوتین دشمن چسبیده باشد، آن را با خونم می‌شویم و مرگ در این راه افتخار است." پس از شهادت حسین خلعتبری، مجلات جنگی آمریکا حسین خلعتبری را نابغه‌ای در هدایت اف-۴ معرفی کردند. در سال ۲۰۰۶، خلعتبری به عنوان بهترین خلبان اف-۴ جهان شناخته شد. شهید حسین خلعتبری گفته بود:

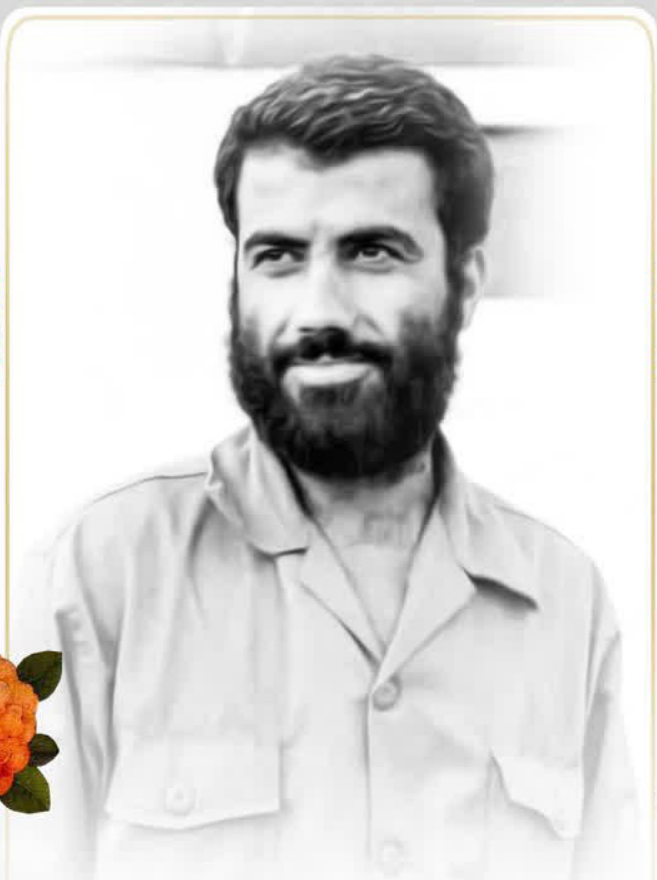
"ما در اوج مظلومیت جنگیدیم و هرگز تسلیم نشدیم."

برشی از زندگی سرلشگر خلبان، شهید حسین خلعتبری - منبع: کتاب شجاعت امام و شهدا، ناصر کاوه



اگر نتوانستید جنازه ام را به عقب بیاورید
آنها به روی مین های دشمن بیندازید
تا اقلا جنازه من کمکی به اسلام کرده باشد.

فرازی از وصیت نامه شهید محسن وزوایی



وقت ناهار رفتم پشت یه تپه و با تعجب دیدم کاظم روی
خاک نشسته و لبه‌های نان رواز روی زمین برمی‌داره، تمیز
می‌کنه و می‌خوره. اونقدر ناراحت شدم که به جای سلام
گفتم: داداش! تو فرمانده تیپ هستی. این کارها چیه؟ مگه
غذا نیست؟ خودم دیدم دارن غذا پخش می‌کنند. کاظم
گفت: اون غذا مال بسیجی‌هاست این نان‌ها رو مردم با
زحمت از خرج زندگیشون زدند و فرستادند. درست نیست
اسراف کنیم. خاطره‌ای از سیره شهید حاج کاظم نجفی رستگار





شهید

محسن وزوایی

فرمانده تیپ و مسئول محور لشکر ۲۷

شهید وزوایی، فاتح بازی دراز وقتی به همراه هم‌رزمانش دیدند در محاصره دشمن قرار دارند و از نیروهای کمکی خبری نیست، شروع به خواندن سوره فیل کردند و بعد از لحظه‌ای دشمن با بالگردش به تانک خودی زد و آنرا منهدم کرد و حتی دو بالگرد عراقی بر اثر برخورد پره‌ها بهم منهدم شدند. همین‌ها اثر اعتقاد قلبی محسن به امداد الهی بود و باعث پیروزی بازی دراز شد... در ۲ فروردین ۱۳۶۱ عملیات فتح المبین، محسن با سه گردان گم می‌شوند. محسن به تنهایی در تاریکی شب ۲ رکعت نماز می‌خواند و استغاثه می‌کند. او بعد از نماز با توسل به حضرت زهرا(س) و مدد خانم، مسیر درست برای هدایت نیروها را پیدا می‌کند و تمام نیروها دقیقاً به همان نقطه‌ای که می‌خواستند می‌رسند و این گونه در عملیات فتح المبین، آنچنان این عنایت خداوند متعال شامل حال‌شان شد که رزمندگان توانستند با حداقل تلفات که شامل یک شهید و پنج مجروح بود، توپخانه دشمن را به غنیمت بگیرند و نیروهای نظامی بعث عراق را که بالغ بر هزار نفر بودند اسیر کنند... **مقام معظم رهبری فرمودند: این جمله که شهید وزوایی به مادرش گفته: من کربلا را برای خودم نمی‌خواهم بلکه آنرا برای نسل‌های آینده می‌خواهم، از کسی صادر می‌شود که روح خیلی بلندی داشته باشد و شهید وزوایی الحق از بزرگان بود. از وصیت شهید وزوایی: اگر نتوانستید جنازه‌ام را به عقب بیاورید آنرا به روی مین‌های دشمن بیندازید تا اقلاً جنازه من کمکی به اسلام کرده باشد...**

سردار شهید محسن وزوایی، فاتح بازی دراز و فتح المبین - منبع: کتاب معجزه الهی و کرامات اهل بیت، ناصر کاوه



شهید

کاظم نجفی رستگار

فرمانده لشکر سیدالشهدا (ع)

حاج کاظم به عنوان فرمانده یکی از گردان‌های تیپ محمد رسول‌الله (ص)، به فرماندهی احمد متوسلیان، انتخاب شد و بعد از ۶ ماه فعالیت، مسئولیت واحد عملیات را در پادگان توحید پذیرفت. کاظم در این زمان طی مأموریتی جهت توانمندسازی نیروهای حزب‌الله، به عنوان فرمانده گردان به جنوب لبنان اعزام شد و مسئولیت تعدادی از عملیات‌ها را برعهده گرفت. رستگار در راه آماده‌سازی شیعیان لبنان از هیچ کوششی فروگذار نکرد. بازگشت او با تشکیل تیپ دوم سپاه تهران مصادف شد که به نام مبارک سیدالشهدا (ع) مزین شد و فرماندهی عملیات تیپ را عهده‌دار شد. در مهرماه سال ۱۳۶۱ ازدواج کرد و چند روز بعد به جبهه رفت. پس از حضور مداوم در جبهه، در جریان عملیات بدر، روز پنجشنبه ۲۵ اسفندماه، به همراه حسن بهمنی و ناصر شیری از فرماندهان لشکر سیدالشهدا (ع)، به درجه رفیع شهادت نائل آمد. پیکر این فرمانده شهید بعد از ۱۳ سال، همچون سید و سالار شهیدان، قطعه‌قطعه به وطن بازگشت و در بهشت زهرا (س) تهران آرام گرفت... سردار محسن رضایی در مورد شهید رستگار این چنین نقل می‌کند:

«شهید کاظم رستگار، یک ولایتی آزاده بود و در عین اینکه ولایت‌پذیر بود، اشکالات و معایبی را که در صحنه جنگ و نبرد می‌دید، آشکارا طرح می‌کرد. آزادمنشی و آزادی‌خواهی حاج کاظم رستگار مبنای ولایت‌پذیری او بود. هر مطلبی که حق می‌دانست، پیگیری می‌کرد و هر چه امام می‌فرمودند را نصب العین قرار می‌داد.»

برشی از زندگی فرمانده لشکر سیدالشهدا، شهید کاظم نجفی رستگار - منبع: کتاب پاسداری شهدا، از ولایت فقیه، ناصر کاوه



شهید

حسین اسداللهی

فرمانده لشکر ۲۷ محمد رسول الله (ص)

«شاید باورتان نشود اما تا پیش از شهادتش، من و مادرش خبر نداشتیم که از هم‌زمان شهید حاج قاسم سلیمانی است و هرگز حرفی درباره این موضوع نمی‌زد یا از رشادتها و نبردهایش با داعشی‌ها برایمان تعریف نمی‌کرد. زمانی که از عراق و سوریه به خانه می‌آمد، تنها به فکر کمک به مردم و مستضعفان بود... هرکجا که سیل و زلزله‌ای می‌آمد، نخستین نفری بود که برای کمک به مردم، راهی می‌شد. از شمال و جنوب گرفته تا کردستان می‌توانید از مردم بپرسید که او چه خدماتی انجام داده است. کرد و لر و عرب و فارس همه دوستش دارند. یک بار تازه به خانه برگشته بود و قصد داشت که برای کمک به زلزله‌زده‌ها به «سرپل ذهاب» برود که به او گفتم:

«پدرجان چند روزی در خانه بمان و استراحت کن.» که در جواب گفت: حضرت آقا از ما انتظار کار و تلاش دارد نه در خانه ماندن و فیلم و عکس گرفتن. بایدهکاری کنیم که حضرت آقا خوشحال و راضی باشند... در یک جمله، اهل میدان عمل بود و با درجه سرداری خود را سرباز حضرت آقا و خادم مردم و مستضعفان می‌دانست. حسین در قلب مردم جای دارد و همان‌گونه که امام خامنه‌ای فرموده اند: شهیدان همیشه زنده و حاضر هستند...

حسین، انسانی متین، سربه زیر و افتاده بود. با اینکه سردار دوران جنگ تحمیلی و از فرماندهان اصلی محور مقاومت در «عراق» و «سوریه» بود، هرگز ذره‌ای غرور و تکبر و خودبزرگ بینی در رفتار و گفتارش ندیدم...

برشی از زندگی سردار سرتیپ، شهید مدافع حرم حسین اسداللهی _ منبع: کتاب دوری از کبر و غرور شهید، ناصر کاوه



شهید

اکبر جزری

ستاره درخشان ایثار و از خود گذشتگی

برای رسیدن به محوری که به تیپ امام حسین واگذار شده بود، باید از کوهستان عبور می‌کردیم و خود را به خطوط دشمن می‌رساندیم. شب عملیات، بچه‌ها حرکت کردند و از معبری که بچه‌های تخریب باز کرده بودند عبور کردیم. زمانی که به جلو می‌رفتیم، متوجه شدیم که عراقی‌ها در انتهای معبر یک تیربار مستقر کرده‌اند. وقتی درگیری آغاز شد، بچه‌ها یکصد تکبیر گفتند و صدای شلیک تیربارهای دشمن و گلوله‌های رسانی که از کنارمان می‌گذشتند، فضا را پر کرده بود. انفجارهای گلوله‌های خمپاره و بوی دود و باروت در میدان نبرد پیچیده بود...

گلوله‌های منور تاریکی شب را به روز تبدیل کرده بودند. یکی از تیربارهای دشمن راه عبور نیروها را سد کرده بود و اگر وضعیت ادامه پیدا می‌کرد، همه نیروها قتل‌عام می‌شدند. شهید اکبر جزری معاون گردان بلافاصله به صورت سینه خیز حرکت کرد و خود را به زیر سنگر تیربار رساند. در حالی که تیربار دشمن چندین نوار شلیک کرده بود، با دست راستش لوله داغ و قرمز تیربار را گرفت و آن را به سمت آسمان برد. عراقی‌ها او را به شهادت رساندند. اما بچه‌های گردان وقتی دیدند تیربار به سمت آسمان شلیک می‌کند، از شیار بلند شدند و رفتند خط دشمن را گرفتند. صبح روز بعد، بچه‌ها پیکر شهید جزری را پیدا کردند در حالیکه؛ لوله تیربار دشمن به دست راست او چسبیده و کف دستش جزغاله شده بود. همه فهمیدند شب گذشته شهید اکبر جزری چه ایثاری کرده است...

برشی از زندگی سردار شهید، اکبر جزری - منبع: کتاب ایثارگری شهید، ناصر کاوه



شهید
شیخ احمد یاسین
بنیانگذار حماس

شیخ یاسین در ۱۲ سالگی به همراه خانواده خود به نوار غزه گریخت. شیخ یاسین در هنگام کشتی گرفتن با یکی از دوستانش در کودکی مجروح شد و پس از ۴۵ روز از قرار دادن گردنش در گچ، مشخص شد که او در اثر فلجی که در آن دوران متحمل شده بود، تا پایان عمر این گونه زندگی خواهد کرد. وی علاوه بر فلج کامل، از بیماری‌های بسیاری از جمله از دست دادن بینایی چشم راست در دوران زندان، ضعف شدید در دید چشم چپ، التهاب مزمن گوش و حساسیت در ریه‌ها و برخی بیماری‌ها و سایر عفونت‌های روده‌ای نیز رنج می‌برد... **شیخ در ۱۹۸۷ به همراه شماری از گروه‌های فلسطینی جنبش مقاومت اسلامی («حماس») را بنیانگذاری کرد. در ماه اکتبر سال ۱۹۹۱ دادگاه نظامی رژیم صهیونیستی، شیخ یاسین را بنا بر اتهامات واهی مختلف و نیز نقش وی در تأسیس جنبش حماس، به حبس ابد محکوم کرد.** شیخ احمد یاسین در ۶ سپتامبر ۲۰۰۳ هنگامی که در یکی از آپارتمان‌های غزه همراه با اسماعیل هنیه بود، مورد سوء قصد نافرجام قرار گرفت و رژیم صهیونیستی ساختمان آپارتمانی در غزه را هدف قرار داد که محل سکونت شیخ بود. شیخ و ۱۵ فلسطینی را مجروح شدند، اما جراحات وی جدی نبود؛ لکن بار دیگر قصد ترور شیخ را کردند. زمانیکه ایشان بعد از نماز صبح با ویلچر از مجتمع اسلامی خارج می‌شد هواپیماهای رژیم صهیونیستی با سه موشک آن محل را بمباران کردند و شیخ احمد یاسین را به شهادت رساندند....

برشی از زندگی شهید شیخ احمد اسماعیل یاسین - منبع: کتاب استکبار ستیزی و مبارزه شهدا، ناصر کاوه



شهید
محمد سعید بوطی
عالم بزرگوار سوریه

دکتر محمد سعید رمضان بوطی در سال ۱۳۰۸ هجری شمسی دهکده ای کوچک به نام جیلکا در جزیره ابن عمر در غرب آناتولی از یک خانواده ی دینی متولی شد. مقطع دکتری را نیز در دانشگاه الازهر در سال ۱۹۶۵ گذراند...

همان طور که مقام معظم رهبری فرمودند: این شهید تلاش موثری در حفظ وحدت مسلمانان اعم از سنی و شیعه کرد. او بصیرت داشت و می دانست که دشمن با سلاح تفرقه در پی نابودی اسلام است. هر زمان که علمای بزرگ اهل سنت برای اجماع در مورد موضوع اساسی دین و جامعه ی اسلامی تصمیم میگرفتند نظر جناب دکتر بوطی وزنه ی سنگین اجماع بوده و نظر ایشان مورد توجه ترین نظر در بین علمای اهل سنت بود. سرانجام این عالم متدین در عملیاتی تروریستی در فروردین ۱۳۹۲ در مسجد الایمان در منطقه المزرعه در دمشق به شهادت رسید. شهید بوطی در سال های پایانی عمرش برای تبیین انحراف فکری وهابیان بسیار تلاش نمود. متأسفانه وهابیان وی را در هنگام تدریس در مسجد به شهادت رساندند... شهید بوطی یک عالم اصیل و سنی واقعی بود. شهادتش بهای سنگین مخالفتش با وهابیت بود.

در روز شهادتش، جوانی وارد مسجد شد که از طلاب شیخ نبود و البته مشکل ظاهری هم نداشت و در صف های عقب نماز ایستاد و دقایقی بعد خود را در میان نمازگزاران منفجر کرد و بوطی و جمعی از طلاب وی در این انفجار تروریستی به شهادت رسیدند...

برشی از زندگی عالم بزرگ سوریه، شهید بوطی - منبع: کتاب استکبار ستیزی و مبارزه شهدا، ناصر کاوه



شهید

حسن شفیعی زاده

فرمانده توپخانه سپاه

اصرار و تدبیر شفیعی زاده باعث شد ساخت توپ ۱۲۲ میلیمتری را شروع کردیم و این شروع باشکوهی برای ما در تولید تجهیزات نظامی بود. جهنمی را که در فاو شفیعی زاده برای ارتش بعثی عراقی خلق کرده بود، می شد از حال و روز اسرای دشمن فهمید. شفیعی زاده با استفاده از تکنیک و عقلانیت بارانی از آتش بر سر ارتش بعثی عراق ریخت و اگر نبود این طرح آتش، شاید ما در کربلای ۵ نمی توانستیم ایستادگی کنیم. یکی از علل پیروزی کربلای ۵ قدرت آتش توپخانه ما بود... آن روز قرار بود در پایان جلسه، هدایایی به رسم قدردانی از زحمات فرماندهان یگان ها داده شود. شفیعی زاده هم جزو این افراد بود. مسئول تدارکات، یک دستگاه تلویزیون به شفیعی زاده هدیه داد، اما او نپذیرفت. مسئول تدارکات وقتی دید هدیه را قبول نمی کند، خودش تلویزیون را برداشت پشت ماشین حسن آقا گذاشت. حسن آقا هم تلویزیون را از پشت ماشین برداشت و گذاشت روی زمین و این کار چندبار تکرار شد و سرانجام شفیعی زاده قبول نکرد که نکرد. پرسیدم: چرا این هدیه را قبول نمی کنی برادر؟ به همه می دهند. تو هم مثل بقیه! لحظه ای فکر کرد و گفت: میدانی که ناخالص بودن اعمال نقطه شروعی دارد، من نمی خواهم این هدیه نقطه شروع ناخالصی ها در زندگی ام باشد. **با وجود اینکه فرمانده توپخانه سپاه بود، گمنام زیست و گمنام شهید شد. او در آسمان ها بیشتر مشهور بود! ورد زبانش بود و خطاب به مسئولین می گفت: عدالت را فدای مصلحت نکنید...**

برشی از زندگی سردار سرلشگر، شهید حسن شفیعی زاده - منبع: کتاب ساده زیستی امام و شهدا، ناصر کاوه



شهید

حسین املاکی

قائم مقام لشکر ۱۶ قدس گیلان

رشادت های املاکی در منطقه باعث شد تا پس از پیوستن به تیپ ۲۵ کربلا در واحد اطلاعات و عملیات فرماندهی محور یکم این لشکر را بر عهده گیرد و در عملیات مختلفی شرکت کرد. املاکی در سال ۶۴ بنا به نیاز منطقه و توصیه فرماندهی سپاه به لشکر قدس گیلان رفت و با تقویت واحد اطلاعات و عملیات تیپ، طراحی عملیات والفجر ۹ را انجام داد و توانست موفقیت های زیادی را در این نبرد تقدیم ایران اسلامی کند...

سرانجام این دلاور شجاع اسلام در ۹ فروردین سال ۱۳۶۷ در عملیات والفجر ۱۰ در منطقه عمومی سید صادق، شانه دری بر روی ارتفاعات (بانی بنوک) به همراه یاران و همزمان خود در اثر بمب باران شیمیایی بعضی ها به شهادت رسید... حسین املاکی حسینی زیست و حسینی شهید شد و شهادتش الگو و درسی فراموش ناشدنی شد به نام ایثار به امت عزیز اسلامی... چرا که در هنگام بحبوحه جنگ و نبرد و آتش حملات و شیمیایی دشمن املاکی به بسیجی ای که ناله و استمداد و کمک می طلبید، ماسک صورتش را برداشت و بصورت بسیجی بست و در نهایت هر دو شهید شدند هم بسیجی و هم حسین املاکی...

امام خامنه ای در رابطه با ایثار فوق العاده شهید املاکی فرمودند: شهید املاکی شما، که توی میدان جنگ شیمیایی زدند و خودش هم آنجا در معرض شیمیایی بود، بسیجی بغل دستش ماسک نداشت، شهید املاکی ماسک خودش را برداشت بست به صورت بسیجی همراهش... "قهرمان یعنی این"...

برشی از زندگی سردار سرلشکر، شهید حسین املاکی - منبع: کتاب ایثارگری شهدا، ناصر کاوه



شهید

سید حمزه سجادیان

پدر ع شهید و اذان گوی شهید جبهه ها

روز اول شروع جنگ ایشان بین نماز مغرب و عشاء رو به ما نمود و گفت: ما زمان شاه سرباز ندادیم و نباید هم می دادیم ولی الان زمانی است که باید سرباز بدهیم و شماها بایستی دوره ببینید و خودتان برای رفتن به جبهه و پیروزی و حفظ انقلاب آماده کنید. بعد از اینکه این جملات را به ما، باحالتی خاص گفت: خدایا! من این ساعت مقدس را شاهد می گیرم که تا آن اندازه که در فهمم بود، من امر خدا را به فرزندانم امر کردم. سید حمزه بعد از شهادت چهارمین فرزندش با اصرار راهی جبهه شد. سید می گفت: آنها رفته اند برای خودشان رفته اند و من هم باید به وظیفه خودم عمل کنم. سید در عملیات کربلای ۵ به شهادت رسیدند... وقتی سید به شهادت رسید، به دلایلی متوجه نشدیم که در کدام منطقه به شهادت رسیده؟ اما پس از چندی متوجه نوای دلنشین صدای اذانی شدیم که ما را به سمت خود می خواند. رد صدا را گرفتیم و به محلی رسیدیم که پیکر مطهر شهدای بزرگوار در آنجا قرار داشت. با حیرت تمام متوجه شدیم که این صدای اذان گوی گردان "حمزه سجادیان" بود که ما را به آن منطقه رهنمون گردید، با اینکه مشخص بود مدتی از زمان شهادت ایشان گذشته است...

همسر شهید و مادر ۴ شهید می گفت: در پشت جبهه هر کاری از دستم بر می آمد انجام می دادم. اگر کسی به حمزه می گفت: که شما دین خودتان را ادا کردید می گفت: «آنها رفته اند برای خودشان رفته اند و من هم باید به وظیفه خودم عمل کنم...»

برشی از زندگی پدر چهار شهید، سید حمزه سجادیان - منبع: کتاب زندگی به سبک امام و شهدا، ناصر کاوه



شهید

لوکا لاگائتانی واتلی

پسر سلطان شراب ایتالیا

لوکا فرزند یکی از بزرگترین و معروفترین تولید کنندگان شراب در ایتالیا که به سلطان شراب معروف است، می باشد. پدرش مالک کارخانه بزرگ و قدیمی تولید مشروبات الکلی به نام مونتالچینو Montalcino است؛ لوکا از زمان کودکی از دوستان ادواردو آنیلی بود و در سال ۱۹۸۸ به همراه ادواردو به ایران آمد و با پذیرش تشیع، مسلمان می شود، سپس به اتفاق هم به منزل آیت الله سید علی گلپایگانی واقع در یوسف آباد می روند و آنجا مراسم تشرف لوکا به تشیع برگزار می گردد...

لوکا در این سفر به همراه ادواردو به مناطق جنگی جنوب کشور سفر می کند... لوکا به سبک پدر بزرگ کاوشگر خود، ریموند فرانکتی، زندگی می گذراند و به تقلید از او مدتها در آفریقا زندگی می کرد و در خاورمیانه گزارش خبری می ساخت. همچنین از جنگ درکوزوو و در سالهای دهه ۷۰ از افغانستان که با نیروهای روس در جنگ بودند خبر گرفت. در افغانستان با احمد شاه مسعود، آشنا شد و برای اولین بار با او مصاحبه کرد. لوکا دوست بسیار نزدیک ادواردو آنیلی، پسر «جناب وکیل»، بود و آنها با هم سفرهای بسیاری داشتند. لوکا به عنوان فیلمبردار در تلویزیون ملی ایتالیا با جوانی مینولی در برنامه پرونده و همچنین با چند شبکه خصوصی کار می کرد... سرانجام با قتل مشکوک لوکا، برنامه خبر ظهر کانال یک تلویزیون ایتالیا در روز ۱۳ فروردین، برابر ۳ آوریل ۲۰۰۷ خبر پیدا شدن جسد کنت «لوکا گائتانی لاواتلی» ۵۷ ساله را می دهد...

برشی از زندگی پسر سلطان شراب ایتالیا، شهید لوکا واتلی - منبع: کتاب ره یافتگان حسینی، ناصر کاوه



در ۱۲ فروردین با رای اکثریت قاطع مردم، نظام سیاسی کشور پس از ۲۵۰۰ سال از نظام سلطنتی به نظام جمهوری اسلامی و حکومت مردمی تغییر یافت. در ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ ثمره مبارزات ضد سلطنتی و طاغوتی و شعار استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی ملت ایران به بار نشست و نظام جمهوری اسلامی ایران استقرار یافت. بعد از ۲۲ بهمن و به پیروزی رسیدن انقلاب اسلامی ایران توسط مردم و به رهبری امام خمینی، روز ۱۲ فروردین روز جمهوری اسلامی ایران نوع حکومت ایران توسط خود مردم انتخاب شد و مهر تأییدی شد بر حرکت و جریان مردم در اوایل انقلاب، حکومتی که با قید اسلامی است. در این روز نتایج همه‌پرسی نظام جمهوری اسلامی در ایران (رای آری ۹۸/۲ درصد) اعلام شد و مهر تأییدی شد بر حرکت و جریان مردم در اوایل انقلاب، حکومتی که با قید جمهوریت مردم را و با قید اسلامیت نوع دین رایج و قانون حاکم بر آن حکومت را تبیین می‌کند...

امام خمینی بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران، در پیامی به ملت ایران، ۱۲ فروردین را روز عید نامیدند در قسمتی از این پیام آمده است «صبحگاه ۱۲ فروردین که روز نخستین حکومت الله است، از بزرگترین اعیاد مذهبی و ملی ماست. ملت ما باید این روز را عید بگیرند و زنده نگه دارند؛ روزی که کنگره‌های قصر ۲۵۰۰ ساله حکومت طاغوتی فرو ریخت و سلطه شیطانی برای همیشه رخت بر بست و حکومت مستضعفین که حکومت خداست، به جای آن نشست.»

گزارش کوتاه از چگونگی شکل‌گیری نظام جمهوری اسلامی ایران - منبع: کتاب استکبار ستیزی و مبارزه شهدا، ناصر کاوه



شهید

محمدرضا زاهدی

سردار غریب و مقتدر مقاومت

شهید محمد رضا زاهدی، در ابتدا دفاع مقدس فرمانده تیپ ۴۴ قمر بنی هاشم بود که تا تاریخ اسفند ۱۳۶۵ ادامه داشت و پس از شهادت هم‌رزم و یار دیرینه خود حسین خرازی به فرماندهی لشکر امام حسین درآمد و تا سال ۱۳۶۹ ادامه داشت. زاهدی از سال ۱۳۷۰ تا ۱۳۷۵ فرماندهی لشکر قدس گیلان را در کارنامه خود داشت و سپس از سال ۱۳۷۷ به عنوان جانشین سپاه قدس در لبنان و سوریه تا سال ۱۳۸۱ به ایفا نقش پرداخت. سردار زاهدی در سال ۱۳۸۴ و پیش از شهادت حاج احمد کاظمی کمتر از یک سال فرمانده نیروی هوایی سپاه بود و پس از شهادت حاج احمد کاظمی تا سال ۱۳۸۶ فرمانده نیروی زمینی سپاه بود. شهید زاهدی سپس به معاونت عملیات نیروی قدس سپاه بازگشت و تا سال ۱۳۹۵ به همکاری با این نیرو ادامه داد...

سردار زاهدی از سال ۱۳۹۵ تا ۱۳۹۸ به فرماندهی عملیات کل سپاه منصوب شد و بعد از شهادت شهید قاسم سلیمانی علیرغم پایان رسمی دوران کاری در سپاه مجدداً در لباس رزم برای مقابله با دشمنان اسلام وارد معرکه خط مقدم مقاومت اسلامی شد و تا زمان شهادت همچنان یار وفادار انقلاب و اسلام در خط مقدم مقاومت در لبنان و سوریه بود. سردار محمدرضا زاهدی در ۱۳ فروردین ماه ۱۴۰۳ مصادف با ۲۱ ماه رمضان و روز شهادت امام علی (ع) و در حمله رژیم صهیونیستی به ساختمان کنسولگری ایران در دمشق، با یارانش فداکار و وفادارش، به شهادت رسید...

برشی از زندگی سردار سرلشگر، شهید محمد رضا زاهدی - منبع: کتاب جنایات رژیم صهیونیستی، ناصر کاوه



شهید محمد حسن ابراهیمی روحانی شهید در آمریکای جنوبی

شهید ابراهیمی موسس مسجد شیعیان حضرت ولیعصر (عج) در پایتخت گویان در آمریکای جنوبی بود. محمد حسن مبلغی با اخلاص و اهل صدق و صفا و در عین حال پر انرژی و پرتوان برای شیعه بود. حضور ابراهیمی در کشورهای حوزه کارائیب و کشورهای عربی باعث شد، جمع کثیری از مردم به اسلام و مذهب تشیع رو آورند. در سال ۱۳۸۱ به مدت دو سال به کشور گویان در آمریکای جنوبی رفت و با وجود مشکلات و شرایط خاص این کشور فعالانه با سمت مدیریت در کالج مطالعات اسلامی به خدمت پرداخت. در این مدت یکبار نیز در فروشگاه مورد ضرب و شتم مخالفین قرار گرفت. دندانپزشکی مسیحی بود که گرفتار مشکلی شده بود. شهید ابراهیمی حدیث کساء را برایش خواند. دو سه روز بعد مشکلیش حل شد و آمد شهادتین را گفت و مسلمان و شیعه شد. همین مراودات و ایجاد ارتباطات عاطفی موجب گرایش تعدادی از غیرمسلمانها به اسلام و تشیع شد...

سرانجام با دخالت مستقیم سرویس‌های جاسوسی آمریکا در این منطقه، در تاریخ ۱۴ فروردین سال ۱۳۸۳ در سن ۳۷ سالگی از مقابل کالج محل تدریس خود در گویان ربوده شد و پس از شکنجه‌های فراوان به شهادت رسید و ۳۵ روز بعد در ۱۵ اردیبهشت سال ۸۳ پیکر مطهرش را با دستانی بسته در ۴۶ کیلومتری شهر جرج تاون مرکز گویان درون گودالی یافتند. چند روز پس از پیدا شدن پیکرش، «فاطمه» فرزندی را که سال‌ها انتظارش را می‌کشید، به دنیا آمد...

برشی از زندگی روحانی شهید، محمد حسن ابراهیمی - منبع: استکبار ستیزی و مبارزه شهدا، ناصر کاوه

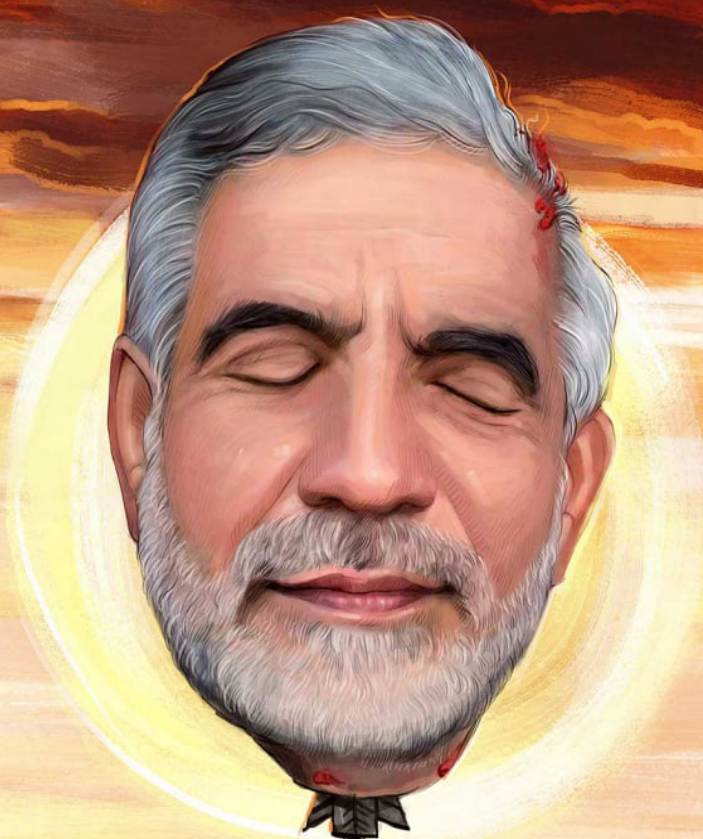


شهید
عبدالله اسکندری

اولین ذبیح مدافعان حرم ایران

سیدالشهدای مقاومت فارس و شهید شاخص مدافع حرم عبدالله اسکندری، فرمانده سپاه لار که در عملیات های خیبر و بدر جانشین فرمانده گردان و در والفجر ۸ جانشین رئیس ستاد تیپ الهادی بود. اسکندری در عملیات های کربلای ۱، ۳، ۴، ۵ و ۸ رئیس ستاد تیپ الهادی بود. در عملیات والفجر ۱۰ جانشین تیپ مهندسی و در عملیات بیت المقدس ۴ فرماندهی تیپ مهندسی را بر عهده داشت. از دیگر مسئولیت های سردار اسکندری فرماندهی مهندسی رزمی ۴۶ امام هادی (ع)، فرماندهی تیپ ۴۶ امام هادی (ع)، فرماندهی مهندسی رزمی قرارگاه مدینه منوره، فرماندهی مهندسی تیپ ۴۲ قدر و فرماندهی مهندسی رزمی جبهه مقاومت بود.. اسکندری در عرصه های سازندگی هم فعالیت داشت که در احداث سد کرخه، احداث جاده نیریز در استان فارس، طرح توسعه نیشکر، اجرای طرح های سد و بسیاری دیگر از فعالیت های جهادی سهم ویژه ای داشت و نامی نیک از خود برجای گذاشت. **خرداد سال ۱۳۹۳ فیلم و خبری در رسانه های دنیا از سوی وحشی ترین و شقی ترین تروریست هایی که بشریت به خود دیده بود، منتشر شد و آن بازی کردن گروهک تروریستی داعش با سر جدا شده از یکی از شهدای مدافع حرم بود. بعد از جست و جو مشخص شد که این سر متعلق به پیکر شهید سردار عبدالله اسکندری، یکی از شهدای مدافع حرم استان فارس است که داغی بزرگ در دل خانواده و تمام دوستداران راه حق و حقیقت نشانده...**

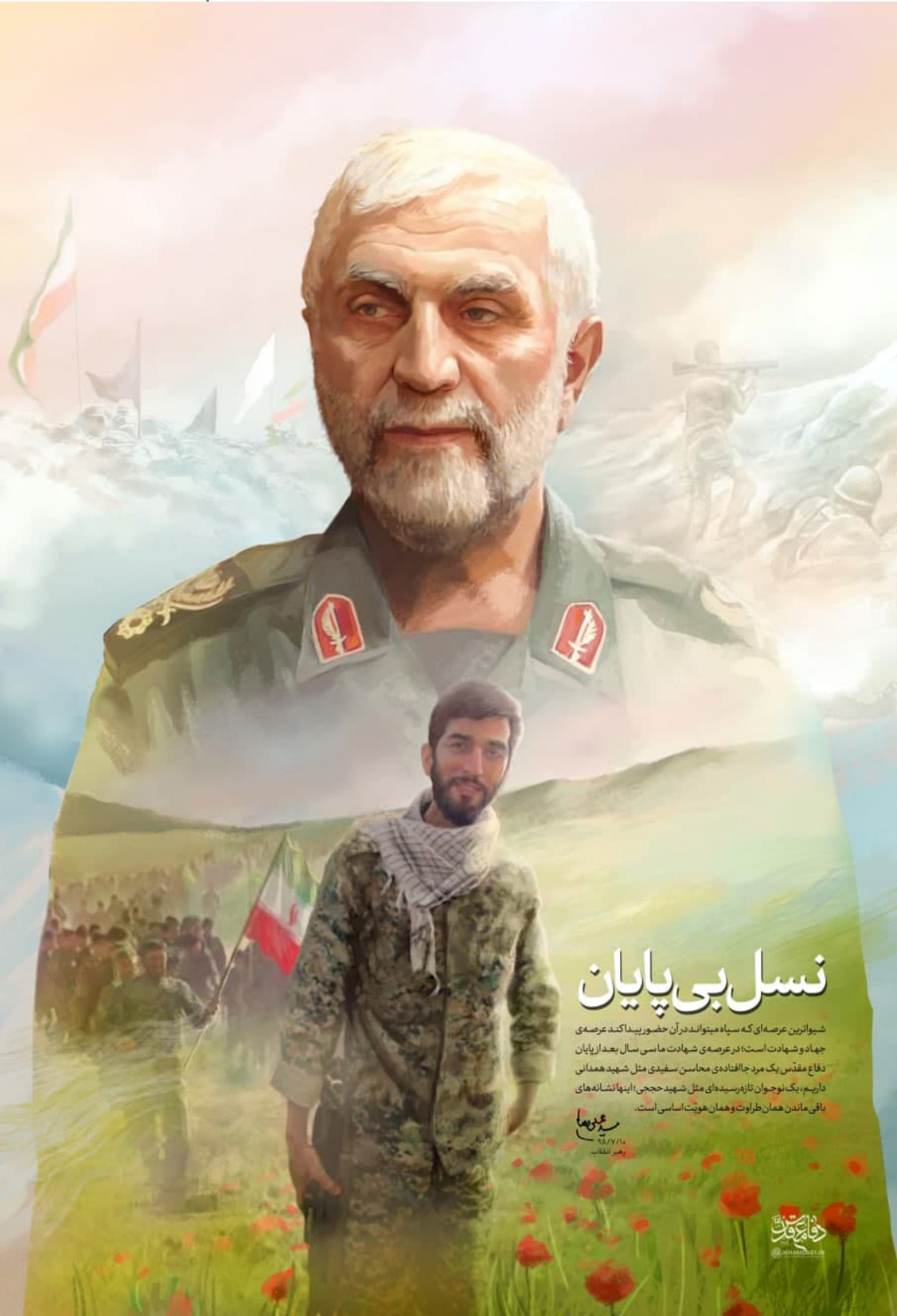
برشی از زندگی سردار سرتیپ، شهید مدافع حرم، عبدالله اسکندری _ منبع: کتاب جنایات داعش، ناصر کاوه



سردار بی سر

کشف پیکر سردار شهید "عبدالله اسکندری"
پس از ۸ سال در سوریه

در نخستین روزهای خردادماه ۱۳۹۳ بود که تصویر سر بر نیزه کرده‌اش در فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی دست به دست شد و بار دیگر کربلا و روز عاشورا را برای همگان تداوی کرد، سردار شهید عبدالله اسکندری که در حمای سوریه به دست شقی‌ترین انسان‌های روزگار ما به شهادت رسید امروز سیدالشهدای مقاومت استان فارس نامیده می‌شود.



نسل بی پایان

شیرازین عرصه‌ای که سپاه می‌تواند در آن حضور پیدا کند عرصه‌ی
جهاد و شهادت است! در عرصه‌ی شهادت ما بی‌سالی بعد از پایان
دفاع مقدس یک مرد جاافتاده‌ی محاسن سفیدی مثل شهید همدانی
داریم، یک نوجوان تازه‌رسیده‌ای مثل شهید حججی! اینها نشانه‌های
باقی ماندن همان طراوت و همان هویت اساسی است.

عزیمه
۱۳۸۷/۷/۱۸
رهبر انقلاب



شهیدان اصلانی و دارابی شهیدان حرم مطهر رضوی

بعد از ظهر روز سه شنبه ۱۶ فروردین ۱۴۰۱ یکنفر داعشی با چاقو به سه روحانی شیعه در حرم امام رضا(ع) حمله کرد، که بر اثر آن ۲ نفر از آنها به نام‌های محمد اصلانی و محمدصادق دارابی شهید شدند و محسن پاکدامن نیز در بیمارستان بستری شد. شهدای رمضان حرم مطهر شهیدان؛ محمد اصلانی و محمد صادق دارابی بودند که در روز خاکسپاری شهید اصلانی، شهید دارابی هم به دوست و همراهش پیوست و آسمانی شد. محمد اصلانی از جانبازان دوران دفاع مقدس، برادر شهیدان حسین و ابراهیم و جانباز غلامعلی اصلانی بود که در حرم مطهر رضوی، کنار شهدای عاشورای حرم سال ۱۳۷۳ به خاک سپرده شدند... از سال ۱۳۷۳ تا امروز کنار ۱۱ شهید بمب گذاری حرم فقط ۲ قبر خالی مانده بود که در نهایت نصیب شهیدان اصلانی و دارابی شد...

اصلانی عاشق شهدا بود. هر زمان یادواره شهدا برگزار می‌کردیم، زنده می‌شدیم و رزق معنوی زندگی‌مان را از سفره کرم شهدا می‌گرفتیم. ایشان به شدت ولایی بودند. حاج آقا در تمام سخنرانی‌ها و منبرهایی که می‌رفت، دعای شهادت می‌کرد و می‌گفت: «اللهم الرزقنا توفیق شهادت فی سبیلک.» خدایا مرگ ما را شهادت در راه خودت قرار بده. وقتی سر مزار برادران شهیدش می‌رفت، به آن‌ها می‌گفت شما که به آرزویتان رسیدید، حالا چرا من جا بمانم؟ انسان وقتی انسان خادم با اخلاص اهل البیت(ع) شود، روزی هم که بخواهد به فیض شهادت برسد، شهادتی مشابه اولیاء الله خواهد داشت...

برشی از زندگی شهیدان روحانی، شهیدان اصلانی و دارابی - منبع: کتاب شهدای امام رضایی، ناصرکاوه



شهید

محمد حسن قاسمی طوسی

سردار دلیر لشکر ۲۵ کربلا مازندران

قبل از عملیات والفجر ۸ بیشترین معابر دسترسی به دشمن روی رودخانه اروند توسط طوسی و نیروهای تحت امرش شناسایی گردید. طوسی چندین نوبت به لحاظ حساسیت عملیات شخصاً لباس غواصی پوشید و ساحل و خط دشمن را دقیقاً شناسایی و برای عبور لشکر و دیگر نیروهایی که قرار بود از خط لشکر ۲۵ کربلا عبور نمایند، علامت‌گذاری نمود. در مرحله گرفتن سرپل در این عملیات تاریخی با شجاعت و شهامت خاص به همراه تعدادی از رزمندگان لشکر از رودخانه وحشی اروند عبور کرد و غواصان موج اول توانستند تحت فرماندهی مستقیم طوسی در نبرد قهرمانانه‌ای مقرر حزب بعث عراق در شهر فاو و همچنین مقرر فرماندهی تیپ ۱۱ را تصرف نمایند، که با این اقدام شجاعانه موجبات شکست مزدوران بعثی در شهر فاو فراهم گردید و در ادامه آنها پرچم متبرک بارگاه امام رضا (ع) را بر روی مناره مسجد شهر فاو به نشانه این پیروزی بزرگ و امدادهای الهی به اهتزاز در آمد... **طوسی که دو برادر دیگرش هم در دوران دفاع مقدس به شهادت رسیدند، در ۱۸ فروردین ۱۳۶۶ در ۲۹ سالگی در شلمچه به شهادت رسید شهید قاسم سلیمانی، شهید طوسی را الگوی عینی مدافعان اسلام توصیف می‌کرد و می‌گفت: شاید آنقدر که من در وصف حماسه و ایثار سردار طوسی می‌دانم حتی بستگان و خانواده ایشان نمی‌دانند... آیت‌الله طبرسی نماینده ولی فقیه و نماینده مجلس خبرگان:**

"شهید طوسی را ابوالفضل مازندران می‌نامیدند."

برشی از زندگی سردار سرلشکر، شهید محمد حسن قاسمی طوسی - منبع: کتاب شجاعت امام و شهدا، ناصر کاوه



شهید چراغچی مسجدی، قائم مقام فرمانده لشکر ۵ نصر از قدرت برنامه ریزی و طراحی بی نظیری برخوردار بود به گونه ای که در عملیات بستان، طرحش برای تصرف آنجا مورد توجه و تصویب تمامی فرماندهان قرار گرفت... دره ۱۰ دی ۱۳۶۱ خدمت امام خمینی (ره) رسیدیم و ایشان خطبه عقدهمان را جاری کردند...

هر وقت ولی الله از جبهه میآمد، پدرش گوسفند قربانی می کرد و ولی الله از این موضوع ناراحت بود و می گفت چرا برای سلامتی من خون می ریزید، باید برای سلامتی امام زمان (عج) قربانی کرد. مادر شهید ولی الله، ۵ فرزند پسر داشت. در زمان جنگ، هم زمان سه فرزند ایشان در جبهه بودند. شهید به ایشان می گفت مادر باید خمس پسرانت را بپردازی و با شهادت ایشان آن خمس پرداخت شد...

چراغچی در دوران جنگ به صورت مداوم در جبهه حضور داشت تا اینکه ۲۴ اسفند ۱۳۶۳ در عملیات بدر در جاده خندق از ناحیه جمجه مجروح شد و ۲۱ روز در کما بود و ۱۸ فروردین ۱۳۶۴ به شهادت رسید. ولی الله هیکلی تنومند و قوی داشت. گاهی از جبهه که می آمد، برایم فیگور ورزشی می گرفت و من می گفتم: «جبهه به شما ساخته است» بعد از صحبت من خموده می شد، دست به پهلویش می زد و می گفت تا «تا اینها آب نشود خدا من را قبول نمی کند». این اتفاق افتاد و در چند روزی که در اتاق ICU بود، جثه اش استخوانی شده و از آن هیکل تنومند چیزی باقی نمانده بود...

برشی از زندگی سردار سرلشگر، شهید ولی الله چراغچی - منبع: کتاب ایثارگری شهید، ناصر کاوه



شهید
سید محمد باقر صدر
خورشید فقاہت تشیع در عراق

با علنی شدن رابطه شهید صدر با امام خمینی و انقلاب ایران بشدت در تنگنا قرار گرفت؛ چندین بار ترور شد که هیچیک موفق نبود، حتی اداره آب نجف تلاش کرد با شکستن لوله از چند متر بالاتر و آب انداختن زیر منزلش، خانه سید را بر سر اهلش خراب کند، که اتفاقی و بر اساس مشیت الهی موفق نشد. نهایتاً سید و خانواده اش در حصر عجیبی قرار گرفتند. تلفن، آب و برق قطع شد و کلیه مراودات با سید ممنوع اعلام شد. تمامی اتاق ها شنود داشت. طوری شد که چند ماه این خانواده از هیچ واقعه ای از خارج از منزل خبر نداشتند و دیگران نیز از آنها بی خبر بودند و در مواردی آذوقه منزل به پایان رسید و... مقابله با حزب بعث، حمایت از انقلاب اسلامی ایران، حمایت از امام خمینی، تکفیر حزب بعث، تأسیس حزب دعوت اسلامی، تشکیل جماعة العلماء، تحریم پیوستن به حزب بعث... گوشه ای از مبارزات علامه شهید، شهید صدر بود... **شهید صدر یکی از بزرگترین اندیشمندان مسلمان و به تعبیر امام خمینی: "مغز متفکر اسلامی" در تاریخ اسلام به ویژه در قرن ۱۴ هجری بود. فقیهی جامع الشرایط، فیلسوفی اجتماعی، مفسری بزرگ، متفکری آگاه، نویسنده ای توانمند و سیاست مداری شجاع و دردمند که سرانجام باتفاق خواهرش بعد از شکنجه های فراوان به دست رژیم بعث عراق، به شهادت رسید... جمله معروف صدر خطاب به ملت عراق این بود: در خمینی ذوب شوید همانگونه که او در اسلام ذوب گردید است... این شهید را ۳ بار به خاک سپردند...**

برشی از زندگی آیت الله العظمی، شهید سید محمد باقر صدر - منبع: کتاب استکبار ستیزی و مبارزه شهدا، ناصر کاوه



شهید اکبر زوار جنتی



شهید سید عمار موسوی



شهید مرتضی بصیری پور

شهدای مدافع حرم
هوافضای سپاه



شهید حجت نوچمنی



یاد و خاطره شهدای
۲۰ فروردین ۱۳۹۷
نیروی هوافضای
سپاه گرامی باد



شهید حامد رضایی

شهید مهدی لطفی



شهید مهدی دهقان



شهید ای موشک باران
فرودگاه تیفور سوریه



آوینی قبل و بعد از انقلاب شخص بسیار متفاوتی شد! پس از انقلاب، آوینی نوشتن را رها کرد و تمام نوشته های خود را به قصد اعلام نابودی "خود" سوزاند. پس از انقلاب، آوینی با ایدئولوژی آیت الله خمینی آشنا شد و به عنوان پیرو خمینی توصیف شد. آوینی اظهار داشته است که گروه های فیلمبرداری او سعی کرده اند از "جعل شلخته" اکثر گزارش های تلویزیون خبر جلوگیری کنند. آوینی از تیم های خود خواسته بود که برای مدت طولانی در مجموعه بمانند و برای کشف و برخورد با "دیگری" وقت بگذارند...

شهید آوینی سعی کرد بابه حداقل رساندن استفاده از جلوه های سینمایی، واقع گرایی را حفظ کند و از به تصویر کشیدن عاداتی که رزمندگان هنگام فیلم برداری فرا گرفته بودند، جلوگیری کرد. آوینی به ندرت از پیروزی های بزرگ فیلم میگرفت و به سختی های مسائل استراتژی یا نظامی علاقه مند بود. مستندهای او تقریباً منحصر به نحوه نگرش داوطلبان (بسیجی) و درگیری و مشارکت آنها بود. روایت فتح یک مستند "مادام العمر" از جنگ ایران و عراق بود که بر زندگی روزمره سربازان ایرانی تمرکز داشت. این فیلم "یک تجربه معنوی مادام العمر" را از طریق روایت ایدئولوژیکی خود به تصویر کشید...

دستخط امضا شده آوینی که روی آن نوشته شده بود: "ما این توهم را داریم که ما ماندیم اما شهدا رفتند. اما حقیقت این است که زمان ما را با خودش برد، اما شهدا ماندند"، برای چراغ راهنمایی ما در زندگی کافی است، اگر واقعا درست بیندیشیم...

برشی از زندگی شهید سید مرتض آوینی پدید آورنده روایت فتح - منبع: کتاب نوآوری های شهدا، ناصر کاوه

امامنا بخت
و شهادت و شهادت
لا اله الا انت

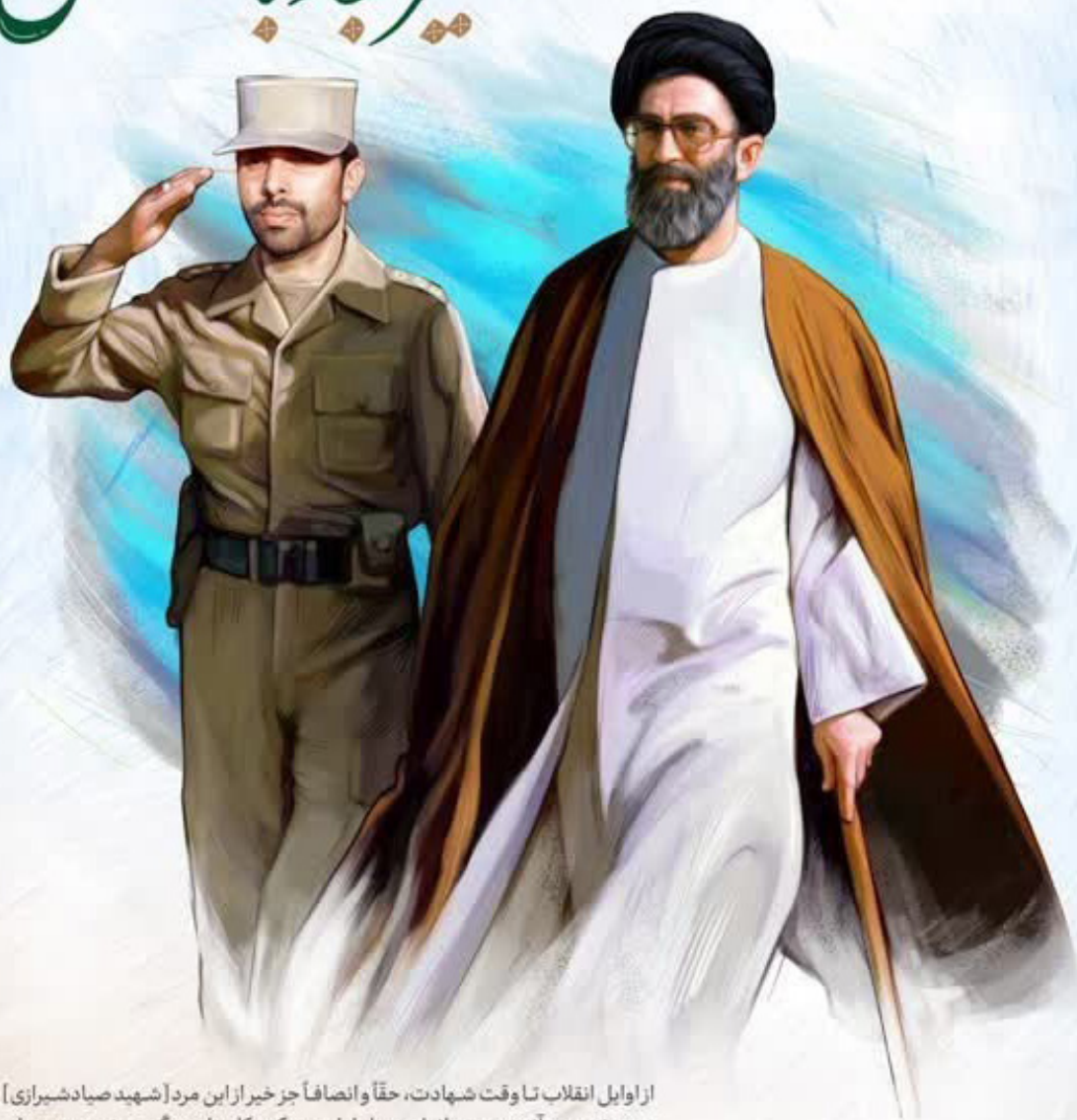
یاد و خاطره شهدای هسته ای گرامیباد



ما بر سر آنکه از این خانه خوش
خواران خورده ایم

۲۰ فروردین، روز ملی فناوری هسته ای

امیر جهاد با نفس



از اوایل انقلاب تا وقت شهادت، حقاً و انصافاً جز خیر از این مرد [شهید صیاد شیرازی] چیزی ندیدیم. آنچه در میدانهای جهاد از او بروز کرد، کارهای بزرگی بود؛ هم در میدان جنگ و هم بیرون از میدان جنگ. چیزی که مهم است، این است که یک نفر علاوه بر جنگ با دشمنان، در جهاد با نفس هم پیروز شود.



شهید

علی صیاد شیرازی

الگوی تمام عیار یک انسان کامل

چند روز بیشتر از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ و اعلام آتش بس نمی‌گذشت که خبر دادند منافقین آمده‌اند و تا نزدیک کرمانشاه رسیده‌اند! تابه صیاد وضعیت را خبر دادیم و گفتیم که اوضاع این گونه است، اول بلند شد و دو رکعت نماز خواند. من با تعجب به او گفتم: الان که موقع نماز نیست. این چه نمازی بود که خواندید؟ شهید صیاد گفت: نماز شکر بود. تعجبم بیشتر شد. گفتم: چرا نماز شکر؟ من می‌گم بخشی از کشور را گرفتند و عده زیادی منافق هستند که دارند بخشی از کرمانشاه را می‌گیرند. آن وقت شما نماز شکر می‌خوانید؟ علی با همان آرامش گفت: وقتی منافقی می‌آید و یک نفر را ترور می‌کند باید دستگاه‌های امنیتی، سپاه، ناجا و... دنبالش باشند تا ببینند آیا می‌توانند او را بگیرند یا نه؛ بعد هم اگر بتوانند او را دستگیر کنند تازه باید تحویل قاضی و دستگاه قضا بدهند. اما خداوند متعال لطفش را شامل حال ما کرده و این منافقین را گروه گروه در دام ما انداخته تا آن‌ها را به هلاکت رسانده و به درک واصل کنیم...

این حادثه جای شکر دارد. صیاد همان موقع شبانه به سمت کرمانشاه حرکت کرد و برای یک عملیات برق آسا برنامه ریزی کرده و آماده شد. خلبانان هلی کوپتر را سازماندهی کرد؛ ارتش، سپاه و بسیج را همگی جمع کرد و صبح فردای همان روز با یک حرکت سریع، طومار زندگی منافقین را در عملیات مرصاد درهم پیچید و بدست همین منافقین خلق، در ۲۰ فروردین ۱۳۷۸ در مقابل منزل به شهادت رسید....

برشی از زندگی امیر سپهبد، شهید علی صیاد شیرازی - منبع: کتاب جنایات و خیانت‌های منافقین خلق، ناصر کاوه



شهید
احمد (سعید) وکیلی
چون کوه استوار در مقابل شکنجه

اولین کاری که کومله با سعید کرد، پاشنه‌های هر دو پایش را با مته و دالر سوراخ کردند و به پایش نعل کوبیدند و برای آوردن چوب و سنگ به بیگاری می‌بردند. بعد از ۷۵ روز قرار شد سعید را به سبک دموکراتیک و آزادانه محاکمه و دادگاهی کنند. حکم سعید اعدام تدریجی با شکنجه بود، چون با لباس پاسداری اسیر شده بود. کشیدن ناخن‌ها، بریدن گوشت‌های بازو و پاها، زدن توسط کابل، نوشتن شعارهای ضد انقلابی توسط هویه برقی و آتش سیگار به سینه و پشت سعید از جمله این شکنجه‌ها بود. سپس دو دستش را از بازو بردند و چون وضع جسمانی خوبی نداشت برای معالجه و درمان به بهداری برده شد. این درمان به خاطر این بود که مدت بیشتری بتوانند او را شکنجه کنند وگرنه، حیوانات وحشی را با ترجم هیچ سنخیتی نیست. پس از آن معالجه سطحی، با دستگاه‌های برقی تمام صورتش را سوزاندند. سوزاندن پوست تنها مقدمه شکنجه بود به این معنی که مدتی می‌گذرد تا پوست نو جانشین سوخته شده و آن وقت همان پوست‌های تازه را می‌کنند و... **سرانجام زخم‌های سعید را باز کردند و پس از آنکه با نمک مرهم گذاشتند، او را داخل دیگ آب جوش که زیرش آتش بود انداختند و همان جا شهید شد.** کومله، از جسد بی‌جانیش نیز نگذشت و اعضایش را مثله کرد و جگرش را به خورد ما که هم سلولیش بودیم دادند و مقداری را هم خودشان خوردند و...» بعد از سعید دوبرادرش هم در جنگ شهید شدند...

برشی از زندگی پاسدار شهید، سعید وکیلی به روایت برادر رضائی - منبع: کتاب جنایات کومله و دمکرات، ناصر کاوه



شهید

محسن قوطاسلو

رنجر، چتر باز و کلاه سبز ارتش

... یک روز محسن آمد و گفت دوست دارم بروم مدافع حرم بشوم. گفتم محسن خوب فکرهايت را کرده ای؟ گفت بله. اگر من نروم چه کسی برود؟! وظیفه من است که بروم و از حرم حضرت زینب (س) و از مردم مظلوم و از اسلام دفاع کنم. محسن جنگاور رنجر، کلاه سبز و چتر باز بود. از خیلی سال قبل تر مسئول حوزه بسیج و مسوول آموزش ناصحین شد و همیشه خودش را سرباز رهبر می دانست. قبلا یک بار به عراق رفته بود، اما آن موقع ماموریتش طولانی نبود. محسن درست است که پسر من بود، اما پشت و پناهم بود، روزی هم که آمد و گفت: می خواهد به سوریه برود می دانستم این راه، شهادت دارد، خودم هم در دوران دفاع مقدس جبهه بودم، می دانستم شرایط جنگ چگونه است. البته شهادت هم نصیب هر کسی نمی شود و این هایی که امروز می بینید شهید شده اند، برگزیده هستند. پسر اولم بود. تکیه گاهم بود. همیشه هرکاری داشتم محسن داوطلب میشد انجامش می داد. همیشه فکر می کردم اگر یک روزی از این دنیا بروم این محسن است که زیر تابوتم را می گیرد من را از زمین بلند می کند. فکر نمی کردم برعکس بشود. اما شد...

محسن خیلی دوست داشت حضرت آقا را از نزدیک ببیند و حتی در وصیتنامه اش هم نوشته بود که آرزو دارم آقا دست مبارک شان را روی سرم بکشند که قسمت نشد و البته آقا بعد از شهادتش سر مزار محسن آمد و چند دقیقه ای ایستادند و برایش فاتحه، قرائت کردند...

برشی از زندگی شهید والا مقام ارتش، محسن قوطاسلو از بان پدرش - منبع: کتاب عشق شهدا به شهادت، ناصر کاوه



نجمه از نامحرم فراری بود. هیچ وقت کسی او را بدون چادر ندید. روزی در دارالرحمه شیراز سر مزار شهدا بودیم به من گفت: آجی زمانی که من را در قبر می گذارند، می خواهم نامحرمی بالای سرم نباشد! همه اقوام می گفتند: نجمه آخر شهید می شود. همیشه نماز شب می خواند. نه خودش غیبت میکرد نه کسی در حضورش غیبت می کرد. به درس خیلی اهمیت می داد و مهربان بود. بعضی اوقات در خانه می نشست و برای آنهای که مومن نبودند دعا و گریه می کرد و از خدا می خواست که هدایت شوند. اذان صبح همه را بیدار می کرد و می گفت: نماز، اول وقتش خوب است... اوایل سال ۱۳۸۷ در مشهد بودیم. بعد از مراسم هر کس یه آرزوی کرد و نوبت به نجمه رسید و دعای کرد؛ شهادت در رکاب پسر فاطمه (ع)... نامه شهیده نجمه قاسم پور به علی ابن موسی الرضا(ع) سه هفته قبل از شهادتش به این شرح است... و این عهدي است ماندگار بين نجمه و امام رضا(ع) مورخه ۱۳۸۷/۱/۳ در حضور شهدا: ۱- نماز اول وقت ۲- احترام به پدر و مادر ۳- ادای امانت ۴- دوری از غیبت ۵- دوری از دروغ ۶- تلاوت هر روز قرآن ۷- درس خواندن ۸- کنترل نگاه... آقا جان، قول میدهم در صورت عدم پایبندی به قرارداد مان یکی از کارهای مورد رضایت مان را انجام دهم: ۱- صدقه ۲- روزه ۳- تلاوت قرآن... شاهدان عهدنامه: ۱- ستار العیوب عالمیان ۲- آقایم امام زمان (عج) ۳- شهید گمنام ۴- شهید محمد رضا نیازی... سه هفته بعد از این عهدنامه، نجمه به شهادت رسید...

برشی از زندگی شهیده نجمه قاسم پور - منبع: شهدای امام رضایی، ناصر کاوه



شهید
رضا چراغی

اولین فرمانده لشکر شهید درسپاه

در عملیات والفجر مقدماتی تیپ ۲۷ به لشکر تبدیل می شود و فرماندهی آنرا به چراغی واگذار می کنند. در این عملیات، رضا شمشیر لشکر لقب می گیرد. فروردین ۱۳۶۲، خوزستان، فکه شمالی: لشکر ۱۴ پیاده سپاه چهارم دشمن، در ارتفاع ۱۴۳ فکه شمالی، پاتک سنگینی را به اجرا گذاشته بود. به هر مشقتی بود، خودم را به آنجا رساندم و در کمال تعجب، دیدم رضا چراغی به همراه عباس کریمی و اکبر زجاجی در حال نبرد با انبوه نیروهای دشمن هستند. اصلاً نمی شد تشخیص داد این یکی رضا چراغی، فرمانده و آن یکی هم عباس کریمی، مسئول اطلاعات عملیات لشکر هستند خودم را رساندم به عباس کریمی و گفتم: برگردید عقب. عباس نگاهی به من انداخت و گفت: تو برو عقب، ما نمی آئیم. بین حاج همت همین یک دفعه از دستش در رفته و ما را فرستاده جلو، تو هم برو به حاجی بگو که ما نمی آئیم عقب... **چراغی در عملیات والفجر یک در فکه با توانمندی بالا لشکر را فرماندهی کرد و در همین عملیات به عنوان اولین فرمانده لشکر درسپاه به شهادت رسید... هنگامیکه پدرم پیکر رضا را داخل قبر گذاشت صورت رضا را بوسید و از داخل قبر بیرون آمد. بعد از چند وقت رضا را در خواب دید که روی گونه اش چیزی مثل ستاره می درخشد. پدرم در خواب از رضا پرسیده بود: آن چیست که روی صورتت می درخشد؟ رضا گفت: یک قطره اشک چشمت به در هنگام دفن، روی صورتم افتاد و این همان قطره اشک شماست که دارد می درخشد....**

برشی از زندگی فرمانده لشکر محمد رسول الله تهران، شهید رضا چراغی - منبع: کتاب وقتی فرمانده ها از ما جلوترند، ناصر کاوه



در عملیات و وعدۀ صادق یک که نیروهای هوافضای سپاه، در ۲۶ فروردین ماه ۱۴۰۳ با هماهنگی نیروهای حشد شعبی، حزب الله و حوثی ها، حملاتی را به رژیم اشغالگر قدس با رمز مقدس «یا رسول الله» انجام داد، با استفاده از ۱۲۰ موشک بالستیک عماد، ۳۰ موشک کروزر پاوه و ۱۷۰ پهپاد شاهد به سوی فلسطین اشغالی بود... این عملیات در پاسخ به حمله هوایی به کنسولگری ایران در دمشق در اول آوریل که توسط اسرائیل انجام شده بود، صورت پذیرفت. این یورش تلافی جویانه، اولین رویارویی مستقیم نظامی بین دو کشور بود... ایران از پاسخ موشکی و پهبادی خود در اسرائیل اهداف متعددی را دنبال می کرد که از جمله آنها ضربه به «پایگاه هوایی نواتیم» در جنوب سرزمین های اشغالی بود. پایگاهی در منطقه صحرای نقب و در نزدیکی شهر بئر السبع که با برخورداری از یک باند پرواز ۳۴۰۰ متری، آشیانه و پایگاه اصلی جنگنده های F-۳۵ رژیم صهیونیستی است. تصاویر منتشر شده در رسانه ها نشان می دهد خسارات سنگینی به این پایگاه وارد شده است.. **عملیات و وعدۀ صادق یک، بزرگترین و طولانی ترین عملیات ترکیبی پهبادی و موشکی در سطح جهان می باشد که جمهوری اسلامی ایران با همکاری نیروهای مقاومت بر ضد رژیم اشغالگر و کودک کش انجام داد... سروده امام خامنه ای در آستانه عملیات تنبیهی «وعدۀ صادق» به این شرح می باشد:**

تو را است معجزه در کف ز ساحران مهراس، عصا بیفکن و از بیم اژدها مگریز...

برشی از عملیات و وعدۀ صادق یک _ منبع: کتاب ضربه های یاران شهید تهرانی مقدم، به رژیم صهیونیستی، ناصر کاوه



شهید

مختار سلیمانی

شهید صلابت، شجاعت و شهامت

شهید «مختار سلیمانی» به دلیل لیاقت و توانایی مسئولیت دیده بانی تویخانه یگان ماموریتیش را بر عهده گرفت. و پس از آن از طرف لشکر ۲۷ محمد رسول الله (ص) فرماندهی گردان حبیب بن مظاهر و سپس گردان میثم تمار را بر عهده گرفت. مختار در عملیات‌های والفجر مقدماتی، والفجرا و رمضان شرکت داشت و چندین بار در صحنه‌های نبرد مجروح شد. مختار فرمانده تیپ ۳ لشکر ۲۷ محمدرسول الله (ص) در عملیات والفجر ۱ در سال ۱۳۶۲ از ناحیه سینه مجروح شد و چند روز بعد در تاریخ ۲۶ فروردین ۱۳۶۲ در ساعت ۲ بامداد در بیمارستان کلانتری اهواز پس از یک عمل جراحی به آرزوی دیرینه خود رسید. در عملیات والفجر مقدماتی، مختار و یارانش ۵ شبانه روز بدون یک لحظه خواب در مقابل پاتک‌های کمرشکن دشمن مقاومت نموده و سرانجام مواضع خود را تثبیت کردند. در مرحله سوم عملیات رمضان به معاونت یک گردان منصوب شد. مختار حین عملیات رفته بود راننده و سرنشینان یک تانک را به هلاکت رسانده بود و خودش پشت تانک نشسته و آنرا به غنیمت آورده بود... فرمانده شهید حاج همت از شهید مختار سلیمانی اینگونه یاد می‌کرد: این قدر مختار سلیمانی، صلابت و شجاعت و شهامت داشت که انسان به حالش غبطه می‌خورد. به خدا وجود پاکش انگار ذره‌ای ترس از مرگ نداشت. سلیمانی یک سرمایه بزرگ برای انقلاب بود، یک فرمانده غنی و بزرگ مانند مالک اشتر، جسور و بی باک در هنگام رزم...

برشی از زندگی شهید مختار سلیمانی - منبع: کتاب وقتی فرمانده‌ها از ما جلوترند، ناصر کاوه



شهید

سید محمد حجازی

سردار پرافتخار سپاه

۱۴ سال مدیریت حجازی در نیروی مقاومت بسیج، ۴ سال به عنوان معاون هماهنگ کننده و ۱۰ سال در جایگاه فرماندهی، زمانی کافی برای یاران و همکاران اوست که بتوانند قضاوت درستی درباره مدیریت شهید حجازی داشته باشند... مدیریت اقناعی، مدیریت حب بنیان، مدیریت راهبردی، مدیریت اقتضایی و مدیریت حکیمانه ازجمله مفاهیمی است که در تجربه کار با حجازی بیان شده است.... ۷ سال فرماندهی سید محمد در سپاه لبنان و نیروی قدس نیز از مسئولیت های پراهمیت حجازی است، که دست اندرکاران امر هم سخن هستند که در زمان فرماندهی سید محمد نیروی مقاومت حزب الله لبنان به رشد تکاملی، و به خصوص در زمینه قدرت موشکی به اوج اقتدار رسید. آنجایی که سردار حجازی قبول می کند از جانشینی فرماندهی کل سپاه دست بکشد و به سپاه لبنان و در مقام جایگاهی که زیر مجموعه سپاه قدس بود، برود، یعنی یک سیر نزولی را طی می کند و این نشأت گرفته از ایمان و تواضع سردار حجازی بود. سردار حجازی در شامگاه یکشنبه ۲۹ فروردین سال ۱۴۰۰ در لحظه افطار پنجمین روز از ماه مبارک رمضان بر اثر عارضه شیمیایی به یادگار مانده از دوران دفاع مقدس، به شهادت رسید...

امام خامنه ای از سردار حجازی با القاب «سردار پرافتخار» و «مجاهد فی سبیل الله» نام بردند که «در مسئولیت های بزرگ و اثرگذار در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی خدمت کرده و در همه آن ها، سربلند و موفق بوده است.»

برشی از زندگی سردار شهید، سید محمد حجازی - منبع: کتاب مدیریت بسیجی و جهادی، ناصر کاوه



حماسه ناوچه های جوشن و سهند ارتش

پس از تجاوز رژیم بعثی عراق و حمایت‌های استکبار از صدام، این بار آمریکا بود که می‌خواست بر خلیج فارس تسلط پیدا کند اما این ناوهای نیروی دریایی ارتش و سپاه بودند که در برابر آنها ایستادند و مقاومت کردند؛ یکی از آن روزها ۲۹ فروردین ۱۳۶۷ است که حماسه مقاومت نیروی دریایی ارتش در خلیج فارس و حضور دلیرمردان ناوهای «جوشن و سهند» ماندگار شد. وقتی آمریکا سکوهای سلمان، رشادت و نصرايران را زدند و شهیدان اسحاق دارا و اسدالله رئیسی در خلیج فارس با ادوات ناچیز در مقابل ناوشکن‌ها و بالگردهای مجهز آنها ایستادند و با تمامی وجود از مرزهای آبی دفاع کردند...

نیروی دریایی ارتش نیز در عملیات ۲۹ فروردین ۱۳۶۷ شهدای زیادی را در ناوشکن‌های سهند و سبلان و ناوچه جوشن در جنگ با تروریست‌های آمریکایی تقدیم انقلاب اسلامی کرد. وقتی آمریکایی‌ها بر روی سهند یورش بردند، شهید ناواستوار توپخانه حمید قهرمانی که در خاطرات خلبان ناو حمله کننده آمریکایی از وی به عنوان شجاع‌ترین ملوان نیروی دریایی جهان یاد شده، در شرایطی به شهادت رسید که تا آخرین لحظه، تیراندازی به هواپیمای دشمن را رها نکرد و بعد هم به شهادت رسید. این سکو ۴۰ روز می‌سوخت، اما هم‌زمان ما با دو آتشخوار کرمان و فولاد با شجاعت و درایت و در زیر آتش دشمن برای رساندن این سوخت به بندر امام خمینی، جانفشانی‌های زیادی کردند تا جایی که نیروی دریایی ارتش و سپاه، ۵۷ شهید دادند...

برشی از حماسه ۲۹ فروردین ارتش و سپاه در خلیج فارس - منبع: کتاب جنایات و خیانت‌های آمریکا بر ضد ایران، ناصر کاوه



شهید
محمد عبادیان

غمخوار و پشتیبان رزمندگان

محمد در عملیات کربلای ۴ و بدر مجروح شد. شهید «علیرضا عبادیان» برادر محمد در عملیات «کربلای ۴» به شهادت رسید. همسر محمد شاهد شهادت برادرش بود و خودش هم از ناحیه هر دو پا مجروح شد. نزدیک ۴۰ روز در بیمارستان بستری بود و بعد از این که کمی بهبودی پیدا کرد، دوباره عازم جبهه شد. آن روزها با عملیات «کربلای ۵» مصادف بود و محمد، عصا به دست به منطقه رفت...

من به همراه فرزندانم از سال ۱۳۶۱ تا ۱۳۶۵ در منطقه بودیم. روزگار خیلی سخت بود و همیشه با دلهره و اضطراب زندگی می کردیم. برادر همسر من ۲۸ بهمن ۱۳۶۴ در جریان بمباران فاو در عملیات کربلای ۴ به شهادت رسید. سالگرد ایشان با مراسم چهلم محمد، همسر من مصادف شد. محمد روز دوشنبه با ما خداحافظی کرد و یک هفته بعد که با شهادت حضرت زهرا (س) مصادف بود، به شهادت رسید و از همان سال تا امروز ما ایام فاطمیه را در خانه مراسم روضه برگزار می کنیم. روزهای آخر فرمانده ها یکی یکی شهید می شدند و خانواده های شان به شهرشان برمی گشتند...

فیلم «ویلائی» ها روایت زندگی ما و خانواده شهدایی بود که برای نزدیک بودن به همسرشان در منطقه بودند. روزی که به سراغ شهید آمدند تا او را برای عملیات «کربلای ۵» ببرند، هر ۳ فرزندمان «آبله مرغان» گرفته بودند. یک روز بچه ها را پیش دکتر بردم. دکتر به من گفت: با سه بچه مریض در این شهر جنگ زده چه می کنی؟...

مسئول تدارکات و مهندسی رزمی ل ۲۷، شهید محمد عبادیان - منبع: کتاب به رنگ عشق، ناصر کاوه



شهید زنده

علی فضلی

علم فضیلت و بیرق کرامت

سرلشگر حسین سلامی، فرمانده کل سپاه؛ از میان این فرماندهان نجیب، رشید و پارسا یکی باز هم بیش از همه بدون تعارف می‌درخشد که من هرگاه او را می‌بینم احساس حقارت می‌کنم. والایی، عزت نفس، بی‌ریایی، توکل و از خود گذشتگی خصلت‌های اوست، سردار بزرگ، یادگار پرافتخار و اسوه ماندگار دفاع مقدس را می‌گویم، سردار حاج علی فضلی. علی، علم فضیلت‌ها و بیرق کرامت‌های ماست، او نه بیرقدار بلکه خود بیرق است. علی مثل حاج قاسم خود مکتب است و تعلیم یافته مکتب. تندیس زنده درخشش‌ها و فضائل و کمالات است. این مردی که همه میدان‌های جنگ از جنوب تا جبهه میانی و شمالی و اعماق خاک عراق در کردستان را آزموده است خود علامت و یک ستاره است که به او نگاه کنید راه را به ما نشان می‌دهد...

علی فضلی در عملیات‌های مختلف دفاع مقدس بیش از ۱۵ بار مجروح و شیمیایی شد. امام خامنه‌ای در تاریخ، ۲۶ مهر ۱۳۷۷ درباره علی فضلی فرمودند: «همین سردار» (علی فضلی). «همین سردار» (ناصح)؛ «همین جوانان مؤمن و همین نورانی‌هایی که نورانیت آن‌ها می‌تواند دل‌هایی را روشن کند. این‌ها مایه شرفند؛ این‌ها مایه عزتند. برای یک کشور، داشتن این‌ها افتخار است؛ بردن نام‌شان افتخار است؛ تکرار یادشان افتخار است؛ ادامه‌ی راه‌شان افتخار است... علی فضلی بنده خوب و مخلص خداست، مجاهد واقعی و دور از هیاهوهای سیاسی و بانندی است و مرد تکلیف و انجام وظیفه است و ...

برشی از زندگی شهید زنده، سردار محبوب و شجاع، حاج علی فضلی - منبع: کتاب "ج" مثل جانباز، ناصر کاوه



شهید

ابراهیم هادی

خورشید گمنام و مفقود کانال کمیل

ابراهیم هر وقت اسم مادر سادات به زبان می آورد بلافاصله می گفت: "سلام الله علیها"... یکبار در زورخانه مرشد بخاطرایام فاطمیه شروع بخواندن مصیبت حضرت زهرا (س) کرد. ابراهیم همینطور که شنا می رفت با صدای بلند گریه می کرد و آنقدر گریه کرد که مرشد مجبور شد شعرش را تغییر دهد... اوایل جنگ بود و مرزها دست عراق بود. در ارتفاعات گیلانغرب بودیم باحسرت به ابراهیم گفتم: یعنی میشه مردم راحت از این جاده عبور و به شهر خودشون برن؟... ابراهیم گفت: چی میگي؟ روزی میاد که از همین جاده مردم ما دسته دسته به کربلا سفر می کنند. وقتی برای ورزش یا مسابقات کشتی می رفت همیشه با وضو بود و همیشه هم قبل از مسابقات کشتی دو رکعت نماز می خواند. پرسیدم: این چه نمازی است؟! گفت: دو رکعت نماز مستحبی می خونم و از خدا می خوام که یه وقت تو مسابقه، حال کسی رو نگیرم. همیشه از خدا می خواست گمنام بماند. خدا هم دعایش را مستجاب کرد و سالهاست که گمنام و غریب در فکه مانده تاخورشیدی باشد برای راهبان نور... در قطعه ۲۶ بهشت زهرا (س) تهران، سنگ یادبودی برای ابراهیم هادی بر روی مزار یکی از شهدای گمنام نصب شده است... بالای سنگ مزار عبارت: «شهید گمنام» نقش بسته است. پس از تصویر شهید عبارت، یادمان شهید جاویدا لآثر ابراهیم هادی، نوشته شده و آنگاه این عبارت به چشم می خورد «به یاد همه شهدای گمنام که مثل مادر سادات، قبر و نشانی ندارند».

برشی از زندگی شهید ابراهیم هادی _ منبع: کتاب عنایت حضرت زهرا (س) به شهدا، ناصر کاوه



شهید

حسین امیرعبداللهیان

وزیر امور خارجه مقاومت

...وزارت نه اسمش نه رسم و مسئولیتش ذره‌ای از خانواده دوستی و مردم داری آقای وزیر کم نکرد. او دلبسته صندلی گرم و نرم وزارتخانه و پله‌های ترقی نبود. اسم و رسمش را جای دیگری جستجو می‌کرد؛ شاید در دایره محبوبان خدا.. بارها پیش آمده بود که برخی از دوستان شهید در جمع به ایشان گفته بودند که ما در شما استعداد و توانایی‌ای می‌بینیم که به مقام بالایی خواهید رسید. اما حسین هربار که با هم صحبت می‌کردیم می‌گفتند: من همیشه از خدا خواستم که زمانی به جایگاه و مقامی برسم که آن مقام به اندازه عطسه بز برای من بی‌ارزش باشد. دقیقاً هم همینطور بود. ایشان وزارتخانه را فرصتی برای حل بیشتر مشکلات مردم و خدمت به آنها می‌دانستند و هیچ‌وقت تغییر نکردند. همچنان تأکید داشتند از حال همه باخبر باشند. غیرممکن بود که در مجلسی نشسته باشند و کودکی وارد مجلس شود و ایشان به احترام کودک از جا بلند نشود..

امام خامنه‌ای به شهید حسین امیرعبداللهیان، وزیر خارجه؛ "جدی، مجاهد و فعال لقب دادند. "بله به درستی شهید امیر عبداللهیان میدان دار سیاست انقلابی و تهاجمی در ایران، لبنان، عراق، سوریه، فلسطین، یمن و هر جایی که سادگی و مقاومت رنگ و بویی داشت، بود. در یک کلام شهید امیر عبداللهیان وزیر امور خارجه جبهه‌ی مقاومت و یار و غمخوار کودکان غزه لبنان، یمن و یار صدیق رهبری و رئیس جمهور شهید، سید ابراهیم رئیسی بودند...

برشی از زندگی وزیر امور خارجه شهید، امیرعبداللهیان - منبع: کتاب شهید حسین امیرعبداللهیان، ناصر کاوه



دکتر حسین امیرعبداللهیان وزیر خارجه مجاهد و فعال

صدای مظلومیت کودکان فلسطینی

دوم اردیبهشت، سالروز تاسیس

سپاه پاسداران انقلاب اسلامی گرامی باد



عزیزم من متعلق به آن سپاهی هستم که می‌خواهد و نباید بخوابد، تا دیگران در آرامش بخوابند. بگذار آرامش من فدای آرامش آنان بشود و بخوابند. دختر عزیزم شما در خانه من در امان و با عزت و افتخار زندگی می‌کنید. چه کنم برای آن دختر بی پناهی که هیچ فریادری ندارد و آن طفل گریان که هیچ چیز... که هیچ چیز ندارد و همه چیز خود را از دست داده است. پس شما مرا نذر خود کنید و به او واگذار فرمایید. بگذارید بروم، بروم و بروم. چگونه می‌توانم پانم در حالی که همه قافله من رفته است و من جا مانده‌ام. دخترم خیلی خسته‌ام. سی سال است که نخواستیدم، اما دیگر نمی‌خواهم بخوابم. من در چشمان خود همک می‌ریزم که پلک‌هایم جرأت برهم آمدن نداشته باشند تا نکند در غفلت من آن طفل بی‌پناه را سر ببرند. وقتی فکر می‌کنم آن دختر هراسان تویی، نرجس است، زینب است و آن نوجوان و جوان در مسلخ خوابانده که در حال سر بریده شدن است حسینم و رضایم است از من چه توقعی دارید؟ نظاره‌گر باشم، بی خیال باشم، تاجر باشم؟ نه من نمی‌توانم اینگونه زندگی بکنم. فرمانده جبهه مقاومت، سر دار سپهبد شهید، حاج قاسم سلیمانی



باید رفت
#پاسداران-وطن



شهید

سید محمد قرنی

اولین شهید ترور در جمهوری اسلامی

قرنی در دوران خدمت، به فساد مالی در درون ارتش پی برد و در ریزنی با گروهی از همفکران، خود را برای اصلاح این وضعیت شروع نمود. برای اینکار در ۱۳۳۶ هنگامی که ریاست رکن دوم ارتش را به دوش داشت، طرح کودتایی را برای براندازی محمدرضا شاه پهلوی ریخت که افشای آن، به دستگیری در ۸ اسفند ۱۳۳۶ انجامید و در ۳۱ تیر ۱۳۳۷، از ارتش اخراج گردید. قرنی و همفکرانش در زمان شاه دستگیر و محاکمه شدند او را به اخراج از ارتش و ۳ سال حبس محکوم کردند...

قرنی در اسفند ۱۳۳۹ از زندان آزاد شد و دوباره به دلیل همکاری با جریان نهضت امام خمینی مجدد به زندان رفت. قرنی در جریان انقلاب به نیروهای انقلابی پیوست و به هنگام شکل گیری و گزینش اعضای شورای انقلاب از سوی امام خمینی به عضویت این شورا انتخاب شد. پس از پیروزی انقلاب، بلافاصله، در روز ۲۳ بهمن، ضمن اعاده به ارتش با درجه سرلشگری به عنوان رئیس ستاد ارتش انقلاب، با حکم امام خمینی منصوب شد. و در نهایت در روز ۱۳ اردیبهشت ۱۳۵۸ به دست گروهک تروریستی فرقان شهید شد...

امام خمینی از هیچ کس بی جهت تعریف نکرده اند، تنها کسی را که نزدیک ۱۰ بار از او تعریف کرده اند، تیمسار قرنی بوده است. وقتی به شهادت رسید و پیکرش را به بهشت زهرا می بردند که دفنش کنند، امام به یکی از مقامات روحانی گفت او را به قم ببرید و در صحن حضرت معصومه (س) در کنار آیت الله حائری یزدی (ره) دفن کنید...

برشی از زندگی امیر سپهبد، شهید سید محمد ولی قرنی - منبع: کتاب ترورهای گروهک فرقان، ناصر کاوه



شهید
عبدالحمید دیالمه
سردار جهاد تبیین

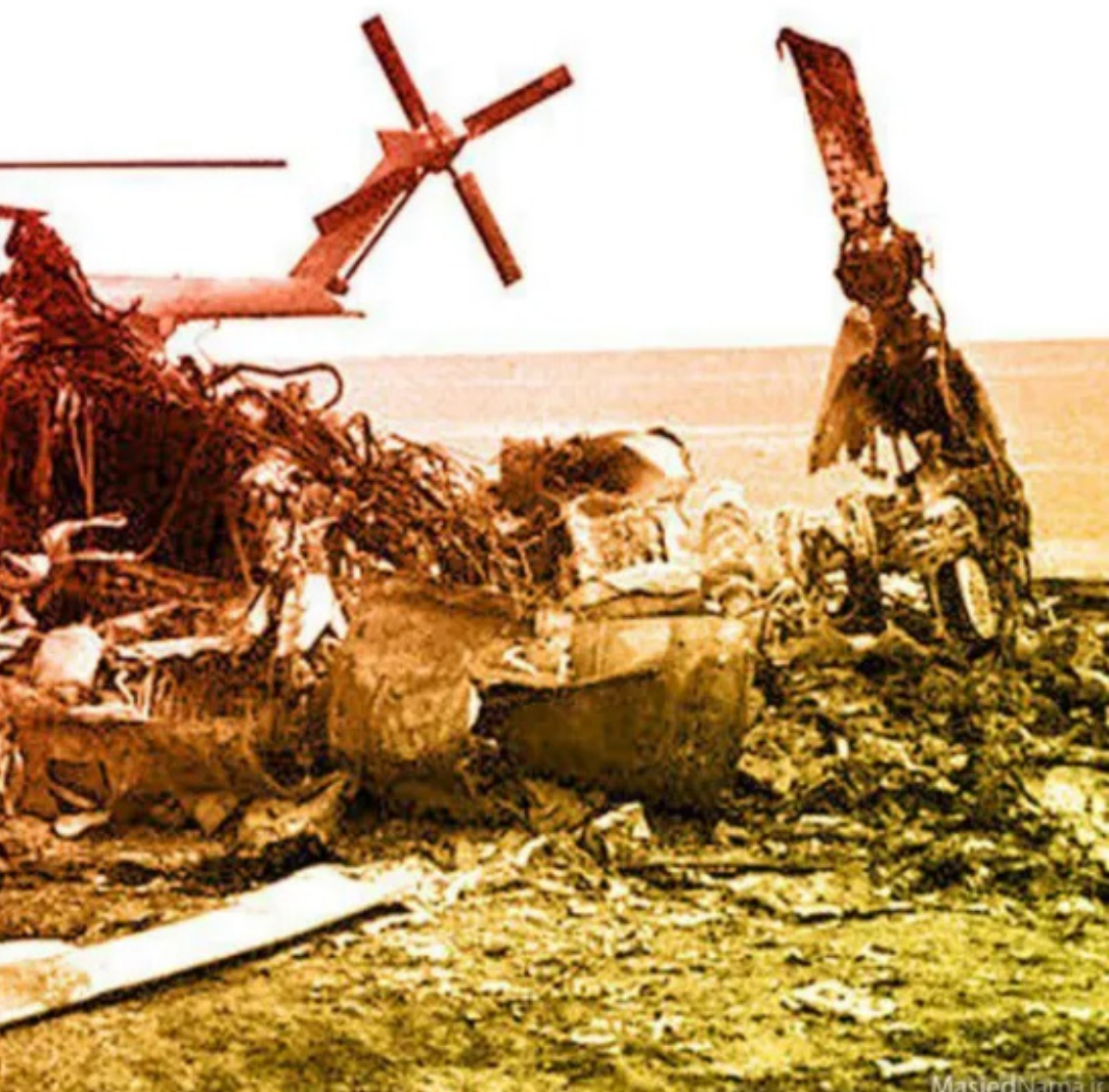
چند خانم رفتند جلو سوالات شان را پیرسنن، در تمام مدت دیالمه سرش بالا نیامد، نگاهش هم به زمین دوخته بود. خانم ها که رفتند، رفتم جلو گفتم: تو آنقدر سرت پایین هست و نگاهم که نمیدازی به طرف که داره حرف میزنه باهات، اینا فکر نکنن تو خشک و متعصبی و اثر حرفات کم شه... گفت: من نگاه نمی کنم، تا خدا مرا نگاه کند... عبدالحمید دیالمه، دیده بان ولایت و انقلاب در بزرگی او همین بس که می گوید: گناه من این است که حرف هایم را زودتر از زمان خودم گفتم دیالمه از شهدای جوان و موثر حزب جمهوری اسلامی در روز ۷ تیر است. دیالمه را به مخالفت های صریح و آتشین با منافقین، بنی صدر، عبدالکریم سروش و میر حسین موسوی، آنهم پیش از عیان شدن انحرافات جدی آن ها می شناسند. اما شاید مبنای همه این روشن بینی و بصیرت خاص و مثال زدنی دیالمه بوده است را باید مبانی صحیح و قوی اعتقادی و دینی دیالمه دانست. آنجا که کلاس ها عقیدتی اش در دوران جوانی و در اوج هجوم تفکرات غربی و شرقی، محل امنی برای جوانان مشهودی و بعد از آن تهرانی بوده است. دیالمه در سن ۲۷ سالگی به شهادت رسید... ویژگی بارز شهید دیالمه که او را نسبت به سایر شهدا برجسته می کند دغدغه این شهید مجاهد برای تبیین مسائل اجتماعی برمدار و محور شرع، دعوت به صراط مستقیم و تعیین ضابطه های شرعی برای ماندن و مداومت بر طی این صراط بود که، دیالمه را سردار جهاد تبیین کرده بود...

برشی از زندگی سردار جهاد تبیین و روشنگری، شهید عبدالحمید دیالمه - منبع: کتاب حیات شهدا، ناصر کاوه

۵ اردیبهشت ۱۳۵۹ ش

شکست حمله نظامی آمریکا به ایران
در طبرس به علت طوفان شن

• آمریکا پس از
از قضیه تسخیر
اقتصادی، امید
شکست خورد،



شکست سیاسی از انقلاب اسلامی، سرخوردگی ناشی
بر لانه جاسوسی و ناامیدی از فشار سیاسی و تحریم
به حمله نظامی بست. بله! سپاه ابرهه این بار نیز
نه با پاره گل خشک شده، بلکه با ریزگردهای شن!





زمانی که قشرهای مختلف مردم ایران از اقدامات جاسوسی آمریکا در سفارت خانه این کشور در تهران آگاهی یافتند، ۱۳ آبان ۱۳۵۸ دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، سفارت آمریکا در تهران را تسخیر کردند و اعضای آن را گروگان گرفتند... این اقدام از سوی امام خمینی مورد تأیید قرار گرفت و ایشان تسخیر لانه جاسوسی آمریکا را «انقلاب دوم» نامیدند. دولت «جیمی کارتر» رئیس جمهور وقت آمریکا همه تلاش خود را برای آزادی کارکنان سفارت به کار بست و هنگامی که از انواع تهدیدها و تحریمها نتیجه‌ای نگرفتند، طرح تجاوز نظامی به خاک ایران را در دستور کار قرار دادند و سرانجام گروه ۱۳۲ نفره از نیروهای ویژه ارتش این کشور با عنوان «دلتا فورس» برای حمله به ایران و آزادی گروگانها تشکیل شد تا در یک حمله غافلگیرانه، گروگانها را آزاد کنند...

اما به فرموده امام خمینی که فرمودند: "شن ها مامور خدا بودند" بالگردهای آمریکایی از کار بیفتند و در نهایت با برخورد یکی از بالگردها به بقیه آتش سوزی بزرگی ایجاد شد که بخشی از تجهیزات نظامی آمریکاییها را از بین برد و شماری از نفرات آنها در این حادثه کشته شدند و شماری دیگر نیز با خواری و خفت پا به فرار گذاشتند...

این اتفاق بازتاب بسیاری در جهان داشت و آن قدر برای آمریکاییها گران تمام شد که تبدیل به بزرگترین عامل شکست جیمی کارتر برای دوره دوم انتخابات ریاست جمهوری آمریکا شد....

برشی از شکست تاریخی آمریکا در صحرای طبس _ منبع: کتاب جنایات و خیانت های آمریکا بر ضد ایران، ناصر کاوه



شهید

محمد منتظر قائم

شهید طبس، فرمانده سپاه یزد

تلفن محرمانه ی رئیس جمهوری آمریکا در کاخ سفید به صدا درآمد. منشی مخصوص رئیس گوشی را برداشت و با اضطراب به اتاق رئیس جمهور وصل کرد. مکالمه ۲۰ دقیقه طول کشید؛ پس از پایان مکالمه، رئیس جمهور آمریکا به سرعت از منشی خواست تا یادداشتی که در پاکت قرار داده شده را به ستاد کل بفرستد. پس از فرار آمریکایی ها از ایران، کاخ سفید اعلامیه ای به این شرح پخش کرد: آمریکا در عملیاتی در صحرای طبس جهت آزادی جان گروگان های اسیر در ایران با شکست روبه رو شد و اسناد سری و مهمی در درون هلی کوپترها به جای مانده است. پس از اینکه مدت زمان کوتاهی از پخش این اعلامیه از جانب کاخ سفید سپری شد، به دستور مستقیم بنی صدر، که در آن زمان سمت فرماندهی کل قوا را به عهده داشت، بالگردهای بجا مانده آمریکایی در صحرای طبس، بمباران شد و اسناد سری و مهم باقی مانده در آتش سوختند و محمد منتظر قائم، فرمانده سپاه یزد که در منطقه از بالگردها محافظت می کرد، به شهادت رسید...

وقتی قرار شد برویم محمد گفت: اول نماز را بخوانیم. ما که نماز خواندیم و برگشتیم محمد هنوز در گوشه حیاط سپاه مشغول نماز بود. محمد نماز را همیشه خوب می خواند. با اینهمه این بار نمازش حال دیگری داشت. بعد از آنکه تمام شد یکی از برادرها گفت: نماز جعفر طیار می خواندی؟ محمد با خوشحالی پاسخ داد: به جنگ آمریکا می رویم. شاید هم نماز آخرمان باشد...

برشی از زندگی سردار شهید، محمد منتظر قائم - منبع: کتاب وقتی فرمانده ها از ما جلوترند، ناصر کاوه



با آغاز جنگ، راهی جبهه شد و بارها در صفوف ایثارگران جای گرفت. شهید از نزدیکان به بیت بنیانگذار انقلاب اسلامی بوده و دوستی بسیار نزدیکی با امام راحل و شهید مصطفی خمینی داشتند. **شاه آبادی مسجد را هیچ وقت رها نکردند و معتقد بودند ارتباط مستقیم و چهره به چهره با مردم را تحت هر شرایطی باید حفظ کرد. در مسجد پای صحبت و درد دل مردم بود. یادم نمی‌رود یکروز ایشان آمدند و گفتند: سقف منزل یک پیرزن دچار مشکل شده اما متأسفانه من الان امکان حل مشکل او را ندارم. شما هدیه‌ای برای او بخرید که او بداند من به فکر او هستم...**

شاید عجیب باشد، ولی ایشان در شبانه روز ۳ ساعت بیشتر نمی‌خوابیدند و در منزل همیشه تلفن می‌بایست وصل باشد تا هر وقت کارشان داشتند، اطلاع پیدا کنند. آقا مهدی، قبل و بعد از انقلاب اسلامی تا آخرین دقائق عمر گرانبار خویش به طور روز افزونی بر این عامل مهم و حیاتی تأکید می‌فرمودند و عمیقاً اعتقاد داشتند که در زمان غیبت حضرت ولی عصر (عج) باید تحت رهبری فقیه جامع شرایط تشکیل حکومت داد. شهید شاه آبادی، امام خمینی را بزرگمرد تاریخ تشیع می‌دانستند و از همان سالهای قم که در درس امام، حاضر می‌شدند و تا آخرین روزی گام به گام پشت سر امام حرکت می‌کردند و در هر مبارزه همراه ایشان و تابع ایشان بودند. سرانجام در اردیبهشت ۱۳۶۳ هنگام بازدید از جبهه‌های جنگ تحمیلی، در جزیره مجنون به شهادت رسید...

برشی از زندگی نماینده مجلس، شهید مهدی شاه آبادی، منبع: کتاب مردم داری و مردم یاری شهدا، ناصر کاوه



شهید

علی اکبر شیرودی

سیمرغ پهنه آسمان ایران

هنگامیکه شنید بنی صدر دستور داده پادگان تخلیه و انبار مهمات منهدم شود، از دستور سرپیچی کرد و به دو خلبانی که با او همفکر بودند گفت: «ما می‌مانیم و با همین دو بالغردی که در اختیار داریم مهمات دشمن را می‌کوبیم و مسئولیت ترمرد را می‌پذیریم» شیرودی به عنوان تنها موشک انداز پیشاپیش شهیدسهیلیان به قلب دشمن یورش برد. شجاعت و ابتکار عمل این شهید نه تنها در سراسر کشور، بلکه در تمام خبرگزاری‌های مهم جهان منعکس شد... **بنی‌صدر برای حفظ ظاهر، دو هفته بعد به او ارتقاء درجه داد، اما شیرودی درجه تشویقی را نپذیرفت و طی نامه‌ای به فرمانده هوانیروز کرمانشاه در ۹ مهر ۱۳۵۹ چنین نوشت: «اینجانب خلبان پایگاه هوانیروز کرمانشاه می‌باشم و تاکنون برای احیای اسلام و حفظ مملکت اسلامی در کلیه جنگ‌ها شرکت نموده‌اند، منظوری جز پیروزی اسلام نداشته‌ام و به دستور رهبر عزیزم به جنگ رفته‌ام؛ لذا تقاضا دارم درجه تشویقی که به اینجانب داده‌اند، پس گرفته و مرا به درجه ستوانیار سومی که بوده‌ام، برگردانید!؟»...** خبرنگاران با اشتیاق منتظر آمدن خلبانی بودند که بیشترین پرواز جنگی با بالغرد را در جهان داشت... خبرنگار ژاپنی پرسید: شما تا کی حاضرید بجنگید؟! شیرودی سرش را بالا گرفت و گفت: ما برای خاک نمی‌جنگیم، ما برای حفظ اسلام می‌جنگیم. تا هر زمانی که اسلام در خطر باشه، خواهیم جنگید. این را گفت و رفت... خبرنگاران گفتند کجا؟! شیرودی گفت: وقت نمازه، نماز...

برشی از زندگی امیر سرلشگر خلبان، شهید علی اکبر شیرودی - منبع: کتاب نمازهای اول وقت و نماز شب شهدا، ناصر کاوه



شهید علی اکبر شیرودی

او فقط با جنگیدن خدمت نمی کرد، یک روز در بهداری سه بار اقدام کرد برای اهدای خون به مجروحین! دفعه سوم دگتر متوجه شد و او را دعوا کرد و گفت: «تو دیگه حق خون دادن نداری!»

برگرفته از کتاب «شیر بی‌شه آسمان»



فرصت صحبت نبود، دوست برایم نوشت

مسک ما رفتن است، وعده می‌مادر بهشت





شهید

نادر طالب زاده

هنرمند و مجری استکبار ستیز

طالب زاده در سال ۱۳۳۲ در تهران متولد شده است. نادر مدرک تحصیلی کارشناسی ادبیات انگلیسی از دانشگاه راندولف میکن و کارشناس ارشد کارگردانی سینما از دانشگاه کلمبیا دریافت کرده است. نادر در سال ۱۳۴۸ به آمریکا رفت و از ۱۶ تا ۲۶ سالگی در آمریکا زندگی می کرد و سرانجام در شهریور ۱۳۵۷ در اواخر تحصیلات دوره کارشناسی ارشد به ایران بازگشت... نادر معتقد بود به هیچ جبهه ای جز انقلاب تعلق ندارد، خودش می گفت: «من در آمریکا مشاهداتی داشتم که بعدها خیلی به دردم خورد» برنامه «عصر» را می توان از مهمترین فعالیت هایش در بستر تلویزیون نادر محسوب کرد، برنامه ای که پلی ارتباطی و البته حلقه ای برای گردآوری چهره های استکبارستیز بود...

نادر طالب زاده در سال ۱۳۹۵ از هدف ترور بیولوژیک قرار گرفتن خود پرده برداشت و گفت: سال ۹۳ با گروهی از لبنان برای راهپیمایی اربعین به عراق رفته بودم که در هتل چمدانم گم شد تا اینکه پنج یا شش روز بعد در کربلا نصف شب تحویلم دادند. از همان زمان که چمدان را تحویل گرفتم دچار سرفه های خونی شدم که بعداً با اقدامات درمانی، بهبود یافتم اما دچار نارسایی قلبی هستم...

دوست قدیمی اش سلیم غفوری می گوید: که بزرگترین آرزوی نادر این بود روزی را ببیند رژیم صهیونیستی در این دنیا نیست و این روزها همه دنیا پرچم مبارزه و مقابله با اسرائیل را به اهتزاز درآورده اند، جایش بیشتر از هر زمانی دیگر، خالی است...

برشی از زندگی شهید دکتر نادر طالب زاده - منبع: کتاب نادرترین یار انقلاب، ناصر کاوه



شهید
ولی الله فلاهی

فرمانده کل قوا بعد از عزل بنی صدر

شهید فلاحی، رئیس ستاد مشترک ارتش، مدیریت آموزش دانشکده فرماندهی و ستاد، ناظر صلح سازمان ملل در آتش بس ویتنام و... بود. فلاحی تحصیلات خود را در دانشکده افسری گذراند و با درجه ستوان دومی فارق التحصیل شد و دوره آمریکا را نیز گذراند و با سمت‌های مختلف به خدمت پرداخت. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران به فرماندهی نیروی زمینی منصوب و بعد از مدتی به ریاست ستاد مشترک ارتش منصوب گردید و با عزل ابوالحسن بنی صدر، فرماندهی کل قوا به او تفویض شد. سرانجام شهید فلاحی در سال ۱۳۶۰ به همراه فرماندهان ارشد جنگ: سرتیپ موسی نامجو، سرتیپ جواد فکوری، یوسف کلاهدوز و محمدعلی جهان آرا بعد از عملیات شکست حصر آبادان، در حادثه سقوط هواپیمای سی ۱۳۰ در کهریزک تهران به شهادت رسید...

شهید فلاحی می گفت: در محصره پاهو همراه شهید چمران و پاسداران، روزه بودیم، هیچ چیز برای خوردن نداشتیم. رفتیم آب پیدا کردیم توی آفتابه های دستشویی ها، یک جرعه وقت سحر و یک جرعه افطاری می خوردیم. چند روز در پاهو بدون غذا و مهمات بودیم. خلبان؛ شهید محمد نوژه رفت هواپیمایش را زدند و شهید شد. یک خلبان دیگر گفت من از میان ۸۰۰۰ مهاجم می گذرم و میروم. نان، خرما و پنیر بسته بندی برداشت و رفت و تصمیم داشت مجروحان را برگرداند، کمک ها را رساند و خیلی ناراحت کننده تر از آن چه که در فیلم چ دیدید، به سرشان آمد و تکه تکه شدند...

برشی از زندگی امیر سرلشگر شهید، ولی الله فلاحی - منبع: کتاب وقتی فرمانده ها از ما جلوترند، ناصر کاوه



شهید جهاد مغنیه

پسر شهید عماد مغنیه

مادر من یک زن فوق العاده است. خبر شهادت بابام عماد که رسید رفت و دو رکعت نماز خواند. همه را مامان آرام کرد، بدون اینکه حرفی مستقیم به ما بزند، وقتی دید در مواجهه با پیکر بابا بی تاب شده ایم، خطاب به بابا گفت: الحمدلله، وقتی شهید شدی کسی خانواده ات را به اسارت نگرفت و به ما جسارت نمی کند. بعد خودش رفت و وقتی مراسم تشییع برگزار می شد یک ساعت در قبری که برای بابا آماده کرده بودند ماند و قرآن و زیارت عاشورا خواند. خبر "شهادت جهاد" را هم که شنید همین طور. دلم سوخت وقتی دیدمش؟ برادرم جهاد هم مثل بابا شده بود. مادرم، خون ها را شسته بودند ولی جای زخم ها، پارگی ها کیودی ها و خون مردگی ها بود... تصاویر "شهادت بابا و جهاد" با هم یکی شده بودند و یک لحظه به نظرم رسید من دیگر نمی توانم تحمل کنم. باز مادر غیرمستقیم من و مصطفی را آرام کرد، وقتی صورت جهاد را بوسید گفت: ببین دشمن چه بلایی سر جهاد آورده، "البته هنوز به اربا، اربا نشده"، و با لحنی بغض آلود گفت: "لا یوم کیومک یا ابا عبدالله". مادر باز با صبرش غوغا به پا کرد. بعد هم مادرم خودش رفت توی قبر جهاد و سه ساعت قرآن، زیارت عاشورا و دعا خواند... **مدت طولانی بعد شهادتش اومد به خوابم جهاد. بهش گفتم: چرا دیر کردی؟ گفت: طول کشید تا از بازرسی ها رد شدیم. گفتم: چه بازرسی؟ گفت: بیشتر از همه سَرِ بازرسی نماز و ایستادیم... بیشتر از همه درباره "نماز صبح" می پرسند...**

شهیدان عماد و جهاد مغنیه از فرماندهان حزب الله، به روایت دختر شهید - منبع: عشاق الحسین (ع)، ناصر کاوه



شهید

مرتضی مطهری

امام خمینی: بی استثناء آثارش خوب است

خواب دیده بود که خواب است و یکی آمده دارد تکانش می دهد و بیدارش می کند. پرسید تو کی هستی؟ گفت من عثمان بن حنیف هستم. استاندار علی(ع) گفت با من چه کار داری؟ گفت من را امام علی(ع) فرستاده، به تو بگویم نماز شب بخوانی. یک دفعه از خواب بیدار شد. رفیق هم حجره اش، شیخ مرتضی داشت تکان تکانش می داد. می گفت "پاشو، پاشو نماز شب بخونیم..." **همسر شهید مطهری می گفت: ۲۶ سال با مرتضی زندگی کردم، توی این مدت نیم ساعت هم بی وضو نبود. همیشه تاکید می کرد که با وضو باشید. مطهری طی نامه ای به فرزندش نوشت، حتی الامکان روزی یک حزب قرآن بخوان و ثوابش رو تقدیم کن به روح پیامبر(ص) چون موجب برکت عمر و موفقیت میشه...** امام خمینی(ره): آثار قلم و زبان او بی استثناء آموزنده و روانبخش است و مواعظ و نصایح او که از قلبی سرشار از ایمان و عقیدت نشأت می گرفت، برای عارف و عامی سودمند و فرحزا است... خدای را شکر که آنچه از این استاد شهید باقی است، با محتوای غنی خود مربی و معلم است.. مطهری به ابدیت پیوست، خدایش با رحمت خود با موالیاناش محشور فرماید. مطهری یک فرد بود، جنبه های مختلف در او جمع شده بود و خدمتی که به نسل جوان و دیگران مطهری کرده است، کم کسی کرده است. آثاری که از او هست، بی استثناء، همه آثارش خوب است و... علامه مرتضی مطهری در ۱۲ اردیبهشت به دست گروهک فرقان به شهادت رسید...

برشی از زندگی علامه شهید، مرتضی مطهری - منبع: کتاب طهارت و با وضو بودن شهید، ناصر کاوه



در روایت آمده است:

لَا تَنْظُرُوا إِلَى طُولِ رُكُوعِ الرَّجُلِ وَ سُجُودِهِ

هیچ وقت به طول دادن رکوع و سجود
شخص نگاه نکنید؛ یعنی رکوع‌های طولانی
و سجودهای طولانی شما را گول نزنند،
ممکن است این از روی عادت باشد و
اگر ترک کند وحشت کند.

اگر می‌خواهید بفهمید این شخص چگونه
آدمی است، در راستی‌ها و امانت‌ها
امتحان‌ش کنید چون امین بودن عادت
بردار نیست، راست گفتن عادت بردار
نیست برخلاف نماز خواندن.

اسلام و نیازهای زمان، ج ۱، ص ۲۱۱



شهید

حسین اسکندرلو

فرمانده شجاع گردان علی اصغر

عملیات روز ۱۱ اردیبهشت ۱۳۶۵ در پی اجرای استراتژی «دفاع غیرمتحرک» عراق به مرحله اجرا درآمد و عراق توانسته بود تا نزدیکی‌های فکه و تپه سبز پیشروی کند. اگر جلوی عراقی‌ها گرفته نمی‌شد می‌توانستند تا جاده اندیمشک - اهواز بیانند. به همین خاطر، علی فضلی فرمانده لشکر ۱۰ سیدالشهدا، تمامی فرمانده گردان‌ها را در ساختمان نجف اشرف فرا خواند و گفت: نیروی زمینی سپاه به ما تکلیف کرده است تا جلوی پیشروی دشمن را بگیریم... گردان‌های علی اصغر و المهدی زودتر از دیگر گردان‌های عمل‌کننده درگیر نبرد با دشمن شدند و در همان ساعت‌های اول تعدادی از تانک‌های دشمن منهدم شدند و تلفات زیادی دادند، تا اینکه صبح ۱۲ اردیبهشت ۱۳۶۵ تقریباً درگیری تن به تن میان رزمندگان ایرانی و بعثی‌ها در رمل‌های فکه آغاز شد...

شهید اسکندرلو در مقابل دشمن ایستاد، رجز خواند و گفت: «من فرزند خمینی‌ام! من سرباز خمینی‌ام، من سرباز حسین بن علی‌ام!» رجزخوانی حسین به رزمندگان روحیه داد، آنها که دورش جمع شدند و شروع به سینه‌زدن کردند؛ صدای «حسین حسین» و «یا زهرا» در فکه پیچیده بود. اسکندرلو دکمه‌های پیراهنش را باز کرد و گفت: «سینه‌ای که به استقبال گلوله‌های دشمن میره باید باز بشه! ای گلوله‌ها ببارید، اگر با ریختن خون من، پرچم اسلام استوار میشه، ای تیرها ببارید، امشب شب عاشورا است، حفظ انقلاب و این منطقه خون می‌خواهد و با ادامه نبرد، اسکندرلو به شهادت رسید...»

برشی از زندگی سردار شهید، حسین اسکندرلو - منبع: کتاب وقتی فرمانده‌ها از ما جلوترند، ناصر کاوه



آزاده

سید ناصر حسینی

عاشق و مرید امام خمینی

...در حالی که سرم پایین بود، کنارم نشست، موهایم را گرفت و سرم را بالا آورد، چنان به صورتم زل زده بود، احساس کردم اولین بار است ایرانی می بیند. چند نظامی جدید آمدند. یکی از آنها با پوتین به صورتم خاک پاشید، چشمانم پُر از خاک شد. دلم می خواست دستهایم باز بود تا چشمهایم را بمالم. یکی از نظامیان کنارم ایستاد و گفت:

«سب الخمینی، به خمینی فحش بده!» دیگر نظامی همراهش لوله اسلحه اش را روی پیشانی ام گذاشت و این حرف افسر را تکرار کرد... ستوان از اینکه حاضر نبودم به امام توهین کنم، عصبانی شده بود. یکی شان کمپوت و دیگری پوست میوه اش را به طرفم پرت کرد. یکی از نظامی ها با لگد به پهلویم کوبید، نفسم گرفت! خدا خدا می کردم به پایم نزنند که زخمی است... نظامی دیگری زیر چانه ام را گرفت، سرم را بالا آورد، کشیده ی محکمی زد! یکی از آنها که آدم چاق و هیکلی بود، با پوتین به پای مجروحم کوبید. از شدت درد فریادم بلند شد و...

افسری بعثی در مقر سپاه چهارم عراق، بعد از تحقیرهای فراوان، سنم را پرسید و من جواب دادم ۱۵ سالمه؛ بعد ادامه داد: بگو ببینم مجوس؟! ... خمینی سرباز کم آورده که سن سربازی را از ۱۸ سال به ۱۵ سال پایین آورده؟! ... بهش گفتم: سن سربازی همان ۱۸ ساله...

خمینی فقط سن عشق به شهادت را پایین آورده...

برشی از زندگی آزاده و جانباز، سید ناصر حسینی _ منبع: کتاب آزادگان صبور و قهرمان، ناصر کاوه



امام خامنه ای: در مراسم این شهید یاسینی فرمودند: فقدان بزرگی بود؛ نه فقط برای شما برای من هم اینطور بود. ولی خب چاره ای نیست باید تحمل کرد. شهید یاسینی مردی مومن، پرتلاش، صادق و صمیمی بود و خود همین ها موجب شده بود که به ایشان امیدوار باشم. در این حوادث سخت است که جوهر ما آشکار می شود و نیروها و توانایی های درونی ما آشکار می شود... بخشی از وصیت نامه شهید یاسینی: من یک خلبان هستم. سالها از بیت المال برایم هزینه کرده اند تا به اینجا رسیده ام. حال وظیفه دارم که دینم را ادا کنم. مگر نه اینکه همواره آرزو کرده ایم که ای کاش در واقعه عاشورا می بودیم و فرزند زهرا(س) را یاری می کردیم؟ اکنون زمان آن فرا رسیده و همگان مکلفیم که برای لحظه ای روح خدا را تنها نگذاریم. بنابراین از من انتظار نداشته باشید که بیش از این در کنار تان باشم. به یقین اجر شما نیز که به تربیت فرزندان و امور خانه همت می گمارید و زمینه را برای حضور بیشتر ما در صحنه فراهم می کنید نزد خدا محفوظ خواهد بود... خانواده یاسینی یک شهید و یک جانباز را نیز تقدیم انقلاب اسلامی نموده است. شهید رضا یاسینی که در سن ۱۷ سالگی در چزابه به شهادت رسید و عباس یاسینی که جانباز قطع عضو می باشند... یاسینی با شروع جنگ از جمله خلبانانی بود که در عملیات ۱۴۰ فروندی در حمله به خاک عراق نقش مهمی ایفا کرد. شهید یاسینی رئیس ستاد و معاون هماهنگ کننده نیروی هوایی ارتش بود...

برشی از زندگی امیر سرلشگر، شهید سید علیرضا یاسینی - منبع: کتاب وقتی فرمانده ها از ما جلوترند، ناصر کاوه



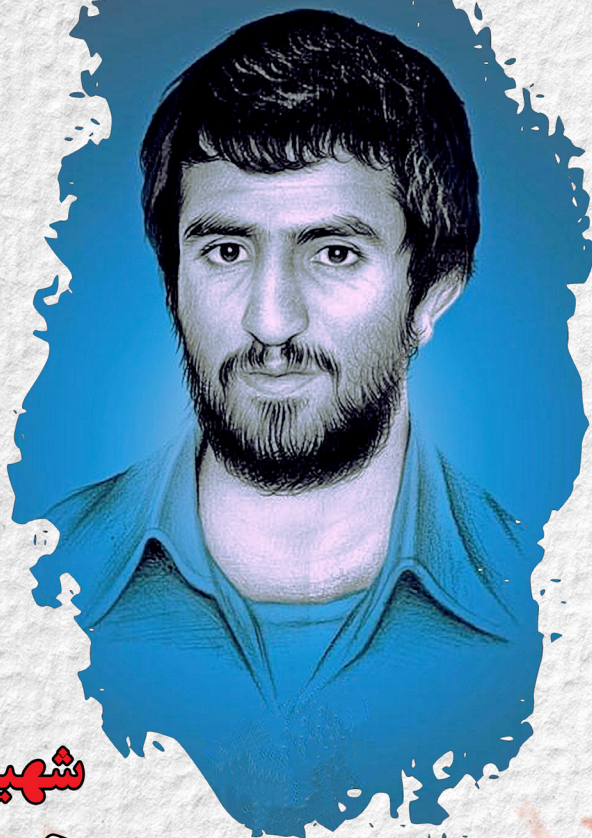
شهید
حسین قجه ای

مقاومت و ایثار تا شهادت

روایت دفع سومین پاتک سنگین ۲ تیپ زرهی و مکانیزه سپاه ۳ ارتش عراق در جاده اهواز- خرمشهر توسط گردان سلمان فارسی تیپ ۲۷ محمد رسول الله (ص) که در ۱۳۶۱ و در جریان عملیات بیت المقدس اتفاق افتاد، از ایثار و معجزه ای ماندگار خبر میدهد؟! اگر مقاومت شهید قجه ای و بچه های گردان سلمان نبود، فتح خرمشهر سال ها به تاخیر می افتاد. اگر این مقاومت ۳ روزه اتفاق نمی افتاد عراق نیروهای ما را پس می زد و لب کارون یک خاکریز می زد. آن موقع می بایست چند سال دیگر می جنگیدیم تا از عرض کارون رد شویم و چقدر شهید دیگر می دادیم تا خرمشهر را آزاد کنیم؟

همزمان حسین روایت کردند: صدای حسین قجه ای را از بی سیم شنیدم که می گفت: خط را شکستیم ولی حالا افتادیم توی حلقه، اینجا تانک زیاد دارد از پشت سرو روبرو ما را می کوبند مفهومه؟ ... زمانیکه حاج همت وارد منطقه گردان سلمان شد، اصرار کرد که حسین و هر که می تواند به همراهش به عقب برگردد، ولی حسین قبول نمی کرد. قجه ای به حاج همت می گفت: «حاجی من اگر توان شکستن حلقه محاصره از عقب را داشته باشم و عقب نشینی کنم، خوب چرا اینکار را از روبرو انجام ندهم و به پیشروی فکر نکنم... وقتی بچه های گردان های دیگر توانستند محاصره بعثی را بشکنند و به بچه های گردان سلمان برسند، چیزی از بچه های گردان زنده نمانده بودند. شهید حسین قجه ای فرمانده و بچه های گردان سلمان، همگی شهید بودند...

برشی از ایثار گردان سلمان و فرمانده شهیدش، حسین قجه ای - منبع: کتاب استقامت و صبر شهدا، ناصر کاوه



شهید حسین قجه‌ای

در اوضاع خطرناک کردستان، حسین بیشتر اوقات برای سرکشی به پاسگاه و یا شناسایی دشمن، تنها به بیابان و کوه می زد. یک شب که برای سرکشی رفته بود، سر راهش کمین گذاشته بودند، اما قضیه برعکس شد. او کمین کننده را که کومله ای سرشناس بود، اسیر کرد! او را به پایگاه آورد و آب و غذا به او داد. سپس پرسید: «اگر من اسیر تو شده بودم، با من چه می کردی؟» با ترس و لرز گفت: «تحویلیت می دادم و جایزه ای را که تعیین کرده اند می گرفتم!» اما حسین که می دانست او عیالوار است، مقداری خاواروبار به او داد و گفت: «آزادی، برو!» او باور نمی کرد. فردای آن روز او با ۲۹ نفر کومله ی دیگر برگشتند. پیشمرگ شدند و از یاران باوفای حسین! حتی تعدادی از آنها، بعدها شهید شدند...

برگرفته از کتاب «کاش او را می شناختم»



فرزندان امام (ره)



حماسه شهدای مازندرانی

اهمیت منطقه خان طومان را برای تکفیری‌ها همچون شلمچه برای صدام بود. دشمن به فاصله ۱۰ روز برای بازپس‌گیری خان طومان تلاش کرد، که در هر مرحله خسارت جدی به آنها وارد می‌شد طوری که ۲۱ فروردین ماه بیش از ۱۰۰ کشته داشتند. در عملیات سوم دشمن در تاریخ ۱۶ اردیبهشت، دشمن آمادگی خودش را توسعه داد و توان رزمی اش را پنج برابر کرد. رزمندگان ما ۱۴ ساعت در برابر دشمن مقاومت کردند و به اذعان خودشان ۷۰۰ کشته و زخمی در این عملیات متوجه دشمن شد. نیروهای لشکر ۲۵ کربلا از مازندران در منطقه‌ای که به دست نیروهای ایرانی مدافع حرم افتاده بود آتش بسی کوتاه برقرار کردند، اما تکفیری‌ها از فرصت سو استفاده و حمله سنگینی کردند. در جریان این حمله دشمن تعدادی از نیروهای ایرانی به شهادت رسیدند. در پی این حمله غیر انسانی ۱۳ تن از نیروهای لشکر ۲۵ کربلای مازندران به شهادت رسیدند. در بین اسامی شهدا نام تعدادی شهید از دیگر شهرها هم به چشم می‌خورد. با تأیید سپاه علاوه بر ۱۳ شهید تعداد ۲۱ نفر از نیروهای ایرانی مجروح و تعداد ۶ نفر به اسارت دشمن درآمدند. حماسه خان طومان ماندگار شد به این دلیل که مانع از دست‌یابی دشمن به دیگر نقاط سوریه شد، به همین دلیل شهید سلیمانی از حماسه آفرینی لشکر عملیاتی ۲۵ کربلا تقدیر کرد و گفت: «اگر حماسه آفرینی رزمندگان لشکر عملیاتی ۲۵ کربلا در خان طومان نبود، ما متحمل خسارت‌های بسیاری زیادی می‌شدیم.»

روایتی از سردار رستمیان درباره شهدای مازندرانی خان طومان - منبع: کتاب جنایات داعش، ناصر کاوه



شهید
عباس دانشگر
شهید عاشق و عارف

شهید دانشگر در ۲۳ بهمن ۱۳۹۴ دختر عمویش به همسری برگزید و صیغه موقت خوانده شد. در جواب فرمانده اش گفته بود: شما تازه صاحب همسر شدی، هنوز ۲ ماه از نامزدی ات هم نگذشته؛ گفته بود: میترسم زمین گیر شوم و توفیق از من سلب شود. دانشگر در وصیتنا مه اش نوشته: **آخر من کجا و شهدا کجا؟ خجالت می کشم بخواهم مثل شهدا وصیت کنم! من ریزه خوار سفره ی آنان هم نیستم، شهید شهادت را به چنگ می آورد و راه درازی را طی می کند تا به آن مقام می رسد، اما من چه! سیاهی گناه چهره ام را پوشانده و تنم را لخت و کسل کرده، حرکت جوهره ی اصلی انسان است و گناه زنجیر، من سکون را دوست ندارم. عادت به سکون بلای بزرگ پیروان حق است، سکون مرا بیچاره کرده. در این حرکت عالم به سمت معبود حقیقی دست و پام را اسیر خود کرده، انسان کر می شود، کور می شود، نفهم می شود، گنگ می شود و باز هم زندگی می کند. بعد از مدتی مست می شود و عادت می کند به مستی و وای به حالمان اگر در مستی خوش بگذرانیم و درد نداشته باشیم. درد را، انسان بی هوش نمی کشد، انسان خواب نمی فهمد، درد را، انسان باهوش و بیدار می فهمد. راستی! درد هایم کو؟ چرا من بی خیال شده ام؟ نکنم بی هوشم؟ نکنم خوابم؟ مثل آب خوردن چندین هزار مسلمان را کشتند و ما فقط آن را مخابره کردیم. قلب چند نفرمان به درد آمد؟ چند شب خواب از چشمان مان گریخت؟ آیا مست زندگی نیستیم؟...**

برشی از زندگی شهید مدافع حرم، عباس دانشگر، منبع: کتاب نیایش و عبادت شهدا، ناصر کاوه



شهید حاج رحیمی معاون محمدرضا زاهدی در سوریه و معاون هماهنگ کننده نیروی قدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بود که در توسط رژیم صهیونیستی به شهادت رسید. حاج رحیمی مدتی هم عهده دار معاونت عملیات کل سپاه پاسداران بودند. در جنایت حمله موشکی هواپیماهای رژیم صهیونیستی در ۱۳ فروردین ماه ۱۴۰۳ به بخش کنسولی سفارت جمهوری اسلامی ایران در دمشق، سرداران رشید مدافع حرم سرتیپ پاسدار محمدرضا زاهدی و سرتیپ پاسدار محمد هادی حاج رحیمی از پیشکسوتان و جانبازان سرافراز دفاع مقدس و مستشاران نظامی ارشد در سوریه و ۵ نفر از مستشاران و افسران همراه آنان به نام های حسین امان اللهی، سید مهدی جلالتی، محسن صداقت، علی آقابابایی و سید عباس صالحی روزبهرانی به فیض عظیم شهادت نائل آمدند...

از شواهد پیداست که در این ساختمان جلسه ای برگزار بود و حتی برخی گفته اند که به محض خروج سفیر از ساختمان کنسولگری، موشک ها شلیک شده است... اگر این فرضیه صحت داشته باشد به این معناست که اسرائیل هدف مشخص ترور فرمانده ارشد نیروی قدس و همراهانش را داشته است... این اولین حمله اسرائیل به ساختمانی دیپلماتیک و رسمی متعلق به ایران است و به همین دلیل کارشناسان اعتقاد دارند، پیامدهای بسیاری برای خاورمیانه خواهد داشت، جمهوری اسلامی ایران در عملیات وعده صادق یک جواب این حمله رژیم کودک کش را داد...

سردار شهید، محمد هادی حاج رحیمی و همکاران شهیدش - منبع: کتاب جنایات رژیم صهیونیستی، ناصر کاوه



شهید

احمد بابایی

فرمانده گردان مالک اشتر

۵۰ کیلومتری خرمشهر بایک گردان ارتش بطرف دشمن حمله را آغاز کردیم... دو روز بعد که خط شکسته شد، یک هلی کوپتر در خط به زمین نشست و بابایی با دستی گچ گرفته از آن پیاده شد. گردان را جمع کرد و گفت: یک مرحله ی دیگر مانده تا خرمشهر را از محاصره نجات بدهیم. بابایی صحبت می کرد و بچه ها از شدت علاقه به او و سخنانش داشتند، گریه می کردند. گردان مالک باید گلوگاه شلمچه به خرمشهر را می بست. مرحله ی سوم عملیات آغاز شد و بابایی نیز با دیگر بچه ها در مقابل دشمن می جنگید و به عنوان فرمانده گردان و با یک دست تانک های دشمن را هدف قرار می داد. درگیری شدید شده بود و همه به فکر مقاومت بودند. در این گپرو دار، بابایی بر اثر اصابت تیر مستقیم به شهادت رسید، اما نمی گذاشتند بچه ها از این خبر مطلع شوند، چون دیگه روحیه ای برای آزادی خرمشهر باقی نمی ماند... خرمشهر آزاد شد و همه از آزادی خرمشهر شادی می کردند؛ اما ما همراه با شادی، از گونه هایمان اشک فراق فرمانده مان سرازیر بود...

شهید بابایی در وصیت نامه اش نوشت: همسرم به تو قول می دهم اگر پیش خدا آبرویی داشتم از تو شفاعت کنم. خداوند تو را سپاس که در زمانی و عصری زنده هستم که پس از عمری گناه و بیچارگی اکنون تحت لوای حکومت اسلامی زندگی می کنم و حالیکه دشمنان تو کمر به نابودی اسلام و مسلمین بسته اند در صف مجاهدان راه تو قرار دارم و از نعمت بزرگ شرکت در جنگ برخوردارم...

برشی از زندگی سردار شهید، احمد بابایی - منبع: کتاب وقتی فرمانده ها از ما جلوترند، ناصر کاوه



شهید
علی اصغر بشکیده
فرمانده گردان عمار

از یک گردان یک گروهان مانده بود و رزمندگان بسیار تحت فشار بودند و از طرفی نیز ما در یک خطی حدود ۸۰۰ متری قرار گرفته بودیم که هم از پهلوی و هم از روبه‌رو با بعضی‌ها درگیر بودیم؛ لذا «علی اصغر» به گونه‌ای خط را سازماندهی کرد که به همراه چهار رزمنده دیگر، در حالی که همه نیروها از خستگی زمین‌گیر شده بودند، به تنهایی خط را حفظ کردند؛ به صورتی که در طول خط آر.پی.جی، تیربار و... چیده و تا صبح به همراه مدام جای خود را عوض کرده‌اند تا دشمن فکر کند که پشت خاکریز پراز نیرو است و تا صبح جلوی پاتک‌های دشمن را گرفتند...

قسمتی از وصیت نامه شهید علی اصغر بشکیده: خدایا! هدایت‌کن برای اینکه می‌دانم گمراه بودن چه خطری دارد. خدایا! مرا از غرور و خودخواهی نجات بده تا حقایق وجود و جمال زیبای تو را ببینم... خدایا! کوچکم، ضعیفم، ناچیزم، پراکھیم در مقابل طوفان ها. به من دیده‌ای عبرت بین ده تا ناچیزی خود را ببینم و عظمت و جلال تو را بفهم و تو را به درستی تسبیح کنم... خدایا! دوست دارم که تنها و گمنام باشم تا در غوغای کشمکش‌های پوچ مدفون نشوم... خدایا! دردمندم، روحم از زیادی درد می‌سوزد، قلبم می‌تپد، احساسم شعله می‌کشد. تو مرا در بستر مرگ، آسایش بخش. خسته شده‌ام، دلشکسته‌ام، ناامید شده‌ام، دیگر آرزویی ندارم، احساس می‌کنم که دنیا دیگر جای من نیست. می‌خواهم تنها با خدا باشم و با همه وداع کنم...

برشی از زندگی سردار شهید، علی اصغر بشکیده - منبع: کتاب نیایش و عبادت شهدا، ناصر کاوه



شهید

مصطفی بدرالدین

فرمانده جهادی حزب الله

مصطفی بدرالدین، ذوالفقار حزب الله لبنان و جانشین شهید حاج عماد مغنیه، فرمانده شاخه نظامی حزب الله لبنان و یکی از اعضای شورای مرکزی حزب الله لبنان بود و همواره از سوی سازمان های جاسوسی اسرائیل، آمریکا و انگلیس تحت تعقیب قرار داشت و بارها از عملیات ترور جان سالم بدر برده بود. این فرمانده بزرگ در رأس نبرد با طرح آمریکایی، صهیونیستی در منطقه بود و در جهاد و رویارویی با گروه های تکفیری در سوریه مصمم بود. مسئول ارشد نیروهای مقاومت اسلامی در جبهه های سوریه بود و به مدت ۵ سال، از زمان حضور حزب الله در سوریه تا روز شهادتش، بامداد روز جمعه در تاریخ ۲۲ اردیبهشت ۹۵ در انفجاری در نزدیکی فرودگاه بین المللی دمشق که به شهادت رسید، این سمت را بعهده داشت... شهید بدرالدین، دارای شخصیتی بسیار کاریزماتیک و سخت گیر در امر انضباط و آموزش بود. از بدرالدین، بعنوان یک فرمانده کارکشته و بسیار حرفه ای یاد می شد... در زمینه تاکتیک های نظامی دارای هوش بسیاری بالایی بود و بسیاری در دورن حزب الله، عمده پیروزی ها و خلق تاکتیک های نظامی و عملیاتی را به بدرالدین نسبت می دهند. این شهید در طول زندگی خود به پروتکل های امنیتی بسیار پایبند بود و از یک گوشی موبایل بیش از یک روز استفاده نمی کرد و اجازه نمی داد در اطراف محل حضورش شخصی از تلفن همراه استفاده کند. برای همین است که اطلاعات و تصاویر چندان از سید مصطفی در دسترس نیست...

برشی از زندگی فرمانده شهید حزب الله، مصطفی بدرالدین - منبع: کتاب جنایات رژیم صهیونیستی، ناصر کاوه



شهید

اسماعیل قهرمانی

قائم مقام لشکر محمد رسول الله (ص)

مادر شهید قهرمانی نقل می‌کند: یکبار اسماعیل رفته بود مشهد، وقتی بازگشت، گفت: مادر من در صحن ایستاده بودم و به زنان بدحجاب گوشزد می‌کردم، مواظب حجاب شان باشند و حرمت آنجا را نگهدارند، بعضی‌ها گوش می‌دادند و بعضی‌ها هم انگار نه انگار که شنیده باشند. یکدفعه دیدم عالمی آنجا ایستاده است. او رو کرد به من و گفت: «پسر جان چه کار می‌کنی؟» گفتم: «بین مردم چقدر گستاخ شده‌اند، حرمت حرم آقا را هم نگه نمی‌دارند!» در همین اثنا آوای اذان بلند شد و من سریع رفتم پیش آن آقا و گفتم: «بیخشید! من آن که طور شایسته بود به شما احترام نکردم از شما عذر می‌خواهم.» آن عالم رو کرد به من و گفت: «پسر جان من شما را می‌بخشم! شما برای ما تبلیغ کردید. شما حدیث ما را برای مردم بیان کردید. چرا از شما ناراحت باشم؟! ناگاه عالم محو شد و من دیگر او را ندیدم... اسماعیل قهرمانی قائم مقام لشکر ۲۷ تهران بود که در طول این سالها سه مرتبه مجروح شد و سرانجام در ۳۰ تیر ۱۳۶۴ در ۲۱ سالگی در اطراف پاسگاه زید در مرحله سوم عملیات رمضان که مسئولیت محور آن را برعهده داشت به شهادت رسید... وصیتنامه شهید اسماعیل قهرمانی: سعی کنید ساده و بی پیرایه زندگی کنید. در مقابل دشمنان اسلام شجاع ما باشید و دشمنان در مقابل قدرت اسلام هیچ هستند. به رهبرانقلاب عشق بورزید و گوش به فرمان ایشان باشید. نماز را در اول وقت بجای آورید. نسبت به پدر و مادر خود مهربان باشید و...

برشی از زندگی سردار شهید، اسماعیل قهرمانی - منبع: کتاب شهدای امام رضایی، ناصر کاوه



شهدای شهرستان دلفان ۳۵ شهید در یک روز

۲۴ اردیبهشت ماه سالروز عملیات غرور آفرین حاج عمران می باشد. عملیاتی که در ماه مبارک رمضان انجام شد و در آن ۳۵ دلاور مرد دلفانی خون سرخشان فدای ایران اسلامی شد. رژیم بعث عراق در یک دفاع متحرک با ۷ تیپ و ۱۲ گردان کماندویی به هدف تصرف شهر پیرانشهر به منطقه «حاج عمران» حمله کرد. نیروهای عراقی با هدف تصرف ارتفاعات مناسب پدافندی و باز پس گرفتن مناطق از دست رفته در محور حاج عمران و بالان بردن روحیه پرسنل خود و بهره‌برداری تبلیغاتی از نظر سیاسی و نظامی اقدام به يك حمله گسترده در این منطقه نمودند...

حمله دشمن با استقامت نیروهای ایرانی مستقر در منطقه روبرو شد. سرلشگر شهید «اسداله متاجی تیمور» از فرماندهان نیروی زمینی ارتش در این تاریخ به شهادت رسید. در نتیجه عملیات پدافندی حاج عمران بخشی از مواضع نیروهای خودی از جمله قسمتی از ارتفاع ۲۵۱۹ به تصرف عراق درآمد. تعداد قابل توجهی از نظرات عراقی کشته و زخمی شدند و ۶۰ نفر نیز به اسارت درآمدند. همچنین بیش از ۲۵ دستگاه تانک و نفربر به همراه ۵ قبضه منهدم شد و ۲۸ فروند بالگرد عراقی سرنگون گردید. در نیمه فروردین ماه سال ۱۳۶۷ هم در عملیات بیت المقدس ۴، در ارتفاعات سخت گذر شاخ شمیران در منطقه ی دربندی خان عراق نیز ۱۵ لاله پرپر دلفانی به شهادت رسیدند. در میان این ۳۵ نفر، شهیده هانیه اکبری نیز می‌باشد که در حمله داعش به مجلس شهید شد...

حماسه شهدای دلفان - منبع: کتاب ایثارگری شهدا، ناصر کاوه



شهادای مظلوم غواص کربلای ۴

وقتی غواصان دست بسته زنده به گور شدند

راوی یادمان شهدای علقمه، محمد رضا هادوی: به نقل از یک افسر عراقی در عملیات کربلای ۴ نقل می‌کرد: در مسیری که این اسرا را برای انتقال به عراق می‌بردند، یک افسر ارشد عراقی آنها را می‌بیند و می‌گوید لازم نیست آنها را انتقال دهید. در همان جا کانالی را حفر می‌کنند و غواصان را با زانو کنار گودال می‌نشانند؟! افسر بعثی به کمر هریک از اسرا لگد می‌زد و آنها با صورت در گودال می‌افتادند که صحنه خیلی دردناکی بود، زیرا دست این بچه‌ها بسته بود و در همین حالت با لودر روی اسرا خاک ریخته و آنها را زنده به گور کردم... اما یک صحنه ای که توجه مرا به خود جلب کرد روحیه و آرامش عجیب رزمندگان بود. برخی از آنها در این زمان و با آرامش کامل ذکر می‌گفتند و قرآن می‌خواندند. دشمن دست‌های آنها را از جلو با سیم‌های سنگری و محکم بسته بود و از نقطه ای که آنها را انتقال داده اند تا جایی که پیکر آنها تفحص می‌شود حدود ۲ تا ۳ کیلومتر فاصله وجود دارد؟! اما مشخص می‌شود که این شهدا زنده و اسیر بودند و تعدادی از اجساد به صورت دست بسته و با همان سیم‌ها تفحص شدند... ازدحام میلیونی مردم برای تشییع جنازه پیکرهای این شهدا در میدان بهارستان تهران، در بعد از ظهر گرم یک روز تابستانی، بی‌سابقه بود، مردم به طور خودجوش در این مراسم حضور یافته بودند... «گمنام بودن فقط برای آنانی دردناک است که در پی نام و نشان‌اند؛ شهدای گمنام، بزرگ‌ترین ایثارگرانند.»

برشی از تشییع میلیونی شهدای مظلوم غواص در تهران - منبع: کتاب جنایات ژنرال‌های صدام، ناصر کاوه



شهید

سید ناصر حسینی

شهیدی از خطه افغانستان

پدر و برادرش از مجاهدین افغانستاني در مبارزه با نیروهای اشغالگر شوروی بودند. زمانیکه ۱۶ سال بیشتر نداشت به همراه برادر و همچنین شهیدان ابوحامد، سید حسن حسینی، محمد اکرم ابراهیمی در سال ۱۳۷۷ در سپاه محمد (ص) در مقابله با طالبان از کشور خود دفاع کردند. پس از آنکه منطقه محل سکونت آنان به اشغال طالبان درآمد به همراه خانواده مخفیانه به ایران مهاجرت کرد و در همان ایام برادرش غلام حسینی، در جبهه افغانستان به شهادت رسید. زمانیکه داعش به حرم اهل بیت (ع) در سوریه حمله ور شد، سید ناصر به همراه رزمندگان افغانستانی فاطمیون خود را به سوریه رساند. سالها مجاهدت در افغانستان از او رزمنده ای کاربلد و نیرویی متبحر در جنگ ساخته بود. سید ناصر در طول حضور در جنگ سوریه به عنوان فرمانده تخریب و مربی آموزش در تیپ امام حسن (ع) حضور داشت و در زمان جنگ افغانستان نیز به عنوان فرمانده در سپاه محمد به نیروهای تحت امر خود آموزش می داد. حسینی سرانجام در اردیبهشت سال ۱۳۹۷ در جریان برخورد با تله انفجاری دشمن به شهادت رسید و همانطور که خودش خواسته بود مزدش را از حضرت زینب (س) گرفت...

سید ناصر به بچه ها سفارش می کرد که همیشه با وضو باشید، خودخواه نباشید. من سالها در امر تخریب کار کردم اما هرگز خودم را تخریبچی ندانستم، چرا که تخصص تخریب وسعتی مانند دریا دارد. اگر در این کار مغرور شدید، باختید....

برشی از زندگی شهید مدافع حرم، سید ناصر حسینی - منبع: کتاب استکبار ستیزی و مبارزه شهدا، ناصر کاوه



شهید

حسن اقارب پرست

فرمانده متعهد و شجاع ارتش

امام خامنه ای: من مایلم این جا یادی از محمد جهان آرا شهید عزیز خرمشهر و شهدایی که در خرمشهر مظلوم آن طور مقاومت کردند بکنم. این روزها بنده در اهواز از نزدیک شاهد قضایا بودم... خرمشهر در واقع هیچ نیروی مسلحی نداشت؛ نه که صدویست هزار نداشت بلکه ده هزار، پنج هزار هم نداشت. چند تانک تعمیری از کار افتاده را مرحوم شهید «اقارب پرست» که افسر ارتشی بسیار متعهدی بود از خسروآباد به خرمشهر آورده بود، تعمیر کرد. (البته این مال بعد است. در قسمت اصلی خرمشهر که نیرویی نبود). محمد جهان آرا و دیگر جوانان ما در مقابل نیروهای مهاجم عراقی (یک لشکر مجهز زرهی عراقی با یک تیپ نیروی مخصوص و با ۹۰ قبضه توپ که شب و روز روی خرمشهر می بارید) ۳۵ روز مقاومت کردند. همان طور که روی بغداد موشک می زدند، خمپاره ها و توپهای سنگین در خرمشهر روی خانه های مردم مرتب می باریدند. با این حال جوانان ما ۳۵ روز مقاومت کردند؛ اما بغداد سه روزه تسلیم شد... بیانات در نماز جمعه - ۲۲/۰۱/۱۳۸۲...

در آخرین روزهای مقاومت خرمشهر، اقارب پرست با گلوله دشمن، از ناحیه گلو مجروح و به تهران منتقل گشت و پس از سقوط خرمشهر و بهبودی به آبادان رفت و گروه رزمی المهدی را با همکاری یارانش سازماندهی نمود. حسن علی رغم اینکه کاندیدای فرماندهی ستاد مشترک ارتش و تصدی پست وزارت دفاع بود، با انتخاب شخصی به نیروی زمینی پیوست و سرانجام اقارب پرست در مجنون شهید شد...

برشی از زندگی امیرسرلشگر، شهید حسن اقارب پرست - منبع: کتاب شهدای ارتشی، ناصر کاوه



شهید
سید مجتبی هاشمی
فرمانده گروه فدائیان اسلام

سید مجتبی هاشمی در سال ۱۳۵۹ گروه ضربتی بنام گروه «فدائیان اسلام» را تشکیل داد و تا سال ۱۳۶۱ و شکست حصر آبادان، بیش از هزار نفر نیروی مردمی از سراسر کشور در قالب فدائیان اسلام را فرماندهی می کرد... امام خمینی از فرماندهان ارتش و سپاه در شکست حصر آبادان، و از جمله گروه فدائیان اسلام هم قدردانی کرد... سید به شکل های گوناگون به مردم کمک می کرد... دهه فجر در مغازه لباس فروشی خود، اقلام نایاب را با قیمتی کمتر از بهای حقیقی به مردم می فروخت. مغازه اش را به فروشگاه های تعاونی به نام وحدت اسلامی تبدیل کرده بود و مدرسی که دانش آموزان نیازمند داشتند، از او روستی و مانتو و کفش می گرفتند... سازمان منافقین خلق بارها قصد ترور سید مجتبی، فرمانده جنگ های نامنظم را داشت؛ اما چون مسلح بود از خودش دفاع می کرد. یک بار به قفل در خانه اش قیر چسبانده بودند و کلید مجتبی، داخل قفل گیر کرده بود؛ منافقان قصد داشتند در این معطلی، وی را هدف گلوله قرار دهند که او داخل جوی کوچک کنار خانه سنگر گرفت و همه کسانی که قصد ترورش را داشتند با تیر زده بود... در ۲۸ اردیبهشت ۱۳۶۴ چند نفر از منافقان به مجتبی مراجعه می کنند و می گویند از راه دور آمده اند و روستی و مانتو می خواهند. آن روز هاشمی مسلح نبود، کرکره تعاونی را بالا می کشد و در را باز می کند. منافقان داخل می روند و از پشت سر چند گلوله به طرفش شلیک می کنند و او را به شهادت می رسانند...

برشی از زندگی سردار شهید، سید مجتبی حسینی - منبع: کتاب جنایات و خیانت های منافقین خلق، ناصر کاوه



شهید

منصور ستاری

فرمانده نیروی هوایی ارتش

اگر ابتکارهای بزرگانی چون ستاری نبود قطعاً راه دفاع هوایی کشور مسدود می‌شد. ایجاد شبکه‌ای منسجم و هماهنگی از رادارها که صدها رادار کوچک و بزرگ را شامل می‌شد، ایده نوآورانه‌ای از ستاری بود که موجب شد ضمن کاهش هزینه‌ها، روند دفاع هوایی کشور دچار خلل نشود. در عملیات بزرگ فتح‌المبین و بیت‌المقدس استفاده از سامانه پدافند هوایی هاگ، برای نخستین بار و به ابتکار ستاری به صورت مستقل عملیاتی شد. یعنی با استفاده از رادار متصل به سامانه، کاری شد که شبکه‌ای درهم تنیده و متشکل از چندین رادار تصویری گسترده از آسمان کشور ارائه دهد...

ستاری بهترین راه را انتخاب کرد که این راه، خودکفایی هرچه بیشتر نیروی هوایی بود شهید ستاری علاوه بر ممانعت از خروج اعتبارات نیروی هوایی، به افزایش توان تولیدی و خدماتی می‌پرداخت و همواره با کنترل درآمدهای حاصل از این قبیل فعالیت‌ها، از آن بعنوان پشتوانه‌ای برای اجرای برنامه‌های سازندگی استفاده کرد. ستاری ماسک خود را در عملیات خیبر در بمباران شیمیایی به پیرمردی تقدیم کرد که راننده لودر بود و تا زمان شهادتش بر اثر این اقدام از شامه بویایی بی بهره شده بود و این موضوع راتا پایان عمرش مخفی می‌کرد... امیر سرلشگر منصور ستاری فرمانده نیرو هوایی ارتش، در ۷۳ در سانحه سقوط هواپیما در نزدیکی فرودگاه اصفهان به همراه تعدادی از افسران بلند پایه نیروی هوایی و هم‌زمانش به درجه رفیع شهادت نائل آمد...

برشی از زندگی امیر سرلشگر، شهید منصور ستاری - منبع: کتاب نوآوری های شهدا، ناصر کاوه

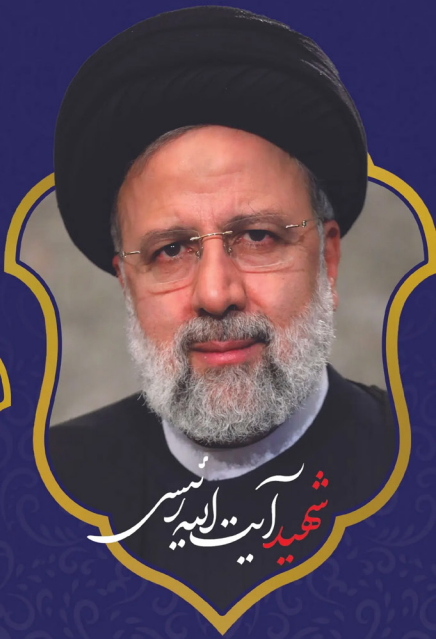
در هر شرایطی سعی می کرد نمازش را به موقع بخواند ، حتی وقت هایی که به ما حمله می شد. خیلی کم اتفاق می افتاد که جلسه ای یا جایی باشیم یا مهمان داشته باشد و رودربایستی کند و نمازش را به موقع نخواند.

برگرفته از کتاب «روایت ناتمام»



سید منصور ستاری





وَمِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ
لَّا يَتَّبِعُونَ الْهَوَىَٰ بَيْنَ يَدَيْهِمْ
وَالَّذِينَ هُمْ يُوقِنُونَ أَنِ
لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ





شهدای حادثه بالگرد

رئیس جمهور شهید رئیسی و همراهان

امام خامنه‌ای در سخنانی مهم سالگرد ارتحال امام خاترنشان کردند: من قبلاً بحث درباره‌ی این فقدان بزرگ را با این آیه‌ی شریفه، نورانی کنم که می‌فرماید: وَ لَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَ لَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ. به کسانی که در راه خدا کشته می‌شوند، مرده اطلاق نکنید؛ اینها زنده‌اند. اطراف این آیه (چه قبل این آیه، چه بعد این آیه) بحثی از حرکت نظامی و جنگ و قتال و ... نیست؛ [می‌فرماید] «فی سبیل الله». نمی‌شود ادعا کرد که معنای این «يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» کشته شدن در میدان جنگ است، چون هیچ قرینه‌ای بر این در این آیه وجود ندارد. ایشان اظهار کردند: در آیه‌ی سوره‌ی آل عمران «وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا» ، چرا، آن آیه در ضمن مسائل جهاد است؛ این آیه نه، مطلق است؛ [می‌فرماید] هرکسی که در راه خدا کشته بشود. راه خدمت به مردم، راه خدا است؛ راه کار جهادی برای مردم، راه خدا است؛ راه اداره‌ی کشور اسلامی، راه خدا است؛ راه پیشرفت نظام جمهوری اسلامی، راه خدا است...

آقای رئیسی عزیز و همراهانش، در راه پیشرفت کشور، در راه خدمت به مردم، در راه اعتلای جمهوری اسلامی کشته شدند، [لذا] مشمول این آیه‌اند؛ اینها را اموات ندانید؛ بَلْ أَحْيَاءٌ؛ اینها زنده هستند؛ همان تعبیری که در باب شهدا وجود دارد. بنابراین، این‌ها را ما «شهدای خدمت» می‌دانیم، همچنان که مردم گفتند؛ از دل مردم جوشید این تعبیر «شهید جمهور» و «شهید خدمت»؛ این خیلی با ارزش است. ۱۴/ خرداد/ ۱۴۰۳

رئیس جمهور شهید، سید ابراهیم رئیسی و همراهان شهیدش - منبع: کتاب جمهور شهید، ناصر کاوه



شهید مالکوم ایکس رہبر سیاہ پوستان آمریکا

مالکوم ایکس و پدرش به خاطر فعالیت‌های حمایت‌گرانه از سیاہ پوستان همیشه مورد حمله و توهین کولوکس کلان‌ها بودند که در جریان یکی از این حملات به خاکستر شدن خانه‌شان منجر شد. مادر مالکوم بعد از مرگ پدر خانواده دچار افسردگی شدید شد و به مؤسسه روان درمانی منتقل و فرزندانش نیز به پرورشگاه و یتیم‌خانه رفتند. اینجا بود که خانواده مالکوم به معنای واقعی از هم پاشیده شد...

در زندان بود که مالکوم ایکس در کنار مطالعه و آشنایی با دیگر مسلمانان، با جمعیتی به نام «ملت اسلام» آشنا شد و به عضویت آن درآمد. در ۱۹۵۲ میلادی با عفو مشروط از زندان آزاد شد و فعالیت‌هایش انسجام داد و شمار اعضای سازمان را از ۵۰۰ نفر در سال ۱۹۵۲ به ۳۰ هزار نفر در سال ۱۹۶۳ افزایش داد...

سرانجام در ۲۰ فوریه ۱۹۶۵ سه نژادپرست مسلح طی عملیاتی تروریستی در یکی از سالن‌های اجتماعات منتهن نیویورک، مالکوم ایکس رهبر مسلمانان سیاہ پوستان آمریکا را در حین سخنرانی از فاصله کم مورد هدف ۱۵ گلوله قرار داده و به شهادت رساندند. رهبر معظم انقلاب پیش از آغاز سخنان خود در ششمین کنفرانس بین‌المللی حمایت از انتفاضه فلسطین از مالکوم ایکس نام بردند و در بیانی از مردم خواستند که «چون امروز سالروز شهادت مالکوم ایکس، رهبر سیاہان مسلمان آمریکاست، از حضار محترم خواهش می‌کنم حمد و قل‌هواللهی برای روح آن شهید بخوانید.»

برشی از زندگی رهبر سیاہ پوستان آمریکا، شهید مالکوم ایکس - منبع: کتاب استکبار ستیزی و مبارزه شهدا، ناصر کاوه



شهید
محمد بروجردی
مسیح کردستان

اقدامات بروجردی پیش از جنگ: خلع سلاح قرارگاه پلیس تهران. عملیات نظامی ۱۵ خرداد ۱۳۵۷. انفجار در نیروگاه برق و کاخ جوانان منطقه شوش. خلع سلاح کلانتری ۱۴ در میدان خراسان تهران، شرکت در آزاد سازی پادگان جمشیدیه و رادیو تلویزیون، مسئول حفاظت امام خمینی. سرپرست زندان اوین و... بروجردی یکی از ۱۲ نفری بود که در خدت حضرت آیت الله خامنه‌ای سپاه را بنیانگذاری کردند... بروجردی در اولین روزهای پس از پیروزی انقلاب با شروع غائله کردستان و فعالیت های چریکهای فدایی خلق و حزب دموکرات، به کردستان رفت و بواسطه فعالیت هایش، لقب مسیح کردستان را به شهید بروجردی دادند... بروجردی پس از شهادت ناصر کاظمی و شهید گنجی زاده مستقیماً فرماندهی عملیات بسیار سخت مسیر پیرانشهر و سردشت را بعهدہ گرفت. بروجردی در شجاعت بی نظیرترین فرد ما در کردستان بود. تقوی و خلوص و اعتقادش به توحید، در محمد ایجاد آرامش میکرد. تحمل، صبر، قدرت و استقامتی که در بروجردی بود، نشان می داد که چگونه مجاهدی است. سرانجام محمد بروجردی اول خرداد ۱۳۶۲ با عده‌ای دیگر از هم‌زمانش در مسیر جاده مهاباد، نقده بر اثر انفجار مین به شهادت نایل رسیدند...

سخن امام خامنه ای در مورد شهید بروجردی: من تصور می کنم روحیه آرامش و نداشتن حالت ستیزه جویی با دوستان و گذشت و حلم در مقابل کسانی که تعارض های کاری با او داشتند نشانه آن روح عرفانی شهید بود...

برشی از زندگی سردار سرلشگر، شهید محمد بروجردی - منبع: کتاب مکارم اخلاقی شهدا، ناصر کاوه





محمد بروجردی

جمعشان کرده بود. اسمشان را گذاشته بود پیشمرگان کرد
مسلمان. می گفت اگه بین خودتون کسی رو که سابقه خوبی
نداره اهل اذیت و آزار مردم می شناسین عذرش رو بخواین.
من حاضر نیستم به اسم انقلاب به کسی ستمی بشه.
وقتی اسلحه داد دستشان خیلی ها مخالفت کردند می گفتند
کردها سر پاسدارها رو میبرن این به کردها اسلحه میده!
همین کردها دویست نفر شهید دادند. می گفتند ما فقط به
خاطر اینه که مونده ایم.



شهید

محمود شهبازی

سردار شجاع و عارف همدان

شهید شهبازی با شروع جنگ به همراه بچه‌های گردان ۹ سپاه تهران به جبهه سرپل ذهاب رفت و دست اندرکار شناسایی شبانه روزی خطوط و مواضع عراق شد. پس از مدتی فرماندهی یکی از محورهای گیلان غرب بهش سپرده شد و مدتی در ایلام مشغول هماهنگی امور سپاه شد و از نزدیک با شهید بروجردی فرمانده سپاه غرب کشور همکاری داشت. محمود از سوی سپاه مدتی برای راه‌اندازی قرارگاه سپاه در جنوب کشور به سیستان و بلوچستان رفت و در تأسیس و هماهنگی سپاه جنوب شرق کشور قدم‌های مثبتی برداشت. شهبازی در اواخر ۱۳۵۹ برای سامان دادن به وضع سپاه همدان به آنجا رفت و به فرماندهی سپاه آن استان منصوب شد... شهید محمود شهبازی پیش از آغاز عملیات فتح المبین، به مسئولیت معاونت تیپ ۲۷ محمدرسول الله (ص) برگزیده شد و با همین مسئولیت، در عملیات وارد عمل گردید و به هدایت نیروهای تحت امر تیپ پرداخت شهبازی پس از عملیات فتح المبین، تیپ ۲۷ محمد رسول الله (ص) را برای عملیاتی وسیع و بزرگتر تجهیز و آماده کرد، شهبازی برای اجرای عملیات بیت المقدس، نیروهای زبده تیپ را راهی محور اهواز- خرمشهر کرد و با شروع عملیات، به خطوط دشمن یورش برد. سردار شهید محمود شهبازی در سحرگاه روز ۲ خرداد ۱۳۶۱، در آستانه فتح خرمشهر در عملیات بیت المقدس، در حالی برای نجات جان یک بسیجی می‌رفت در اثر اصابت ترکش، مجروح شد و به فوز عظمای شهادت نایل آمد...

برشی از زندگی قائم مقام لشکر ۲۷ محمدرسول الله، شهید محمود شهبازی - منبع: کتاب شجاعت امام و شهدا، ناصر کاوه

فتح خرمشهر

فتح خاک‌نیست

فتح ارزشهای اسلامی است



سوم خرداد

روز آزاد سازی خرمشهر

امام خمینی، خدا خرمشهر را آزاد

شهید صیاد شیرازی در عملیات «بیت المقدس، فتح خرمشهر»، ما در جبهه‌ای به طول ۱۷۰ کیلومتری مبارزه کردیم. ساعت ۷ صبح ۳ خرداد بود که خرازی با بی‌سیم با هیجان با ما تماس گرفت و گفت ما توانسته‌ایم حدود ۷۰۰ نفر نیرو جمع‌آوری کنیم و اجازه می‌خواست که از طرف پل خاکریزی به طرف عراقی‌ها بزنند. همه منتظر شروع عملیات بودند. خرازی پشت خاکریزی که منتهی میشد به خرمشهر همراه با تیپ امام حسین (ع) مستقر شده و منتظر هماهنگی و رسیدن بقیه نیروها بود... اما احمد کاظمی باتیپ نجف، زده به شهر و وارد خرمشهر شده و وقتی غلامعلی رشید با بی‌سیم باهاش تماس می‌گیرد، حاج احمد اعلام می‌کند که وارد شهر شده و ۶۰۰۰ نفر هم اسیر گرفته. باور این موضوع برای سردار رشید سخته ولی کاری است که شده. صیاد هم همزمان به شهید خرازی گفت: جلو بروید. نیم ساعت بیشتر طول کشید که سرو صدای بی‌سیم بلند شد!؟ گفتیم حتما گیر افتاده‌اند. بی‌سیم را روشن کردم دیدم خرازی می‌گفت: که هر چه جلوی خود را نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که عراقی‌ها دست خود را بالا گرفته‌اند، چه کار باید کنیم؟ من فهمیدم منظور او چه چیزی است. چون نیروهای عراقی زیاد بودند و نیروهای او کم بودند و نمی‌توانستند نیروهای اسیر عراقی را کنترل کنند... بعد از تصرف خرمشهر و پاکسازی آن که تا ساعت ۵ بعد از ظهر طول کشید، فقط در «۳ خرداد در خرمشهر ۱۴۵۰۰ اسیر گرفتیم و در کل عملیات بیش از ۱۹۰۰۰ اسیر عراقی گرفتیم...»

برشی از فتح خرمشهر به روایت امیر سپهبد، شهید صیاد شیرازی - منبع: کتاب معجزه الهی و کرامات اهل بیت، ناصر کاوه

فتح خرمشهر

فتح خاک‌نیت

فتح ارزشهای اسلامی است







شهید یوسف قربانی شهیدی که برای آب نامه می نوشت

یوسف اهل زنجان بود. پدرش را در ۶ ماهگی از دست داد و چندی بعد مادرش هم ازدنیا رفت. یوسف ماند و برادر بزرگترش. آن زمان انقلاب به پیروزی رسیده بود. از طریق دوستان عضو نیروی بسیج شد. بیشتر وقت خود را در پایگاه بسیج می گذراند. تصورش این بود که دوران سخت زندگی به پایان رسیده اما باز خزان به هستی اش زد و برادرش را نیز از دست داد. حالا یوسف مانده بود و خودش. با شروع جنگ راهی جبهه شد و در شلمچه به شهادت رسید...

چند دقیقه قبل از عملیات، یکی از همزمان خبرنگارش از او پرسیده بود: آقا یوسف! غواص یعنی چی؟ او پاسخ داده بود: غواص یعنی مرغابی امام زمان عجل الله... همرمز یوسف می گفت: هر روز می دیدم یوسف گوشه ای نشسته و نامه می نویسد با خودم می گفتم: یوسف که کسی را ندارد برای چه کسی نامه می نویسد؟ آن هم هر روز، یک روز به یوسف گفتم نامه ات را پست نمی کنی؟ دست مرا گرفت و قدم زنان کنار ساحل اروند برد نامه را از جیبش در آورد، پاره کرد و داخل آب ریخت؛ یوسف چشمانش پر از اشک شد و آرام گفت: من برای آب نامه می نویسم کسی را ندارم که... در وصیت نامه اش نوشته: امروز کشورمان امام زمانی شده و مردم فداکار تمام جبهه ها را پر کرده اند. امام اسطوره مقاومت و تقوا و پرهیزکاری دستور بسیج نمود و فرمودند که جبهه ها باید پر شود، برادران بشتابید به سوی جبهه ها...

برشی از زندگی شهید یوسف قربانی - منبع: کتاب استقامت و صبر شهدا، ناصر کاوه

چشم‌های روشن و دست‌های بلند

سلام بر شهیدان گمنام، گمنام در میان خاکیان
و معروف در عرصه افلاکیان

رهبر انقلاب اسلامی
۱۴۰۲/۱۰/۱۵



دزفول دین خود را به اسلام ادا کرد
(امام خمینی (ره))

خرداد

دزفول قهرمان

دیار مقاومت و پایداری

چهارم خرداد ماه، روز دزفول قهرمان، دیار مقاومت و پایداری، گرامی باد



شهید

عبدالعلی مزاری

رهبر شیعیان افغانستان

پس از انقلاب اسلامی ایران و تشدید مبارزات مردم افغانستان در سال ۱۳۵۷ سازمان نصر افغانستان از ائتلاف گروه‌هایی همچون روحانیت نوین گروه مستضعفین و حزب حسینی تشکیل شد... مزاری که در اردیبهشت ۱۳۵۷ شمسی و پس از کودتای کمونیست‌ها، افغانستان را ترک کرده بود، در ۱۳۵۸ پس از شدت گرفتن جنبش مردم بر ضد کمونیست‌ها و نیروهای شوروی، به افغانستان بازگشت و در چهارکنت مشغول سازماندهی مبارزه با نیروهای دولتی شد. مزاری در همان سال برای تامین امکانات و تسلیحات بار دیگر به ایران سفر کرد و در اواخر ۱۳۵۹ به افغانستان بازگشت و سپس به ایران رفت و تا سال ۱۳۶۵ در ایران ماند...

عبدالعلی مزاری از چهره‌های مشهور سیاسی و جهادی افغانستان و اولین دبیرکل حزب شیعی وحدت اسلامی افغانستان بود که اوج فعالیت سیاسی مزاری در سه سال آخر زندگی او به عنوان دبیرکل حزب وحدت اسلامی در کابل بوده که منجر به شهادت مزاری در ۲۲ اسفند ۱۳۷۳ توسط طالبان گردید...

در ۱۳۹۴ محمد اشرف غنی، رئیس جمهور افغانستان، عبدالعلی مزاری را ملقب به «شهید وحدت ملی افغانستان» کرد... شهید مزاری از نهضت امام خمینی تأثیر پذیرفتند و در بسیاری از جلسات و امور سیاسی از صحبت‌های رهبر معظم انقلاب اسلامی ایران، استناد می‌کردند و تأثیر بسیار زیادی در موضع گیری های شان از رهبری گرفته بودند...

برشی از زندگی رهبر شیعیان افغانستان، شهید عبدالعلی مزاری - منبع: کتاب استکبارستیزی و مبارزه شهدا، ناصر کاوه



محمد زمان انقلاب نخستین دوره‌های تکاوری خود را دید. برادر محمد، «تیمور ناطری» در جنگ تحمیلی به شهادت رسیده و مادرش نیز یکی از شهدای مظلوم فاجعه حج خونین ۱۳۶۶ بود. بخشی از نیروهای تربیت شده توسط ناطری به جهت آمادگی‌های بالا و تخصص در جنگ‌های نامنظم به سوریه اعزام شدند و مفتخر به حضور به عنوان «مدافعان حرم» گردند... **شهید قاسم سلیمانی، در وصف شهید محمد ناطری، فرمانده یگان ویژه دریایی سپاه گفت:** بزرگ‌ترین ویژگی شهید ناطری این بود که در این سال‌ها از ابتدای انقلاب تاکنون هیچ تغییری در ایشان ایجاد نشد و همیشه پرکار بود و در صحنه و هر جای انقلاب که نیاز بود مسئولیت سخت‌ترین کارها را به عهده می‌گرفت و تا آخرین لحظات عمر مشغول به خدمت بودند. ما جهاد مهمی را به یاد نداریم که ناطری در آن شریک نبوده باشند. بنده از سال ۵۸ که نیروی آموزشی ایشان بودم تاکنون تغییر یا خستگی در ایشان ندیدم یگان نیروهای ویژه دریایی سپاه در گذشته تحت عنوان گردان‌های تفنگدار در جزایر ابوموسی، تنب کوچک و بزرگ حضور داشت. امام خامنه‌ای رهبر معظم انقلاب اسلامی نوشته‌ای را در تجلیل از شهید محمد ناطری بر روی عکس آن سردار شجاع و مؤمن مرقوم کردند... رحمت و رضوان بر شهید عزیز، سردار شجاع و مؤمن که عمر خود را در جهاد فداکارانه گذرانید و جوانان و مجاهدان بسیاری تربیت کرد. خداوند او را با شهدای صدر اسلام محشور فرماید...

بررسی از زندگی فرمانده ویژه نیروهای دریایی سپاه، شهید محمد ناظری - منبع: کتاب نوآوری شهدا، ناصر کاوه



شهید
ناصر ناصری

شهید کنسولگری ایران در مزار شریف

با پیروزی انقلاب به عضویت کمیته درآمد. با تشکیل سپاه جزو بنیانگذاران سپاه بیرجند بود و به عضویت واحد اطلاعات سپاه درآمد و در مدت خدمتش در این واحد، سفرهای زیادی به «شنیدن» و «فرات» در افغانستان داشت. ناصر در کنار حضورش در افغانستان، مبارزه با منافقین را ادامه داد و کارنامه درخشانش در اطلاعات موید این ادعا است. ناصری در ۱۳۶۲ به فرماندهی سپاه گناباد و سپس بیرجند درآمد. در همین دوره در عملیات والفجر ۳ شرکت کرد و در ۱۳۶۳ بعنوان مسئول محور اطلاعات و عملیات تیپ ۲۱ امام رضا (ع) و در سال ۱۳۶۴ در سمت رئیس ستاد لشکر ویژه شهدا به مبارزه با گروهک‌های ضد انقلاب پرداخت. سال ۱۳۶۴ به شهید محمود کاوه در تیپ ویژه شهدا می پیوندد و نهایتاً مسئول ستاد را به عهده می گیرد. ناصری تا پایان جنگ ۴ بار گرفتار مجروحیت های سخت می گردد که برخی ترکش های آن دوران در بدنش به یادگاری ماند و نهایتاً در حالی دعوت حق را لبیک می گوید که هنوز از مجروحیت پا و کمر رنج می برده است... پس از پایان جنگ «محمد ناصر ناصری» این بار به عنوان مسئول مرکز تحقیقات در دفتر نمایندگی مقام معظم رهبری در امور افغانستان مشغول وظیفه شد و آخرین مسئولیت شهید ناصری در سازمان فرهنگ و اطلاعات به عنوان نماینده فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در افغانستان بود... سرانجام این انسان خستگی ناپذیر در روز ۱۷ مرداد ۱۳۷۷ در شهر مزار شریف، به شهادت می رسد...

برشی از زندگی سردار شهید، ناصر ناصری - منبع: کتاب استکبارستیزی و مبارزه شهدا، ناصر کاوه



این شهید روحانی قبل از شهادت خانه را سیاهپوش کرد و برای حمله اش عکس گرفته بود؟! قاسم دوستش دنبالش آمده بود و باهم مدرسه مجتهدی رفتند... مرحوم آیت الله مجتهدی با دیدن محسن آقاخانی گفت: خدا این بچه را برای طلبگی انتخاب کرده است... **محسن آقاخانی از روحانیون شهیدی است که نام او در تارک تاریخ انقلاب اسلامی می درخشد. او همان شهیدی است که سر بریده اش ندای «السلام علیک یا اباعبدالله» سر داد. این رویداد را جواد علی گلی از همزمان شهید آقاخانی در کتاب «پیشانی سوخته» این چنین نقل کرده است: روحیه عجیبی داشت. زیر آتش سنگین عراق، پیکر شهدا را به عقب برمی گرداند که در همین رفت و آمدها گلوله مستقیم تانک سرش را پراند. خودم چند متری اش بودم. وقتی سر بریده اش روی زمین افتاد، صدایی از آن بلند شد: السلام علیک یا اباعبدالله....**

خاطرات مادر آقا محسن هم شنیدنی است، مادر میگوید: خوابی که به شهادت محسن تعبیر شد. رفته بودم زیارت سیدالکریم مردی جلو آمد و گفت: بچه ات را بگیر. گفتم: این بچه من نیست، فاطمه را گذاشته ام خانه! گفت: این محسن توست و در راه خدا شهید می شود. وقتی این خواب را دیدم، هنوز نمی دانستم که باردار هستم. برای یکی از دوستانم خوابم را تعریف کردم. زنگ زده بود دفتر آقای بروجردی، گفته بودند تعبیرش این است که این خانم باردار است و این بچه به شهادت خواهد رسید...

برشی از زندگی طلبة شهید، محسن آقاخانی - منبع: کتاب عشاق الحسین (ع)، ناصر کاوه



شهید
عبدالله رودکی
مرد افسانه ای دریا

عبدالله آرمان های بزرگ در سر داشت. از او به کابوس صهیونیست ها نیز یاد می کنند. هیچ کس فکرش را هم نمی کرد که جوان آرپی جی زنی که در آبادان به آب و آتش میزد تا حرف امام خمینی زمین نماند. روزگاری فرمانده طراحی عملیات ها و سازمان رزم شود و یگان دریایی راه بیندازد و اولین نشانه های نمایش قدرت ایران، در آبهای خلیج فارس در روزگار سخت جنگ و تحریم را کلید بزند. صهیونیست ها که او را عبدالقادر ایرانی نام نهاده بودند، چندباری برای تقویت روحیه نیروهای متجاوزشان، جشن ترور عبدالله رودکی را برگزار کردند؟ اما خیال شان باطل بود. عبدالله طراح سازمان رزم و عملیات نوین نیروی دریایی سپاه بود و برای تسلیح و تجهیز شناورهای تندرو به راکت اندازها و موشک های هدایت شونده و راه اندازی پدافند هوایی و شکل گیری هسته اولیه جبهه مقاومت، تلاش های موفقیت آمیزی انجام داد. شهید رودکی در ۹ خرداد ۱۳۷۹ به دست منافقین کوردل به شهادت رسید و به جمع دوستان و همزمان شهیدش پیوست...

به گفته سردار تنگسیری نگاه خاص و راهبردی شهید رودکی نقش تعیین کننده ای در دفاع مقدس، شکل گیری یگان های غواصی و شناوری و ساماندهی جبهه مقاومت ایفا کرد و از همیاران سیدین حزب الله لبنان (سید عباس موسوی و سید حسن نصرالله) بود که امروز جبهه مقاومت از برکت اندیشه ها و تاکتیک های ابداعی او بهره مند و برای تربیت شدگانش راه گشا و پیش برنده است...

برشی از زندگی سردار شهید، عبدالله رودکی - منبع: کتاب نوآوری شهید، ناصر کاوه



شهید محمد رضایی استقامت و صبر تا شهادت

به محمد در اسارت و زیر شکنجه می‌گفتند: باید به خمینی توهین کنی. اما تو مظلومانه ناله می‌کردی و آن کابل‌ها که حالا دیگر مرکب لخته‌های خون شده بود، محکم‌تر از قبل بر پیکرت فرود می‌آمد. صدای خِرَش خِرَشِ شیشه‌ها، شکسته شدن استخوان‌ها و ناله‌های ضعیف... بعد اتو را داغ می‌کردند و به پوستت می‌چسباندند و تو در جواب آن‌ها نفس‌هایت را با ناله بیرون می‌دادی: یا زهرا... یا حسین... بدنت می‌سوخت و تاول می‌زد. با کابل بر تاول‌هایت می‌کوبیدند و تاول‌ها پاره می‌شدند...

سپس بر روی بدن پاره پاره و پراز زخم و سوختگی‌ات، آب و نمک ریختند... عدنان یعنی که از مقاومت تو به ستوه آمده بود، فریاد زد: تمامت می‌کنم! آنگاه پیکرت را بداخل حمام کشیدند. قالب صابونی را در دهانت گذاشتند و با پوتین‌هایشان آنرا در حلق فرو کردند. از حمام بیرون آوردند و روی زمین خاکی اردوگاه انداختند. ضربه‌ای قلبت به حدی کند و ضعیف شده بود که شهادتِ قطعی بود. صدایی که از گلویت بیرون می‌آمد، صدای نفس کشیدن نبود... صدای خرخر کردن بود. یک استخوان سالم در بدنت نمانده بود. هرطور دست و پایت را تکان می‌دادند به همان شکل باقی می‌ماند. آخرین خرخر را که از گلو بیرون دادی، گفتند: «مات»؛ یعنی تمام کرد. یعنی شهید شدی... بعد پیکرت بی‌جانت را روی سیم خاردارها انداختند و از آن عکس گرفتند تا بگویند تو در حال فرار بوده‌ای و آن‌ها مجبور شده‌اند تو را بزنند و...

برشی از زندگی آزاده قهرمان، شهید محمد رضایی - منبع: کتاب آزادگان صبور و قهرمان، ناصر کاوه



شهید

کاظم عبدالامیر

از حزب بعث عراق تا شهادت در سوریه

یکی از برادران کاظم، اسیر ایرانی ها، و برادر دیگرش هم در جنگ کشته شده بود، به همین خاطر کینه خاصی نسبت به اسرای ایرانی داشت. کاظم ابوترابی را خیلی اذیت می کرد. او می دانست ابوترابی فرمانده و روحانی انقلابی است، به همین خاطر ضربات کابلی که نثارش می کرد، شدت بیشتری نسبت به دیگر اسراء داشت، اما ابوترابی هیچگاه شکایت نکرد و به او احترام می گذاشت! کاظم بدترین رفتار را با ما اسرا داشت. گاهی آقای ابوترابی را چنان کتک می زد که ایشان تا مرز شهادت می رفت. آرزوی ما این بود که کاظم مرخصی برود. یک هفته رفت مرخصی، ولی ۲ روز زودتر به اردوگاه برگشت و دیگر یک آدم دیگر شده بود. دیدیم کنار روشویی چند دقیقه با ابوترابی صحبت می کرد. از ابوترابی پرسیدیم کاظم چه می گفت؟ گفت: کاظم میگو سر صبحانه با مادرم نشسته بودم که پرسید تو در اردوگاه اسرا آنها را شکنجه می کنی؟ کاظم تعجب می کند. دوباره مادرش می پرسد آیا سیدی در بین اسرا هست که تو او را شکنجه کرده باشی؟...

دیشب حضرت زینب (س) را در خواب دیدم که می گفت چرا فرزندت اسیری از قافله اسرای ما را آزار و اذیت می کند؟ مادرش می گوید شیرم حلالیت نیست اگر آنها را اذیت کنی. کاظم متحول شد. پس از سقوط صدام کاظم به ایران آمد و از تک تک ۹۰ نفر اسیر حلالیت طلبید. به مشهد رفت و سر خاک آقای ابوترابی از ایشان هم درخواست حلالیت کرد. در جنگ سوریه، کاظم به عنوان مدافع حرم، به شهادت رسید...

برشی از زندگی "حرم" مردم عراق، شهید کاظم عبدالامیر - منبع: کتاب ره یافتگان حسینی، ناصر کاوه



آزاده
سیدعلی اکبر ابوترابی
رهبر آزادگان ایرانی در اسارت

ابوترابی یکی از مؤسسين جمعيت ايثارگران بود و در مجالس ۴ و ۵ بعنوان نماينده تهران در مجلس حضور داشت... **در روزی که قرار بود مجلس چهارم شورای اسلامی افتتاح شود، علی اکبر ابوترابی در راه برای رسیدن به مراسم افتتاحیه، برای لحظه‌ای جلو ورودی مجلس توقف کرد و خطاب به دوست همراهش گفت: این در را ببین، اگر ما به وظیفه خود در قبال رأی مردم عمل نکنیم؛ این در برای ما دروازه جهنم خواهد شد... سید همچنین در سال‌هایی که نماینده مجلس بود، گاهی عبایش را کنار پیاده روی ساختمان مجلس پهن می‌کرد و همان جا به درخواست مراجعین رسیدگی می‌کرد و در پاسخ به اعتراض‌هایی که می‌گفتند، این کار صورت خوبی ندارد، می‌فرمود: مسؤولان باید در کوچه و خیابان‌ها راه بیفتند و به وظایف شان عمل کنند...**

ای کاش ابوترابی نرفته بود؟ راز ماندگاری ابوترابی تنها بدلیل استقامت های ویژه اش در دوران اسارتش نیست. اخلاقی که او در برخورد با دشمنان و مخالفینش، ایرانی، عراقی، صلیبی و داشت باعث شد نامش در ذهن آنها نیز ماندگار شود. بیان نام او شاید برای برخی از آنها تداعی کننده نام «امام خمینی» باشد سیدعلی اکبر ابوترابی در ۱۲ خرداد ۱۳۷۹ در مسیر زیارت حرم علی بن موسی الرضا به همراه پدرش؛ سیدعباس ابوترابی فرد، بر اثر سانحه رانندگی با اتومبیل شخصی که خودش رانندگی می‌کرد، در ۶۱ سالگی درگذشت و پیکر هر دو در صحن آزادی حرم امام رضا بخاک سپرده شد...

برشی از زندگی رهبر آزادگان ایرانی در عراق، سید علی اکبر ابوترابی - منبع: کتاب آزادگان صبور و قهرمان، ناصر کاوه

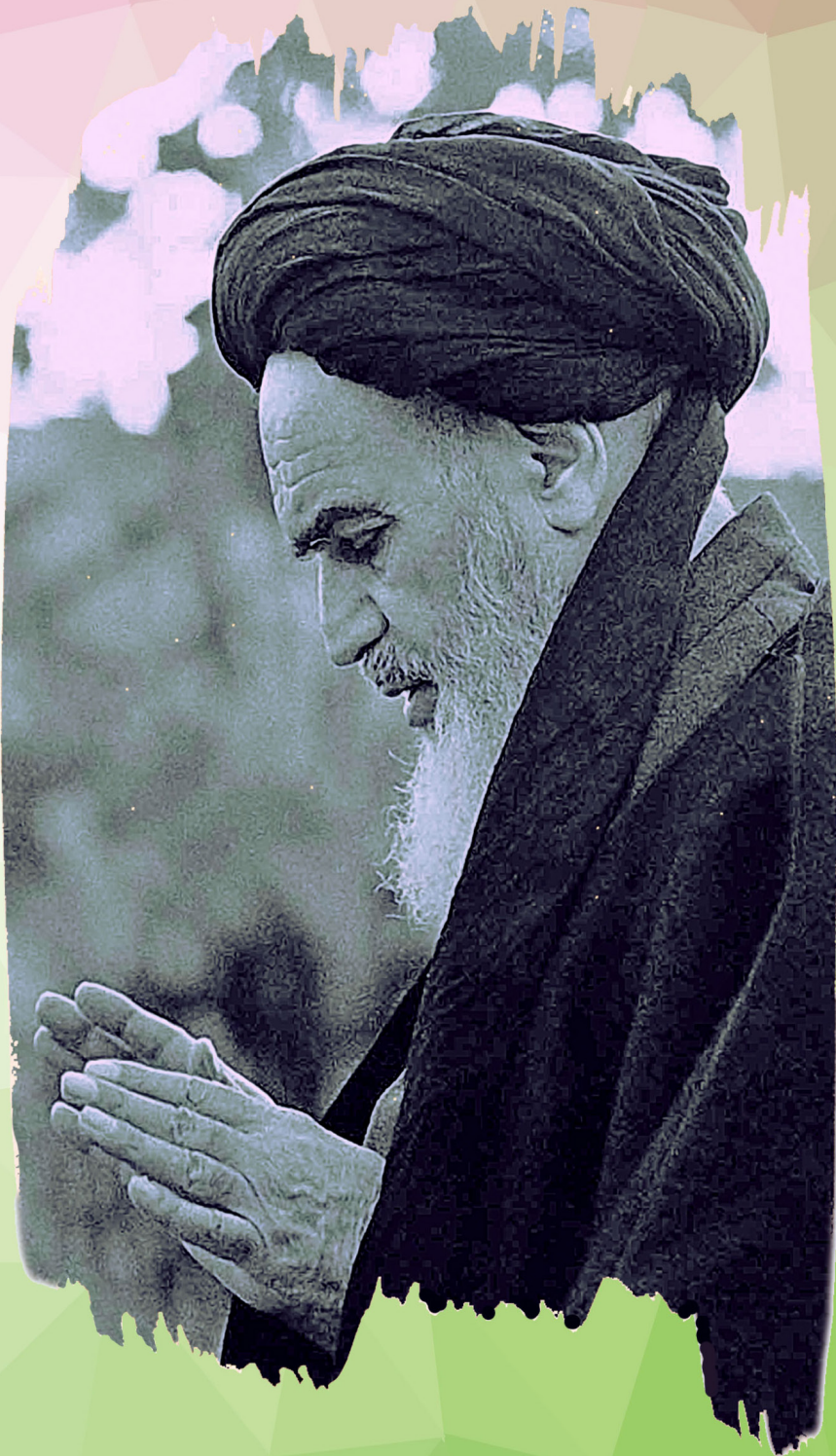


جنایتکار بعثی هشام صباح الفخری ژنرال قاتل سپاه چهارم بعث عراق

هشام خود شخصاً مسئولیت اعدام بیش از ۴۰۰ سرباز و افسر را در استادیوم ورزشی شهر العماره بر عهده گرفت. صباح فخری جزو بزرگ ترین جنایتکاران جنگ است؟

به عنوان مثال اقدام به پرتاب اسرای ایرانی از بالگرد در حال پرواز می کرد و معتقد بود این امر سبب بالا رفتن روحیه سربازان می شود... هشام فرمانده بعثی، پس از پایان بازجویی گفت: آن سه ایرانی را پیش من بیاورید. سریع آنان را نزد هشام بردند. هشام گفت: به خمینی فحش بدهید، آن اسیران ایرانی بدون هیچ حرکتی در جای خود ایستادند. هشام از جای خود برخاسته و چند سیلی سنگین به صورت شان زد و گفت: چرا؟ چرا؟ چرا؟... به طرف بالگردش رفت و از محافظانش خواست که آن ۳ نفر را هم بیاورند. آن سه ایرانی به همراه هشام سوار هلی کوپتر شدند. همراه آنان، سربازان محافظ هم که سلاح هایشان را به طرف آن سه ایرانی نشانه رفته بودند، سوار شدند. بالگرد به پرواز درآمد. هشام در آسمان به سه ایرانی گفت: شما را پیش خمینی می فرستم. بهش بگوئید: هشام به تو سلام میرساند! و با صدای بلند شروع به خنده کرد. وقتی بالگرد به نزدیک مرز رسید، بسیار بالا رفته بود. از بالای بالگرد در حالیکه سربازان و اهالی «قلعه دیزه» از پایین شاهد بودند، آن ۳ سرباز ایرانی به پایین انداختند و پس از غلت خوردن بر قله های بلند که چون توپی غلتان از نقطه ای به نقطه دیگر می افتادند، و سرهای شان از بدن شان جدا شد. هشام این مناظر را می دید و لذت می برد...

برشی از کتاب بناء المعنوی للجيش المسلحه عراق، نوشته الزبيدي - منبع: کتاب جنایات ژنرال های صدام، ناصر کاوه





ما تا آخر عمر
علیه دولت آمریکا
مبارزه می کنیم
و تا آن را به جایش نشانیم
و دستش را از منطقه کوتاه نکنیم
و به تمام مبارزان راه آزادی کمک نکنیم
تا آنها را شکست دهند و خود مردم ایران سرنوشت
خویش را به دست گیرند از پای نمی نشینیم.
برای ما شرق تجاوزگر و غرب جنایتکار فرقی نمی کند.
ما می جنگیم و چون حق پیروز است پیروزیم.
پیام امام خمینی (ره) به ملت ایران در رابطه با کمیسیون تحقیق جنایات دولت آمریکا

صحیفه نور جلد ۱۲ صفحه ۱ ، مورخ: ۱۳۵۸/۱۲/۲۰





باشدت گرفتن اقدامات ظالمانه حکومت پهلوی، امام نیز به انتقاد از رژیم و سپس مبارزه از طریق آگاهی رسانی به مردم مسلمان ایران پرداخت. مواضع سرسختانه امام خمینی علیه لایحه کاپیتولاسیون در سال ۱۳۴۳ سبب شد که رژیم شاه امام را به ترکیه و پس از آن به نجف تبعید کند. تبعید امام خمینی نه تنها حرکت انقلاب اسلامی را متوقف نکرد بلکه ایشان در دوران تبعید نیز به روشنگری مردم نسبت به خیانت‌ها و جنایت‌های رژیم پرداخت. با اوج گیری اعتراضات در سال‌های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ سرانجام در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ انقلاب اسلامی ایران به پیروزی رسید...

در پی پیروزی انقلاب، امام خمینی مردم را دعوت به شرکت در انتخابات نظام جمهوری اسلامی ایران کرد و با رای ۹۸ درصدی مردم این نظام را بنیان گذاشت. امام خمینی ضمن تحریم همه جانبه در کشاکش اغتشاش‌های سازمان منافقین خلق، ترورهای پی در پی شخصیت‌های برجسته انقلاب و همچنین جنگ تحمیلی و... به رفع هوشمندان مسائل و افزایش آگاهی مردم پرداخت. مراسم خاکسپاری امام، با حضور بیش از ۱۰ میلیون نفر که در حدود یک ششم جمعیت آن زمان ایران را شامل می‌شد، در کتاب رکوردهای گینس به عنوان شلوغ‌ترین تشییع جنازه تاریخ ثبت شد...

از امام خمینی بیش از چهل کتاب در زمینه‌های اخلاق، فقه، عرفان، فلسفه، حدیث، شعر و تفسیر به جای مانده که بیش‌تر آن‌ها را پیش از انقلاب ایران نگاشته است....

برشی از زندگی امام خمینی، بنیانگذار جمهوری اسلامی - منبع: کتاب شجاعت امام و شهدا، ناصر کاوه



قیام ۱۵ خرداد، نهضتی خودجوش و مردمی در تهران، قم و برخی از شهرهای دیگر در اعتراض به دستگیری امام خمینی در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ بود. زمینه‌های سیاسی و اجتماعی و دینی این قیام به دهه ۱۳۳۰ و اقدامات تحریک‌آمیز نظام حاکم بازمی‌گردد، اما مهمترین حادثه که منجر به شروع قیام شد... سخنرانی امام خمینی در مدرسه فیضیه قم و پخش خبر آن در کشور بود. امام خمینی در این سخنرانی به شدت و به صراحت به شاه و اسرائیل حمله کرد، به دنبال این سخنرانی، امام خمینی در سحرگاه ۱۵ خرداد در منزل خود در قم دستگیر و به تهران منتقل شد و مردم همان روز در قم و تهران و دیگر شهرها به خیابان‌ها ریختند و قیام پانزده خرداد شکل گرفت. تظاهرات در قم، تهران و ورامین به مقابله حکومت انجامید و صدها تن از مردم شهید و مجروح شدند.

درباره تعداد شهدای این قیام نظر واحدی وجود ندارد؛ در اسناد ساواک تعداد شهدا صدها تن ثبت شده است. آیت‌الله خمینی، به دلیل کشته شدن جمعی از مردم، این روز را برای همیشه عزای عمومی اعلام کرد... امام خمینی پس از پیروزی انقلاب اسلامی فرمودند: ۱۵ خرداد برای اسلام بود و به اسم اسلام بود و به مبدایت اسلامی و راهنمایی روحانیت و همین جمعیت‌ها که الان اینجا هستند. اینها بودند که پانزده خرداد را به وجود آوردند، همین صنف جمعیت بودند که ۱۵ خرداد را به وجود آوردند و... صحیفه نور، ج ۷، ص ۵۳.

برشی از علل حادثه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ - منبع: کتاب استکبار ستیزی و مبارزه شهدا، ناصر کاوه



پیامبر بشاگرد و بنیانگذار اردوهای جهادی

حاج عبدالله والی را می توان یکی از اسوه های برتر زندگی جهادی دانست. او در لیبیک گوئی به اشاره امام خمینی، که فرموده بودند: "به داد بشاگرد برسید!" جبهه هائی که با آن انس گرفته بود را در سال ۶۱ رها کرد و به منطقه دورافتاده و محروم بشاگرد هجرت می کند. والی موهایش را در بشاگرد سفید کرد، قد کشیدن کودکان بشاگرد را بیشتر حس کرد تا فرزندان خودش را و با بشاگردی ها پیر شد، با بشاگردی ها نفس کشید، نشست، برخاست، خورد، خوابید و لَبّ کلام «حاجی والی» با بشاگردی ها زندگی کرد. این چنین او در ۲۳ سال خدمت و تلاش در سمت مسئول کمیته امداد حضرت امام، با کمک خیرین، بسیار فراتر از مسئولیت های سازمانی، این دیار محروم را به آبادانی نسبی رساند و حال می توان او را پدر اردوهای جهادی با سبک امروزی دانست.

از اهم خدمات والی می توان به ساخت راه های ارتباطی، ساخت مساجد، مدارس و دبیرستان ها، ایجاد مراکز بهداشتی و درمانی، ایجاد مراکز فرهنگی و ورزشی، ساخت حوزه علمیه، آموزش و تربیت نیروهای فنی و حرفه ای و ... اشاره کرد. والی بعنوان نماد مدیریت جهادی شناخته می شود و یکی از گسترش دهندگان اردوهای جهادی به حساب می آید که در سن ۵۶ سالگی درگذشت. در هر روستای بشاگرد که بروید، شاهد خواهید بود که حاج عبدالله والی دو نهاد مسجد و مدرسه را در هر روستا تاسیس کرده است که این دو نهاد در توسعه بشاگرد نقشی بسیار موثر است...

برشی از زندگی مرحوم حاج عبدالله والی - منبع: جهادگران حسینی، ناصر کاوه



شهید

مرحمت بالازاده

آنگوی بی نظیر برای نوجوان ایرانی

مرحمت به آقای خامنه ای، رئیس جمهور گفت: آقا جان! من مرحمت بالازاده هستم از اردبیل. تنها اومدم تهران که شما را ببینم... آقا دست شهید بالازاده را رها کرده و دست روی شانه مرحمت گذاشته و فرمودند: افتخار دادی پسر من صفا آوردی، چرا اینقدر زحمت کشیدی. **مرحمت گفت: آقا جان! من از اردبیل آمدم که خواهشی از شما بکنم؟ آقا خواهش می کنم به آقایان روحانی و مداحان دستور بدهید که دیگه روضه ی حضرت قاسم نخوانند. آقا فرمودند: چرا پسر من؟... بالازاده به یک باره بغضش ترکیده و سرش را پایین انداخته و با کلماتی بریده بریده گفت: آقا جان! حضرت قاسم ۱۳ ساله بود که امام حسین (ع) به او اجازه داد که به میدان برود و بجنگد، من هم ۱۳ ساله هستم، ولی فرمانده ی سپاه اردبیل اجازه نمی دهد به جبهه بروم، هر چقدر التماس و گریه می کنم، می گوید ۱۳ ساله ها را به میدان نمی فرستیم. اگر رفتن ۱۳ ساله به جنگ بد است، پس این همه روضه حضرت قاسم چرا می خوانند؟! دیگه مرحمت هیچ چیز نمی گفت، فقط گریه می کرد و این بار فقط حق حق ضعیفی هم از گلویش به گوش می رسید. آقا مرحمت را جلو کشیده و در آغوش گرفتند و رو به سرتیم محافظانش فرمودند: با سپاه اردبیل تماس بگیرید و بگوئید این آقا مرحمت، رفیق ما است، هر کاری دارد راه بیاندازید و هر کجا هم خودش خواست ببریدش. بعد هم یک ترتیبی بدهید برایش ماشین بگیرند تا برگردد اردبیل، نتیجه را هم به من بگوئید و...**

برشی از زندگی نوجوان عاشق اسلام و اهل بیت، شهید مرحمت بالازاده - منبع: کتاب عشاق الحسین (ع)، ناصر کاوه



مردم ایلام هنوز تلخی خاطرات بمباران ۱۵ خرداد سال ۶۱ ذهن شان را آزار می داد که به خرداد سال ۶۴ رسیدند و باز هم داستان همیشگی اما دردناک بمباران هوایی برای آنها تکرار شد. هیچگاه در حادثه تاریخی این سرزمین درد کشیده روزهای ۱۷ و ۱۸ خرداد سال ۶۴ فراموش نخواهد شد. یک روز بعد از جنایت ددمنشان صدامی در اركواز ملكشاهی كه شهادت قهرمانانه ۷۲ نفر زن، مرد و كودك را رقم زد، اینبار و در ۱۸ خرداد همان سال شهر ایوان محل فرود بمب های عراق شد و یکی از خونبارترین روزهای دوران جنگ تحمیلی را در این شهر رقم زد. در حمله صبح روز ۱۸ خرداد ۱۳۶۴، مقارن با ۱۹ رمضان حدود ۱۵۰ نفر از مردم این شهر به شهادت رسیدند و ۷۰۰ نفر نیز زخمی شدند...

استان ایلام در طول ۸ سال دفاع مقدس بیش از ۳۰۰ بار از سوی رژیم بعث عراق بمباران شد. مردم ایلام در زمان آوارگی و حتی در زیر چادرها هم از حملات هوایی عراق در امان نبودند و چادرنشینان آواره آماج حملات عراق قرار گرفتند كه حادثه روستای ماربره در اسفند ۱۳۶۳ تنها یکی از این موارد است كه با همکاری نیروی هوایی فرانسه انجام گرفت. حادثه زمین فوتبال چوار، شهر ایوان، ملكشاهی، روستای ماربره و آبدانان گوشه ای از حملات هوایی هواپیماهای عراقی به مردم عادی استان ایلام در جنگ تحمیلی بود. ایلام ۳۰۰ شهید، ۱۱۰۰۰ جانباز و ۳۰۰ نفر آزاده دارد كه به نسبت جمعیت بیشترین ایثارگر كشور متعلق به این استان است...

برشی از ایثار و فداکاری مردم مظلوم ایلام در طول ۸ سال جنگ تحمیلی - منبع: كتاب جنایات ژنرال های صدام، ناصر كاوه



شهدای روستاهای ارومیه قتل عام کردهای ایران و عراق

روستاهای راژان، حلب، سیلوانا، زیوه و دیزج در منطقه مرگور ارومیه از ابتدای سال‌های ۱۳۶۰ محل و مامن مهاجرین کرد عراقی بود که حول محور حزب دموکرات کردستان عراق در این منطقه کوهستانی سکونت یافته بودند. شیار پشت روستای سیلوانا محل استقرار رهبری حزب و روستای راژان مرکزیت دفتر سیاسی و اردوگاه معروف زیوه محل تجمع وابستگان و کادرها و هواداران حزب بود، همچنین روستای حلب نیز محل دفن موقت مرحوم ملامصطفی بارزانی رهبر فقید حزب بود که پس از اهانتهای فراوان حزب دموکرات کردستان ایران به جنازه وی، طی یک مناقشه خونین جنازه ایشان را از اشنویه به حلب منتقل کرده بودند...

منطقه مرگور دوبار مورد حمله وحشیانه هواپیماهای ارتش بعث عراق قرار گرفت، یکی در روز چهارشنبه سوری سال ۱۳۶۳ و دیگری در ۱۹ خرداد ۱۳۶۴. ظهر ۱۹ خرداد ۱۳۶۴ هواپیماهای ارتش بعث منطقه روستایی مرگور را مورد حمله قرار دادند ابتدا روستای سیلوانا را که محل استقرار کاک مسعود بارزانی بود و سپس اردوگاه زیوه که انبوهی از آوارگان کرد عراقی در آنجا ساکن بودند، مورد هدف قرار دادند که در این روز خونین قریب ۱۸۹ نفر شهید و قریب ۳۵۰ نفر مجروح شدند. از مجموع شهدا تعداد ۱۰ نفر از شهروندان کرد ایرانی در روستای سیلوانا و زیوه و مابقی از مهاجران کرد عراقی بودند که از جورو ستم صدام به ایران پناهنده شده بودند...

برشی از جنایات صدام و حزب بعث عراق - منبع: کتاب جنایات ژنرال های صدام، ناصر کاوه

فتنه تحریم ساز

تحریم‌های بین‌المللی علیه ایران، به ویژه تحریم‌های اقتصادی، از ابزارهای اصلی فشار برای تغییر رفتار ایران در منطقه و جهان است. این تحریم‌ها به صورت گسترده‌ای علیه ایران اعمال شده و به عنوان یکی از عوامل اصلی فشار بر ایران شناخته می‌شود. این تحریم‌ها به صورت گسترده‌ای علیه ایران اعمال شده و به عنوان یکی از عوامل اصلی فشار بر ایران شناخته می‌شود.

سلسله تأکید

برای اقبال کشورها و مردم جهان، تأکید بر این نکته ضروری است که تحریم‌ها تنها یک ابزار است و باید همراه با دیپلماسی و گفت‌وگو استفاده شود.



دکتر محمد باقر قزوینی

«تحریم‌ها تنها یک ابزار است و باید همراه با دیپلماسی و گفت‌وگو استفاده شود.»



دکتر علی خامنه‌ای

«تحریم‌ها تنها یک ابزار است و باید همراه با دیپلماسی و گفت‌وگو استفاده شود.»



مجلس شورای اسلامی

«تحریم‌ها تنها یک ابزار است و باید همراه با دیپلماسی و گفت‌وگو استفاده شود.»



دکتر زهرا رهنما

«تحریم‌ها تنها یک ابزار است و باید همراه با دیپلماسی و گفت‌وگو استفاده شود.»



دکتر محمد باقر قزوینی

«تحریم‌ها تنها یک ابزار است و باید همراه با دیپلماسی و گفت‌وگو استفاده شود.»



دکتر علی خامنه‌ای

«تحریم‌ها تنها یک ابزار است و باید همراه با دیپلماسی و گفت‌وگو استفاده شود.»



دکتر محمد باقر قزوینی

«تحریم‌ها تنها یک ابزار است و باید همراه با دیپلماسی و گفت‌وگو استفاده شود.»



دکتر زهرا رهنما

«تحریم‌ها تنها یک ابزار است و باید همراه با دیپلماسی و گفت‌وگو استفاده شود.»



تحریم‌های بین‌المللی



تحریم‌های بین‌المللی



تحریم‌های بین‌المللی



تحریم‌های بین‌المللی



تحریم‌های بین‌المللی



تحریم‌های بین‌المللی

تحریم‌های بین‌المللی علیه ایران، به ویژه تحریم‌های اقتصادی، از ابزارهای اصلی فشار برای تغییر رفتار ایران در منطقه و جهان است.



تحریم‌های بین‌المللی



تحریم‌های بین‌المللی



تحریم‌های بین‌المللی



تحریم‌های بین‌المللی



تحریم‌های بین‌المللی



تحریم‌های بین‌المللی



تحریم‌های بین‌المللی



تحریم‌های بین‌المللی



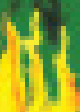
تحریم‌های بین‌المللی



تحریم‌های بین‌المللی



تحریم‌های بین‌المللی



تحریم‌های بین‌المللی



تحریم‌های بین‌المللی



تحریم‌های بین‌المللی



خسارات وارده



تحریم‌های بین‌المللی علیه ایران



تحریم‌های بین‌المللی علیه ایران



تحریم‌های بین‌المللی علیه ایران



تحریم‌های بین‌المللی علیه ایران



تحریم‌های بین‌المللی علیه ایران



تحریم‌های بین‌المللی علیه ایران



تحریم‌های بین‌المللی علیه ایران



خواستند با فتنه اثر حضور مردم را از بین ببرند

چهل میلیون مردم کشور پای صندوقهای رأی رفتند. در واقع یک رفراendum چهل میلیونی به نفع نظام جمهوری اسلامی و به نفع انتخابات انجام گرفت؛ همین بود که دشمن را عصبانی کرد. خواستند با فتنه اثر آن را از بین ببرند، اما این را هم نتوانستند انجام دهند. مردم در مقابل فتنه هم ایستادند.

عزیزها
وهمراهان
۸۸/۷/۲۰



رژیم شاه بر آن بود به مجاهدان راه خدا و علمای متعهد اسلام، ضرب شستی نشان دهد تا دیگر جرات اعلام پشتیبانی از مرجعیت امام را به خود ندهند و نیز خود را از خطر مبارزات پیگیر و خستگی ناپذیر سعیدی آسوده سازد، طرح قتل سعیدی را به مرحله اجرا درآورد و در شب پنجشنبه ۲۱ خرداد ماه ۱۳۴۹ برق زندان قزل قلعه یکباره قطع شد و زندان در تاریکی فرو رفت. پس از لحظه ای چند تن، شتابان وارد سلول سعیدی شدند و فریادی از داخل سلول به گوش رسید و آنگاه سکوتی مرموز در آن محیط پرتو افکند؟! سعیدی با وضعی غیر عادی، در گوشه سلول افتاده بود و عمامه به دور گردنش محکم حلقه شده بود و آیت الله سعیدی که یک لحظه از افشاگری و روشننگری علیه شاه دم فرو نمی بست، به دست دژخیمان شاه به شهادت رسید...

آیت الله سعیدی درباره امام خمینی گفته بود: «به خدا سوگند اگر مرا بکشید و خونم را بر زمین بریزید، در هر قطره خونم نام مقدس خمینی را خواهید یافت.»... امام خمینی: «این تنها مرحوم سعیدی نیست که با این وضع اسفانگیز در گوشه زندان از پای درمی آید، بلکه چه بسا افراد مظلوم و بی گناه به جرم حق گویی در سیاه چال های زندان مورد ضرب و شتم و شکنجه های وحشیانه و رفتار غیرانسانی قرار می گیرند. من قتل فجیع این سید بزرگوار و فداکار را که برای حفظ مصالح مسلمین و خدمت به اسلام جان خود را از دست داد، به ملت اسلام عموماً و بخصوص به ملت ایران تعزیت می دهم»...

برشی از زندگی مجاهد نستوه و مبارز، شهید آیت الله سعیدی - منبع: کتاب پاسداری شهدا از ولایت فقیه، ناصر کاوه



شهدای مظلوم عراق و سوریه

انواع جنایات گروهک تکفیری داعش

به منظور رعب وحشت در عراق و سوریه، تکفیری داعش در ولایت نینوا عراق، به طرز فجیعی ۱۶ جوان عراقی را به بهانه جاسوسی برای نیروهای پیشمرگ عراق را با گلوله و شکاری را با شمشیر به قتل رساندند. موضوع جدید در این ویدئوی خونبار و جنایتکارانه، قرار دادن دوربین در فاصله بسیار نزدیک از گردن قربانیانی است که عناصر داعش آنان را گردن زدند. داعش در این ویدئوها برخلاف ویدئوهای گذشته، بدون هیچ گونه سانسور، گردن زدن جوانان عراقی و سوریه ای را به نمایش می گذارد و دوربین ها هنگام خروج خون و جان دادن آنان، همچنان در حال فیلم برداری هستند. در ویدئوی دیگری نیز عناصر داعش ۸ نفر را گردن زدند، و سر آنان را روی جسدشان قرار دادند. همچنین داعش ۶ نفر از مردان اهل سنت استان کرکوک عراق را به طرز فجیعی اعدام کرد. این گروه تروریستی پیکر این افراد را پس از اعدام به صلیب کشید...

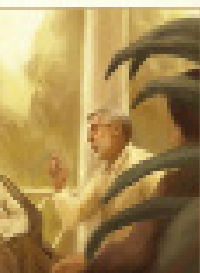
داعش ۱۴ شهروند عراقی را با استفاده از قفس های آهنی در مرکز موصل غرق کرده است. این ۱۴ نفر به اتهام جاسوسی برای نیروهای دولتی و کردها در منطقه الفیصلیه، در مرکز موصل، اعدام شدند... داعش ۲۰ جوان عراقی را در پایگاه البکاره واقع در شهر حویجه به اتهام مخالفت آنها برای پیوستن به داعش در آتش سوزاندند... داعش ۵۰ نفر از عناصر خود را به دلیل فرار از نبرد با نیروهای عراقی در استان نینوا سربرد. داعش ۴ نفر را مثل بره روی آتش کباب کرد. داعش در جنایتی و ...

برشی از جنایات داعش و گروهک های تکفیری در عراق و سوریه - منبع: کتاب جنایات داعش، ناصر کاوه

آیات
عزیز

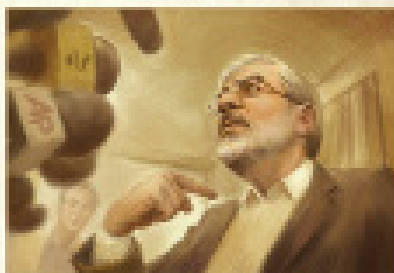
■ اگرچه هر دو دستگاه به صورت رسمی وارد بازار نشده‌اند، اما به نظر می‌رسد که این دو دستگاه به سرعت به بازار می‌آیند. این دو دستگاه به صورت رسمی وارد بازار نشده‌اند، اما به نظر می‌رسد که این دو دستگاه به سرعت به بازار می‌آیند.

والتقى الزعيمون في لوزان في 19 نيسان 1993



۳

تبدیل این اطلاعات، میسر می‌شود. چهارم، توزیع جغرافیایی جاسوسان، همگی آن‌ها در کشورهای غربی و شرقی، به‌ویژه در کشورهای اروپایی و آمریکایی، متمرکز شده‌اند. این امر نشان می‌دهد که جاسوسان در کشورهای غربی و شرقی، به‌ویژه در کشورهای اروپایی و آمریکایی، متمرکز شده‌اند.



یک اعلام زود هنگام

هذه طائفة من استخدامات الكمبيوتر في التعليم، وقد يكون لدى القارئ سؤال: هل يمكن أن يكون هذا هو الحال في جميع دول العالم؟ والجواب: لا، لأن استخدام الكمبيوتر في التعليم يختلف من دولة إلى أخرى، وذلك لعدة أسباب، منها: الوضع الاقتصادي، والبنية التحتية، والوعي المجتمعي، والسياسات التعليمية. ومع ذلك، فإن الاتجاه العام هو أن استخدام الكمبيوتر في التعليم يتزايد في جميع أنحاء العالم، وهذا ما نلاحظه في هذا العدد من المجلة.



ترویج وکاش و مبادا

[illegible]

یک پیغام

[illegible]

اویاما خوتوشی آمت

[illegible]

علیه بدعدهای غیردولتی

[illegible]



شهادت پایگاه هوایی اسپایکر بزرگترین قتل عام داعش

در زمان سقوط موصل توسط داعش، حدود ۵۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰ دانشجوی نظامی غیرمسلح در پایگاه هوایی اسپایکر حضور داشتند. که ۳۰۰۰ نفر از آنان توسط عشایر تکریت اسیر شده و به کاخ ریاست جمهوری صدام در تکریت منتقل شدند. سران عشایر عراقی که غالباً از باقیمانندگان حزب بعث بودند، به این نتیجه رسیدند تا اسیران شیعه و غیرمسلمان را به قتل برسانند. ..**قتل عام اسیران از ظهر روز ۱۲ ژوئن آغاز شد و در روز ۱۳ ژوئن به پایان رسید.** پس از برقرار شدن دادگاه شرع داعش، باقی اسیران شیعه به اعدام محکوم شدند و اسیران سنی به شرط توبه در برابر داعش، آزاد شدند. از همین رو ۱۹۰۷ دانشجوی شیعه غیرمسلح این پایگاه هوایی بطور جمعی قتل عام شدند. این کشتار از نظر تعداد قربانیان، بزرگترین عملیات تروریستی تاریخ پس از حملات ۱۱ سپتامبر است و یکی از ۱۰ حمله بزرگ جهان در دهه اخیر بوده است. نیروهای داعش پس از قتل قربانیان، که غالباً دانشجویان نظامی زیر ۲۰ سال بودند، اجساد در گورهای دسته جمعی دفن و با گروهی از اسیران را زنده به گور کردند و الباقی پیکر شهدای اسپایکر را به درون رود دجله انداختند که تا چند روز رنگ رودخانه دجله قرمز شده بود...مجموع کشته شدگان در این کشتار چند برابر کشته شدگان در مجموع عملیات های تروریستی داعش در اروپا بود... اعتراف ترامپ رئیس جمهور آمریکا در مناظرات ریاست جمهوری با هیلاری کلینتون این بود: ما داعش را بوجود آوردیم...

برشی از جنایات داعش و گرhek های تکفیری در عراق و سوریه - منبع: کتاب جنایات داعش، ناصر کاوه



شهید

سید یونس رودباری

اولین شهید نهضت امام خمینی

حقیقتاً ویرانه‌ای بود که دست ظلم آن را به وجود آورده بود. بر در و دیوار آثار ستمگری و وحشیگری مشهود بود. جمله‌ای که با خط درشت بر دیوار نوشته بود جلب توجه کرد. نزدیک رفته و دیدم این جمله است: قتلگاه طبقه بالا است! از پله‌های طبقه دوم قسمت شرقی بالا رفتم. در اول طبقه فوقانی این کلمات بود: اینجا قتلگاه حامیان قرآن است. بالای یکی از پله‌ها نوشته شده بود: اینجا پیروان امام صادق را کشتند. جلوی حجره شماره ۵۶ خون زیادی ریخته بود و بر دیوار مجاور این جمله به چشم می‌خورد: اینجا آرامگاه ابدی یک طلبه جوان است. هنگام ورود به طبقه دوم این قسمت در طرف دست چپ این کلمات بود «آثار خون نفر دوم از علماء و کشتن او» در جای دیگر بر دیوار نوشته بود: اینجا طلبه‌ای را کشتند. تعداد زیادی از طلاب به سختی مجروح شدند. یکی از طلاب آسیب دیده، سید یونس رودباری بود... **وقتی اعمال شاه به مدرسه فیضیه حمله کردند از حیاط مدرسه به داخل حجره طلبه‌ها رفتند و لباس‌ها، کتاب‌ها، حتی قرآن، مفاتیح را به حیاط مدرسه فیضیه ریختند و سپس به آتش کشیدند...** بعد از آن به طبقه بالای مدرسه فیضیه رفتند و از آنجا پای طلبه‌ها را می‌گرفتند و با سرعت از پله‌ها به سمت پایین می‌کشیدند که سر طلبه‌ها به پله‌ها می‌خورد. سپس از پشت بام فیضیه به رودخانه که کنار مدرسه فیضیه بود طلاب را پرت کردند که از سرنوشت آن‌ها خبری نیست که در این میان سید یونس رودباری، جزو این شهدا بود...

روایتی از استاد مرحوم علی دوانی از قتل عام فیضیه قم - منبع: کتاب جنایات ساواک شاه، ناصر کاوه



شهید

داود عابدی

عاشق واقعی امیرالمومنین(ع)

اسمش داوود بود... یکی از بچه مشتی های نازی آباد تهران و گردان میثم... تازه هم بچه دار شده بود. شاید پسرش دو ماهش بود. از همسر جوان و نوزادش به عشق امیرالمومنین(ع) گذشت... آخرین لحظه که حقیر را قبل از عملیات بدر دید، گفت: ناصر ماژیک داری؟! گفتم: بله... گفت: تمام پشت و جلوی و روی آستین های پیراهنم فقط ذکر و القاب علی(ع) را بنویس. من هم شروع کردم به نوشتن: "حبل الله المتین، حیدر کرار علی، یا علی مددی، امیر المومنین حیدر، یعسوب الدین و... جلوی پیراهن و روی آستین هایش که تمام شد، پشت پیراهنش ذکر را که سالها در هئیت محبان المرتضی(ع) زمزمه می کرد و با همان ذکر نیز شهید شد با اشک در حالی که خودش مداحی می کرد نوشتم: "ذکر دل بود یا علی مدد... بی حد و عدد یا علی مدد... دل قلندر است، شور بر سر است... هر چه هست و هست، مست حیدر است..."

"در وصیت نامه اش ای یک جمله اش از همه زیباتر بود. شهادت چه زیباست.. خدایا میدانی که من چقدر عاشق شهادتم... داود عابدی سرانجام در ۲۳ اسفند در عملیات بدر و در جزیره مجنون، با ذکر یا علی مدد و در حالیکه تیر دوشکا به شکمش خورده بود به شهادت رسید. بارها ازش از ابراهیم شنیده بودم... الگوی زندگی اش شده بود، "ابراهیم هادی"... کسی که تشابه زیادی به چهره او داشت... به دنبال ابراهیم رفت... آنقدر رفت که روزهای آخرش "داود عابدی" شده بود "ابراهیم هادی" دیگر "داودی وجود نداشت."

برشی از زندگی یل گردان میثم لشکر ۲۷، شهید داود عابدی - منبع: کتاب عاشقان امیرالمومنین(ع)، ناصر کاوه



جایگاه ولایت از همه احکام الهی برتر است

دهه‌ی دوم ذی حجه، دهه‌ی ولایت است و مسئله‌ی
غدير که در روایت هست که «مانودی اَحَدُ بَشَى»
مِثْلُ مانودی بُولَايَة؛ از همه‌ی احکام الهی، این
ولایت جایگاه برتری دارد، چون تأمین‌کننده و
تضمین‌کننده‌ی همه‌ی احکام الهی است.



رهبرانقلاب
۱۳۹۹/۰۵/۱۰



اگر به غدیر عمل میشد مسیر تاریخ عوض میشد

در نگاه تاریخی به اسلام و در تحلیل تاریخی حوادث صدر اسلام، موضوع غدیر - یعنی نصب جانشین - یک ضرورتی بود که اگر آن چنان که تدبیر شده بود - تدبیر رحمانی و الهی، و تدبیر نبوی - عمل میشد، بدون تردید مسیر تاریخ بشر عوض میشد و امروز مادر جایگاه بسیار جلوتری از تاریخ طولانی بشریت قرار داشتیم.



رهبر انقلاب

۱۳۸۴/۱۰/۲۹



شهید

حسین غلام کبیری

شهید فتنه ۱۳۸۸

زمانیکه ما باید از اولین شهید فتنه، حسین کبیری سخن می‌گفتیم، از ندای آقا سلطان دروغین مستند ساختیم و ناخود آگاه، ندا بزرگ شد و یاد حسین از خاطره رفت. اگر ما غربت حسین را در فتنه ۸۸ به موقع نشان داده بودیم هیچ کس برای، ندای آقا سلطان دروغین، اشک تمساح نمی‌ریخت. مادر شهید کبیری اینگونه نقل می‌کنند که، دکتر گفت: دیگر دیر شده است. وقتی که بچه زردی می‌گیرد؛ آن هم به این شدت، زود باید جراحی شود. دلم شکست. ملحفه پیچیدم و بردمش خانه. گفتم: یا صاحب الزمان (عج)؟ این پسر هم نام جدبزرگوار شماست، او را بیمه موسی بن جعفر (ع) کرده‌ام. خیلی گریه می‌کرد. آرام زدم به پهلوش. برای معاینه که بردیم، گفتند: همان ضربه کوچک، کار خودش را کرد، دیگر به عمل نیازی نیست. رئیس بیمارستان می‌گفت: عکسش را بدهید، می‌خواهم این معجزه را به همه نشان بدهم...

حسین در ۲۵ خرداد ۱۳۸۸ و در حین مأموریت بسیج در اغتشاشات تهران در منطقه سعادت آباد به شهادت رسید. غلام توسط یک خودرو بی پلاک پراید صورت گرفت که او را مورد سو قصد قرار داد و کبیری به شدت مجروح شد و بعد از انتقال به بیمارستان به درجه رفیع شهادت نایل گشت... شوق برای شهادت در حسین موج می‌زد. او علاقه زیادی به فیلم های دفاع مقدس داشت و هرگاه این فیلم ها پخش می‌شد، حسین می‌نشست و آنها را تماشا می‌کرد. حسین همیشه می‌گفت: که من در اولین جنگ بعدی شهید می‌شوم....

شهید فتنه ۱۳۸۸، شهید حسین غلام کبیری - منبع: کتاب جنایات و خیانت پادوهای آمریکا، ناصر کاوه



شهدای چهارگانه نورالله فی ظلمات الارض

تصویب کاپیتولاسیون، تبعید حضرت امام خمینی و... به عنوان اولین گام اجرای روش او در اداره کشور محسوب می شد. در روز اول بهمن ۱۳۴۳ هنگامی که حسنعلی منصور، نخست وزیر شاه با قصد پیاده شدن از اتومبیل در جلوی درب ورودی مجلس را داشت، هدف گلوله شهید محمد بخارایی از اعضاء شاخه اجرایی هیئت مؤتلفه اسلامی قرار گرفت و چند روز بعد به هلاکت رسید. نقل است وقتی در دادگاه از محمد بخارایی سؤال می کنند که با ۲ گلوله اول منصور زنده نمی ماند، چرا گلوله سوم را به گلویش شلیک کردی؟ آن جوان رشید در پاسخ گفت: حنجره ای که به روحانیت اهانت شده، باید دریده شود...

امام خامنه‌ای درباره این شهدا فرموده‌اند: شاید این تعبیر درباره شهدای چهارگانه (امانی، هرندی، نیک نژاد، بخارایی) درست باشد که بگوئیم نورالله فی ظلمات الارض. به هر حال اینها ستارگان و برجستگانی بودند که در راه خدا رفتند. راهی را انتخاب کردند و نتیجه این شد که مشاهده می کنید، یعنی حاکمیت اسلام در دوران سیطره کفر و استکبار بر عالم چیزی که به افسانه شبیه است. بعدها در زمستان ۱۳۳۴ سید مجتبی نواب صفوی، خلیل طهماسبی، سید محمد واحدی و مظفرعلی ذوالقدر بادیستور شاه تیرباران شدند. عبدالحسین واحدی را نیز قبل از تیرباران یارانش، ساواک به شهادت رساند... سید حسین امامی که عبدالحسین هژیر وزیر وقت دربار پهلوی را ترور کرد و بعد از دستگیری به سرعت محاکمه شد و چهار روز بعد تیرباران شد...

شهیدان، بخارایی، امانی، هرندی و نیک نژاد - منبع: کتاب جنایات ساواک شاه، ناصر کاوه



شهید
مهدی عاصی تهرانی
شهید گمنام جهاد سازندگی

جهاد سازندگی، نهادی انقلابی بود، که در تاریخ ۲۷ خرداد ۱۳۵۸ با فرمان امام خمینی، و با شعار رسیدگی به مناطق محروم و دور افتاده تأسیس شد. مهدی عاصی، همواره نمادی از اخلاق اسلامی، ایثارگری، تواضع و فروتنی بود. همیشه سنگ صبور خانواده و فامیل بود. بیشترین کوشش و همت را برای سرافرازی کشورش می کرد و ارزش خاصی برای خانواده قائل بود. همیشه وضو داشت. با وجود سمت مهمی که در جهاد داشت ولی همیشه لباس خاکی و ساده می پوشید. برای خدمت به خلق خدا و به دستور امام عزیز وارد جهاد شد. کار در جهاد را عبادت می دانست نه شغل، لذا بدون هیچ گونه توقع و چشم داشتی با دل و جان کار می کرد. مهدی همیشه دغدغه کار داشت. می گفت: باید کار کرد. حالا که میدان فراهم شده و خدا به ما توفیق خدمت داده باید از لحظه ها هم نگذشت. بارها شده بود که خودش مثل یک کارگر در عمران روستاها دامن همت را بالا می زد و پا به پای دیگران کار می کرد. در زمره مدیران بود. اما در کار، آن کسی که از همه سر و رویش خاکی تر بود و دست هایش از شدت بیل زدن تاول زده بود کسی نبود جز جهادگر شهید، حاج مهدی عاصی تهرانی و این اخلاص و سخت کوشی موجبات عهده دار شدن کارهای بزرگ را فراهم می آورد. آرامش و وقار او در کارهای سخت مثال زدنی بود وقتی سختی کار به او رو می کرد وقتی همه از شدت خستگی توان از دست داده بودند تازه او موتورش به راه می افتاد ...

برشی از زندگی جهادی شهید، مهدی عاصی تهرانی - منبع: کتاب جهادگران حسینی، ناصر کاوه



شهید

سید ابراهیم رئیسی

امام خامنه ای: از بهترین عناصر در زیر آسمان بود

تعریف و تمجید بی نهایت امام خامنه ای درباره شهید رئیسی، که تا حالا درباره کسی سابقه نداشته است و نشان از رضایت مقام معظم رهبری از ایشان بود. تعابیری همچون «رئیس؛ رجایی زیست، بهشتی شد»؛ «رئیس عزیز خستگی نمی شناخت»؛ «کارآموده در مدیریت های کلان»؛ «اتخاذ مواضع انقلابی»؛ «صراحت در اعلام مواضع انقلابی و دینی»؛ «دولت مردمی»؛ «ساده زیست»؛ «خدمت پر تلاش و پرثمر و پایه گذاری کارهای ماندگار»؛ «ناسپاسی و طعن ها، راهش را سد نمی کرد»؛ «ما یکی از بهترین عناصرمان در زیر این آسمان را از دست دادیم»؛ «برای او صلاح و رضایت مردم، که حاکی از رضایت الهی است بر همه چیز ترجیح داشت، از این رو آزرده گی هایش از ناسپاسی و طعن برخی بد خواهان، مانع تلاش شبانه روزیش برای پیشرفت و اصلاح امور نمی شد»؛ «بر خور داری از تحصیلات حقوقی در کنار فقا هت»؛ «شهید خدمت»؛ «مدیریت جهادی»؛ «خادم الرضا (ع)»؛ «تشییع بی نظیر»؛ «تلاش بی وقفه در خدمت به مردم در همه مدت مسئولیت ها»؛ «مزین به پرهیزکاری و خردمندی»؛ «کارآمد، با کفایت، صمیمی و جدی، متواضع، بردبار، صبور و اهل مدارا»؛ «اعتقاد قلبی به مبانی انقلاب»؛ «تلاشگری و حرکت جهادی»؛ «خدمت گزار به کشور و مردم و خستگی ناپذیری در کار»؛ «این تشیعی که از آقای رئیسی شد، در واقع، قوّت جمهوری اسلامی را برای همه ی دنیا پیام میدهد.» ۲۸ خرداد روز انتخاب شهید رئیسی، به ریاست جمهوری گرامی باد.

برشی از زندگی رئیس جمهور شهید، سید ابراهیم رئیسی - منبع: کتاب جمهور شهید، ناصر کاوه



...اولین بازار عرضه و فروش زنان و دختران ایزدی، توسط گروهک تکفیری داعش، در یکی از کاخ‌های بزرگ شهر موصل برگزار شد... در حراج اول ۱۷ دختر و زن ایزدی با قیمت پایه ۵۰ دلار و در حراج دوم ۹ ایزدی دیگر به قیمت تمام ۲۰۰ دلار فروخته شدند... آنها را در یک ردیف به صف کرده و به گردان شان پلاک‌هایی انداخته بودند که روی آن‌ها شماره و قیمت نوشته بودند... دختران از شرم سرهای شان را به زیر انداخته بودند... ۵۲ مرد از نقاط مختلف مناطق تحت اشغال داعش مثل گروهای گرسنه‌ای از آن‌ها دیدن کردند. درخواست برای خرید مستقیم دو دختر ایزدی و عدم عرضه آن‌ها و انجام تشریفات عرضه و فروش به دلیل زیبایی خیره‌کننده‌ای که داشتند و بیم از افزایش تقاضا و بالا رفتن قیمت و عدم توان پرداخت قیمت آنها، اعتراض تعدادی دیگر به این درخواست‌ها را به دنبال داشت و نزدیک بود به درگیری مسلحانه و نزاع خونین بین دو طرف منتهی شود و در حالی که دو طرف با صندلی‌ها به جان هم افتاده بودند و...

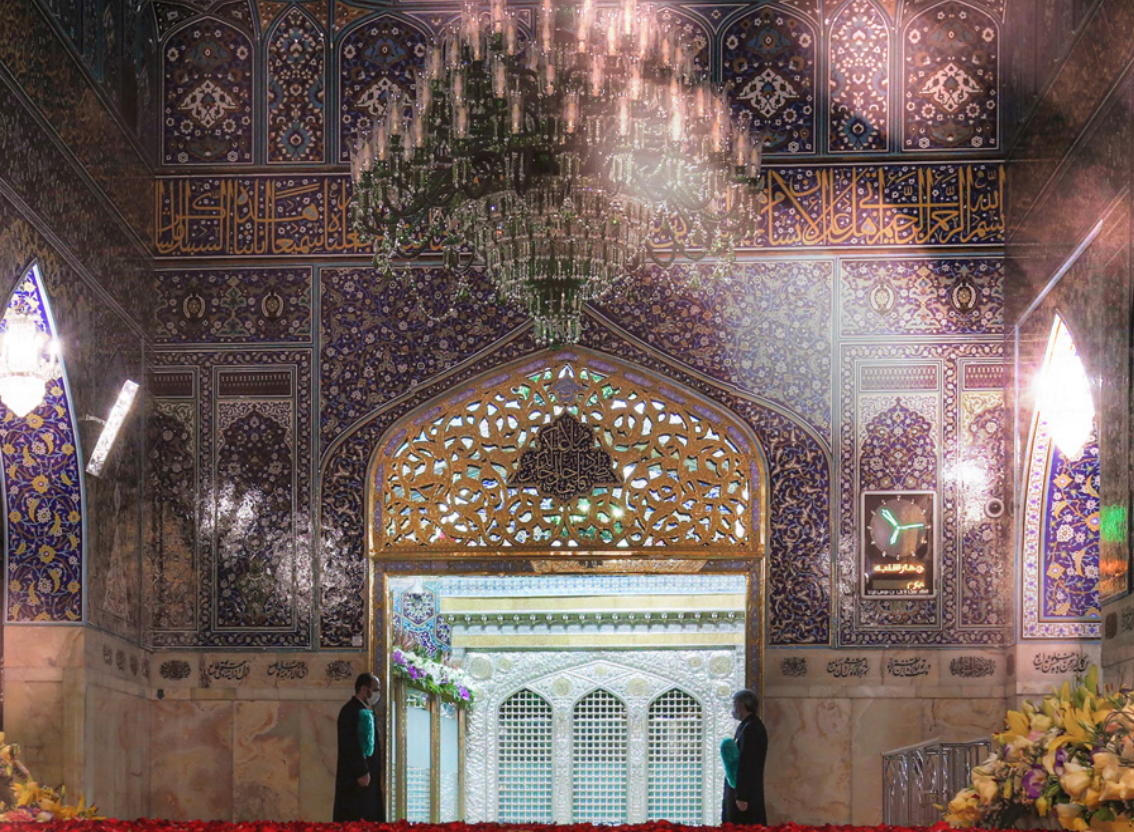
دختر ایزدی ۱۸ ساله ای به نام "بایام" که در اسارت داعش بود و توانست از دست این گروه فرار کند، میگوید: صدها زن و دختر ایزدی به دست داعش اسیر شدند و هر زن و دختر به قیمت ۱۵ هزار دینار عراقی (۱۳ دلار) فروخته می‌شد و اکثر مشتری‌ها از موصل و الانبار بودند و به افرادی که سن بسیار بالایی داشتند، فروخته می‌شدند و...

فروش زنان سوریه و عراقی در بازار برده فروشان، توسط داعش - منبع: کتاب جنایات داعش، ناصر کاوه



برای افزایش تلفات و زخمی‌ها، انفجار منافقین در روز عاشورا، که حرم مملو از جمعیت مراسم بزرگداشت روز عاشورا برای حسین بن علی (ع) بود، انجام شد. بر اثر شدت انفجار معادل ۱۰ پوند (۴/۵ کیلوگرم) ماده منفجره تی. ان. تی بود، ۲۶ نفر جان داده و بیش از ۳۰۰ تن زخمی شدند. هدف بمب‌گذاران، با توجه به محل انفجار بمب و میزان آن، تخریب یکی از پایه‌های گنبد و فرو ریختن آن بود. با این وجود، با توجه به جمعیت بالا در نزدیکی بمب، موج انفجار نتوانست پایه گنبد را تخریب کند و آسیب‌های زیادی به ساختمان حرم وارد نشد. در این انفجار، کاشی‌کاری‌ها و آیینه‌کاری‌های ۸۰۰ ساله حرم، تا حدودی آسیب دیده بود و... اگر نگاهی به تاریخ ببیند، ۳۰ خرداد ماه یادآور جنایت‌های منافقین در به خاک و خون کشیدن شهروندان بی‌گناه این مرز و بوم و شکست مفتضحانه کوردلان بوده است. حادثه اول در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ رخ داد؛ پس از تصویب بررسی طرح عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر در مجلس، منافقین به سرعت به تدارک و آماده‌سازی یک حرکت مسلحانه وسیع و گسترده پرداختند، اما با اقدام قاطع مردم در حمایت از نظام ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ برای منافقین به یک فاجعه و یک شکست تبدیل شد و به نوعی این جاهلان منافق در ۳۰ خرداد ۱۳۷۳ قصد انتقام از مردم ایران را داشتند و بلافاصله پس از حادثه بمب گذاری در تماسی تلفنی به دفتر یکی از رسانه‌ها در مشهد، مسئولیت حمله به حرم را بر عهده می‌گیرند...

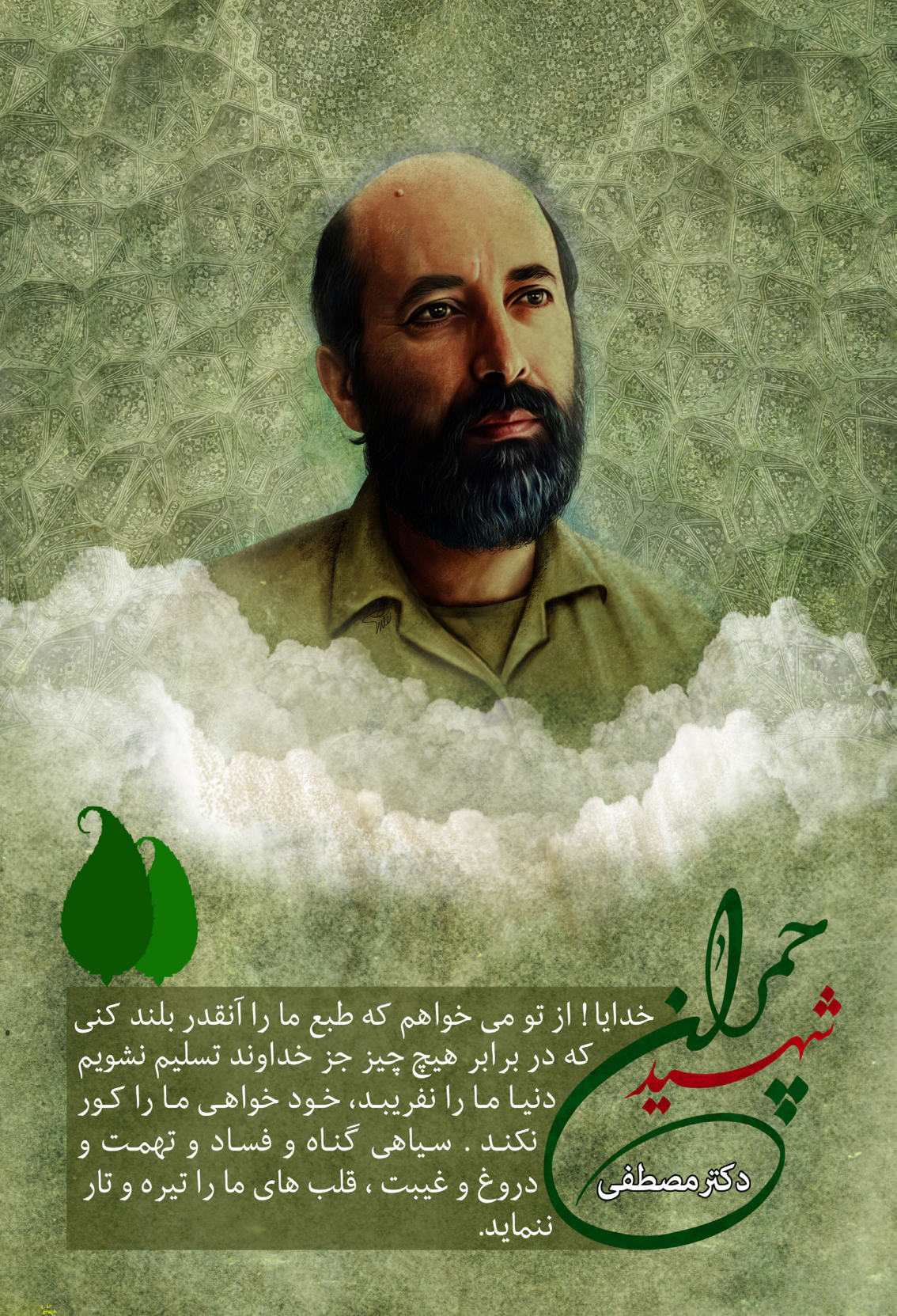
برشی از جنایات منافقین در عاشورای ۱۳۷۳ در حرم امام رضا - منبع: کتاب جنایات و خیانت‌های منافقین خلق، ناصر کاوه



برکت ائمه

امام هشتم، برکت ایران

برکت وجود حرم مطهر حضرت رضا علیه السلام در سرزمین ما و
حضور معنوی ایشان در سرتاسر کشور و در دل آحاد مردم ما آشکار است.
امام هشتم علیه الصلاة والسلام ولی نعمت معنوی و فکری
و مادی ملت ماست.



خدا یا! از تو می‌خواهم که طبع ما را آنقدر بلند کنی
که در برابر هیچ چیز جز خداوند تسلیم نشویم
دنیا ما را نفریبد، خود خواهی ما را کور
نکند. سیاهی گناه و فساد و تهمت و
دروغ و غیبت، قلب‌های ما را تیره و تار
ننماید.

دکتر مصطفی



شهید

مصطفی چمران

قسمتی از مناجات شهید چمران

خدايا: ازبدي کردن آدمهايت شکايت داشتم به درگاهت. اما شکايتم را پس ميگيرم. من نفهميدم. فراموش کرده بودم که بدي را خلق کردی تا هر زمان که دلم گرفت از آدمهايت. نگاهم به تو باشد. گاهی فراموش میکنم که وقتی کسی کنار من نیست، معنايش اين نيست که تنهايم، معنايش اين است که همه را کنار زدی، تا خودم باشم و خودت. با تو تنهائي معنا ندارد. مانده ام تو را نداشتم چه ميکردم. دوست دارم؛ خدای خوب من... **خدايا: از آنچه کرده ام اجر نمي خواهم و به خاطر فداکاري هاي خود بر تو فخر نمي فروشم، آنچه داشته ام تو داده اي و آنچه کرده ام تو ميسر نمودي، همه استعدادهاي من، همه قدرت هاي من، همه وجود من زاده اراده توست، من از خود چيزي ندارم که ارائه دهم، از خود کاري نکرده ام که پاداشي بخواهم...** خدايا: بی زارم از چيزهايی که ديگران صبح تا شب به خاطر آن می دونند؟! وقتی سقف تلاش و طلب آدم ها می شود، بزک کردن قیافه و لباس و خانه و ماشين شان. وقتی بازی دنيا را آنقدر جدی گرفته اند که به خاطرش آرامش ندارند و در راهش دروغ می گویند و سر هم کلاه می گذارند، جایی که فکر به آسمان نشود، پرواز هم معنا ندارد من دلم نمی خواهد دنيا "اکبر هُمنّا" باشد. خدا نکند دنيا بزرگترين هم و غم ما قرار گیرد... **ای پاهای من! سریع و توانا باشيد. ای دست های من! قوی و دقیق باشيد. ای چشمان من! تيزبين و هوشيار باشيد. ای قلب من! اين لحظات آخرين را تحمل کن. به شما قول می دهم که پس از چند لحظه، همه شما در استراحتی عميق و ابدی آرامش بيابيد. من ديگر شما را رنج نخواهم داد. ديگر به شما بی خوابی نخواهم داد و ديگر شما از خستگی فرياد نخواهيد کشيد...**

برشی از مناجات دانشمند شهید، دکتر مصطفی چمران - منبع: کتاب "چ" مثل چمران، ناصر کاوه



شهید حسینعلی عالی

حسین فهمیده سیستان

شهید عالی، با آغاز عملیات کربلای ۵، مسئولیت فرماندهی اطلاعات لشکر ۴۱ ثارالله و مسئولیت محور را بر عهده گرفت. شهید مرتضی بشارتی نقل می کرد که، یه روز من در قنوت از خدا خواستم یقینم را زیاد کند و نمازم را تا به آخر خواندم. پس از نماز دیدم حسین می خنده؟ به من گفت: می خواهی یقینت زیاد بشه؟ با تعجب گفتم: بله، اما تو از کجا فهمیدی؟ خندید و گفت: چقدر؟ گفتم: زیاد...

گفت: گوشت رو بذار روی زمین و گوش کن. من همان کار را کردم. شنیدم که زمین با من حرف می زد و من را نصیحت می کرد و می گفت: مرتضی! نترس. عالم عبث نیست و کار شما بیهوده نیست من و تو هر دو عبد خدائیم، اما در دو لباس و دو شکل. سعی کن با رفتار ناپسندت خدا را ناراضی نکنی و... زمین مدام برایم حرف می زد؟! سپس حسین گفت: مرتضی! یقینت زیاد شد؟ مرتضی می گفت: من فکر می کردم انسان می تواند به خدا خیلی نزدیک شود، اما نه تا این حد... منور هشدار دهنده را شلیک می کند. در این درگیری گلوله ای به پهلوی حسینعلی برخورد می کند. عالی برای اینکه رزمندگان دیگر بتوانند از آن مهلکه نجات یابند و خط دشمن شکسته شود، خودش را روی سیم خاردارهای دشمن می اندازد و بعد از ساعتی پیکربی جاننش مشاهده می شود... از همین رو شهید قاسم سلیمانی از شهید عالی در این عملیات به عنوان نوجوان شجاع زابلی یاد که راه را برای پیروزی رزمندگان با قامتش باز کرد...

برشی از زندگی رستم دستان سیستان، شهید حسینعلی عالی - منبع: کتاب شجاعت امام و شهدا، ناصر کاوه



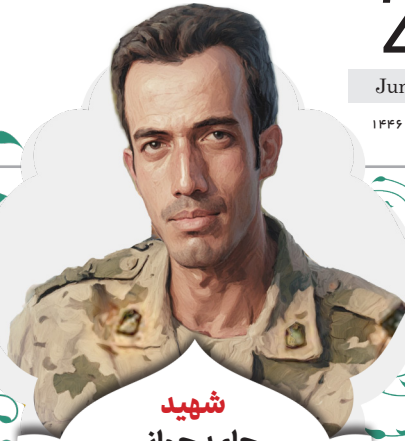
شهید
ظفر خالدي

کم سن ترین شهید دفاع مقدس

کم سن و سال ترین رزمنده شهید کشور، ظفر خالدي است. در سن ۵ سالگی عشق به دین و مذهب او را به نماز و روزه تشویق می کرد. شهید با سن کمش در هنگام سحر برای روزه گرفتن بیدار می شد. قرآن می خواند، چنان با نماز و قرآن، روزه الفت گرفته بود که ترک آن ممکن نبود. خالدي در حالیکه کلاس اول راهنمایی بود، داوطلبانه از سوی بسیج در جبهه حضور یافت. خالد اصرار بسیاری برای دیدار امام داشت تا اینکه به همراه پدرش راهی تهران شد و در آنجا پس از ۳ روز به همراه کاروانی از تهران موفق به دیدار امام شد. ظفر نخستین بار از طریق تیپ امام حسین (ع) به جبهه اعزام شد و در عملیات فتح خرمشهر و رمضان به همراه پدر و تنها برادرش حضور پیدا کرد...

خالدي در عملیات رمضان و در روز ۲۳ ماه مبارک رمضان حین عملیات با برادرش در حالیکه در یک سنگر و در آغوش هم در حالی به شهادت رسیدند که کمتر از ۱۲ سال داشت. پیکر مطهر این شهید ۵ مرداد ماه ۱۳۷۸ در منطقه شلمچه کشف و به لردگان منتقل شدند. سال ۱۳۶۰ هنگامی که خالدي ۱۱ سال داشت، پدرش عازم جبهه شد. زمان مرخصی، اصرارهای مکرر شهید باعث شد، ظفر پس از بازگشت پدرش عازم جبهه شود. با کاروان بروجن عازم صحنه نبرد شد و هنگام حرکت مسئول کاروان به دلیل اینکه سنش کم بود مانع رفتن او شد ولی شهید با این بهانه که سن واقعی اش از سن شناسنامه ای بیشتر است و بالاخره با اصرار فراوان، توانست با کاروان اعزام شود...

برشی از زندگی شهید ظفر خالدي - منبع: کتاب شهدای نوجوان، ناصر کاوه



شهید
حامد جوانی

شهادتی همچون ابوالفضل العباس (ع)



می‌گفت: من زن و بچه ندارم ولی شما زن و بچه دار هستید، به خانه بروید. من به جای شما شیفت می‌مانم. وقتی به ما خبر جراحتش را دادند، حدود پنج روز از اصابت موشک به حامد گذشته بود و حامد دو چشم و دو دست خود را از دست داده بود. چند روز فرزندانم را در کما نگه داشته بودند تا وقتی به هوش آمد به ما خبر دهند، ولی بعد پنج روز زنگ زدند و از برادر و پدرش خواستند تا برای آوردن حامد به سوریه بروند. پدرش همیشه می‌گوید که با هزار سختی و مشقت توانستیم از افراد داعش عبور کنیم تا حامد را به ایران بیاوریم. تا ۲۰ روز در بالین حامد بودیم و در این مدت سوره الرحمن و یس را می‌خواندم... بی‌راه نبود که حامد بین شهدای ایرانی معروف شده به شهید ابوالفضل... جلوی چشم حامد تمام روضه‌های ابوالفضل که شنیده بود و تمام نوحه‌هایی که خوانده بود مجسم شدند؛ حامد سر تا پا زخم بود و بی‌دست و بی‌چشم با سری مجروح و جسمی سر تا پا زخمی تیر و ترکش، همچون قمر بنی هاشم (ع) شده بود... یادش افتاد حامد همیشه خدا عاشق روضه‌ی ابوالفضل (ع) بود. یادش افتاد حامد همیشه می‌گفت: من اگر روزی ریش سفید هیئت شوم، به همه‌ی نوحه‌خوان‌ها می‌گم فقط روضه‌ی ابوالفضل (ع) بخوندند... در وصیت نامه‌اش نوشته بود، یا حسین (ع) تا آخرین قطره خون نمی‌گذاریم دوباره خواهرت به اسارت برود. آرزو دارم همچون عباس (ع) در دفاع از خواهر بزرگوارشان شهید بشوم....

برشی از زندگی شهید مدافع حرم، حامد جوانی - منبع: کتاب عباسیون، ناصر کاوه



شهیده

ناهید فاتحی کرجو

سمیه انقلاب اسلامی

پس از دستگیری و آغاز اسارت ناهید توسط کومله او را در روستای «حلوان» در مدرسه‌ای که به زندان «کوموله» تبدیل شده بود مدتی زندانی کردند و شکنجه کردند و سپس به روستای «هشمیز» برده و وی را در تعاونی روستا زندانی کردند. «کوموله»ها ناهید ۱۶ ساله را به شدت شکنجه می‌کردند. موهای سرش را تراشیده بودند و همه ناخن‌های دست و پایش را کشیده بودند. تمام سر و بدنش به علت ضربات ناشی از شکنجه کبود بود. کوموله به ناهید گفته بود اگر به (امام) خمینی دشنام بدهی تو را آزاد می‌کنیم. سرانجام سمیه کردستان را شبانه به بیابان‌های اطراف روستا می‌برند و جلوی چشمان خودش، برایش قبر حفر کرده و ناهید ۱۶ ساله را زنده زنده دفن می‌شود...

شهلا فاتحی کرجو خواهر ناهید می‌گوید: به ما گفتند که کوموله‌ها، موهای سر ناهید را تراشیده و او را در روستا می‌گردانند. شرط رهایی ناهید را توهین به حضرت امام خمینی (ره) قرار داده بودند، اما ناهید استقامت کرده و در برابر این خواسته آنها، شهادت را بر زنده بودن ترجیح داده بود. مادر ناهید که تمام استان را به دنبال دخترش بود، سرانجام رد ناهید را در روستای «هشمیز» پیدا می‌کند. مردم روستا محل زنده به گور شدن این شهید را به مادر نشان می‌دهند. مادر ناهید از نیروهای سپاه می‌خواهد تا برای شناسایی دخترش، نبش قبر انجام شود و پس از شناسایی ناهید، پیکر او را به بهشت زهرا (س) تهران منتقل می‌کنند...

برشی از زندگی دختر شجاع کردایران زمین، شهیده ناهید فاتحی کرجو - منبع: کتاب پاسداری شهدا از ولایت فقیه، ناصر کاوه



۱۸ سال انتظار در آستانه درب بهشت

امام خامنه ای : به تقی گفت: «محمدتقی! می شنوی آقا جون؟ می شنوی عزیز؟ می شنوی؟ در آستانه ی بهشت، دم در بهشت، بین دنیا و بهشت قرار داری شما! خوشا به حالت» کسی که دم در بهشت باشد، مگر یک لحظه هم هوس بازگشت به دنیا به سرش می زند همه از همان لحظه منتظر شهادت محمدتقی بودند... جانباز شهید محمدتقی طاهرزاده در شهریور ۱۳۴۹ در شهر اصفهان چشم بر این دنیای خاکی گشود؛ از هفت سالگی کار کرد، تا سوم راهنمایی درس خواند و در هفده سالگی یعنی در اسفند ۱۳۶۶ به جبهه رفت... پدرش می گوید: من و مادرش با او حرف می زدیم، او هم با ما. ما با زبانمان، او با نگاهش. زبان هم را خوب می فهمیدیم. ناراحتی اش را، خوشحالی اش را، مریضی اش را، بهبودی اش را، دردش را، تشکرش را و... یک وقت هایی می رفتم بالای سرش، می گفتم بگو یا علی، بگو یا حسین، بگو یا زهرا! تقی تقلا می کرد، گلویش را می فشرد، انگار می خواست از ته گلو بگوید یا علی، یا حسین، یا زهرا! اگر صدایش در نمی آمد، اشکش که در می آمد. گوشه چشمان قشنگش با اشکی که بوی یا حسین می داد، معطر می شد! مرحوم هوشنگ طاهرزاده، ۱۸ سال از فرزند جانبازش محمدتقی که زندگی نباتی داشت و درکما به سر می برد، پرستاری کرد. گفتنی است، رهبر معظم انقلاب سال ۸۰ در سفرشان به استان اصفهان از این شهید جانباز عیادت و از صبر و متانت این پدر شهید در پرستاری از فرزند جانبازش تجلیل کردند...

برشی از زندگی جانباز شهید، محمد تقی طاهرزاده - منبع: کتاب "ج" مثل جانباز، ناصر کاوه



روز جانباز شدن امام خامنه ای

وقتی خدا خواست، رهبر زنده بماند

۵ روز از عزل بنی صدر می گذشت. جنگ با عراق و شورش منافقین بعد از اعلام جنگ مسلحانه با جمهوری اسلامی، بحث داغ محافل بود. آیت الله خامنه ای، طبق برنامه ی شنبه ها، عازم یکی از مساجد جنوب شهر برای سخنرانی بودند. نماز ظهر تمام شد. آقا رفتند پشت تربیون. نمازگزاران همان طور منظم در صفوف نماز نشسته بودند. پرسش های نوشته ی مردم را به سخنران می دادند، اگرچه بعضی از پرسش ها تند و حتی گاهی بی ربط بود. آقا در سخنرانی مقدمه ای چیدند تا به این جا رسیدند که: «امروز شایعات فراوانی بین مردم پخش شده و من می خواهم به بخشی از آن ها پاسخ بدهم.»

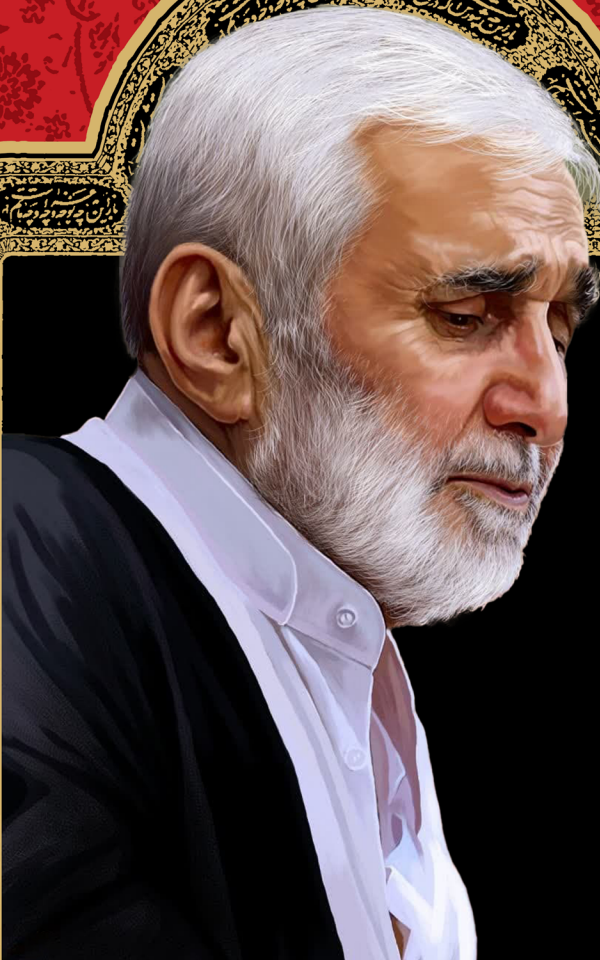
بین جمعیت ضبط صوتی دست به دست شد تا رسید به تربیون. ضبط را گذاشتند روی تربیون؛ درست مقابل قلب سخنران. جوانی دستش را گذاشت روی دکمه ی Play. شاسی تق صدا کرد و روشن نشد؛ مثل حالت پایان نوار، اما اورفت. يك دقیقه نگذشت که بلندگو شروع کرد به سوت کشیدن. آقا همین طور که صحبت می کردند، گفتند: آقا این بلندگو را تنظیم کنید. بعد خودشان را به سمت چپ کشیدند و از پشت تربیون کمی عقب آمدند و به صحبت ادامه دادند که ناگهان انفجار رخ داد. آقا که هنگام سخنرانی رو به جمعیت و پشت به قبله بودند، با یک چرخش ۴۵ درجه ای به طرف چپ جایگاه افتادند... روی جداره ی داخلی ضبط شکسته، با مازیک قرمز نوشته بودند «عیدی گروه فرقان به جمهوری اسلامی» ...و

برشی از روز ترور و جانباز شدن، امام خامنه ای - منبع: کتاب ترورهای گروهک فرقان، ناصر کاوه



شهید غلامعلی حبی

بهترین هدیه برای من اشک چشم برای حسین علیه السلام است. اگر گاهی در هیأت
هایک قطره از اشک برای اربابم را به من هدیه کنید، از همه چیز برایم بالاتر است؛
آنقدر که، این یک قطره را به تمام بهشت نمی فروشم...
فرازی از وصیت نامه شهید



«عمل به تکلیف در مداحی این است: بداینم چه بخوانیم و چه بگوییم که هم دشمنان آن روز را معرفی کرده باشیم و هم دشمنان امروز را... شیاطین به هر قیمتی شده می‌خواهند به مجالس ابی عبدالله (ع) ضرر به وارد سازند لذا در ایام محرم بسیار باید مراقب کشمکش‌ها و عصبانیت‌ها بود.»

حاج منصور ارضی

منبع: کتاب هنر نوکری اهل بیت (س)، ناصر کاوه



نترسید و سست نشوید و حتی دچار غم و غصه هم نشوید؛ انقلاب با چهره‌ها و دل‌های افسرده تضمین نمی‌شود، بلکه با دل‌های پرشور و چهره‌های شاداب تضمین می‌شود. این چیزی است که از شما می‌خواهم و خودم نیز به آن عمل می‌کنم. ما که به دنبال شهادت یا پیروزی هستیم، دیگر چرا افسردگی؟! آمریکا و مزدوران او هیچ غلطی نمی‌توانند بکنند. ما در زیر بار سختی‌ها و مشکلات و دشواری‌ها قد خم نمی‌کنیم؛ ما راست قامتان جاودانه تاریخ خواهیم ماند. تنها موقعی سرپا نیستیم که شهید شویم و یا زخم بخوریم و بر خاک بیفتیم و الا هیچ قدرتی پشت ما را نمی‌تواند خم کند...

در جلسه منتظر نشسته بودیم. وقتی آقای بهشتی وارد شد، همه به احترام ایشان بلند شدند و شوخی با ایشان شروع شد. یکی می‌گفت: حاج آقا امشب خیلی نورانی شده‌اید. خیلی زیبا و خوشگل شده‌اید. ایشان هم خندید و گفت: چشم شما زیبا می‌بیند، من فرق نکرده‌ام. ولی واقعا نورانی‌تر شده بود. آخرین نطق شهید مظلوم بهشتی قبل از انفجار بمب توسط منافقین: این بار دیگر نباید فریب بخوریم و باید فردی را به عنوان رئیس جمهور انتخاب کنیم که مدیر و مدبر بوده و انسانی مؤمن و مردم‌دوست باشد. فرد منتخب برای ریاست جمهوری باید انسانی متعهد و پایبند به نظام و ولایت بوده و به خارج از کشور وابستگی نداشته باشد. امام خمینی: بهشتی مظلوم زیست و مظلوم مرد و خار در چشم دشمنان اسلام بود ...

رئیس قوه قضائیه، شهید سید محمد حسینی بهشتی - منبع: کتاب جنایات و خیانت‌های منافقین خلق، ناصر کاوه

بهشتی مظلوم زیست، مظلوم مرد و خار چشم دشمنان انقلاب بود

امام خمینی (ره)



«ما شیفتگان خدمتیم، نه تشنگان قدرت»

هفتم تیر ماه سالروز **شهادت مظلومانه**

شهید آیت الله بهشتی و **۷۲ تن** از یارانش گرامی باد



روایت سردشت



نخستین شهر

قربانی سلاح شیمیایی در جهان!

شاید کمتر کسی بداند که «سردشت» نخستین شهر جهان است که قربانی حمله شیمیایی شده است، بمب‌هایی که رژیم بعثی از کشورهای غربی مدعی حقوق بشر گرفته بود و بر سر مردم بی‌گناه و بی‌دفاع سردشت فرو ریخت و دنیا در مقابل این جنایت بزرگ تاریخ سکوتی معنا دار کرد.

۷ تیر ۱۳۶۶ برابر با ۲۸ ژوئن ۱۹۸۷ رژیم بعث عراق شهر مرزی سردشت در غرب ایران را بمباران شیمیایی کرد که در این حمله ۱۱۹ نفر از ساکنان غیرنظامی شهید و بیش از هشت هزار نفر دچار مصدومیت شیمیایی شدند.



شهید
محمد کچویی
ریاست زندان اوین

رفت و آمد کچویی به بازار تهران موجب آشنایی و پیوستن به حزب موفتله اسلامی شد. محمد به دلیل نقش داشتن در فعالیت‌های ضد پهلوی در ۲۴ تیر ۱۳۵۱ دستگیر و به یک سال حبس محکوم شد و پس از آزادی مجدداً از سوی ماموران ساواک دستگیر و این بار به حبس ابد محکوم شد. این حبس در پی فشار کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد برای آزادی زندانیان سیاسی، دوام چندانی پیدا نکرد و شهید کچویی در خرداد ۱۳۵۶ مورد عفو قرار گرفت و آزاد شد... پس از پیروزی انقلاب اسلامی و تشکیل کمیته استقبال از امام خمینی، کچویی مسئول ستاد استقبال ناحیه ۱۰ تهران شد و سپس مسئولیت انتظامات مدرسه رفاه، محل اسکان چند روزه امام خمینی را برعهده گرفت. کچویی در تیر ۱۳۵۸ به ریاست زندان اوین منصوب شد و بیش از دو سال اداره این زندان را بر عهده گرفت... **روز ۸ تیر ۱۳۶۰ دادگاه رسیدگی به مسائل گروهک‌ها، به علت گرمای هوا در محوطه باز زندان اوین برگزار شده بود، یکی از عوامل نفوذی منافقین قصد داشت صبح آن روز، آقای لاجوردی و اعضای دادگاه را ترور کند اما کچویی که متوجه عدم صلاحیت او شده بود، (وی را خلع لباس و از خدمت عزل نمود) این منافق که در اجرای نقشه شوم خود موفق نشده بود، ناجوانمردانه کچویی را به شهادت رساند. کچویی در وصیت نامه اش نوشته است، بهترین نوع مرگ شهادت در راه خدا می باشد. این بنده سالهاست که خود چگونه مردن را انتخاب کرده ام و...**

برشی از زندگی شهید محمد کچویی - منبع: کتاب جنایات و خیانت‌های منافقین خلق، ناصر کاوه



شهید

علی عرب

ققنوس دفاع مقدس

ایثاری که شهید علی عرب، کمک آر. پی. جی زن ۱۶ ساله لشکر ۴۱ ثارالله (ع) در هنگام شهادت انجام داد، چیزی کم از ایثار شهید حسین فهمیده نداشت. کوله‌پشتی‌اش را محکم بسته بود. کوله سنگین بود. پر بود از خرج و موشک آر. پی. جی. داشتیم پشت سر هم به ستون از داخل معبر رد می‌شدیم. سنگرهای دشمن در ۲۰۰ متری مان قرار داشتند. آرام آرام و بی هیچ صدایی جلو می‌رفتیم. اطرافمان میدان مین بود. کوچکترین صدایی فاجعه به بار می‌آورد... ناگهان کوله‌پشتی علی گلوله خورد. و خرج‌های آر پی چی آتش گرفتند و علی شعله‌ور شد. کوله‌پشتی علی محکم بسته شده بود و خرج‌ها هم خیلی سریع آتش گرفته بودند... امکان اینکه کوله‌پشتی علی را باز کنیم نبود. همه بهت‌زده داشتند علی را نگاه می‌کردند. شعله‌های آتش لحظه به لحظه بیشتر علی را در کام خودشان می‌کشیدند و همه هر لحظه منتظر بودند که علی فریاد بزند و دشمن شروع به تیراندازی کند. علی همانطور که داشت می‌سوخت، نازجک‌هایش را از خودش جدا کرد و یک کار دیگر هم کرد!!؟ دستش را گرفت جلوی دهانش و مظلومانه روی زمین افتاد. فقط می‌شد نگاه کرد. شعله‌ها ذره ذره علی را می‌سوختند و علی جلوی چشم‌های ما داشت جان می‌داد. علی داشت جان می‌داد ولی جلوی دهانش را محکم گرفته بود فرمانده با چشمانی اشک بار چفیه‌اش را خیس کرد و گذاشت روی لب‌های علی... علی نگاهش برای همیشه خیره ماند و شهید شد و...

برشی از زندگی شهید علی عرب - منبع: کتاب خاطرات دردناک شهدا، ناصر کاوه



شهید

علی اصغر صفرخانی

فرمانده گردان شهادت

در ۱۳۶۱ ازدواج کرد و خداوند یک سال بعد، دختری به نام زینب به آنها داد. **اصغر در جبهه به یکی از بهترین آر.پی.جی زن‌ها تبدیل شده بود، به گونه‌ای که خیلی کمتر گلوله اش به خطا می‌رفت و وقتی شلیک می‌کرد، امان را از تانک‌های ۷۲ عراقی می‌گرفت. تیر ماه ۱۳۶۵ هنگامه عملیات کربلای یک، علی اصغر تازه وارد ۲۱ سالگی شده بود که فرماندهی گردان شهادت را به عهده داشت. وظیفه گردان شهادت در عملیات کربلای یک که برای آزاد سازی شهر مهران آغاز شده بود، شکستن حلقه محاصره شهر مهران بود. صفرخانی و هم‌زمانش توانستند این حلقه را شکسته و وارد شهر مهران شوند...**

صبح روز ۱۰ تیر ماه ۱۳۶۵ علی اصغر صفرخانی که پیشاپیش نیروهای گردانش در حال حرکت برای ادامه نبرد با دشمن بود، بر اثر ترکش خمپاره به شهادت رسید. مقام معظم رهبری که در آن زمان رئیس‌جمهور بودند، خیلی به پدر علی اصغر صفرخانی اعتماد داشتند. علی اصغر که شهید شد، حضرت آقا با پسرشان آمدند منزل آقا علی اکبر. در آن دیدار، آقا مصطفی نحوه شهادت علی اصغر را بازگو کرد و گفت: در عملیات کربلای یک، ما به اهداف مورد نظر رسیده بودیم و تقریباً داشتیم خط را تحویل می‌دادیم و به عقب برمی‌گشتیم. هم‌زمان دشمن آتش شدید خود را روی منطقه گشوده بود. به علی اصغر گفتم: بیا برویم به درون سنگر. گفت: شما برو من الان می‌آم... من چند قدم دور نشده بودم که گلوله توپی نزدیکش به زمین خورد و به شهادت رسید...

برشی از زندگی شهید علی اصغر صفرخانی - منبع: کتاب شجاعت امام و شهدا، ناصر کاوه



امام جمعه شهید استان یزد

در زمان شاه، استانداران زیادی یزد می آمدند که با صدوقی مشکل پیدا می کردند و مجبور به ترک یزد می شدند. یکبار فردی به استانداری یزد منصوب شد که وزنه بردار بود و به صدوقی پیغام داده بود که من مثل استانداران قبل نیستم، وزنه بلند می کنم و روزی چند لیتر شیر می خورم با من شوخی نکن! صدوقی بعد از این پیغام منبر رفته و با لحن عامیانه، کلامی را بیان کردند: «ای کاش دولت علیه به جای این استانداری یک راس گاو برای ما می فرستاد که روزی چند کیلو بار می برد و چندین لیتر شیر می داد.»

همین سخنان موجب شد که آن استاندار از یزد برود. نفوذی که شهید صدوقی در دل های مردم داشت، سبب شد که چهره بسیار تاثیرگذاری باشد. در طول یکی دو سال قبل از پیروزی انقلاب و تا موقع شهادتش، صدوقی محوری بود برای بیشتر فعالیت های نه فقط یزد بلکه سراسر کشور و.... در مجلس سنای شاه، تظاهر کنندگان و ناراضیان را لامذهب و کمونیست نامیدند و کوشیدند با ترویج این ادعاها مردم را از مسیری که در پیش گرفته بودند، منحرف کنند. آیت الله صدوقی در این باره هم ساکت ننشست و طرفد تبلیغی آنان را خنثی کرد... ساواک در این باره چنین گزارش داد: صدوقی، مجلس سنا ما را لامذهب خطاب کرده و در ادامه گفته، راست می گویند؛ ما لامذهب هستیم و آنها مذهب دارند. کسی که در طول عمرش حتی یک رکعت نماز نخوانده و یک روز روزه نگرفته؛ مذهب دارد؟ صدوقی به دست منافقین به شهادت رسید...

برشی از زندگی امام جمعه شهید استان یزد، شهید محمد صدوقی - منبع: کتاب جنایات و خیانت های منافقین خلق، ناصر کاوه



کشتار مردم بی گناه در آسمان توسط آمریکای جنایتکار

تیرماه ۱۳۶۷، هواپیمای مسافری ایرباس ایران که از بندرعباس عازم دُبی بود، بر فراز آب‌های خلیج فارس و در نزدیکی جزیره «هنگام» مورد هجوم یگان‌های دریایی متجاوز آمریکایی مستقر در آب‌های خلیج فارس قرار گرفت و سقوط کرد. این هواپیما در زمانی که ایران در نبرد با متجاوزین بعثی قرار داشت با موشک ناو جنگی وینسنس مورد حمله عمدی نیروهای تجاوزگر شیطان بزرگ قرار گرفت...

هواپیما حامل ۲۹۰ مسافر و خدمه بود که تمامی آن‌ها اعم از مرد و زن و کودک و نوجوان و کهنسال با این جنایت فجیع به شهادت رسیدند. در میان سرنشینان این هواپیمای مسافربری، ۶۶ کودک زیر ۱۳ سال، ۵۳ زن و ۴۶ تن تبعه کشورهای خارجی نیز بودند که شهید شدند. ساقط کردن هواپیمای مسافربری با توجه به مجهز بودن کشتی جنگی وینسنس به پیشرفته‌ترین سیستم‌های راداری و رایانه‌ای و همچنین مشخص بودن نوع هواپیمای در حال پرواز، مسلم شد که احتمال اشتباه وجود نداشته و این اقدام، کاملاً تعمدی و خصمانه بوده است...

با این حال مقام‌های آمریکایی پس از چندی، در توهینی آشکار به ملت ایران، مدال شجاعت برگردن «ویلیام سی راجرز سوم» ناخدای این ناو جنگی انداختند و بدین سان حمایت رسمی خود را از این جنایت اعلام کردند. روزنامه «تایمز» ایرلند در سرمقاله خود، حمله به هواپیمای غیرنظامی ایرانی را «جنایت ضد بشری» ناو جنگی آمریکا معرفی کرد...

برشی از کشتار مردم بی گناه ایرانی در آسمان - منبع: کتاب جنایات و خیانت‌های آمریکا بر ضد ایران، ناصر کاوه



شهید

سید رضا دستواره

قائم مقام لشکر محمد رسول الله (ص)

حالا که رسم شده وزرا ومسئولین، میزان دارایی خود را به قوه قضائیه اعلام کنند، بد نیست محققین زحمت کش، میزان دارایی خانواده دستواره را شناسایی و با شفاف سازی، سریع به ملت ایران اعلام کنند. این خانواده کاخی حداکثر ۱۰۰ متری، در یکی از کوچه پس کوچه های علی آباد (جنوبی ترین نقطه تهران) داشتند. این خانه کوچک، ۶ مرد و ۳ زن داشت. سید حسین دستواره، تیر ۱۳۶۵ در مهران شهید شد. سید محمدرضا دستواره، قائم مقام لشکر محمد رسول الله (ص) تیر ۱۳۶۵ در مهران به شهادت رسید. سید محمد دستواره، دیماه ۱۳۶۵ در شلمچه شهید شد. اصغر الله قلی زاده (داماد خانواده) در جنگ به شهادت رسید. مرحوم حاج سیدنقی دستواره پدر خانواده، ۱۳۸۵ فوت کرد. خانم مرحومه سیده قدسیه میراسماعیلی، مادر خانواده، ۱۳۸۴ فوت کرد. خانم دستواره، همسر شهید الله قلی زاده، دختر خانواده. خانم الله قلی زاده، دختر شهید الله قلی زاده، نوه خانواده. حاج آقا دستواره قبل از فوت، درخواست کرد تا خانه شان به عنوان کتابخانه، در خدمت اهالی محل قرار گیرد...

شهید سید رضا دستواره، برادرش حسین دستواره ۲۹ خرداد ۱۳۶۵ در جریان آزادسازی مهران و برادر دیگرش محمد دستواره در ۲۰ دی ۱۳۶۵ در عملیات کربلای ۵ در شلمچه شهید شد. شهید دستواره ۱۱ بار مجروح شد و در آذر ۱۳۵۹ بر اثر ترکش استخوان لگن وی خرد شد و بر اثر همین مجروحیت تا پایان عمر پایش را به زمین می کشید و راه می رفت...

برشی از زندگی جانشین لشکر محمد رسول الله، شهید سیدرضا دستواره - منبع: کتاب ایثارگری شهیدا، ناصر کاوه

این خانواده در بهشت هستند



شهید
سید محمد
دستواره



مرحوم
سید نقی
دستواره

(پدر شهیدان دستواره)



مرحومه
قدسی
میر اسماعیلی



شهید
سید حسین
دستواره



شهید
سید محمد رضا
دستواره



ما با اسرائیل وارد جنگ خواهیم شد
هر کس مرد این راه است بسم الله
هر کس نیست خدا حافظ...



شهید

احمد متوسلیان

شهید بزرگوار سپاه اسلام

احمد متوسلیان در ۵ شهریور ۱۳۵۷ دستگیر شد و در زندان فلک الافلاک خرم آباد حدود ۲ ماه در سلول انفرادی ممنوع الملاقات بود و در ۷ آذر ۱۳۵۷، آزاد شد. پس از پیروزی انقلاب، مسئولیت تشکیل کمیته محله را بر عهده گرفت. با تشکیل سپاه به عضویت آن درآمد و به مقابله با گروهک‌های ضد انقلاب و تجزیه طلب پرداخت. پس از شروع غائله کردستان در اسفند ماه ۱۳۵۷ داوطلبانه عازم بوکان شد و با فرماندهی قاطع توانست با همکاری شهیدان بروجردی، کاظمی، همت و... مناطق بوکان، سقز، سنندج، مریوان، پاوه و دیگر مناطق را آزاد کند. به دستور فرماندهی کل سپاه، با شهید همت و دیگر فرماندهان، تیپ ۲۷ محمد رسول الله را تشکیل داد. روز اول فروردین ۱۳۶۱ عملیات فتح المبین آغاز شد و تیپ محمد رسول الله به فرماندهی ایشان روز اول عملیات، توپخانه عراق را گرفتند. یکی از فرماندهان جنگ، درباره نقش حاج احمد در عملیات بیت المقدس می‌گوید: «اگر فرماندهی قاطع حاج احمد در روز اول عملیات بیت المقدس روی جاده خرمشهر اهواز نبود، عملیات با مشکلات زیادی مواجه می‌شد. ۱۲ روز پس از آزادی خرمشهر در ۳ خرداد، تهاجم اسرائیل به جنوب لبنان آغاز شد. ۲۰ خرداد سال ۱۳۶۱، تیپ ۲۷ با فرماندهی متوسلیان به لبنان اعزام شدند. در ۱۴ تیر ۱۳۶۱، اتومبیل سفارت ایران در لبنان حین عزیمت به بیروت در یک پست بازرسی متعلق به شبه نظامیان مارونی حزب کتائب، متوقف شد و در همان روز به نظر عده ای به شهادت رسیده است...

برشی از زندگی سرلشگر شهید، حاج احمد متوسلیان - منبع: کتاب استکبار ستیزی و مبارزه شهدا، ناصر کاوه



بصیرت و وفا

در کلمات ائمه، روی دو جمله راجع به حضرت ابوالفضل العباس
تأکید شده است: یکی بصیرت، یکی وفا.



عاشورا صحنه کاملی از
زندگی اسلامی يك انسان است



شهید

جواد محمدی

روز قیامت یقه بی حجاب ها را خواهم گرفت

جواد هر وقت به من می رسید، دست مرا می بوسید، و در واقع یک معلم برای من و خانواده محسوب می شد. جواد محمدی، ۱۶ خرداد ۱۳۹۶ در تقابل با داعش در سوریه به فیض شهادت نائل آمد و پیکرش ۲۷ روز مفقود بود و سپس پیدا شد. جواد محمدی در بخشی از وصیت نامه خودش نوشته بود: «اگر خدا لطف کرد و شهادت نصیب من شد، من در آن دنیا یقه بی حجاب ها را و کسانی که تبلیغ بی حجابی می کنند را می گیرم. من آماده ام هزار بار برای سید علی خامنه ای بمیرم و زنده شوم و باز هم در رکاب ولی فقیه باشم. از مرگ نترسید، مرگ در رختخواب هم یقه ما را می گیرد، لذا سعی کنید طوری حرکت کنید، که مرگ شما با شهادت و همراه خون دادن باشد و خداوند به شما مباحثات کند. اگر سید علی گفتند: پُور، بُرید؛ و اگر گفتند نُور، بُرید. دستور مقام معظم رهبری باید عملی شود. شهادت نوع مرگ را عوض می کند، ولی زمان آن را نه، و اگر من لایق باشم، شهادت نصیب من می شود. من به صورت داوطلبانه برای نابودی اسرائیل به سوریه اعزام می شوم... خط قرمزهایش حرام ها بود، آنقدر به حلال و حرام و حجاب اهمیت می داد که شیشه جلو سمت عروس را دسته گل چسباند تا نگاه نامحرمی به همسرش نیافتد. در فیلمی که بعد از شهادت جواد محمدی، منتشر شد گفته بود: اگر خدا لطف کرد و شهادت را نصیبم کرد، بنده از آن شهدایی هستم که حتما یقه بی حجابی ها و آنها که ترویج بی حجابی می کنند را در آن دنیا خواهم گرفت...

برشی از زندگی مدافع حرم، شهید جواد محمدی - منبع: حجاب در وصیت شهدا، ناصر کاوه



بانوی شجاع ایران

فرنگیس حیدرپور

شیرزن شجاع و دلیر پهنه آسمان ایران

من در آن سال ها ۱۸ سال بیشتر نداشتم، عراقی ها به روستای ما در نزدیکی گیلانغرب حمله کردند و تعداد زیادی از زن و مرد و پیر و جوان و پدر و برادر را قتل رساندند و من تنها ماندم. اما من نترسیدم در آن وقت تنها سلاحی که مانده بود تبر پدرم بود بنابراین وقت را از دست ندادم با وجود ترس زیادی که در قلبم ریشه دوانیده بود، به سمت آنها حمله ور شدم خدا به من یاری رساند و یکی از آنها را کشتم و یک نفر دیگر را اسیر کردم. محکم آن ها را با طناب بستم و تمام اسلحه ها و فشنگ های شان را برداشتم با زحمت زیاد توانستم نیروهای خودی را پیدا کنم و اسیران را همراه با سلاح های شان به آن ها تحویل بدهم... از آن روز به بعد من تبدیل به یک سرباز تمام عیار شدم و در نبردها دوشادوش رزمندگان ایرانی در جبهه های گیلانغرب پرداختم... پس از پایان جنگ تحمیلی، تندبسی از فرنگیس حیدرپور بعنوان شیرزن ایرانی، در «بوستان شیرین» کرمانشاه نصب شد تا یاد این شیرزن ایرانی برای همیشه در یادها باقی بماند... امام خامنه ای: این که در شهر شما یک بانوی مسلمان و شجاع در مقام دفاع می تواند سرباز دشمن را اسیر کند و نیروی مهاجم را به خاک و خون بکشد، این را نگه دارید و برای خودتان حفظ کنید. این که این شهر توانسته است در سخت ترین شرایط در مقابل تهاجم دشمن بایستد، این را برای خودتان نگه دارید و حفظ کنید. البته برای گیلانغرب حفظ خاطرات دوران دفاع مقدس لازم است ... ۲۳/۰۷/۱۳۹۰

برشی از زندگی شیرزن گیلانغرب، بانو فرنگیس حیدرپور - منبع: کتاب شجاعت امام و شهدا، ناصر کاوه



شهید فضل الله محلاتی

نماینده امام خمینی در سپاه

فعالیت‌های سیاسی محلاتی از سال ۱۳۲۶ و به دنبال آشنایی با فدائیان اسلام، مجتبی نواب صفوی و آیت الله کاشانی آغاز شد. در واقعه ملی شدن صنعت نفت همکاری نزدیکی با آیت الله کاشانی داشت. محلاتی اولین بار در ۱۸ سالگی بازداشت شد. در جریان انتقال جنازه رضاخان به قم، همراه با فدائیان اسلام تظاهرات کرد. بعد از کودتای ۲۸ مرداد در ۱۳۳۲ در بنجورود علیه کنسرسیوم نفت و شخص شاه سخنرانی کرد و بعد از آن دستگیر و به مشهد تبعید شد. فعالیت‌های محلاتی پس از اعلام تصویب نامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی و قیام ۱۵ خرداد شدیدتر شد و بارها به زندان افتاد. محلاتی در بیشتر راهپیمایی‌های قبل از انقلاب نقش هدایت کننده برعهده داشت. محلاتی در سال ۱۳۵۱ بار دیگر دستگیر و روانه زندان شد. **محلاتی در آستانه پیروزی انقلاب از اعضای فعال کمیته استقبال از امام خمینی بود و اولین بار خبر پیروزی انقلاب اسلامی را از رادیو سراسری ایران اعلام کرد.** محلاتی در یکم اسفند ۱۳۶۴ به همراه چند تن از نمایندگان مجلس شورا، مسؤولین دولتی، قضات، نیروهای عالی رتبه ارتش و... با هواپیمای جنگ بودند که هواپیمای آنها با کمک اطلاعاتی عوامل داخلی مورد حمله ۲ فروند جنگنده عراقی قرار گرفت و در ۲۵ کیلومتری اهواز سقوط کرد و همه سرنشینان آن که نزدیک به ۵۰ نفر بودند به شهادت رسیدند. روز شهادت شهید محلاتی در تقویم رسمی ایران با نام **«روحانیت و دفاع مقدس» نامگذاری شده است...**

برشی از زندگی شهید شیخ فضل الله محلاتی - منبع: کتاب شهدای روحانی، ناصر کاوه



شهید
عبدالعزیز رنتیسی
فرمانده شهید حماس

شهید رنتیسی روز ۲۳ اکتبر ۱۹۴۷ میلادی در نزدیکی شهر «یافا» متولد شد و در ۱۹۴۸ با اشغال این منطقه و در حالیکه تنها ۶ ماهه بود، پدر و مادرش ناگزیر شدند همراه وی و ۹ برادر و ۲ خواهرش به اردوگاه «خان یونس» در جنوب نوار غزه کوچ کنند. پس از ترور شیخ احمد یاسین رهبر حماس نیروهای اسرائیل، رهبری حماس در داخل جنبش به رنتیسی سپرده شد. این مسئول حماس سپس به نوار غزه بازگشت و از آن زمان به بعد در کنار مسئولیت های سیاسی و اجتماعی در زمینه درمان بیماران و مجروحان فلسطینی در بیمارستان های نوار غزه فعالیت می کرد. عبدالعزیز در دانشگاه شهر غزه نیز تدریس می کرد... شهید رنتیسی در سالهای ۱۹۸۳ تا ۱۹۹۲ میلادی بارها بازداشت شد و آخرین بار در سال ۱۹۹۷ از زندان رهایی یافت. در حالیکه رنتیسی تنها ۲۶ روز پس از شیخ احمد یاسین رهبری حماس را برعهده داشت، در ۷ آوریل ۲۰۰۴، اتومبیلش را در خیابان جلاء در منطقه الغفری در شمال غزه بوسیله بالگردهای اسرائیل مورد هدف قرار گرفت و رنتیسی به همراه ۳ تن از همراهان خود در سن ۵۷ سالگی شهید شد. رنتیسی و شیخ احمد یاسین که به دست نظامیان صهیونیست به شهادت رسید، از پایه گزاران (حماس) در سال ۱۹۸۷ میلادی بودند و در جریان تبعید بیش از ۴۰۰ تن از مبارزان فلسطینی عضو حماس و جهاد اسلامی فلسطین در سال ۱۹۹۲ میلادی به منطقه «مرج الزهور» در جنوب لبنان، رنتیسی نیز در شمار تبعید شدگان بود...

برشی از زندگی رهبر حماس، شهید عبدالعزیز رنتیسی - منبع: کتاب جنایات رژیم صهیونیستی، ناصر کاوه



ماجرای کشف کودتای آمریکایی و انگلیسی نوژه

سران کودتا با ارتش بعث عراق هماهنگ کردند که در روز ۱۹ تیر ۱۳۵۹ و در ساعت مقرر وارد حریم هوایی منطقه شوند و در پی عملیات هوایی رژیم بعث، آذیر قرمز پایگاه که رمز شروع کودتا بود به صدا درآید و پرسنل هواپیماها را مسلح و آماده پرواز کنند، به طور همزمان خلبانان وابسته به کودتا در ظاهر برای حرکت به سمت مرزها و پاسخ به ارتش عراق و در واقع برای حرکت به سوی تهران و بمباران اهداف از پیش تعیین شده پرواز کنند. قرار بود با رسیدن هواپیماها به تهران بیت حضرت امام (ره)، فرودگاه مهرآباد، دفتر نخست وزیری، ستاد مرکزی سپاه، ستاد مرکزی کمیته‌های انقلاب، پادگان ولیعصر (عج)، پادگان امام حسین (ع) و چند نقطه مهم دیگر بمباران شود...

پس از بمباران‌های هوایی، هواپیماها با شکستن دیوار صوتی به نیروی زمینی علامت می‌دادند که مرحله دوم کودتا را آغاز کنند. در این مرحله باید صدا وسیما، فرودگاه مهرآباد، ستاد ارتش جمهوری اسلامی، پادگان حر، پادگان قصر و پادگان جمشیدیه تسخیر شود و در سطح شهر تهران با اعمال خشونت و ارباب حالت نظامی ایجاد شود، طبق برنامه اگر نفوذی‌های نیروی زمینی موفق نمی‌شدند صدا و سیما را تسخیر کنند، هواپیماها آنجا را بمباران می‌کردند. بازگشت بختیار آخرین حلقه اهداف این کودتا بود. اما کمی قبل از اجرای کودتا خلبانی که مسئول بمب‌گذاری بیت حضرت امام خمینی (ره) بود، به سراغ آیت‌الله خامنه‌ای رفت و برنامه کودتا را لو داد...

برشی از کودتای آمریکایی و انگلیسی "نقاب" - منبع: کتاب جنایات و خیانت‌های آمریکا بر ضد ایران، ناصر کاوه



شهید

مصطفی صدرزاده

معاون تیپ فاطمیون افغانستانی

سید علی خامنه‌ای: سلام و رحمت خدا بر شهید عزیز مصطفی صدرزاده و بر همه‌ی شهیدان با اخلاص راه حق... صدرزاده ۱۹ شهریور ۱۳۶۵ در شهرستان شوشتر به دنیا آمد. پدرش پاسدار و جانباز جنگ و مادرش از خاندان جلیله سادات هستند. مصطفی ۱۱ ساله بود که از اهواز به همراه خانواده به استان مازندران و پس از دو سال به شهرستان شهریار استان تهران نقل مکان و در آنجا ساکن شد. مصطفی دوران نوجوانی خود را با شرکت در مساجد و هیئت‌های مذهبی، انجام کارهای فرهنگی و عضویت در بسیج و یادگیری فنون نظامی سپری کرد. در دوران جوانی در حوزه علمیه به فراگیری علوم دینی پرداخت، سپس در دانشگاه دانشجوی رشته ادیان و عرفان شد، هم‌زمان مشغول جذب نوجوانان و جوانان مناطق اطراف شهریار و برپایی کلاس‌ها و اردوهای فرهنگی و نظامی و جلسات سخنرانی و... برای آنان بود. نتیجه ازدواجش، دختری به نام فاطمه و پسر به نام محمد علی است... صدرزاده در سال ۹۲ برای دفاع از دین و حرم بی‌بی زینب (س) با نام جهادی سید ابراهیم، داوطلبانه به سوریه عزیمت و به علت رشادت در جنگ با دشمنان دین، فرماندهی گردان عمار و جانشین تیپ فاطمیون شد. سرانجام پس از چندین بار زخمی شدن در درگیری با داعش، ظهر روز تاسوعا مقارن با ۱ آبان ۹۴ در عملیات محرم در حومه حلب سوریه به آرزوی خود، یعنی شهادت در راه خدا رسید و به دیدار معبود شتافت و در گلزار شهدای شهریار آرام گرفت...

برشی از زندگی شهید مدافع حرم، مصطفی صدرزاده - منبع: کتاب بچه زرنگ‌ها، ناصر کاوه



شهادت غلامرضا صالحی، جانشین لشکر ۲۷

صبح ۲۱ تیرماه ۱۳۶۷ اعلام شد که عراق به تنگه ابوقریب حمله کرده و هیچ نیرویی را نداریم که مقابل آنها بایستد. از طرف فرماندهی ابلاغ می‌شود که گردان عمار برای مقابله با عراق اعزام شود... رزمندگان گردان عمار به تنهایی مقابل یک لشکر زرهی عراقی ایستاد و خیلی از بچه‌های گردان به علت تشنگی به فیض شهادت نائل شدند. همچنین به مناسبت پاسداشت این حماسه بزرگ رزمندگان گردان عمار فیلم سینمایی «تنگه ابوقریب» به کارگردانی بهرام توکلی تولید شد...

سردار غلامرضا صالحی جانشین لشکر ۲۷ محمد رسول الله و رزمندگان خسرو خدا بنده‌لو، بهمن مهدی‌پور بناب، محمود نیکو صرف، امیرحسین خلیق، مظفرحسین موردی، قدرت‌الله ابوالحسنی، محمد رضا همتی ریخته‌گر، مسعود احمدلو، سیدعباس سیمایی، علی تکان صفت، علیرضا مخلص آبادی فراهانی، مهدی محبی، محمود کبیر، ماشاءالله صالحی موفر، داود محمدی قیداری، محمد غنمی جابر، محمد نجفی، محمد مهدی صدیقی نوری، نقی مرادی، رسول عرب سرخی، مصطفی محمدی نیا، سیدحسن بزرگ نیا طبری، حسین کریم زاده، جبرئیل ملتی، حمیدرضا فراهانی‌ها، سعید سیدی فر فضل‌اللهی، حسین ابوالحسنی، هوشنگ هادی‌پور، حمید رضا مهیا، مسعود حاج‌حسینی، اصغر کلانتری، علی حیدری، مسعود ملا، امیر ابراهیم، قاسم هونجانی در این عملیات با لبان تشنه، به شهادت رسیدند...

برشی از عملیات بازپس‌گیری تنگه ابوقریب فکه - منبع: کتاب خاطرات دردناک شهدا، ناصر کاوه



شهیده
طیبه واعظی
سرو عفاف و حجاب

طیبه واعظی دهنوی ۲۴ تیر ۱۳۳۶ در روستای دهنو از توابع استان اصفهان به دنیا آمد. پدرش روحانی بود و مثل دیگر روحانیان آن زمان، وضع مناسبی نداشتند....

پدر طیبه، نماز و روزه استیجاری می پذیرفت. طیبه هم برای کمک به خانواده قالی می بافت و قبل از رسیدن به سن تکلیف، ماهی ۱۵ روز را روزه می گرفت و ۸ روز را برای سلامتی امام خمینی و ۷ روز را برای پدر و مادر روزه می گرفت. ۳۰ فروردین ۱۳۵۶ در پی دستگیری یکی از اعضای گروه در تبریز، به ابراهیم مشکوک می شوند و او را دستگیر می کنند. با دستگیری او و بازرسی بدنی اجاره نامه خانه تبریز را پیدا کرده و به این ترتیب، طیبه و حتی برادر و همسر برادرش را که آنها نیز از مبارزان انقلابی بودند، پیدا کرده و به شهادت رساندند. طیبه هنگام دستگیری، فرزندی ۴ ماهه داشت. وقتی ساواک طیبه را دستگیر و به دست هایش دستبند زده بودند، گفته بود: «مرا بکشید ولی چادر مرا برندارید.»

طیبه، ابراهیم و پسرشان محمد مهدی را پس از چند روز شکنجه از تبریز به کمیته تهران منتقل کردند و یک ماه تمام آنها زیر سخت ترین شکنجه ها قرار گرفتند و سرانجام در ۳ خرداد ۱۳۵۶ زیر شکنجه به فیض شهادت نایل شدند. محمد مهدی برای آزار بیشتر خانواده، به شیرخوارگاه سپرده شد! ساواک ادعا کرده بود که پدر و مادر این کودک بر اثر اعتیاد مرده اند و برای اینکه کسی او را نشناسد، نام او را شهرام گذاشته بودند. ۲ سال بعد فرزند آنها در پرورشگاه پیدا شد و به آغوش خانواده بازگشت...

برشی از زندگی شهیده طیبه واعظی - منبع: کتاب جنایت های ساواک شاه، ناصر کاوه



شهید

علیرضا محمودی پارسا

نوجوان خود ساخته ۱۳ ساله

روز ۲۳ تیر تولد نوجوان ۱۳ ساله کرجی شهید علیرضا محمودی پارسا مبارکباد که در توبه نامه ای به خداوند عزوجل نوشته بود: از این که حسد کردم... از این که تظاهر به مطلبی کردم که اصلاً نمی دانستم... از این که زیبایی قلمم را به رخ کسی کشیدم... از این که در غذا خوردن به یاد فقیران نبودم... از این که مرگ را فراموش کردم... از این که در راحت سستی و تنبلی کردم... از این که عفت زبانم را به لغات بیهوده آلودم... از این که در سطح پایین ترین افراد جامعه زندگی نکردم... از این که منتظر بودم تا دیگران به من سلام کنند... از این که شب برای نماز شب بیدار نشدم... از این که دیگران را به کسی خنداندم، غافل از این که خود خنده دارتر از همه هستم... از این که لحظه ای به ابدی بودن دنیا و تجملاتش فکر کردم... از این که در مقابل متکبرها، متکبرترین و در مقابل اشخاص متواضع، متواضع تر نبودم... از این که زبانم گفت بفرمایید، ولی دلم گفت نفرمایید... از این که نشان دادم کاره ای هستم، خدا کند که پست و مقام پست مان نکند... از این که ایمانم به بنده ات بیشتر از ایمانم به تو بود... از این که منتظر تعریف و تمجید دیگران بودم، غافل از این که تو بهتر از دیگران می نویسی و با حافظه تری... از این که در سخن گفتن و راه رفتن ادای دیگران را درآوردم... از این که پولی بخشیدم و دلم خواست از من تشکر کنند... از این که پرحرفی کردم... از این که نماز را بی معنی خواندم و حواسم جای دیگری بود، در نتیجه دچار شک در نماز شدم و...

برشی از توبه نامه شهید علیرضا محمودی - منبع: کتاب خودسازی شهید، ناصر کاوه



شهید

حمید سیاهکالی

یادت باشه، یادم هست!

ساعتی بعد از محرمیت تعجب کردم اما حمید حرفی زد که برای همیشه در ذهنم جا گرفت: حمید وسط قبرستان ایستاد و گفت: می دانم متعجب هستی، اما امروز خوش ترین لحظات زندگی ما است، اما تو را به این مکان آورده ام تا یادمان نرود که منزل آخر همه ما اینجا است!) بعد خندید و گفت: «البته من را که به گلزار شهدا خواهند برد.» می خواست ماموریت آخر رو بره سر سفره که نشست گفت: نمی خوام آخرین صبحونه رو با من بخوری؟ با ناراحتی و بغض گفتم: «چرا این حرف و میزنی؟ مگه اولین باره که تو میری ماموریت؟ گفت: کاش من صداتو ضبط می کردم و با خودم می بردم که دلم برات کمتر تنگ بشه. گفتم: مگه ما قرار نداشتیم هر جا تونستی زنگ بزنی؟ من هر روز منتظر تماس هستم، منو اصلاً بی خبر ندارم...

با هر مشقتی و دل کندنیه که بود قرآن براش گرفتم تا راهیش کنم. برگشت و گفت: نترس هر جور باشه بهت زنگ میزنم. فقط یه چیزیه؟ من تو سوریه که هستم چه جوری بهت بگم دوستت دارم؟ آخه اونجا همه بچه ها پیش من هستن و من اگه بگم دوستت دارم، از خجالت آب می شم. بهش گفتم: تو به جای دوستت دارم بگو: یادت باشه، اون وقت من منظورت رو می فهمم. خیلی خوشش اومد و استقبال کرد. روز آخر از راه پله که پایین می رفت همون جوری با صدای بلند چندباری بهم گفت: یادت باشه، یادت باشه... لبخندی زدم و من هم گفتم: «یادم هست، یادم هست!»

برشی از زندگی شهید مدافع حرم، شهید حمید سیاهکالی - منبع: کتاب به رنگ عشق، ناصر کاوه



معاندین نظام جمهوری اسلامی ایران در ۲۶ شهریور ماه ۱۴۰۱ به دنبال فوت خانم مهسا امینی فرصت را از هر جهت آماده دیدند تا بر اعتراضات شکل گرفته موج سواری کنند. در این میان، همراهی خواسته و یا ناخواسته کسانی که با سناریوی دشمن همراه شدند، باعث شد اعتراضات به سرعت رنگ باخته و در میان اغتشاشات گم شود و هزینه سنگینی بر کشور و مردم تحمیل گردد. ملت ایران با ارجح دانستن منافع ملی، خیلی زود صف خود را از اغتشاشگران و تجزیه طلبان جدا کردند و از این آزمون هم سربلند بیرون آمدند. طی مدت سه ماه اغتشاشات در ۱۴۰۱ بیش از ۷۰۰۰ نفر از جوانان این سرزمین مظلومانه و صرفاً به جرم تأمین امنیت، توسط اغتشاشگران مجروح و ۸۶ نفر نیز به شهادت رسیدند و تعدادی نیز به شیوه های بسیار وحشیانه به شهادت رسیدند...

شهادت و مجروحیت نیروهای مجری قانون در حالی صورت گرفت که برابر دستورالعمل های صادره و مستندات موجود، آنان هیچ سلاح گرمی حتی برای دفاع از خود در برابر اغتشاشگران و تروریست های مسلح حمل نمی کردند. در طرف مقابل، اغتشاشگران و تروریست ها با سلاح های جنگی به میدان آمدند و با شلیک به نیروهای امنیتی و انتظامی و حتی مردم رهگذر، تعدادی از آنان را به شهادت رساندند. در طول مدت اغتشاشات، بیش از ۸۳۱۴ قبضه سلاح کشف و ضبط گردید که از این تعداد ۶۳۱۴ قبضه سلاح جنگی بوده است و...

برشی از اغتشاشات ۱۴۰۱ - منبع: کتاب جنایات و خیانت پادوهای آمریکا، ناصر کاوه



شهید

ابومنظر المهداوی

مسئول عملیات سپاه بدر عراق

ابومنظر المهداوی از دهه ۸۰ به همراه خانواده اش به ایران مهاجرت کرد و در سال ۱۹۸۴ به نیروهای سپاه بدر پیوست و مسئول اطلاعات سپاه بدر برای همکاری با وی در هورالهیوز انتخاب شد. این مومن شجاع از تجربه تحسین برانگیزی در زمینه فعالیت در هور و شناخت راه ها حتی در تاریکی مطلق برخوردار بود و با دقت بالایی به فعالیت های شناسایی در مواضع دشمن دست می زد و به نقاط تمرکز دشمن خیلی نزدیک می شد. المهداوی بعنوان بنیانگذار فعالیت جهادی در هورهای العماره و یکی از فرماندهان میدانی به شمار می رفت که در بسیاری از عملیات ها علیه رژیم صدام مشارکت داشت و تالاحظه سرنگونی این رژیم با اقتدار و صلابت به مبارزات خود ادامه داد. فعالیت گسترده علیه نظامیان اشغالگر آمریکایی و انگلیسی و نظارت بر بسیاری از عملیات های جهادی از سوابق درخشان المهداوی به شمار می رود...

ابوالمناظر همچنین با لیبیک به ندای مرجعیت عالی دینی برای مبارزه با تروریست های تکفیری داعش به سوریه رفت و یکی از فرماندهان میدانی در این کشور پس از هجمه وحشیانه باندهای تروریستی داعش بود. حادثه ای که در سامراء برایش اتفاق افتاد و مشکلی که در یکی از پاهایش رخ داد، مانع ادامه فعالیت های مجاهدانه اش نشد تا این که مسئول عملیات سپاه بدر در جریان عملیات آزادسازی منطقه الصقلاویه در فلوجه از چنگال تروریست های تکفیری داعش رخ داد و به شهادت رسید....

برشی از زندگی سردار شهید ابومنظر المهداوی - منبع: کتاب شجاعت امام و شهدا، ناصر کاوه



قبول قطعنامه ۵۹۸ سازمان ملل

امام خمینی، جام زهرآلوده قبول قطعنامه را سرکشیدم

... پس از درگیری‌های ایران با آمریکا و متحدانش در ۱۳۶۶ در خلیج فارس، ۲۸ فروردین ۱۳۶۷ ارتش عراق با اجرای آتش توپخانه سنگین و حملات شیمیایی شدید فاو را پس گرفت؟! در روز ۴ خرداد ۱۳۶۷ عراق به منطقه شلمچه راهم تصرف کرد. در ۴ تیرماه ۱۳۶۷ به جزایر مجنون عراق حمله کرد و آنجا راهم تصرف کرد و... پس از سقوط جزایر مجنون و احتمال حمله عراق به جبهه شمالی، نیروهای خودی برای تمرکز توان و خارج کردن ابتکار عمل از دست نیروهای عراق، ایران مناطق تصرف شده در جبهه‌های شمالی، شامل حاج عمران، پنجوین و ماؤوت را که در ۱۳۶۶ و اردیبهشت ۱۳۶۷ آزاد کرده بود، تخلیه کرد. نیروهای دشمن در ۲۱ تیر ۱۳۶۷ و بایک عملیات گسترده و با استعداد ۱۱ لشکر منطقه وسیعی در غرب عین خوش، موسیان و جنوب دهلران رابه تصرف خود درآوردند و هزاران نفر اسیر از ایران گرفتند و...

امام خامنه‌ای: امام قطعنامه را بخاطر فشار دشمن نپذیرفت. قطعنامه را که امام قبول کرد، بخاطر فشارها نبود. قبول قطعنامه از طرف امام، به خاطر فهرست مشکلاتی بود که مسئولین آن روزها را اقتصادی کشور مقابل روی او گذاشتند و نشان دادند که کشور نمی‌کشد و نمی‌تواند جنگ را با این همه هزینه، ادامه دهد. امام مجبور شد و قطعنامه را پذیرفت. پذیرش قطعنامه، به خاطر ترس نبود... آن، یک مسأله داخلی بود؛ مسأله‌ی دیگری بود. ۱۳۷۵/۰۳/۱۴ مرقد امام

برشی از چگونگی قبول قطعنامه ۵۹۸ - منبع: کتاب استقامت و صبر شهدا، ناصر کاوه



شهید
کریم کاویانی

زرتشی که مسلمان شد و به شهدا پیوست

کاویانی از ۱۱ سالگی مخفیانه نماز می خواند و در ۱۴ سالگی مسلمان شدن خود را رسماً اعلام کرد این اقدام او زمینه را فراهم می سازد که تعدادی از خویشاوندانش که مخفیانه مسلمان شده بودند پشت سرش به نماز بایستند. کاویانی در بازار امامزاده زید بم ۲ باب مغازه و ۲ خانه داشت که یکی را به عنوان مسجد وقف می کند و دیگری را وقف امام جماعت آن مسجد می کند و حتی در ابتدای انقلاب برای حفظ نظم و امنیت بازار صبحانه و شام همه ی نیروهای حزب الهی که با چوب نهبانی می دادند را متقبل شده بود .

کاویانی به عضویت سپاه درآمد و به عنوان مسئول مالی سپاه بم برگزیدند... کاویانی به دلیل حساسیت هایی که در حفظ بیت المال داشت و این وظیفه را بسیار خطیر می دانست، استعفا داد، حساسیت کریم چگونه ای بود که اگر کسی به وی مراجعه می کرد و درخواست پول می کرد در پاسخ به او می گفت: برود و نوشته ای بیاورد و این جمله را به صورت نوشته ای بالای سر خود هم نصب کرده بود و اعتقاد داشت همه درخواست ها باید مکتوب باشد... کریم پس از مسلمان شدن، حافظ قرآن و نهج البلاغه شد و در دفاع مقدس معلم قرآن بسیاری از شهدا و رزمندگان بمی بود و آرزو داشت که در صورت شهادت در کربلا دفن شود و این وصیت را به من کرده بود که در صورت عدم امکان هر جا که شهید شدم همانجا من را دفن کنید و این باعث تعجب من شده بود. کاویانی در سال ۱۳۶۱ در عملیات رمضان به شهادت رسید و...

برشی از زندگی شهید کریم کاویانی - منبع: کتاب شهدا و بیت المال، ناصر کاوه

۲۲ گناہ

علم الطلاب الاسلامي كنهه الله في كل حال، الامتداد علم من الله.

ایشان طی چهار سال گذشته بارها به تشریح خطا و گناه فتنه گران هر سال ۸۴ پرداخته‌اند. پایگاه اطلاع رسانی **EMMHELR** محمد به این گزارش: «د. ابوالفضل گریبکی ۶۲۵ گزاره را در فتنه از بیانات حضرت ام‌الابو حامدای زنده و منتصب که ده اسیر

00

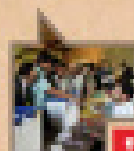
02

زمینه سازی
برای ناهلی و
انگشتان



8

یابود کورین حوالہ
فتخار امیر انتخابات
پر شہر ہند



16

هنگام آبروی
نظام در مقابل
ملتها



تہمت: بد
ظن اور حسد



61

ایمیدوار کریس
جیمز ڈی. ڈی. ڈی.



64/7/1

پارسیان



2010年12月10日



اسلامی تنظیموں کی طرف سے



تشریح به علت و
تخلی کردن گام بر قدم
پس از شادی بزرگ
مشارکت در انتخابات



تسلیم نکرده
به رای مردم
و همیشه به آن



تلاش برای
نتایج قانونی
انتخابات با زور و
زورگویی خیابانی



این تصویر کی و تداوم
نقالت و چشم پستین
بر روی حقایق
واضح



مسرحی اثر
وہ حل معقول
میں



نوع بازی رضوی در تیم والیبال ابومسلم به قدری حرفه‌ای بود که قرار بود از دست پسر شاه هدیه‌ای دریافت کند، اما هدیه را قبول نکرد. بعدها از سوی خاندان پهلوی به مسئولان تیم ابومسلم فشار وارد شد که رضوی را از تیم کنار بگذارند و... در حالیکه ۲۰ روز از جنگ نگذشته بود، عازم جبهه شد. پس از چند ماه به مشهد بازگشت. در سال ۱۳۶۰ ازدواج کرد و تشکیل خانواده داد و به همراه همسرش به اهواز رفت و در ستاد جنگ کربلا مشغول خدمت شد. رزمندگان در آن دوران تمام تهدیدها را به فرصت تبدیل کردند. یکی از کارهای ویژه و مهمی که در خلال عملیات‌ها صورت می‌گرفت، احداث پل‌های معلق و خاکریزهایی بود که موجب سردرگمی دشمن می‌شد، بطوری که در برخی از عملیات‌ها نظیر عملیات طریق القدس، شیوه‌های این چنینی موجب پیروزی رزمندگان بر دشمن بعثی شد. یکی از فرماندهان آن دوران که مسئولیت فرماندهی مهندسی جهاد سازندگی و مسئولیت ستاد کربلا را برعهده داشت، رضوی بود که اقدامات ارزنده‌ای را برای ساخت موانع مختلف در جنگ از خود بجای گذاشت...

پس از سالها خدمت در مهندسی جهاد، به معاونت قرارگاه مهندسی، رزمی قرارگاه خاتم الانبیاء(ص) منصوب شد و به هدایت مهندسی رزمی جنگ پرداخت... رضوی اعتقاد داشت که، هر قطره عرقی که قبل از عملیات در امر مهندسی رزمی ریخته شود، در میدان جنگ، خونهای کمتری بر زمین خواهد ریخت. رضوی در ۳ خرداد ۱۳۶۶ شهید شد و...

برشی از زندگی جهادگر شهید، سید تقی رضوی - منبع: کتاب نوآوری های شهید، ناصر کاوه



شهید

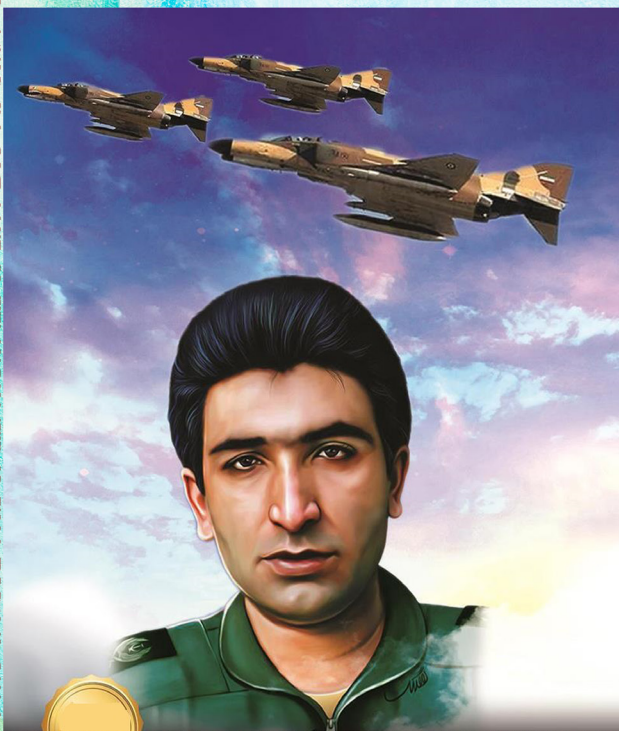
عباس دوران

افسانه ای تکرار نشدنی آسمان ایران

دوران در ۷ آذر ۱۳۵۹ در عملیات «مروارید» حماسه‌ای بزرگ آفرید و به کمک خلبان شهید حسین خلعتبری، پنج فروند ناوچه عراقی را در حوالی اسکله الامیه و البکر منهدم ساخت و بقایای آن را به قعر خلیج فارس فرستاد. به گفته یکی از هم‌زمان خلبانش در یکی از نبردهای هوایی که فرماندهی دو فروند هواپیما را به عهده داشت، به مصاف ۹ فروند از جنگنده‌های دشمن رفت و با ابتکار عمل و مهارتی خاص، یک فروند از هواپیماهای دشمن را سرنگون و ۸ فروند هواپیمای دیگر را مجبور به فرار از آسمان میهن کرد...

ناامن نشان دادن بغداد تنها راه جلوگیری از برگزاری اجلاس سران غیر متعهدها در عراق بود. اگر کنفرانس سران در بغداد برگزار می‌شد صدام به مدت ۸ سال ریاست آن را به عهده می‌گرفت. در این عملیات، نیت زدن شهر بغداد و مناطق مسکونی نبود بلکه قرار بود با حمله به پالایشگاه "الدوره" بغداد و کوبیدن نقاط حساس آن و شکستن دیوار صوتی، فقط یک جو روانی و ترس ایجاد شود. صبح روز ۳۰ تیرماه ۶۱ خلبان شهید عباس دوران که در تعداد پرواز جنگی در نیروی هوایی رکورد داشت و عراق برای سرش جایزه تعیین کرده بود، پس از بمباران پالایشگاه بغداد، هواپیمایش را که آتش گرفته بود به هتل محل برگزاری اجلاس سران غیر متعهدها کوبید و با شهادت خود، کاری کرد که اجلاس سران غیر متعهدها به علت فقدان امنیت در بغداد برگزار نشد... پیکر پاک شهید دوران به همراه ۵۷۰ شهید دیگر در ۲ مرداد ۱۳۸۱ به میهن بازگشت...

برشی از زندگی سرلشگر خلبان، شهید عباس دوران - منبع: کتاب شجاعت امام و شهدا، ناصر کاوه



شهید خلبان عباس دوران

شهید دوران هفتم آذرماه سال ۱۳۵۹ در یک عملیات متحورانه دو ناوچه نیروی دریایی عراق را در حوالی اسکله «الامیه» و «البکر» غرق کرد، نیروی دریایی عراق را سرهنگ خلبان عباس دوران و سرهنگ خلبان خلعتبری به نابودی کشاندند. زمان صدام اعلام کرده بود که بغداد غیرقابل نفوذ بوده و هیچ خلبانی نمی‌تواند به آن نفوذ کند و این بخشی از اهمیت آخرین مأموریت عباس بود. مأموریتی که احتمال برگشت آن تنها ۵ درصد بود. اما دوران به همه تعلقات پشت کرد و شهادت را به جان خرید و با سه هواپیما که هر کدام دو سرنشین داشتند مأموریت یافتند روی بغداد عملیاتی انجام دهند. هدف آنها بمباران پالایشگاه بغداد، نیروگاه اتمی بغداد و «پایگاه الرشید» یا ساختمان اجلاس در بغداد بود. عراق برای سر شهید عباس دوران که در تعداد پرواز جنگی در نیروی هوایی رکورد داشت، جایزه تعیین کرده بود، پس از بمباران پالایشگاه بغداد هواپیما را که آتش گرفته بود به هتل محل برگزاری اجلاس سران غیرمتعهدها کوبید و با شهادت خود، کاری کرد که اجلاس سران غیرمتعهدها به علت فقدان امنیت در بغداد برگزار نشد. استخوانهای شهید دوران، پس از ۲۰ سال به کشور بازگشت... برشی از زندگی شهید عباس دوران - منبع: کتاب عباس دوران



هوایماهای دشمن شهر ایلام را بمباران میکردند، مردم میرفتند این بیابانها و جنگلهای اطراف، بعد که تمام شد بر میگشتند. اما شهر را ترک نکردند، ایستادند. در زیر همین بمبارانها و شرایط سخت است که یک نخبه‌ی نابغه‌ای مثل شهید رضایی نژاد تربیت میشود... این دانشمند جوان دوره‌ی کودکی‌اش را در همین شرایط، در ایلام گذرانده.

رهبر انقلاب اسلامی

۱۴۰۰/۰۸/۳۰

از محنت
تا عزت



شهید
داریوش رضایی نژاد
دارای نبوغ ذاتی

به هرکس می گفتیم داریوش رفته دانشگاه مالک اشتر شاهین شهر تعجب می کرد. می گفتند او با رتبه اش بهترین دانشگاه های تهران می توانست برود. راست می گفتند اما دانشگاه شاهین شهر تنها دانشگاهی بود که خرج تحصیل دانشجویان را می داد. داریوش قید دانشگاه های تهران را زده بود تا مبادا به خاطر خرج تحصیلش ذره ای به پدرش فشار اقتصادی وارد شود... داریوش رضایی نژاد با وجود نبوغ ذاتی در امور کارگاهی و آزمایشگاهی که از ویژگی هایش بود، در تحصیل و پذیرش و اجرای آکادمیک نیز بسیار منظم و کوشا بود. داریوش ضمن فراگیری و کسب تجربه در رشته خود، در زمینه استفاده از رایانه و علوم کامپیوتری بسیار توانا بود. با داشتن چنین توانایی هایی، توانست در مدت ۷ ترم و با رتبه اول، به عنوان دانشجوی برتر دانشگاه خود فارغ التحصیل شود. تروریست ها دو موتور سوار بودند که کلاه کاسکت داشتند و صورتشان دیده نمی شد. پیکر غرقه داریوش در آغوش همسرش بود و همسرش نیز که در این حادثه آسیب دیده بود، جیغ می کشید و فریاد می زد: تو را به خدا کمک کنی. صحنه رقت انگیز دیگر نیز گریه های دختر خردسال رضایی نژاد بود که شوکه شده بود و مدام گریه می کرد. در این ترور ۵ گلوله شلیک شد که یک گلوله به گردن این دانشمند و گلوله دیگر به دستش اصابت کرده بود... آرمینا دختر شهید، همیشه میگوید که آرزویم این است که شغل پدرم را ادامه بدم و مثل بابا شهید بشم...

برشی از زندگی دانشمند هسته ای، شهید داریوش رضایی نژاد - منبع: کتاب شهدای هسته ای، ناصر کاوه



شهید
سعید طوقانی

از بازوبند پهلوانی فرح پهلوی، تا شهادت در جزیره مجنون

۱۷ شوال مصادف با اول مردادماه، روز فرهنگ پهلوانی و ورزش زورخانه ای نامگذاری شده است. در این روز بود که امیرالمومنین (ع) با عمرو بن عبیدود، پهلوان معروف عرب در جنگ خندق مبارزه کرد و او را شکست داد و پرچم اسلام را بالا برد و پرچم کفر را واژگون ساخت. به همین دلیل این روز را به عنوان روز فرهنگ پهلوانی و ورزش زورخانه ای نامیده اند...

در جشنی که هرسال برای بزرگداشت فردوسی و اثر ماندگارش شاهنامه، برگزار می‌شد، حدود ۵۰۰ نفر از بزرگان ورزش باستانی حضور داشتند. در شب نهایی، وقتی همه ورزشکاران هنر خود را به نمایش گذاشتند تا سعید ۷ ساله وارد شد و با اجرای حرکات نمایشی بسیار خوش درخشید، به طوری که فرح پهلوی از جا برخاست و به طرف سعید رفت. پس از گفت و گو با سعید نشان و بازوبند طلای پهلوانی کشور را به بازوی اسعید طوقانی ۶ ساله بست. پدرم مثل همیشه، با روزنامه وارد خانه شد. ولی این بار با دفعات قبل فرق داشت. خبری در روزنامه خودنمایی می‌کرد. عکس سعید رو انداخته و زیرش نوشته بودند، پهلوان کوچولو کشور سعید طوقانی. سعید در مراسم ورزش باستانی در حضور فرح، ۳۰۰ دور در ۳ دقیقه چرخیده بود! بله ۳۰۰ دور. تعجب نکنید. یعنی از فرقه تندتر!؟ به خاطر همین بازوبند پهلوانی کشور بر بازویش نشسته بود. ولی سعید، بعد از جایزه فرح، آنقدر در گود عشق و ایثار انقلاب چرخ زد تا سرانجام در روز ۲۳ اسفند ۱۳۶۳ در مجنون به شهادت رسید. قبل از سعید، برادرش محمد طوقانی در ۱۳۶۲ به شهادت رسیده بود...

برشی از زندگی پهلوان شهید، سعید طوقانی - منبع: کتاب شهدای ورزشکار، ناصر کاوه



شهید

حاج احمد کاظمی

هیچکس نمی خواست توی گردان زرهی بماند، رفتم سراغ احمد
بمونیم. گفت: برای چی؟ گفتم: در این حمله ما هیچ کاره بودیم. شاید
بشیم تدارکاتچی و مهمات رسان. گفت: همه تون می خواهید شهید بشو
ما اومدیم اینجا که همینطوری شهید و زخمی بدیم؟ ما باید تکلیف
زرهی و توپخونا
» به نقل از کت



و گفتم: برادر احمد! هم خودم ،هم نیروهام دوست نداریم زرهی
عملیاتهای بعدی هم کاره ای نباشیم. ما برای جنگ اومدیم نه اینکه
باید؟ گفتم: لابد. گفت: خب برو یه تیربار بگیر و همه رو ببند به رگبار! مگه
مونو انجام بدیم. هر جا نیاز باشه، کار کنیم. جنگ نیروی پیاده میخواد،
هم می خواد.

باب یادگاران»



شهید

احمد کاظمی

فرمانده مقتدر نیروی زمینی سپاه

۲ مرداد تولد فرمانده شهید نیروی زمینی سپاه، سرلشگر احمد کاظمی است... نجف آباد اصفهان که بودیم یه پیرزن سراغ حاج احمد رو می گرفت. وقتی حاجی برا سرکشی اومد، پیرزن رفت ملاقاتش و بعد از چند دقیقه گفتگو رفت. یک هفته بعد پسر پیرزن اومد برای تشکر و می گفت: حاج احمد مشکلم رو حل کرده. بعد فهمیدیم پسر پیرزن به خاطر نداشتن دیه قرار بوده بره زندان، اما احمد کاظمی بخشی از ارثیه ای که از پدر و مادرش بهش رسیده رو میده تا دیه رو پرداخت کنن. و این جوری پسر پیرزن آزاد شده بود...

یه روز که خانواده ی کاظمی خونه نبودن، پسرش رو با خودش آورده بود سرکار. بعد از جلسه یه مقدار موز اضافه اومد دیدم محمد مهدی از صبح هیچی نخورده واسه همین یه موز بهش دادم. همون لحظه حاج احمد کارم داشت و منو صدا کرد وارد اتاق حاجی که شدم، محمد مهدی هم پشت سرم داخل شد. حاج احمد تا موز رو دست پسرش دید، چهره اش برافروخته شد. تا حالا اینقدر عصبانی ندیده بودم. با صدای بلند گفت: کی به شما گفته به پسر من موز بدین؟ گفتم: حاجی! این بچه از صبح تا الان هیچی نخورده. یه موز که بیشتر بهش ندادیم، تازه اونم از سهم خودم بوده؟! نگذاشت حرفم تموم بشه. دست کرد جیبش، مقدار پول بهم داد و گفت: همین الان میری یه کیلو موز میخوری و میذاری جای این یه موزی که پسر من خورده. حاج احمد در ۱۹ دی سال ۱۳۸۴ با جمعی از همرزمانش بر اثر سقوط هواپیما در نزدیکی ارومیه در حین مأموریت به شهادت رسید...

برشی از زندگی فرمانده نیروی زمینی سپاه سرلشگر شهید، احمد کاظمی - منبع: کتاب مکارم اخلاقی شهدا، ناصر کاوه



فروغ جاویدان عملیاتی با کشتار مردم

کشتار خلق به دست جوخه های مرگ منافقین خلق

منافقین خلق از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰، مبارزه مسلحانه خود را با مردم ایران آغاز کرد و به ترور کورو بی هدف از سال ۱۳۶۰ پرداختند که براساس آمارهای رسمی بیش از ۱۷۰۰۰ نفر از شخصیت های سیاسی و مردم عادی به دست عوامل این گروه به شهادت رسیدند...

سوم مرداد ۱۳۶۷ عملیات فروغ جاویدان، نام عملیاتی است که در واپسین روزهای جنگ و در استان کرمانشاه به وقوع پیوست و نیروهای منافقین با کمک تسلیحاتی غرب و شرق و ارتش بعثی، تجاوز گسترده ای به ایران اسلامی داشتند که در این تهاجم انواع و اقسام جنایات را در حق مردم استان کرمانشاه و رزمندگان حاضر در میدان جنگ روا داشتند... پس از تصرف اسلام آباد، منافقین تمام مجروحین و حاضران در بیمارستان امام خمینی را به وحشیانه ترین روش به قتل رسانده و سپس اجساد آن ها را در حیاط و داخل ساختمان بیمارستان به آتش کشیدند. اما، امان از بخش نوزادان! همه تخت های کوچک سوخته بود، جنازه ها بر این تخت ها مانده و بخش را آتش زده بودند. تمام نوزادان را با مادرانشان آتش زده بودند. مادرها پای تخت ها همگی به تکه ای ذغال سیاه تبدیل شده و بچه های کوچک هم مثل عروسک هایی سوخته و ذغال شده روی تخت ها جا خوش کرده بودند. کار به جایی رسید که منافقین خبیث، جنین زنهای باردار را می شکافتند و بر روی جنسیت نوزادان، شرط بندی می کردند؟! در میدان امام اسلام آباد غرب تعدادی از مردم محلی شهر به دلیل عدم همکاری با منافقان، اعدام شده بودند و اجسادشان آویزان بود ...

روایت فتح الله حقیقی از کشتار منافقین خلق در عملیات مرصاد _ منبع: کتاب جنایات و خیانت های منافقین خلق، ناصر کاوه



شهید

مهدی رجب بیگی

مامیرویم تا خط امام بماند

ما از مرگ نمی‌هراسیم، اما می‌ترسیم که بعد از ما، ایمان را سر ببرند و اگر دل از سوختن بگیریم، روشنائی نابود شود و جای خود را دوباره به شب بسپارد، پس چه باید کرد؟! از یک سو باید بمانیم تا شهید آینده شویم و از سوی دیگر، باید شهید شویم تا آینده بماند! هم باید امروز شهید شویم تا فردا بماند و هم باید امروز بمانیم تا فردا شهید نشود! عجب دردی! کاش راهی بود تا امروز شهید شویم و فردا باز زنده گردیم تا دوباره شهید شویم. خدایا! خون شهیدان را در تن ما جاری گردان تا به ماندن خو نکنیم و دست آن شهیدان را بر پیکرمان آویز تا مشتش خونین شان را برافراشته داریم. خدایا چشمی عطا کن تا برای تو بگیرد، دستی عطا کن تا دامانی جز تو نگیرد، پایی عطا کن که جز راه تو نرود و جانی عطا کن که برای تو برود... آری، یاران همه به سوی مرگ رفته‌اند در حالیکه نگران «فردا» بودند. خدایا نکند وارثان خون این شهیدان در راه شان گام زنند؟ نکند شیطان‌های کوچک با «خون» اینان «خان» شوند؟ نکند «جانمایه»‌ها برای «بی مایه‌ها»ی دون «سرمایه» مقام شود. نکند زمین «خونرنگ» به تسخیر هواداران «نیرنگ» درآید؟ نکند شهادت آن‌ها پایگاه‌ها «دنائت» آن‌ها بشود؟ نکند میوه درخت «فداکاری» اینان را «صاحب ریا کاری» بچیند؟ نکند جنگ یاران مان به چنگ «فرنگی مسلکان» افتد؟ نکند «خونین کفنان» در غربت بمیرند تا «خویش باوران غرب» کام گیرند؟ خدایا! ماندن چه قدر دشوار است و در غربت زمین، بی‌یار و یاور حضور داشتن، همانند غیبت است.

برشی از دردنامه دانشجوی خط امام، معلم شهید مهدی رجب بیگی - منبع: کتاب نیایش و عبادت شهدا، ناصر کاوه



شهادی عملیات مرصاد نابودی موتور جنگی منافقین خلق

منافقین خلق که روزی برای نجات مردم ایران از استثمار آمریکا پا به میدان مبارزه گذاشته بود، بر اثر نفوذ ایدئولوژی‌های التقاطی و نفوذ افرادی مانند تقی شهرام و مسعود رجوی چنان به انحراف افتادند که در تاریخی‌ترین لحظات ایران زمین در جنگ تحمیلی صدام بر علیه ملت ایران، بر سر سفره صدام نشستند و به سوی مردم ایران آتش گشودند. این چنین بود که مردم ایران آنان را منافق نامیدند. در حالیکه آنان در اسلام‌آباد و در بیمارستان امام خمینی، مجروحان را قتل عام می‌کردند، رادیو مجاهد سخنگوی رسمی منافقین، به مردم کرمانشاه نوید می‌داد که فردا به سوی آنان می‌آیند. برنامه منافقین این بار چنین تدارک دیده شد که در ۳ مرداد ۱۳۶۷، همزمان با آغاز حمله نیروهای عراقی از جنوب ایران و در حالی که بیشترین نگاه‌ها و به آن خطه معطوف بود، سازمان منافقین براساس یک برنامه زمان بندی شده، با بهره گیری از ۲۵ تیپ که مجموعاً ۵۰۰۰ نفر را در بر می گرفت طی ۵ مرحله، از شهرهای سرپل ذهاب، اسلام آباد، کرمانشاه، همدان و قزوین عبور و خود را به تهران رسانده و ضمن اعلام سقوط جمهوری اسلامی، جشن پیروزی بگیرند!... اما با الطاف الهی و به فاصله فقط ۲ روز در عملیات مرصاد در ۵ مرداد ۱۳۶۷ با رمز یا علی ابن ابی طالب (ع)، مهلک ترین ضربه بر پیکره نفاق وارد و برای همیشه، موتور جنگی منافقین نابود شد. در واقع این پیروزی کادو و شیرینی بود که خداوند عزوجل در پایان جنگ به امام و امت امام اعطا کرد... ۵ مرداد به عنوان روز ملی کرمانشاه، نام گذاری شده است... گزارشی کوتاه از نابودی منافقین در عملیات مرصاد، ۵ مرداد ۱۳۶۷ - منبع: کتاب جنایات و خیانت های منافقین خلق، ناصر کاوه



شہید غلامعلی رجبی مداح با اخلاص اہل بیت (ع)

با امام رضا (ع) قرار گذاشت ۱۴ قدم به سمت ضریح بردارد و با هر قدم یک بیت شعر برای آقا بگوید. قدم برمی داشت، اشک هایش می ریخت و زیر لب زمزمه می کرد. قربون کبوترای حرمت... قربون این همه لطف و کرمت... هنگامی که عاشقان و شیفتگان تا چشم شان به گنبد طلایی امام رضا (ع) و کبوترهای حرم می افتد، ناخودآگاه بعد از عرض سلام و ادب به ساحت قدسی آن امام همام، این شعر را در زیر لب زمزمه می کنند: قربون کبوترای حرمت... شاعر این اشعار کسی نیست جز یکی از مداحان اهل بیت که در ۵ مرداد ۱۳۶۷ در عملیات «مرصاد» با ذکر یازہرا (س) ردای شہادت را پوشید. غلامعلی رجبی، مداح با اخلاص اہل بیت (ع) می گفت: ہرکس در روی زمین در حال راہ رفتن است، از صدقہ سر حضرت زہرا (س) است. ہرکجا ہستی سر سفرہ حضرت زہرا ہستی و غلامعلی تمام عمر مہمان خوان حضرت زہرا بود و با ذکر بی بی بہ شہادت رسید. شہید غلامعلی شہرت را در آسمانها می خواست نہ روی زمین و از شہرت طلبی و ربا و گرفتن پست و مقام بی زار بود و خواہان شہرتی جاوید و ابدی از طرف خداوند متعال و ائمہ معصومین (ع) بود...

حاج حسین انصاریان روایت می کند: بعد از شہادت غلام خیلی ناراحت بودم. خوابشو دیدم. گفتم: کجایی چہ خبر؟ گفت: اوضاع خیلی خوبہ. پرسیدم «چطور؟!» گفت: «از وقتی شہید شدم، توی قبرم یک چلچراغ نصب کردند... غلامعلی گفت: پرسیدم این نور چپہ کہ قبر من را روشن کردہ؟ گفتند: این تعمیم نور سید الشہداست و برای تو آمادہ شدہ...

برشی از زندگی مداح اہل بیت، شہید غلامعلی رجبی - منبع: کتاب اخلاص شہدا، ناصر کاوہ



آزاد مرد شجاع
حسین ذاکری
رهبر کارگیل کشمیر

شیخ محمد حسین ذاکری، در جایی میان کوه های هیمالیا. بدون سر و صدا. بیش از سه دهه قبل او جرقه ای را در منطقه کارگیل کشمیر رقم زد که امروز تبدیل به کوره گرمی شده است. یک تنه نام امام و انقلاب را در منطقه ای دور افتاده و صعب العبور در مرز چین و هند زنده نگه داشته است به نام "موسسه یادبود امام خمینی" در کارگیل کشمیر... حسین ذاکری کسیست که بر خلاف کنفرانس ها و همایش های کم خاصیت و پرهزینه، بیشترین خدمات و کمترین هزینه را برای تفکر ناب انقلاب اسلامی به ارمغان آورده بود... بیشترین چالش ذاکری و دوستانش با متعجبین بود! منطقه کارگیل در کشمیر هند از لحاظ جغرافیایی منطقه ای دور افتاده، به شدت صعب العبور، محروم و مستضعف است. این منطقه کوهستانی شیعه نشین، هم مرز چین است که در آن منطقه اکثر ا بودایی ها زندگی می کنند. از طرف دیگر هم مرز پاکستان هم هست. دولت هند غیرمسلمان است و به غیر مسلمانان بیشتر از مسلمانان توجه دارد و لذا کارگیل کشمیر از هر لحاظی محروم است... ولی مردمی بسیار متدین دارد که از روحانیت و مراجع خیلی تبعیت دارند. وقتی انقلاب در ایران پیروز شد، عده از روحانیون و جوانان منطقه شروع می کنند پیام انقلاب را در کارگیل ترویج کردن؟! آنان چهل روز مراسم مستمر برای رحلت امام در مرز هند و چین گرفتند! شعار «دست خدا بر سر ما خامنه ای رهبر ما» در خود ایران هم جدید بود ولی در منطقه دور افتاده کارگیل در مرز چین جوانان با شور همین شعار را تکرار می کردند...

برشی از زندگی رهبر مسلمانان کشمیر، آزاد مرد شجاع، حسین ذاکری - منبع: کتاب استکبار ستیزی و مبارزه شهدا، ناصر کاوه



شهید

ژروم ایمانوئل

شیعه فرانسوی که با کمیل امام علی(ع)، آسمانی شد

((ژروم ایمانوئل)) معروف به «کمال کورسل» در پاریس از مادری فرانسوی و پدری تونسی چشم به جهان گشود. پدرش با نام محمد از مهاجرین تونسی بود که برای کار به فرانسه آمده و در همانجا ماندگار شده بود. ژروم به تبعیت از مادرش آئین مسیحیت را برگزیده بود. کمال در دوران نوجوانی سفری به تونس داشت و در آنجا با اسلام آشنا شد و در سن ۱۷ سالگی به دین اسلام و مذهب اهل تسنن گرایش یافت... **اندکی پس از پیروزی انقلاب ایران، با شنیدن سخنانی‌های امام خمینی که به زبان فرانسوی ترجمه شده بود، جرقه‌های عدالت خواهی در ذهن کمال زده شد و با آشنایی با دانشجویان ایرانی پیرو خط امام مقیم پاریس، حضور در برنامه‌ها و مراسم‌های کانون دانشجویان ایرانی بخش جدایی ناپذیر زندگی ژروم شد و تحت تأثیر دعای کمیل، شیعه شد و دوست داشت او را علی یا ابوحیدر بنامند. کورسل پس از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ و حمله منافقین در ۳ مرداد سال ۱۳۶۷ به جمهوری اسلامی ایران، مجدداً به جبهه غرب اعزام شد و در مرداد ماه در عملیات مرصاد به شهادت رسید... شهید کمال کورسل، مسیر طولانی از پاریس تا تنگه چهارزبر در عملیات مرصاد، از مسیحیت تا تشیع، از زندگی در قلب اروپا تا شهادت در جنگ میان ایران اسلامی و همه دنیای کفر را در ۷ سال طی کرد و نامش به عنوان تنها شهید اروپایی دفاع مقدس ثبت شد. مزار مطهر این شهید در گلزار شهدای علی بن جعفر (ع) قم، قطعه ۱۸ ردیف دوم قرار دارد... کمال عاشق امیرالمومنین (ع) و دعای کمیلش بود...**

برشی از زندگی شهید اروپایی عملیات مرصاد، شهید کمال کورسل - منبع: کتاب عاشقان امیرالمومنین (ع)، ناصر کاوه



شهید

شیخ فضل الله نوری

مشروطه باید منطبق بر شرع باشد

شیخ فضل الله با مشروطیت مخالفتی نداشت و بحثش در کیفیت آن بود. با دیدن وضع آن روز جامعه گفت: من والله با مشروطه مخالفت ندارم. با اشخاص بی دین و فرقه ضاله و مضله مخالفم که می خواهند به اسلام لطمه وارد بیاورند. روزنامه ها به انبیا و اولیا توهین می کنند و حرف های کفرآمیز می زنند. علمای اسلام مأمورند برای اجرای عدالت و جلوگیری از ظلم. چگونه من مخالف با عدالت و مروج ظلم می شوم؟ من در همین جا قرآن را از بغل خود درآورده، قسم خوردم و قرآن را شاهد عقیده ام قرار دادم که مخالف مشروطه نیستم. معاندین گفتند این قرآن نبوده است، بلکه قوطی سیگار بوده، حال با همچو مردمی چگونه مخالفت نکنم؟ چگونه بی طرف شوم و سخنی نگویم؟ من مخالف اساس مشروطیت نیستم؛ بلکه اول کسی که طالب این اساس بود، من بودم و فعلاً هم مخالفتی ندارم اما مشروطه به همان شرایطی که گفتم؟! مشروطه باید مطابقت با شرع داشته باشد... در آستانه اعدام یکی از رجال با عجله برای شیخ پیغام آورد که شما این مشروطه را امضا کنید و خود را از کشتن برهانید. شیخ در جواب فرمود: دیشب رسول خدا را در خواب دیدم، فرمودند: فردا شب مهمان منی. من چنین امضایی نخواهم کرد. طناب دار به گردن شیخ انداخته شد و لحظاتی بعد پیکری بی جان فضل الله نوری بر فراز دار باقی مانده بود. دسته موزیک شروع به نواختن کرد و مردم شادی می کردند. از قدیم الایام استکبار جهانی در رسانه و پخش شایعات قوی بودند و دروغ را به جای راست، می نشانند!

برشی از زندگی شهید آیت الله العظمی، شیخ فضل الله نوری - منبع: کتاب استکبار ستیزی و مبارزه شهدا، ناصر کاوه



اسماعیل هنیه که به ابوالعبد اسماعیل هنیه هم شهرت دارد، در ۲۹ ژانویه ۱۹۶۳ در اردوگاه الشاطی در غزه بدنیا آمد. محل اصلی زندگی خانواده‌اش قبل از آوارگی، روستای الجوره در عسقلان بوده‌است. هنیه تحصیلات ابتدایی و راهنمایی را در مدارس سازمان آنروا در اردوگاه الشاطی در غزه گذراند، اسماعیل لیسانس زبان عربی را از دانشکده تربیت دانشگاه اسلامی غزه دریافت کرد... در تاریخ ۱۷/۱۲/۱۹۹۲ همراه با ۴۱۵ نفر از رهبران و فعالان حماس و جهاد اسلامی به مرج الزهور در جنوب لبنان تبعید شد. اسماعیل هنیه جزئیات عملیات ترور نافرجام خود را اینگونه توصیف می‌کند: همراه شیخ احمد یاسین به دیدار دکتر مروان ابو راس رفته بودیم. وقتی ناهار را در منزل ایشان میل کردیم، ناگهان یک هواپیمای اف ۱۶ محلی را که در آن بودیم بمب باران کرد. سقف فرو ریخت و همه جا را دود و گرد و خاک فرار گرفت. به شکرانه پروردگار موفق شدیم از منزل خارج شویم و خداوند ما و خانواده دکتر ابو راس را نجات داد. سالها بعد هم در جریان حملات رژیم کودک کش صهیونیستی به نوار غزه، سه نفر از پسران و همچنین سه نوه اسماعیل هنیه در حمله هوایی ۱۰ آوریل ۲۰۲۴ به شهادت رسیدند. صبح روز ۱۰ مرداد ۱۴۰۳ یکروز بعد از برگزاری مراسم تحلیف مسعود پزشکیان، نهمین رئیس جمهور ایران و آغاز به کار دولت چهاردهم، خبر رسید که هنیه که برای حضور در مراسم تحلیف به تهران آمده بود، به همراه یکی از محافظانش، در تهران با همکاری عوامل داخلی موساد به شهادت رسیده است...

برشی از زندگی رهبر شهید حماس، اسماعیل هنیه - منبع: کتاب جنایات رژیم صهیونیستی، ناصر کاوه



HWAY OF DEATH

طريق الموت

قتل عام

بزرگراه مرگ در کویت

خیانت آمریکا به صدام

اشغال کویت توسط بعثی های عراق، به معنای آن بود که صدام با احتساب ذخایر نفتی کویت و عراق دارای ۲۰ درصد ذخایر نفت جهان شده بود. یکی از بزرگترین کشتارهای جنگی تاریخ در عراق و در بزرگراهی به نام (بزرگراه ۸۰) در ۳۰ کیلومتری غرب شهر کویت رخ داد. در شب ۲۷ فوریه ۱۹۹۱ هزاران سرباز و غیر نظامی عراقی بعد از آن که آتش بس رسمی اعلام شد و در حال عقب نشینی از کویت اشغالی به سمت بغداد بودند که به دستور جرج بوش پدر، رئیس جمهور وقت آمریکا، ناجوانمردانه قتل عام شدند...

جنگنده های نیروهای ائتلاف با هدف قرار دادن خودروهایی که در قسمت عقب و جلو این کاروان در این بزرگراه در حال حرکت بودند، نظامیان و غیر نظامیان عراقی را متوقف کرده و سپس برای ساعت ها این کاروان را زیر گبار مسلسل ها و بمب های خود قرار دادند. بعد از پایان بمباران و کشتارها، بیش از ۲۰۰۰ خودروی منهدم شده و جنازه های سوخته و تکه تکه شده ی ده ها هزار عراقی در گستره ای به وسعت چندین کیلومتر باقی مانده بود که بعدها به «بزرگراه مرگ» (Highway of Death) مشهور شد. برخی از صحنه های کشتار انجام گرفته در این دو بزرگراه به تصاویر فراموش نشدنی جنگ خلیج فارس (Gulf War) تبدیل شد. یک روز قبل از این واقعه، رادیو بغداد اعلام کرد که وزیر امور خارجه ی عراق پیشنهاد صلح ارائه شده از سوی شوروی را پذیرفته و بر اساس قطعنامه ی ۶۶۰ سازمان ملل به تمامی نیروهای خود دستور داده است که از خاک کویت عقب نشینی کنند...

برشی از کشتار سربازان عراقی به دست نیروهای ائتلاف _ منبع: کتاب رفتار آمریکا با نوکرانش، ناصر کاوه



عارف حسینی در ۱۳۴۶ش برای ادامه تحصیل به نجف رفت و علاوه بر تکمیل دانش ادب عربی نزد مدرس افغانی، استاد معروف ادبیات عرب در حوزه نجف و سپس قم، درس سطح مقدماتی و عالی فقه و اصول را نزد استادان مختلف آموخت. حسینی توسط آیت الله مدنی با امام خمینی آشنا شد و در حلقه درس ایشان شرکت کرد. در ۱۳۵۲، عارف حسینی را به جرم شرکت در فعالیت های انقلابی، دستگیر و زندانی و پس از مدتی از نجف اخراج کردند. عارف به زادگاه خود بازگشت و ده ماه در پاراچنار به تبلیغ دین پرداخت. در همین زمان ازدواج کرد. در ۱۳۵۳ دوباره تصمیم گرفت برای ادامه تحصیل به نجف برود، اما دولت عراق به وی روایت نداد؛ از این رو، در همان سال راهی قم گردید. حسینی هنگام تحصیل در قم در تظاهرات برضد حکومت پهلوی شرکت می کرد و به همین سبب بازداشت شد. چون وی از امضای تعهدنامه، مبنی بر شرکت نکردن در تظاهرات و سخنرانی ها و ارتباط با انقلابیون، خودداری کرد، در اواخر دی ۱۳۵۷، مجبور به ترک ایران شد و به پاکستان بازگشت. با ایجاد نهضت جعفریه در ۱۳۵۸، به آن پیوست. مفتی جعفر حسین، رهبر و بنیان گذار نهضت جعفریه، حسینی را به عضویت شورای عالی سازمان درآورد...

عارف حسینی در مرداد ۱۳۶۷ در مدرسه دارالمعارف الاسلامیه پیشاور از سوی افراد ناشناس، هدف گلوله قرار گرفت و به شهادت رسید. امام خمینی با لحنی تأثیربرانگیز فرمودند در ثای این شهید فرمودند: اینجانب فرزند عزیزی را از دست داده ام...

برشی از زندگی رهبر شیعیان پاکستان، شهید عارف حسین الحسینی - منبع: کتاب استکبار ستیزی و مبارزه شهدا، ناصر کاوه



شهید
علیرضا موحد دانش
آذرخش سپاه اسلام

علیرضا موحد دانش در ۱۳ مرداد ۱۳۶۲ در عملیات والفجر ۲ در حاج عمران، درحالیکه فرماندهی تیپ ۱۰ سید الشهدا (ع) را بر عهده داشت به همراه مرتضی زارع فرمانده گردان حضرت قاسم (ع)، علی اصغر بابایی فرمانده پدافند هوایی، بهمن محمدی نیا فرمانده گردان زهیر و محمد قزانی فرمانده گردان حضرت قمر بنی هاشم (ع)، از لشکر ۱۰ سیدالشهدا (ع) به فیض شهادت رسید...

پدر شهیدان موحد دانش نقل می کند که، یک روز دیدم علیرضا با محمدرضا دعوا می کند و علی را تهدید کرد و گفت: «اگر کوتاه نیایی به بابا می گویم در مدرسه چی کار می کنی.» من با شنیدن این حرف کمی ترسیدم، اما آن موقع به روی خودم نیاوردم... آن ها کلاس دوم و سوم ابتدایی بودند و با اوضاعی که آن روزها داشت، حسابی هوای شان را داشتم. محمد را مدتی بعد کشیدم کنار و گفتم: «بابا، علیرضا در مدرسه چه کار می کند؟» محمد گفت «بابا نمی دانی با پول تو جیبی که بهش می دهی چه می کند؟» من ترسم بیشتر شد و مضطرب شدم. گفتم: «خوب بابا بگو با آن پول چه می کند؟» جواب داد «با آن ها دفتر و مداد می خرد و می دهد به بچه هایی که خانواده های شان فقیر هستند...» محمد رضا موحد دانش یکسال قبل از برادرش یعنی در تاریخ ۱۳ اردیبهشت ۱۳۶۱ در عملیات فتح المبین به شهادت رسید. محمدرضا موحد دانش در حالی به شهادت رسید که معاون گردان سلمان فارسی تیپ ۲۷ محمد رسول الله (ص) بود...

برشی از زندگی فرمانده لشکر سیدالشهدا، شهید علیرضا موحد دانش - منبع: کتاب مردم داری و مردم یاری شهدا، ناصر کاوه



شهید

سید حسن آیت

گلوه، بهای حمایت از ولایت فقیه

شهید آیت در تأیید سخنان دکتر بهشتی در مجلس خبرگان قانون اساسی می‌گوید: ولایت امر به عهده کسی است که به آن صفات از طرف اکثریت مردم پذیرفته شده باشد، مفهوم آرای مردم، این نیست که آرای مردم بتواند هر کاری را انجام بدهد. اگر مردم به اتفاق رأی دادند که فلان شخص باید برده باشد، چنین رأیی معتبر نیست. زیرا این استبداد اکثریت است؛ زیرا بسیاری از حقوق افراد سلب شدنی نیست، یعنی انسان هم از خودش نمی‌تواند آن حقوق را سلب کند، چه برسد اکثریت مردم. در خیلی موارد می‌بینیم تلاش می‌شود که آرای عموم را مغایر با اصول ولایت فقیه بدانند. فقیه شخص به خصوصی نیست، این‌ها صفات است، عیناً مثل این است که بگوئیم رئیس جمهور باید ایرانی باشد و شما بگوئید حاکمیت ملی را زیر پا گذاشته ایم، نه، این یک اصل است...

پس از یک سال که دکتر حسن آیت نمایندگی مردم تهران را در مجلس شورای اسلامی به عهده داشت، ساعت ۸ صبح روز چهارشنبه ۱۴ مرداد ۱۳۶۰، صدای جمهوری اسلامی ایران، این خبرنگار دهنده را پخش کرد: سید حسن آیت نماینده مردم تهران در مجلس شورای اسلامی صبح امروز در مقابل منزلش توسط ضد انقلابیون به شهادت رسید و روزنامه‌ها نوشتند که ضد انقلابیون بیش از ۶۰ گلوه به سوی آیت شلیک کرده اند و بدین سان می‌توان به میزان خشم و کینه فریب خوردگان و مزدوران بیگانه در مقابله با یکی از بهترین فرزندان و پویندگان راه امام خمینی پی برد و...

برشی از زندگی نماینده مردم تهران، شهید سید حسن آیت - منبع: کتاب پاسداری شهدا از ولایت فقیه، ناصر کاوه



شهید

عباس بابایی

فرمانده عملیات نیروی هوایی ارتش

روزی به همراه عباس در جلو گردان پروازی قدم می‌زدیم. پس از صحبت در مورد فلسفه پوشیدن لباس ساده و بی پیرایه‌اش ازش سوال کردم. گفت: انسان باید غرور و منیت‌های خود را از میان بردارد و نفسش را تنبیه کند و از هر چیزی که او را به رفاه و آسایش مضر می‌کشد و عادت می‌دهد پرهیز کند، تا نفس او تزکیه و پاک شود. عباس همیشه روزانه دو وعده غذا می‌خورد، صبحانه و شام. هیچ وقت ندیدم که ظهرها ناهار بخورد. من فکر می‌کنم عباس از این عمل دو هدف را دنبال می‌کرد. یکی خودسازی و تزکیه نفس و دیگری صرفه جویی در مخارج و فرستادن پول برای خانواده و...

بعضی وقت‌ها عباس همراه با شام نوشابه می‌خورد، اما نه نوشابه‌هایی مثل پپسی؟! چند بار بهش گفتم که برام پپسی بگیرد ولی دوباره می‌دیدم که فانتا خریده است. یک بار به او اعتراض کردم که چرا پپسی نمی‌خوری؟ جواب داد، کارخانه پپسی متعلق به اسرائیلی‌هاست به همین خاطر مراجع تقلید مصرف آن را تحریم کرده‌اند...

عباس فرمانده بود و گفت: بریم طرف دسته عزاداری. عباس پشت سر من نشسته بود روی زمین، داشت پوتین‌ها و جوراب‌هاشو در می‌آورد. بند پوتین‌هاشو بهم گره زد و آویزونشون کرد به گردنش و شد حرامام حسین(ع) و رفت وسط جمعیت شروع کرد به نوحه خواندن. جمعیت هم سینه زنان و زنجیر زنان راه افتاد به طرف مسجد پایگاه. تا اون روز فرمانده ای رو ندیده بودم این طوری عزاداری کنه، با پای برهنه و نوحه خون و...

برشی از زندگی سرلشگر خلیان، شهید عباس بابایی - منبع: کتاب مکارم اخلاقی شهدا، ناصر کاوه

شهدای ایران



به خاطر دارم مدتی قبل از شهادتش در حال عبور از خیابان بودم که ناگهان عباس را دیدم. او معلولی را که از هر دو پا عاجز بود و توان حرکت نداشت، بر دوش گرفته بود و برای اینکه شناخته نشود پارچه ای نازک بر سر کشیده بود. من او را شناختم و با این گمان که خدای ناکرده برای بستگانش حادثه ای رخ داده است پیش رفتم. سلام کردم و با شگفتی پرسیدم: «به کجا می روی؟» او که غافلگیر شده بود، گفت: «پیرمرد را برای استحمام به گرمابه می برم. او کسی را ندارد و مدتی است که به حمام نرفته است.»

برگرفته از کتاب «پرواز تا بی نهایت»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تاریخ ولادت : ۱۳۳۷

تاریخ شہادت : ۱۳۶۲/۵/۱۰

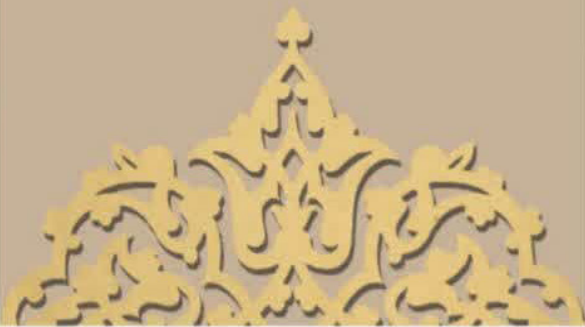


تنہا راہ سعادت رسیدن بہ کمال،
بندگی خداست و بندگی او در
اطاعت از او امرش و ترک نواہیش
می باشد۔ ہمہ دستورات اسلام در
این دو جملہ خلاصہ می گردد:
فرمان برداری از خدا و نافرمانی از
شیطان برای انسان شدن۔ این
برنامہ اسلام است



سردار شہید حجت الاسلام

مصطفی رادنی پور





شهید مصطفی ردانی پور فرمانده مقتدر قرارگاه فتح

مادر بزرگ جنازه بچه را که سرد شده بود از گوشه حیاط برداشت. وارد اتاق شد. مادر بچه را از داخل بچه خارج کرد و زیر سینه قرار داد. اما هیچ اثری از حیات در مصطفی نبود. هر چه مادر تلاش کرد بی فایده بود. بچه هیچ تکانی نمی خورد! مادر بزرگ گفت: من مطمئنم این بچه مرده؟ خواستم از اتاق برم بیرون که یک دفعه مادر با گریه فریاد زد: مصطفی، مصطفی، بچه زنده است!... لب های مصطفی آرام آرام تکان خورد! آهسته آهسته شروع به شیر خوردن کرد. همه از خوشحالی اشک می ریختیم. از بیماری و تب هم خبری نبود. خدا عمری دوباره به مصطفی داده بود...

مصطفی برای عروسی اش علاوه بر میهمانان، یک کارت دعوت نیز برای حضرت زهرا(س) می نویسد و به ضریح حضرت معصومه می اندازد، شب حضرت زهرا را در خواب می بیند که به عروسی اش آمده، ردانی پور به ایشان می گوید: خانم!... قصد مزاحمت نداشتم، فقط می خواستم احترام کنم. حضرت زهرا(س) پاسخ می دهند: مصطفی جان! ما اگر به مجالس شما نیائیم به کجا برویم؟ در عملیات رمضان، فرماندهی قرارگاه فتح سپاه را بر عهده داشت که چند یگان رزمی سپاه را اداره می کرد؛ به طوری که شگفتی فرماندهان نظامی، اعم از ارتش و سپاهی را از اینکه یک روحانی فرماندهی سه لشکر را بر عهده داشت، برانگیخت. ردانی پور ۲۵ ساله بود که با همسر یکی از شهدا ازدواج کرد و ۲ هفته پس از ازدواجش در عملیات والفجر ۲ به شهادت رسید و پیکر پاکش هرگز برنگشت...

برشی از زندگی روحانی شهید، مصطفی ردانی پور - کتاب توسل شهدا، عنایت اهل بیت، ناصر کاوه



شهید

محمود صارمی

کشتار در سرکنسول گری ایران در مزار شریف

«محمود» ۱۷ ماه در جبهه‌ها در کنار سایر رزمندگان اسلام به دفاع از کیان و تمامیت ارضی کشور پرداخت. ۱۳۷۵ به عنوان مسئول دفتر خبرگزاری (ایرنا) در «مزارشریف» انتخاب و در ۲۶ دی‌ماه همان سال بعنوان مسئول نمایندگی خبرگزاری راهی «کابل» شد. این بار دست جنایت‌کاران تاریخ از آستین گروه تروریستی «طالبان» درآمد و با حمله به سرکنسولگری ایران در شهر «مزارشریف» ۸ نفر از کارکنان سرکنسولگری و «محمود صارمی» که رفته بود تا فریاد مظلومیت مردم بی‌گناه «افغانستان» را به گوش جهانیان برساند و راوی ددمنشی یزیدیان زمان باشد، به شهادت رساندند. تا مدت‌ها از سرنوشت این ۹ نفر گزارشی منتشر نشد، تا این که پیکرهای آنان در یک گور جمعی در خرابه‌های پشت کنسولگری به دست آمد. پیکر آنان ۲۲ شهریور ۱۳۷۷ به تهران منتقل شد و بخاک سپرده شد... «مزار شریف» ۱۷ مرداد ماه ۱۳۷۷... آخرین مکالمه و آخرین خبر از شهید صارمی که به ایران مخابره شده، اینگونه می باشد... اینجا محل کنسولگری ایران در «مزار شریف» است، من «محمود صارمی» خبرنگار خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران هستم، گروه طالبان چند ساعت پیش وارد «مزار شریف» شدند. خبر فوری، فوری. «مزار شریف» به دست طالبان سقوط کرد، عده‌ای از افراد طالبان در محوطه کنسولگری دیده می‌شوند به من بگوئید که چه وظیفه‌ای دارم... ۱۷ مرداد مصادف با شهادت صارمی در تقویم ملی ایران به نام روز خبرنگار نام گرفته و...

برشی از زندگی خبرنگار شهید، محمود صارمی - منبع: کتاب خیانت جنایت‌های آمریکا بر ضد ایران، ناصر کاوه



در دههی ۷۰ که دههی دَوّم انقلاب ما بود، یک حرکت فرهنگی خباثت‌آلودی علیه کشور ما شروع شد که بنده همان وقت مسئلّهی تهاجم فرهنگی را مطرح کردم، مسئلّهی شیخون فرهنگی را مطرح کردم،

برای اینکه جوانها حواسشان باشد، چشمشان باز باشد، مردم بدانند. یک حرکت وسیع فرهنگی علیه کشور ما در دههی ۷۰ شروع شد؛ حالا شما نگاه کنید؛ متولّدین دههی ۷۰، امروز دارند میروند به‌عنوان مدافع حرم جان میدهند، سر می‌دهند و نیرو می‌دهند؛ نعششان برمی‌گردد! چه کسی این را حدس میزد؟ در همان دورانی که آن تهاجم وسیع فرهنگی بود، این گله‌ها در بوستان جمهوری اسلامی شکفته شدند، این نهالها روییدند، **حجّی‌ها** درست شدند؛

پس ما در جنگ فرهنگی پیروز شدیم
و دشمن در جنگ فرهنگی شکست خورد.

امام خامنه‌ای - ۹۷/۰۵/۲۲



شهید سربریده
محسن حججی

اخلاص شهید حججی، باعث جهانی شدتش شد

چند روز پیش به قصد دیدار پدر و مادرم راهی شدم. بین راه نیت کردم که برای خشنودی قلب نازنین امام زمانم دست پدر و مادرم را بوسه بزنم که در این دوره زمانه کار سختی است. رسیدم به خانه پدری ام، مادرم را که دیدم، خم شدم و دستش را بوسیدم، رفتم به سراغ پدرم و دست پدرم را هم بوسیدم. چقدر خوشحال بودم که توانستم دل امام زمانم (عج) را شاد کنم و گستاخانه منتظر پاداش الهی بودم. شب در عالم خواب رویای قشنگی نصیبم شد که، جریان پیراهن مشکی نوکری ام بود که مادرم در عالم خواب خطاب به من گفت: ان شاء الله [شهید] شدی این پیراهن را برایم می آورند. در عالم خواب از عمق دل گفتم: ان شاء الله... در همین حین خواهرم فاطمه (س) رو کرد به من و گفت: به شرط عاش قلبی... **حسینه ای بود در اصفهان که محسن هر شب از نجف آباد میومدند حسینیه، برای خدمت کردن. محسن دو تا شرط برای خادمی گذاشته بود. اول اینکه منو جایی بزارین که جلوی چشم نباشم. دوم هم اینکه هر چی کار سخت هست بدین به من انجام بدم. بعضی شب ها مسئول حسینیه به محسن می گفتند: آقا محسن! خیلی خسته شدیدی. شرمنده هستم. ولی محسن در جواب می گفت: این کارا که چیزی نیست!** **"برای امام حسین (ع) فقط باید سرداد."** نیت محسن این بود که در حسینیه نوکریش دیده نشود، ولی اخلاص محسن باعث شد در ایران و کشورهای اسلامی دیده شود... ۱۸ مرداد روز شهادت محسن حججی، روز بزرگداشت شهدای مدافع حرم در تقویم ثبت شده.

برشی از زندگی شهید مدافع حرم، محسن حججی - منبع: کتاب عظمت مجسم، ناصر کاوه



شهید
حسین لشگری

سیدالاسرای ایرانی با ۶۴۱۰ روز اسارت در عراق

اسارتم در روز ۲۷ شهریور ۱۳۵۹ در سن ۲۸ بود و به عنوان اولین خلبان ایرانی گرفتار زندان رژیم بعث شدم. خلبان حسین لشگری، اولین کسی بود که رفت و آخرین نفری بود که برگشت. اسیر که شد پسرش علی ۴ ماهه بود و دندان نداشت و به هنگام آزادیش علی پسرش دانشجوی دندانپزشکی بود. برنامه ریزی کرده بود و هر روز یکی از خاطرات گذشته خود را مرور می کرد... سال ها در سلول های انفرادی بوده و با کسی ارتباط نداشت، قرآن را کامل حفظ کرده بود، زبان انگلیسی را کامل می دانست و برای ۲۶ سال نماز قضا خوانده بود... می گفت: بهترین عیدی که این ۱۸ سال اسارت گرفتم، یک نصفه لیوان آب یخ بود؟!... عید سال ۱۳۷۴ بود، نگهبان بعثی داشت یک لیوان آب یخ می خورد و می خواست باقی مانده آن را دور بریزد، نگاهش به من افتاد، دلش سوخت و آن را به من داد؟! من تا ساعت ها از این مساله خوشحال بودم؟ این را بگویم که من ۱۰ سال از این ۱۸ سال اسارات را یک سیاهچال و یک سلول انفرادی حسرت دیدن یک نفر، یک برگ سبز، یک منظره، چند دقیقه آفتاب و روشنایی و... را داشتم... در مدت اسارتم در زندان های مخابرات ابو غریب و الرشید زندانی بودم و در نهایت ده سال پایانی را که بعد از زمان پذیرش قطعنامه بود، مجدداً به زندان مخابرات بازگشتم تا مدت طولانی زندان انفرادی را در سلول طی کنم. اولین نامه حسین بعد از ۱۶ سال مفقودی به دست همسرش رسید. رحمت الهی بر مرحومه منیژه لشگری که ۱۸ سال بر اسارت شوهرش، صبر کرد و...

برشی از زندگی سرلشگر خلبان، شهید حسین لشگری - منبع: کتاب آخرین آزاده، ناصر کاوه



خبر شهادت پسر اولم را که دادند؛ سریع وضو گرفتم و ۲ رکعت نماز شکر خواندم. اگر دو رکعت نماز، در سراسر عمرم قبول افتاده باشد، همان ۲ رکعت بوده. مدتی بعد خبر دو فرزندم را با هم آوردند. به انبوه جمعیت نگاه کردم. هیچ محرمی برایم نمانده بود. چگونه از میان این خیل جمعیت بگذرم و بر سر خاک شهیدانم بروم؟ به یاد حضرت زینب افتادم. آه زینب مظلوم، چه کشیده ای. یکبار دیگر چشم انداختم، دایی پیرم را دیدم. از دایم خواستم دستانش را دوسویم بگیرد و او با دو دست لرزان و داغیده بدرقه ام کرد. لحظاتی بعد بر سر مزار بچه هایم بودم. "بین دو پسر شهیدم نشستم، خم شدم، گاه صورتم را به صورت علیرضا می سائیدم و گاه سر رسولش را می بوییدم..."

به یاد دارم زمان اعزام آخرین پسرم علیرضا، آوینی با من مصاحبه کرد و از من پرسید: شما همسران در جبهه است؟ گفتم: بله. سوال کرد: پسر بزرگتان شهید شده و دومین پسرتان در جبهه است؟ پاسخ دادم: بله. سوال کرد، الان برای چه به اینجا آمده اید؟ گفتم آمده ام سومین پسر را راهی کنم. گفت، باز هم پسر دارید؟ پسر کوچکم که در آن زمان دو سال داشت را نشان دادم و گفتم یک دختر هم دارم. پرسید، الان ناراحت نیستید؟ گفتم خیلی ناراحتم، گفت: اگر ناراحت هستید، چرا رضایت دادید که پسر سومتان هم به جبهه برود، گفتم از این ناراحتم که چرا پسر کم دارم؟! و ای کاش به تعداد موهای سرم پسر داشتم و در این راه فدا می کردم. آوینی داشت گریه میکرد و از من فیلم می گرفت...

برشی از زندگی مادر شهیدان خالق پور - منبع: کتاب استقامت و صبر شهدا، ناصر کاوه



شهیدان طاهری، میر جلیلی، طهماسبی «عملیات مهندسی» منافقین در دهه ۶۰

سازمان منافقین خلق بعد از اعلام مبارزه مسلحانه با نظام و مردم در سال ۱۳۶۰، به جنایت‌های هولناکی علیه مردم دست زدند و با شکنجه‌های و شیوه‌های مختلف، اقدام به ثبت جنایت‌های فراوانی در صفحات تاریخ زد. پرونده سازمان منافقین به قدری سنگین و ننگین است که حتی بازخوانی یکی از جنایت‌های این سازمان، ننگ و نفرت ابدی را متوجه آن سازمان مخوف و جاسوس صدام می‌کند...

یکی از این جنایت‌های منافقین، شکنجه ۳ تن از پاسداران کمیته بود که در ۲۱ مرداد سال ۱۳۶۱ به وقوع پیوست به نام عملیات مهندسی؟!...

بعد از ربودن این سه پاسدار کمیته و انتقال به خانه تیمی، ابتدا آنها را روی صندلی نشانده و با طناب دست و پاهای آنها را می‌بندند و با کابل به کف پا و سرو صورت و بدن شان می‌زنند تا تاول بزند و دوباره تاول‌ها را کنده و با کابل دوباره آنها را می‌زنند تا خون از بدن شان جاری شود...

سپس زنده زنده گوش و بینی آنها را بریدند و چشمان شان را از حلقه درآوردند... بعدا با اتو و سیخ داغ کل بدن شان را "داغ کردند" و در نهایت آب جوش را روی تمام بدن شان ریختند، و با شیشه پوست بدن شان را جدا کردند و سرانجام آمپول سیانور به بدن شان تزریق کردند و بدن آنها را طوری طناب پیچ کردند که داخل صندوق عقب ماشین جا شود و در نهایت در حالیکه هنوز زنده و در حال جان دادن بودند آنها را زنده به گور کردند و...

برشی از عملیات مهندسی منافقین خلق - منبع: کتاب جنایات و خیانت‌های منافقین خلق، ناصر کاوه



پدر شهید حسین الحوثی، بنیانگذار انصارالله یمن

بَدْرُالدِّین الحُوْثی، از عالمان زیدی و رهبر معنوی جنبش انصارالله یمن است. او پدر حسین الحوثی، بنیانگذار جنبش انصارالله بود. پس از شهادت حسین عبدالملک الحوثی فرزند دیگر بدرالدین، رهبری این جنبش را به عهده گرفت. بدرالدین از حامیان انقلاب اسلامی ایران طرفداران وحدت اسلامی و حامی فلسطین بود. عبدالملک حوثی، سومین رهبر جنبش انصارالله نیز فرزند او است. بدرالدین حوثی از موضع و اقدامات فرزندش حسین، در مقابله با آمریکا از طریق سردادن شعار صرخه و تحریم کالاهای آمریکایی و اسرائیلی حمایت می‌کرد. بدرالدین، وحدت اسلامی را برای مقابله با خطرات بزرگی که مسلمانان با آن مواجه هستند، ضروری می‌دانست و... مرکز فعالیت انصارالله در صعدة در شمال یمن قرار دارد. صعدة هم‌مرز با عربستان و ۲۴۳ کیلومتر با صنعاء فاصله دارد و حدود ۲/۵ درصد مساحت یمن را شامل می‌شود...

شیعیان زیدی‌های یمن، امامی را قبول دارند که قیام کرده و با دشمن مبارزه می‌کند. آنها امام خامنه‌ای را قائم به سیف و اطاعت از ایشان را واجب می‌دانند... امام خامنه‌ای: «هر ملت مؤمنی که به خدای متعال ایمان و به وعده الهی اعتقاد داشته باشد، قطعاً پیروز خواهد شد و برهمین اساس بدون شک پیروزی با ملت مظلوم و مجاهد یمن خواهد بود. دیدار هیئت اعزامی جنبش انصارالله با رهبر انقلاب، عملاً مهر پایانی بر سیاست نادیده گرفتن دولت قانونی و مردمی و برآمده از انقلاب یمن است...

برشی از زندگی بدرالدین الحوثی، رهبر معنوی انصارالله یمن - منبع: کتاب استکبار ستیزی و مبارزه شهدا، ناصر کاوه



شهید
رضا فرزانه

فرمانده لشکر محمد رسول الله (ص)

رضا از جانبازان ۸ سال جنگ بود که در سال ۱۳۶۷ شیمیایی هم شد. فرمانده سابق لشکر ۲۷ محمد رسول الله (ص) بود که بعد از بازنشستگی در سپاه، در ستاد مرکزی و معاون بازرسی و فرمانده قرارگاه مشترک راهیان نور بود. از یاران نزدیک شهید حسین همدانی محسوب می‌شد که پس از ۴۰ روز حضور داوطلبانه در سوریه طی عملیات مستشاری، توسط داعش در روز ۲۲ بهمن ۱۳۹۴ در منطقه هوبر به شهادت رسید و پیکرش پس از ۶ سال شناسایی شد. و پس از تشییع در مرداد ۱۴۰۰ در قطعه ۲۹ بهشت زهرا (س) آرام گرفت... سال ۱۳۷۷ پدرم یک پیکان خرید و تا مدت‌ها همین ماشین را داشتیم. وقتی هم رده‌ای‌های پدرم را می‌دیدم که همه ماشین‌های بهتری سوار می‌شوند، زمانی که می‌خواستیم با ماشین بیرون برویم به پدر می‌گفتم: چرا ماشین مان را عوض نمی‌کنیم؟... به من گفت: فنی این ماشین، ۲۰ است! چرا عوض کنم؟ ضمناً من الان فرمانده لشکر شده‌ام و اگر کسی من را با ماشین مدل بالاتر ببیند با خودش می‌گوید که طرف فرمانده لشکر شده و از موقعیت خود سوء استفاده کرده. اگر صحبت از فرد غایبی می‌شد، اگر فرد غایب رو می‌شناختند، به نحوی سعی می‌کردند او را تبرئه کند. اگر می‌دید باز جلسه به غیبت ادامه می‌دهد، آنقدر صلوات می‌فرستاد تا گوینده خجالت می‌کشید و ادامه نمی‌داد. نهی از منکر ایشان هم غیر مستقیم بود که کسی ناراحت نشود، هم موثر واقع می‌شد...

برشی از زندگی سردار شهید، رضا فرزانه - منبع: کتاب غیبت ممنوع شهید، ناصر کاوه



روز عاشقانه الحسین



مغناطیس حسینی

با وجود موانع فراوان، برای پیاده روی هشتاد کیلومتری بلند می‌شوند می‌روند کربلا؛
این یک حادثه و پدیده الهی است؛ نشان‌دهنده این است که این راه، راه عشق است؛
منتها نه عشق مجنونانه؛ عشق همراه بصیرت؛ مثل عشق اولیا به خدا...
این جاذبه او را می‌کشد؛ این مغناطیس او را می‌کشد.

روز عاشقانه | مهر ۱۳۹۳
رهبر انقلاب



الصحيد

اَلسَّلَامُ عَلَى وَلِيِّ اللّٰهِ وَحَبِيْبِهِ اَلسَّلَامُ عَلَى خَلِيْلِ اللّٰهِ وَنَجِيْبِهِ اَلسَّلَامُ عَلَى صَفِيِّ اللّٰهِ وَابْنِ
صَفِيِّهِ اَلسَّلَامُ عَلَى اَلْحُسَيْنِ الْمَظْلُوْمِ الشَّهِيدِ اَلسَّلَامُ عَلَى اَسِيْرِ الْكُرْبَاتِ وَقَتْلِ الْعَبْرَاتِ اَللّٰهُمَّ
اِنِّیْ اَشْهَدُ اَنْهُ وَلِیْكَ وَابْنُ وَلِیْكَ وَصَفِیْكَ وَابْنُ صَفِیْكَ الْفَائِزُ بِكَرَامَتِكَ اَكْرَمْتَهُ بِالشَّهَادَةِ
وَحَبَوْتَهُ بِالسَّعَادَةِ وَاجْتَبَيْتَهُ بِطِیْبِ الْوَلَادَةِ وَجَعَلْتَهُ سَيِّدًا مِّنَ السَّادَةِ وَقَائِدًا مِّنَ الْفَادَةِ
وَدَائِدًا مِّنَ الْاِذَادَةِ وَاَعْطَيْتَهُ مَوَارِثَ الْاَنْبِيَاءِ وَجَعَلْتَهُ حُجَّةً عَلَى خَلْقِكَ مِّنَ الْاَوْصِيَاءِ فَاعْزَرَ
فِي الدُّعَاءِ وَمَتَّحَ النُّصْحَ وَبَدَّلَ مَهْجَتَهُ فِیْكَ لِیَسْتَنْفِذَ عِبَادَكَ مِّنَ الْجَهَالَةِ وَحِرَّةَ الضَّلَالَةِ وَقَدْ
تَوَارَّزَ عَلَيْهِ مَنَ غَرَّتْهُ الدُّنْيَا وَبَاعَ حَظَّهُ بِالْاَزْدَلِ الْاَذْنَى وَشَرَىٰ اٰخِرَتَهُ بِالثَّمَنِ الْاَوْكَسِ وَتَغَطَّرَسَ
وَتَرَدَّىٰ فِیْ هَوَاٰهُ وَاسْخَطَكَ وَاسْخَطَ نَبِیْكَ وَاطَاعَ مَنَ عِبَادِكَ اَهْلَ الشَّقَاقِ وَالثَّمَقِ وَحَمَلَةَ
الْاَوْزَارِ الْمُسْتَوْجِبِيْنَ النَّارِ فَجَاهَدَهُمْ فِیْكَ صَابِرًا مُّخْتَسِبًا حَتَّىٰ سَفِكَ فِی طَاعَتِكَ دَمُهُ
وَاسْتَبِيحَ حَرِيْمَهُ اَللّٰهُمَّ فَالْعَنْتُهُمْ لَعْنًا وَبِیْلًا وَعَذَّبْتُهُمْ عَذَابًا اَلِیْمًا اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بَنَیْ رَسُوْلِ اللّٰهِ
اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بَنَیْ سَيِّدِ الْاَوْصِيَاءِ اَشْهَدُ اَنَّكَ اَمِيْنُ اللّٰهِ وَابْنُ اَمِيْنِهِ عِشْتَ سَعِيْدًا وَمَضَيْتَ
حَمِيْدًا وَمِتَّ فَقِيْدًا مَظْلُوْمًا شَهِيدًا وَاشْهَدُ اَنَّ اللّٰهَ مُنْجِزُ مَا وَعَدَكَ وَمُهْلِكُ مَنَ خَذَلَكَ
وَمُعَذِّبُ مَنَ قَتَلَكَ وَاشْهَدُ اَنَّكَ وَقِفْتَ بِعَهْدِ اللّٰهِ وَجَاهَدْتَ فِی سَبِيْلِهِ حَتَّىٰ اَتَيْكَ الْيَقِيْنُ
فَلَعَنَ اللّٰهُ مَنَ قَتَلَكَ وَلَعَنَ اللّٰهُ مَنَ ظَلَمَكَ وَلَعَنَ اللّٰهُ اُمَّةً سَمِعَتْ بِذَلِكَ فَرَضِيَتْ بِه
اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَشْهَدُكَ اَنِّیْ وَلِیٌّ لِّمَنْ وَالَاهُ وَعَدُوٌّ لِّمَنْ عَادَاهُ يَا بَنَیْ اَنْتَ وَاُمِّیْ يَا بَنَیْ رَسُوْلِ اللّٰهِ اَشْهَدُ
اَنَّكَ كُنْتَ نُورًا فِی الْاَصْلَابِ الشَّامِخَةِ وَالْاَرْحَامِ الْمُطَهَّرَةِ لَمْ تَتَّخِضْكَ الْجَاهِلِيَّةُ بِاَنْجَاسِهَا وَلَمْ
تَلْبِسْكَ الْمُذَلِّهَاتُ مِنْ ثِيَابِهَا وَاشْهَدُ اَنَّكَ مِنْ دَعَائِمِ الدِّیْنِ وَارْكَانِ الْمُسْلِمِيْنَ وَمَعْقِلِ
الْمُؤْمِنِيْنَ وَاشْهَدُ اَنَّكَ اَلْاَمَامُ الْبَرُّ التَّقِيُّ الرِّضِيُّ الرَّكْبِيُّ الْهَادِی الْمُهْدِیُّ وَاشْهَدُ اَنَّ الْاُمَّةَ مِنْ
وَلَدِكَ كَلِمَةُ النُّفُوْیِ وَاعْلَامُ الْهُدٰی وَالْعُرْوَةُ الْوُثْقٰی وَالْحُجَّةُ عَلَى اَهْلِ الدُّنْيَا وَاشْهَدُ اَنِّیْ بِكُمْ
مُؤْمِنٌ وَبِاِيَادِكُمْ مُّوَقِّنٌ بِشَرَایِعِ دِیْنِیْ وَخَوَاتِمِ عَمَلِیْ وَقَلْبِیْ لِقَلْبِكُمْ سَلَمٌ وَاَمْرِیْ لِامْرِكُمْ مَّبِیْعٌ
وَنُصْرَتِیْ لَكُمْ مَعْدَةٌ حَتَّىٰ یَاذَنَّ اللّٰهُ لَكُمْ فَمَعَكُمْ مَعَكُمْ لَامَعَ عُدُوْكُمْ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْكُمْ
وَعَلٰی اَرْوَاحِكُمْ وَاجْسَادِكُمْ وَشَاهِدِكُمْ وَغَائِبِكُمْ وَظَاهِرِكُمْ وَبَاطِنِكُمْ اَمِيْنُ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ.



شهدای غریب صنعت نفت

مردان افسانه ای و شجاع صنعت نفت ایران

نقش صنعت نفت در ۸ سال دفاع مقدس موضوعی نیست که تاریخ فراموش کند و در این میان، نام جزیره خارک به عنوان هسته مرکزی تأمین مالی مقاومت همواره جاودان خواهد ماند. مقاومت کارکنان صنعت نفت در سخت‌ترین روزهای جنگ که با تقدیم ۱۰۵۵ شهید اجازه نداند دشمن خللی در چرخه اقتصاد کشور وارد کند. جزیره خارک در طول دوران دفاع مقدس بیش از ۲۸۰۰ نوبت بمباران شد، اما همچنان به عنوان پایانه صادرات نفت ایران به کار خود ادامه داد... در پی هر حمله، جنگ روانی شدیدی دایر بر از کار افتادن کامل باراندازهای خارک و از دست رفتن توان صادراتی و توقف درآمدهای نفتی در رسانه‌های خارجی راه می‌افتاد، اما با وجود تمرکز و استمرار آتش هوایی بر این جزیره کوچک و حیاتی با تلاش همه جانبه کارکنان صنعت نفت و با تمهیدات گوناگون، جریان صدور نفت ادامه یافت. یکی از برنامه های اصلی ایران برای دوری از حملات هوایی عراق، انتقال پایانه های نفتی به مناطق شرقی خلیج فارس بود. برای این منظور فعالیت پایانه های جزایر لاوان و سیری افزایش یافت...

در ۲۴ مرداد سالروز حمله هوایی عراق به جزیره خارک در جریان جنگ تحمیلی با همکاری آمریکا و کشورهای حوزه جنوبی خلیج فارس بود. تعداد هواپیماهای مهاجم دو فروند بود و جمعاً تعداد ۸ بمب به سه نفتکش اصابت کرد بنابراین به احتمال زیاد هریک از هواپیماها حداقل ۴ فروند بمب حمل می کردند که موجب آتش سوزی گسترده شد...

برشی از حماسه و مقاومت کارکنان صنعت نفت - منبع: کتاب شهدای غریب و مظلوم صنعت نفت، ناصر کاوه



شهیده فوزیه شیردل

پرستاری که در محاصره پناه شهید شد

شهید چمران دستور می‌دهد که پرستاران، زنان، کودکان و زخمی‌ها را داخل یک وانت گذاشته و یک محله روی آن‌ها بکشند و با عنوان زخمی از بیمارستان خارج و به خانه سپاه که از بیمارستان فاصله داشت منتقل کنند. فوزیه هم یکی از این افراد بود. در همان هنگام یک بالگرد به منظور رساندن مهمات به نیروهای چمران به پناه اعزام شده بود. فوزیه به منظور علامت دادن به بالگرد از زیر محله بیرون می‌آید و از ناحیه پهلو مورد هدف گلوله منافقان قرار می‌گیرد و از پا می‌افتد تا اینکه به خانه سپاه می‌رسند. شهیده فوزیه شیردل همان پرستار فیلم «چ» حاتمی‌کیا است که شهید چمران در توصیف شهادت این شهید می‌گوید: "دختر پرستاری که پهلویش هدف گلوله دشمن قرار گرفته بود، خون، لباس سفیدش را گلگون کرده بود، ۱۶ ساعت مانده بود و خون از بدنش می‌رفت.. این فرشته بی‌گناه ساعاتی بعد، در میان شیون و ضجه‌زدن‌ها دوستانش جان به جان آفرین تسلیم کرد"... **فوزیه پرستار بود و توی اتاقش عکس امام خمینی رو نصب کرده بود. یه روز رئیس بیمارستان که بعداً به خارج از کشور فرار کرد، برای سرکشی اومد و متوجه عکس روی دیوار شد و با عصبانیت دستور داد که عکس رو از روی دیوار بردارد، اما فوزیه گفته بود: اتاق متعلق به من است و هر عکسی روی دیوار آن آویزان می‌کنم. رئیس بیمارستان هم فوزیه رو تهدید به کسر یکماه از حقوق کرد. اما فوزیه حرفش يك کلام بود: اگر اخراج هم بشم، عکس امام رو برنمی‌دارم....**

برشی از زندگی پرستار شهیده، فوزیه شیردل - منبع: کتاب شهدای لباس سفید، ناصر کاوه



شهید
ذبیح الله عاصی زاده
فرمانده تیپ الغدیر یزد

در راهپیمایی های اوایل انقلاب و پخش اعلامیه حضرت امام دریغ نمی ورزید و... همیشه در خط مقدم بود و فعالیت داشت... سردار عاصی زاده انسانی خود ساخته و بسیار مؤدب و دوست داشتنی بود... اهل عمل بود تاحرف، مخلص بود و متقی. نجیب بود و چهره ای معصومانه داشت. خاکی بود و بی ریا، با زرق و برق دنیا بسیار فاصله داشت. قبل از شهادت اقوام و دوستانش نمی دانستند که فرماندهی تیپ پیروز الغدیر یزد را به عهده دارد؛ مگر آنها که در جبهه مطلع شده بودند. عاصی زاده سعادتمند خود را در رنج خویش و راحتی دیگران و گمشده خویش را در جبهه ها و نبرد با کفار می جست...

بارها در جبهه مجروح شد؛ اما پس از اندکی بهبودی دوباره به جبهه برمی گشت. عاصی زاده پس از دلاور مردی ها و رشادت های فراوان توانست با جلب نظر مسئولین، تیپ مستقل الغدیر یزد را تشکیل دهد و افتخار اولین فرماندهی تیپ را به نام خود ثبت نماید. سرانجام این سردار عالی مقام به فاصله ۱۷ روز، بر اثر اصابت ترکش توپ، در تاریخ ۲۱ مهرماه سال ۱۳۶۲ در منطقه پانه به شهادت رسید...

قسمتی از وصیتنامه شهید عاصی زاده: سخنی چند با ملت غیور و شهیدپرور ایران دارم
سفارش اول من این است که شما باید حافظ ولایت فقیه باشید و امام و رهبرمان را
همچون نگین انگشتر در میان خود نگهدارید تمام مشکلات مملکت را بدون سرو صدا
حل کنید و گذارید این قلب امت لحظه ای درد بگیرد...

برشی از زندگی سردار سرتیپ شهید، ذبیح الله عاصی زاده - منبع: کتاب پاسداری شهدا از ولایت فقیه، ناصر کاوه



شهید

اصغروصالی

فرمانده دستمال سرخ‌ها

در اقدامات اولیه روز ۲۵ مرداد یک فروند هواپیمای شکاری اف ۴ به پرواز درآمد. لیکن در حین انجام مأموریت با سانحه روبرو شد و ضمن سقوط هواپیمای خلبانان آن (نوژه و موسوی) به شهادت رسیدند. در اقدامی دیگر دکتر چمران به همراه فرمانده وقت نیروی زمینی، تیمسار فلاحی روز ۲۵ مرداد ۱۳۵۸ وارد آسمان پاوه شدند و در حالی که چند گلوله به هلی کوپتر آنان اصابت کرده بود، بالگرد به زمین نشست. تجزیه طلبان در روز ۲۶ مرداد ۱۳۵۸ بیمارستان پاوه را تصرف کردند و قتل عام پاسداران آغاز شد. شهدای بیمارستان بالغ بر ۹ پاسدار بومی و ۱۶ پاسدار اعزامی بودند که ضمن شکنجه، آن‌ها را در محوطه بیمارستان تیرباران کرده و ۱۸ نفر از آنان را سر بریدند و... در روز شنبه ۲۷ مرداد ۱۳۵۸، امام خمینی تصمیمی راهبردی اتخاذ کرد و با ارسال پیامی به ارتش فرمان داد تا برای بازگرداندن امنیت به پاوه، وارد عمل شود. پیام امام معادله را در هر دو سوی صحنه نبرد تغییر داد. این پیام که روحیه نیروهای خودی را چند برابر کرد، در نهایت با عقب نشینی ضدانقلاب که شهر در تصرفش بود، پیروزی را نصیب سپاهیان اسلام کرد...

گروه «دستمال سرخ‌ها» به رهبری شهید اصغروصالی در ماجرای آزادسازی پاوه بیشترین فعالیت را داشتند. می گفتند این دستمال که ما می بندیم جزو قرارمونه. طوقیه که به گردنمون می افته. یادگار خون رفقا؛ می خوایم تا وقتی زنده هستیم یادمون باشه که بچه‌ها برای چی شهید شدن و راهشون چی بود...

برشی از زندگی سردار شهید اصغروصالی، فرمانده دستمال سرخ‌ها. منبع: کتاب شجاعت امام و شهدا، ناصر کاوه



کودتای استعمار خارجی و استبداد داخلی

کودتای ۲۸ مرداد، با عملیات آژاکس، کودتایی بود که در سال ۱۳۳۲ش توسط عوامل خارجی علیه دولت مصدق اجرا شد و با سقوط دولت مصدق، حکومت ایران به سلطنت پادشاهی تبدیل گردید. این کودتا یکی از مهم‌ترین و سرنوشت‌سازترین حوادث سیاسی تاریخ معاصر ایران و سرمنشأ بسیاری از حوادث تلخ تاریخی این سرزمین به شمار می‌آید. کارشناسان، چرخش و انتقال قدرت صورت گرفته در این کودتا را، نمونه‌ای دیگر از تلاش استعمار خارجی به مدد استبداد داخلی برای محروم ساختن ملت و کشور ایران از سه مولفه الهام گرفته از آموزه‌های دینی یعنی، استقلال، آزادی و کرامت انسانی می‌دانند. این کودتا یکی از نقاط چرخش و انتقال قدرت، از یک دولت ملی به یک دولت دست‌نشانده خارجی است... ۲۸ مرداد، فقط از نظر ایرانیان کودتا نیست. شبکه BBC، وابسته به سازمان جاسوسی MI۶، در ۱۳۹۲ اعلام کرد که سازمان سیا و آمریکا، اعتراف کرده‌اند که کودتای ۲۸ مرداد را برنامه ریزی و عملیاتی کرده‌اند. اوباما نیز در دوران ریاست جمهوری خود اعتراف کرده بود: آمریکا در سرنوشتی دولت ایران که به صورت دموکراتیک انتخاب شده بود، نقش داشت. این کودتا، حکومت دکتر مصدق را برانداخت و رژیم دیکتاتوری را جایگزین آن نموده و همه فعالیت‌های سیاسی جامعه را سرکوب کرد. امام خامنه‌ای: اشتباه مصدق تکیه و اعتماد و امید به آمریکا بود... اشتباه مصدق، کشور را ۲۵ سال در استبداد فرو برد... بیانات - ۱۲ آبان ۱۳۹۴ ...

برشی از کودتای ۲۸ مرداد، سرنگون مصدق و برگشت شاه - منبع: کتاب جنایات و خیانت‌های آمریکا بر ضد ایران، ناصر کاوه



پایان جنگ عراق علیه ایران

پایان ۸ سال نبرد در ۲۹ مرداد ۱۳۶۷

سازمان ملل اولین بار قطعنامه ۴۷۹ در ۶ مهرماه ۱۳۵۹ را صادر کرد، سازمان همکاری اسلامی و جنبش عدم تعهد و افراد و سازمان‌های دیگر ده‌ها پیشنهاد صلح ارائه دادند که همگی توسط عراق پذیرفته می‌شدند ولی مسئولان ایران اعلام می‌کردند که بدون برکناری و مجازات صدام حسین و تأسیس یک حکومت اسلامی در عراق آتش بس ممکن نیست. قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل در ۲۹ تیر ۱۳۶۶، برای پایان دادن به جنگ ایران و عراق صادر شد. این قطعنامه برخلاف قطعنامه‌های قبلی ذیل فصل ۷ منشور ملل متحد (اصول ۳۹ و ۴۰) صادر شد، یعنی موجب تحریم اقتصادی یا حمله نظامی قدرت‌های جهانی علیه کشور متخلف می‌شد. متن آن با قطعنامه‌های قبلی تفاوت داشت. موضوع «مسئولیت منازعه» برای اولین بار در آن مطرح شده بود که همان «تعیین متجاوز» مورد نظر ایران بود. قطعنامه ۲ روز بعد از سوی عراق پذیرفته شد. ولی یکسال بعد در ۲۷ تیر ۱۳۶۷ از سوی ایران پذیرفته شد. امام خمینی در ۲۹ تیر ۱۳۶۷ در پیامی قبول آن را به «نوشیدن جام زهر» تشبیه کرد و عراق بلافاصله پس از قبول قطعنامه حمله سراسری به ایران کرد و مجدداً داخل خاک ایران شد. اما با پایمردی ایرانیان، موفقیتی بدست نیاورد و سرانجام آتش بس بین ایران و عراق به درخواست خاویر پرز دکوئیار دبیرکل وقت سازمان ملل متحد از ساعت ۶:۳۰ دقیقه دوشنبه ۲۹ مرداد ۱۳۶۷ برابر با ۲۰ آگوست ۱۹۸۸ میلادی، در تمام طول مرزهای دو کشور اجرا شد...

برشی از آخرین روز جنگ تحمیلی علیه ایران - منبع: کتاب دست آوردهای ۸ سال دفاع مقدس، ناصر کاوه



شهید
محسن درودی
انا زائرالحسین (ع)

ترکش به چشمش خورده بود. آوردنش بیمارستان صحرایی پشت خط مقدم. دکتر چشمش را معاینه کرد. محسن ساکت بود، اصلاً نپرسید خوب می‌شوم یا نه؟ نپرسید می‌توانم دوباره ببینم یا نه؟ کار دکتر که تمام شد به دکتر گفت: ببخشید آقا دکتر، می‌تونم یه سؤالی از شما بپرسم؟ دکتر با مهربانی گفت: بله پسر، بپرس. گفت: آقای دکتر، مجاری اشک چشم من از بین نرفته؟! من می‌تونم دوباره با این چشم گریه کنم؟ دکتر با تعجب پرسید: پسر جان تو هنوز خیلی جوونی، برای چی این سؤال رو می‌پرسی؟ اصلاً برای چی می‌خوای گریه کنی؟ گفت: آقای دکتر، چشمی که نتونه برای امام حسین (ع) گریه بکنه به درد من نمی‌خوره... مهدی سلحشور تعریف می‌کند: محسن بچه محلمون بود. خیلی قشنگ مداحی می‌کرد. با یه عده طلبه اومدن قم، همه شهید شدن الا محسن... این اواخر حال دیگه ای داشت. روزها خندان بود و شبها تاصبح گریه می‌کرد. می‌گفت: «همه کارها رو کردم. دیگه نگرانی ندارم مگر یه چیز، اون هم اینکه ارباب راضی بشه.» خواب امام حسین (ع) رودیده بود. آقا بهش گفته بود: «کارها رو بکن، این بار دیگه بار آخره.» یه سربند داده بود به یکی از رفقا، گفته بود شهید که شدم ببندیش به سینه ام، آخه از آقا خواستم بی سر شهید شم. با چندتا از فرماندهان توی دیدگاه بودند. گلوله خمپاره ۱۲۰ خورده بود وسط شون... پیکرش که اومد سربند رو بچه ها به سرش بستند. روی سربند نوشته بود: «**آنا زائرالحسین**»

برشی از زندگی طلبه شهید، محسن درودی - منبع: کتاب عشاق الحسین (ع)، ناصر کاوه



شهید

محمد جهان آرا

فرمانده سرافراز خرمشهر

هنگامیکه قرار بود به سرپرستی سید علی اندرزگو به سوریه و اردوگاه‌های مقاومت فلسطین سفر کند به دلیل کشتار مردم تهران در میدان ژاله در ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ از سفر بازماند. در پاییز ۱۳۵۷ در پی اعزام تانک‌های ارتش به خیابان‌های اهواز، گروه منصورون تصمیم به دفاع مسلحانه از تظاهرکنندگان می‌گیرد. اعضای گروه در یکی از این درگیری‌ها با نیروهای زرهی، حدود ۳۰ نفر از نیروهای ارتش شاهنشاهی را مجروح کردند. بعد از پیروزی انقلاب ۱۳۵۷ جهان آرا به خرمشهر بازگشت... جهان آرا و همفکرانش در خرمشهر گروهی بنام کانون فرهنگی- نظامی انقلابیون خرمشهر را تشکیل دادند. در سال ۱۳۵۸ فرماندهی سپاه خرمشهر را به عهده گرفت و هم‌زمان جهاد سازندگی خرمشهر را نیز پایه‌گذاری کرد. با شروع جنگ ایران و عراق، در کنار مردم این شهر، از خرمشهر دفاع کرد. بعد از سقوط خرمشهر و عزل بنی‌صدر به دنبال بازپس‌گیری آبادان از نیروهای ارتش عراق بود...

در تاریخ ۷ مهر ۱۳۶۰ جهان آرا و تعدادی از فرماندهان بر اثر سقوط هواپیمای حامل آنها، همگی شهید شدند. هدایت الله پدر شهیدان جهان آرا، ۱۳ فرزند داشت، ۶ دختر و ۸ پسر، ایشان نقل می‌کنند که محمد ۲ سال زندگی مخفی داشت و توی کوره‌پزخانه‌ها می‌رفت و با دهن روزه آجر خالی می‌کرد، به خاطر همین بدن قوی و محکمی داشت و خسته نمی‌شد... محمد جهان آرا در وصیتنامه اش نوشته، از روزی که جنگ آغاز شد تا لحظه‌ای که خرمشهر سقوط کرد، یکماه بطور مداوم کربلا را می‌دیدم...

برشی از زندگی سردار شهید، محمد جهان آرا - منبع: کتاب استکبار ستیزی و مبارزه شهدا، ناصر کاوه

از سبب جامع شمس الداقص





فرازی از وصیتنامه شهید سیداسدالله لاجوردی

رفاه جویی و عافیت طلبی را آگاهانه به دور اندازید و با عزمی آهنین در کام مشکلات روید و توقع نداشته باشید دیگران برای حل مشکلاتتان اقدامی ولو ناچیز کنند. به جای چنین انتظاری در حل مشکلات مردم کوشا باشید و از سختی‌ها نهراسید و به گونه‌ای عمل کنید که هر مصیبتی و هر مشکلی هر قدر عظیم؛ در پیش اراده و عزم شما، سر تسلیم فرود آورد.



مرد فولادین در مقابل منافقین داخلی و خارجی

امام خامنه ای: آن آدم، آن عنصر مستحکم، پولادین، آن نیت صادق، با آن سابقه مبارزات، واقعاً حقیقتش بود و شایسته این مقام والای شهادت بود. و شما خانم شان و فرزندان شان بدانید (که البته می دانید هم؛ می دانم برای شماها این معارف، روشن و واضح است) ماها غبطه می خوریم به حال ایشان و حقیقتاً اگر هر کدام از ماها (خود بنده و می دانم همفکران ما هم یقیناً همه همین جور هستند) بدانند که میتوانند با یک عملی، با یک حرکتی، با یک هزینه ای (هر جور هزینه ای) آنها هم یک چنین سرنوشتی را به دست بیاورند، لحظه ای را دریغ نخواهند کرد و تأمل نخواهند کرد که آن هزینه را بکنند تا اینکه آن چنان سرنوشتی برای آنها هم رقم بخورد. شهادت خیلی مقام بالایی است و بسیار ارزشمند است. ۱۴ مهر ۱۳۷۷... لاجوردی بدست منافقین در ۱ شهریور ۱۳۷۷ به شهادت رسید... یکی از ویژگی های لاجوردی، «زمان شناس» بودن است؛ گاهی انسان شناخت عمیق از موضوعی دارد و انسان بصیری است؛ ایشان بسیار زمان شناس بود و به درستی تشخیص می داد که اگر در کاری تأخیر بیافتد، انقلاب اسلامی آسیب های فراوان خواهد دید. ایشان با یک بار ملاقات با یک فرد می توانست شناخت جامعی از او به دست بیاورد و همین بصیرت، ذکاوت و بینش عمیق، از او یک دشمن شناس درجه یک و یک چهره سیاسی برجسته ساخته بود. لاجوردی معتقد بود که توبه منافقین، «توبه تاکتیکی» است و آن ها طوری شست و شوی مغزی شده اند که امکان توبه واقعی ندارند...

برشی از زندگی مرد فولادین ایران، شهید اسدالله لاجوردی - منبع: کتاب جنایات و خیانت های منافقین خلق، ناصر کاوه



شهید

سید علی اندرزگو

شهیدی با ۲۴ شناسنامه

اندرزگو اعدام انقلابی حسنعلی منصور را با همکاری شهیدان محمد بخارایی، رضا صفار هرنندی، مرتضی نیک‌نژاد و حاج صادق امانی جامع عمل پوشانید... اندرزگو که ۱۹ سال بیشتر نداشت، در این عملیات مسئولیت کند کردن اتومبیل منصور را در محدوده بهارستان بر عهده داشت تا شهید بخارایی بتواند با دقت عمل او را از پای درآورد. با دستگیری شهید محمد بخارایی سایر مجریان طرح اعدام حسنعلی منصور جز اندرزگو توسط ساواک شناسایی شده و دستگیر شدند. همچنین ماهیت هیئت‌های موتلفه نیز کشف شد و اندرزگو آغاز زندگی مخفی را تجربه کرد. با وجود تلاش دستگاه‌های امنیتی رژیم پهلوی که حتی خانواده و نزدیکان اندرزگو را نیز نشانه گرفته بود، سیدعلی توانست مخفیانه و با هوشیاری از کشور خارج شده و به عراق سفر کند...

شهید اندرزگو از ۲۴ شناسنامه و تعداد زیادی گذرنامه استفاده می‌کرد، تا اینکه در ۲ شهریور ۱۳۵۷ در ماه مبارک رمضان با زبان روزه به دست ساواک شاه در تهران به شهادت می‌رسد... حجت الاسلام جعفر شجونی روایت می‌کند: کتاب ولایت فقیه و اسلحه دو یار جدانشدنی این شهید بودند... امام خامنه‌ای نیز در بیانیاتی فرمودند: "شهید سیدعلی اندرزگو" چریک مبارز مسلمان، فرزند علی بود، همان‌علی بود، همراه و همگام علی هم بود... من لازم می‌دانم به امت مسلمان سفارش بکنم سعی کنید این چهره‌های عزیز و ناشناخته را بهتر بشناسید... نماز جمعه تهران ۱۳۵۹/۰۵/۱۰

برشی از زندگی روحانی مبارز، شهید سید علی اندرزگو - منبع: کتاب جنایات ساواک شاه، ناصر کاوه



ارتش رضاخانی که سه روزه متلاشی شد

۲۰ سال حکومت دیکتاتوری رضاخان با حمله متفقین به ایران، در ۳ شهریور ۱۳۲۰ به پایان رسید. در روز ۳ شهریور ۱۳۲۰، ابتدا نیروهای شوروی از شمال و شرق از زمین و هوا به ایران حمله ور شدند و سپس نیروهای بریتانیایی نیز از جنوب و غرب حمله کردند و شهرهای سر راه را یک به یک به سرعت اشغال کردند و هر دو بسمت تهران حرکت کردند... جالب است بدانید که ارتش رضا خانی ایران، با این همه قشون و تجهیزات و با این همه تبلیغاتی که از این ارتش مدرن می شد، کمتر از ۳ روز متلاشی شد و رضاپالانی (رضاشاه)، نگهبان اصطبل سفارتخانه ها که انگلیس یک شبه او را با کودتا پادشا ایران کرده بود، با فشار متفقین به خصوص بریتانیا سریعاً استعفاء داد و به جزیره موریس در آفریقای جنوبی تبعید و در تنهایی جان داد... شش آذر ۱۳۲۲ رؤسای جمهور سه کشور پیروز جنگ جهانی دوم یعنی، روزولت، چرچیل و استالین در زرگنده تهران، بدون اطلاع مطبوعات و محمد رضا شاه ۲۴ ساله وارد ایران شدند و یکی از کنفرانس های چندگانه شان را در سفارت شوروی در تهران برگزار کردند... با وجود این، محمد رضا پهلوی نه تنها در برابر متفقین نایستاد، بلکه برای دریافت مشروعیت بخشی بر غصب سلطنت خود، حتی جایگاه سلطنتش را نیز در نظر نیاورد به دیدار استالین شتافت و موجب تحقیر ملی ایرانیان شد و در اقدامی نمایشی و برای فریب ملت و فراموشی ذلتی که او و پدرش برای ایران به ارمغان آورده بود، جشن پیروزی دروغین برای خود و ملت گرفت؟!

برشی از اشغال ایران توسط متفقین در جنگ جهانی دوم - منبع: کتاب روزهای سیاه پهلوی، برای ایران، ناصر کاوه



شهید مهدی عراقی

پدر و پسری که باهم شهید شدند

مهدی عراقی از مسلمانان مبارز و متعهدی بود که در کنار فدائیان اسلام قرار گرفت و در همان سالها به زندان افتاد و دو بار تبعید شد. عراقی همچنین در جریان نهضت ملی شدن نفت به رهبری آیتالله کاشانی نیز حضوری فعال داشت. شهید عراقی به اتفاق فدائیان اسلام در طرح اعدام انقلابی حسنعلی منصور نخست وزیر پهلوی، شرکت داشت و محکوم به حبس ابد گردید. عراقی، در ماه های قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، پس از سیزده سال از زندان آزاد شد و بلافاصله راهی فرانسه گردید و پس از دیدار با امام خمینی، به همراه پرواز آن حضرت، به تهران آمد. از آن پس به ریاست زندان قصر منصوب شد... گروهک فرقان در ۴ شهریور ۱۳۵۸ در تروری ناجوانمردانه، حاج مهدی عراقی و پسرش حسام عراقی را به شهادت رسانید. در همان روز پیکر این شهیدان به مسجد ارگ تهران منتقل یافت و بازار تهران یک پارچه تعطیل شد...

هادی غفاری در مراسم تشییع جنازه برای مردم سخن گفت و به شدت از عدم قاطعیت دولت موقت در سرکوبی گروه های ضد انقلابی انتقاد کرد. به دستور امام خمینی پیکر این دو شهید به قم منتقل شد. در تشییع جنازه آنان در قم، نزدیک به نیم میلیون نفر حضور داشتند. امام خمینی (ره) نیز از میدان سعدی تا نزدیک صحن حضرت معصومه (س) در تشییع شرکت کردند و در پیام شهادت ایشان در ۴ شهریور ۱۳۵۸ فرمودند:

"عراقی باید شهید می شد، مرگ در رختخواب برای او کوچک بود..."

برشی از زندگی شهیدان مهدی و حسام عراقی - منبع: کتاب ترورهای گروهک فرقان، ناصر کاوه



شهید

یوسف داور پناه

من مظلومترین مادر شهید هستم

محل زندگی ما آلوده به نیروهای کومله و دمکرات بود. یوسف آمده بود مرخصی از جبهه. نماز صبح شد که ناگهان از بالای دیوار کومله‌ها ریختند داخل حیاط. با اسلحه بالای سرمان ایستادند. یکی‌شان به یوسف گفت: برای خمینی نماز می‌خوانی؟! یوسف هم جواب داد: آولا امام خمینی. دوما من برای خدا نماز می‌خوانم. آنها همه چیز زندگی ما را می‌دانستند... به یوسف گفتند اگر به مسجد بروی و به خمینی بد بگی و توهین کنی، آزاد می‌کنیم. یوسف هم قبول کرد و به مسجد رفت؟! یوسف شروع کرد به تعریف و تمجید از امام خمینی. آن قدر درباره محاسن امام حرف زد که کومله‌ها یوسف را از مسجد بیرون آوردند... بدن پسر را با سیگار سوزاندند تا تنبیه شود. ساعتی بعد صدای رگبار تیر بلند شد. مادر سراسیمه به مقر کومله‌ها رفت. یوسف را دید که تیرباران شده است. و روی سینه‌اش پراز جای چاقو است. مادر را با پیکر یوسف تنها گذاشتند. مادر گریه کرد که لااقل بگذارید پسر را دفن کنم. قبول کردند، اما به شرط اینکه خود مادر این کار را انجام دهد؟! مادر تنها مانده بود با پیکر متلاشی شده پسرش که کفن نداشت. چادرش را دور بدن پسر پیچید و چادر سیاهش شد خلعت آخرت دردانه‌اش. من مظلوم ترین و تنها مادر شهیدی هستم که بچه ام را جلویم تشنه لب سر بریدند، شکم بچه ام را پاره کردند و جگرش را در آوردند. با ساتور، بدن فرزندم را قطعه قطعه کردند و من ۲۴ ساعت با این بدن تنها ماندم و خودم با دستم قبر کردم و با چادرم کفن کردم و یوسف را دفن کردم...

برشی از زندگی شهید مظلوم، یوسف داور پناه - منبع: کتاب جنایات کومله و دمکرات، ناصر کاوه



شهید
ناصر کاظمی

فرمانده سپاه کردستان

ناصر در خرداد ۱۳۵۸ به عضویت سپاه درآمد. پس از گذراندن آموزش های نظامی، برای خدمت در استان «سیستان و بلوچستان» راهی آن منطقه شد و به دنبال غائله «خلق عرب در خوزستان» به خوزستان رفت و به مقابله با توطئه گران برخاست و سپس برای مبارزه با گروهک های ضدانقلاب راهی پاوه شد. کاظمی از راه ایجاد وحدت بین سپاه و ارتش و به کارگیری نیروهای مردمی و طراحی چند عملیات، موفق می شود تمام مناطق تحت اشغال ضد انقلاب را از چنگ آنها خارج کند و آرامش را به منطقه برگرداند. ناصر برای پاکسازی مناطق کردنشین، از مردم بومی استفاده می کرد و این اعتقادش سبب برقراری ارتباط عاطفی میان او و مردم شد و موجبات آزادی و پاک سازی تمام مناطق پاوه را فراهم کرد... ناصر کاظمی پس خدمات ارزشمند در پاوه به سندیج رفت و به عنوان «مسئول سپاه کردستان» منصوب گردید. پاکسازی مناطق حساسی مثل جاده بانه، سردشت، کامیاران، مریوان، تکاب، صائین دژ، بوکان، سد بوکان و... از جمله اقدامات متهورانه کاظمی با همکاری شهیدان صیاد، بروجردی، همت، متوسلیان، کاوه، آبناسان و... به شمار می رود. هوشمندی، بصیرت، شجاعت و قاطعیت، از ویژگی های بارز شهید کاظمی بود. کردستان به وجود او مباحثات می کرد و در کنار او احساس تنهایی و غربت نداشت. سرانجام در ۶ شهریور ۱۳۶۱، در حین پاکسازی محور پیرانشهر- سردشت، در یکی از روستاها به شهادت رسید و ایران اسلامی در سوگ او نشست...

برشی از زندگی سردار رشید سپاه کردستان، شهید ناصر کاظمی - منبع: کتاب ایثارگری شهید، ناصر کاوه



شهید
سید محمد باقر حکیم
چهل سال مبارزه با صدام و استکبار

سید محمد باقر به همراه سید محمد مهدی حکیم، سید محمد باقر صدر و چند تن دیگر در ۱۳۳۷ش حزب الدعوة را تأسیس کردند و پس از سرکوب انتفاضه، هزاران نفر از جمله سید محمد باقر دستگیر شده و به حبس ابد محکوم شد. البته مدتی بعد با دستور عفو عمومی احمد حسن البکر در ۱۳۵۷ از زندان آزاد گردید و در ۱۳۵۹ مخفیانه به دمشق و از طریق ترکیه به ایران مهاجرت کرد. حکیم در ایران، در زمینه هایی همچون: دبیر کلی جماعه العلماء المجاهدين فی العراق، سخنگویی مجلس اعلاي انقلاب اسلامی عراق، ریاست مجلس اعلاي انقلاب اسلامی عراق، مشارکت در تأسیس مجمع جهانی تقریب بین مذاهب اسلامی و تصدی ریاست آن و قائم مقامی مجمع جهانی اهل بیت، فعالیت نمود...

امام خامنه‌ای در سال ۱۳۷۰ حکیم را به عضویت شورای عالی مجمع جهانی اهل بیت منصوب کرد... علاوه بر این، حکیم تشکیلات نظامی وابسته به مجلس اعلاي انقلاب اسلامی به نام سپاه بدر را تأسیس کرد که در حدود ۳۰۰۰ سرباز داشت و همه آنان عراقی‌های مهاجر و با اسیران جنگی بودند. این سپاه در جنگ عراق با ایران، علیه نیروهای عراقی می‌جنگید. با آغاز قیام مردم عراق علیه رژیم بعثی در اسفند ۱۳۶۹، سپاه بدر برای حمایت از این قیام وارد خاک عراق شد، اما حکومت عراق این قیام را سرکوب نمود و سپاه مذکور کاری از پیش نبرد. حکیم در ۱۳۸۲ به عراق بازگشت و در شهریور همان سال بر اثر یک انفجار تروریستی در نجف، پس از اقامه نماز جمعه با زبان روزه، به شهادت رسید...

برشی از زندگی مبارز نستوه عراقی، شهید سید محمد باقر حکیم - منبع: کتاب استکبار ستیزی و مبارزه شهدا، ناصر کاوه



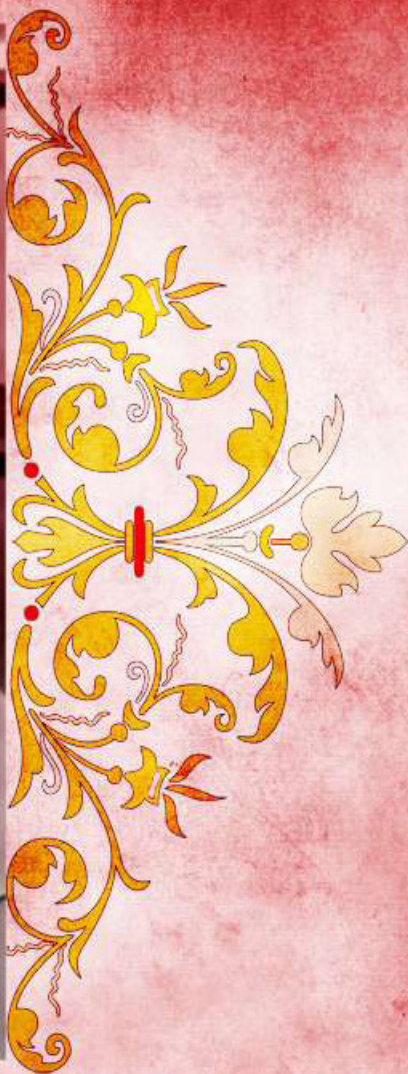
شهیدان رجایی و باهنر

شهادت همزمان رئیس جمهور و نخست وزیر

امام خمینی: ملت ما چون علی بن ابی طالب (ع) را فدا کرده است از برای اسلام، فدا کردن امثال این شهدا برای ملت ما یک مسئله مهم نیست، گرچه خود واقعه و خود این افرادی که شهید شده‌اند در نظر همه ما عزیز و ارجمندند؛ و آقای رجایی و آقای باهنر هر دو شهیدی که باهم در جبهه‌های نبرد با قدرت‌های فاسد هم جنگ و هم رزم بودند. و مرحوم شهید رجایی به من گفتند که من بیست سال است که با آقای باهنر همراه بوده‌ام و خداوند خواست که باهم از دنیا هجرت کنند و به سوی او هجرت کنند.

(صحیفه امام، ج ۱۵، ص: ۱۳۴) امام خامنه ای: من شهید رجایی را به عنوان یکی از اسوه های بزرگ تقوا و اخلاص و ایمان می شناسم. این دو عنصر خدمتگزار (رجایی و باهنر) را باید به عنوان عناصر فراموش نشدنی در تاریخ دولت و انقلاب خودمان همواره به یاد داشته باشیم. این دو بزرگوار، حقاً و انصافاً، از عناصر برگزیده و برجسته این کشور و نظام بودند. امتحان داده و دلسوز و مردمی بودند. وجودشان با آرمان های انقلاب آمیخته بود. طعم سختی ها را چشیده بودند. دوران مجاهدت و مبارزه برای پیروزی اسلام را با توفیقات و سربلندی پشت سر گذاشته بودند. همه اینها ارزش هایی بود که در این عزیزان وجود داشت... مرحوم شهید آقای رجایی و مرحوم شهید آقای باهنر، حقیقتاً دو نمونه برجسته از یاران انقلاب و امام بودند... ۲ شهریور ۱۴۰۲ ... ۶ روز پس از این واقعه هوشنگ وحید دستجردی رئیس وقت شهرداری نیز در اثر شدت جراحات ناشی از سوختگی شهید شد...

برشی از زندگی شهیدان رجایی و باهنر - منبع: کتاب جنایات و خیانت های منافقین خلق، ناصر کاوه



فدا کردن امثال این شهدا برای ما
گرچه خود واقعه و خود این افرادی که شهید
و آقایان رجایی و باهنر هر دو شهیدی که با هم در جبهه
و مرحوم شهید رجایی به من گفتند که من بیهوش
و خداوند خواست که با هم از دنیا رها
امام خمینی



ملت ما یک مسئله مهم نیست،
د شده اند در نظر همه ما عزیز و ارجمندند؛
ملی نبود با قدرت های فاسد هم جنگ و هم رزم بودند.
ست سال است که با آقای باهنر همراه بوده ام
نرت کنند و به سوی او هجرت کنند.

(ه) ینے



امام خامنه ای : راه شما، راه خدا و راه اولیاء خداست و با صبر و تداوم و نهراسیدن از دشمن خدا، نصرت الهی را در پی خواهید داشت و تحقق وعده الهی: ولینصر الله من ینصره را به چشم دیده اید. گوارا باد بر شما صواب مجاهدان فی سبیل الله... وجود شما در لبنان، در آن نقطه حساس، نعمت بسیار بزرگی برای اسلام و امت اسلامی است و امیدواریم خدای متعال به شما توفیق بدهد و به آنچه که رضای او در آن است، کمک و هدایت کند... ۳/۰۹/۱۳۷۷ در تظاهراتی که در نوار غزه و ساحل غربی رود اردن راه می افتد، عکس رهبر حزب الله لبنان، سید حسن نصرالله را سر دست بلند می کنند و راه می برند. آنها پرچم حزب الله لبنان را روی گنبد مسجد الاقصی نصب کردند... او شد الگوی جوان فلسطینی ۱۲/۰۲/۱۳۸۰ چهره سید حسن نصرالله در دنیاى اسلام، یک چهره استثنایی است. آنچه زمینه ساز این پیروزی بزرگ شد، اتحاد و همدلی برادران حزب الله و امل بود و باید این وحدت و یگانگی مستحکم تر از گذشته ادامه یابد. ۲۳/۰۸/۱۳۸۵ «اینکه می بینید فلان مدعی روشنفکری مثلاً فرض بفهمائید در مورد حزب الله لبنان یا سید حسن نصرالله، ابراز شبهه می کند، این بر اثر نشناختن محیط است. خوشبینانه اش این است که نمی داند در منطقه چه خبر است، نمی داند سید حسن نصرالله یعنی چه، حزب الله یعنی چه، ارتباطش با ایران چه تأثیراتی در سرنوشت کشور و سرنوشت انقلاب دارد.» ۱۲/۰۴/۱۳۹۵... ۹ شهریور سالروز میلاد شهید سید حسن نصرالله، گرامیاد...

برشی از زندگی رهبر حزب الله لبنان، شهید سید حسن نصرالله، _ منبع: کتاب آغاز نصرالله، ناصر کاوه



روح سید حسن زنده است

روح سید حسن نصرالله زنده است، روح سنوار زنده است،
شهادت، این ها را از عرصه وجود بیرون نبرد، جسم این ها رفت،
روح شان باقیست، فکر شان باقیست، راهشان ادامه دارد.

رهبر انقلاب
۱۴۰۳/۹/۲۷



محکم کلام

آنقدر به ضد انقلاب ضربه زده بود که تشنه خون او بودند، برای سرش جایزه مقرر کردند! در کردستان شایعه شده بود که کاوه شهید شده، در بعضی شهرهای آن منطقه شیرینی پخش کردند، کار ضد انقلاب بود. اما کاوه سالم بود و فقط زخمی شده بود. این خبر روحیه بهبه ها را بهم ریخت. با آنکه زخم داشت رفت در بازار. بین آنها که می رقصیدند و خوشحالی می کردند. از آنها پرسید: چرا جشن گرفته اید؟ گفتند: کاوه کشته شده! سینه سپر کرد و با قدرت گفت: کاوه منم

هنوز زنده ام؛ برو به اربابانت هم بگو.

برگرفته از کتاب «رد خون روی برف»



شهید
محمود کاوه
ناجی کردستان ایران

یک روز دختر بی حجابی آمد توی مغازه خانواده اش از آن شاه دوست های درجه یک بودند. محمود گفت: ما با شما معامله نمی کنیم، پرسید: چرا؟ گفت: چون پول شما خیر و برکت نداره. دختر با عصبانیت، با حالت تهدید گفت: حسابت رو می رسم ها! محمود هم خیلی محکم و با جسارت گفت: هر غلطی می خواهی بکنی، بکن. آخر شب دیدیم در می زنند. همان دختر بود، منتهی با پدرش. خودشان را طلبکار می دانستند! محمود گفت: ما اختیار مالمان را داریم، نمی خواهیم بفروشیم. حرفش تمام نشده بود که دختر با یک سیلی زد توی گوش محمود. خواست جواب گستاخی او را بدهد که پدرم نگذاشت، چون توی خانه نوار، اعلامیه و رساله امام خمینی داشتیم. بعد از این موضوع محمود هیچ وقت به آن ها جنس نفروخت.... محمود کاوه، ۱۸ سال داشت که فرمانده حفاظت از بیت امام در جماران شد. سپس در کردستان، حیرت بزرگان ارتش را در آن زمان به خود داداشت. به گونه ای که به صیاد شیرازی گفتند: یک جوان در جبهه کردستان پیدا شده که وقتی در اتاق جنگ شرح عملیات می دهد، آدم مات و مبهوت می ماندهمان که در نوزده سالگی وقتی فرمانده لشکر ویژه شهدای کردستان شد، برای سرش ۲ میلیون جایزه گذاشتند و تا سال ۱۳۶۵ موقع شهادتش قیمت سرش به رکورد دست نیافتنی ۷ میلیون رسید. پیکر شهید کاوه را می خواستند در حرم امام رضا (ع) دفن کنند ولی پدرش نپذیرفت و گفت: «پسرم از ابتدا با بسیجی ها بوده و بهتر است در کنار آنها دفن شود.»

برشی از زندگی سردار سپاه کردستان، شهید محمود کاوه - منبع: کتاب امر به معروف و نهی از منکر شهدا، ناصر کاوه



قهرمان ورزش کاراته و جهاد خودسازی

راضیه کشاورز در سن ۱۶ سالگی در فروردین ماه سال ۱۳۸۷ بعد از آنکه از زیارت بارگاه امام رضا (ع) به شهرشان شیراز بازگشت، آرزویش برآورده شد؟! راضیه بر اثر انفجار بمب در حسینیه کانون فرهنگی رهپویان وصال شیراز توسط عوامل تروریستی وابسته به غرب، پس از ۱۸ روز در کما بودن به جمع شهیدان سرفراز و سربلند پیوست... **مادر بزرگوار راضیه** تعریف می‌کنه، سال سوم راهنمایی راضیه بین خودش و خدا عهده‌ی بسته بود که بعد از شهادتش تو وسایلت، عهدنامه اش را پیداش کردم. خلاصه کوتاهی از این عهد نامه به این شرح است: بی حساب به پیش، انشاءالله به امید خدا و توکل به خدا ۴۰ روز تمام کارمو خالصانه انجام بدم تا خدای مهربون از سر تقصیرات ما بگذرد و گناهامو ببخشه. توی این چهل روز که از ۱۳۸۵/۰۳/۰۵ شروع می‌شه توفیق پیدا کنم مادام العمر دعای عهد و زیارت امین را بخوانم و گریه کنم. آقا تو رو خدا توفیق اشک ریختن تو این دعاها را به من بده و شب هم به یاد خانم حضرت زهرا (س) شبی ۵ صفحه قرآن بخوانم؛ ان شاءالله تکرار آیه الکرسی هم توی بیشتر اوقات نصیبم بشه و همچنین شکر نعمت های خدا و توفیق آلوده نشدن به گناه و نابود کردن نفس اماره و تقویت نفس لواحه را داشته باشم و تسبیحات خانم فاطمه زهرا (س) را همراه با الگو برداری از حجاب، عفاف، ادب و اخلاق ایشان را سرلوحه زندگی خودم قرار دهم... راضیه دختری نوجوانی است که تمام تلاشش را بکار می‌بست تا در زندگی اول باشد و سرانجام با شهادت به این مهم، دست یافت...

برشی از زندگی شهیده، راضیه کشاورز - منبع: کتاب خودسازی شهدا، ناصر کواکه



شهید

رئیسعلی دلواری

رهبر قیام مردم جنوب کشور، علیه انگلیس

رئیسعلی دلواری از رهبران قیام مردم جنوب ایران علیه دولت بریتانیا پس از اشغال بوشهر در میانه جنگ جهانی اول بود. رئیسعلی پس از به توپ بستن مجلس توسط محمدعلی شاه به دستور سید مرتضی مجتهد اهرمی رهبر روحانی این نهضت در بوشهر، این شهر را تصرف کرد. رئیس علی به همراه گروه‌های دیگری از تنگستانی‌ها، با نیروهای انگلیسی جنگید. حملات چریکی آن‌ها، شب‌هنگام و به صورت شبیخون بود و تلفات بسیاری به نیروهای انگلیسی در آن مناطق وارد کرده بود... **رئیس علی در ۱۲ شهریور ۱۲۹۴ ش، در یکی از شبیخون‌ها در محله تنگک بوشهر از پشت بوسیله خائن اجیر شده، به شهادت رسید...** **سالروز شهادت دلواری به عنوان روز ملی مبارزه با استعمار انگلیس نام‌گذاری شده است.** امام خامنه ای درباره رئیسعلی دلواری فرمودند: نام سردار مؤمن و شجاعی مثل شهید «رئیسعلی دلواری» از نام‌هایی است که همیشه دلهای مؤمن را که آشنائی به وضع او و مبارزات او داشته اند، در سراسر این کشور به خود جذب می کرده است. و خدا را شاکریم که بعد از پیروزی انقلاب، این نامی که سعی می شد پنهان بماند و این چهره ناشناخته بماند، بر سر زبانها افتاد؛ او را شناختند، شخصیت او را ستودند، مظلومیت و شهادت مظلومانه ی او را همه دانستند و فهمیدند. البته امروز با آن دوران خیلی فرق کرده است. آن روز عده ای معدودی همراه با یک جوان شجاع ناچار بودند در مقابل قدرت استعماری و استکباری انگلیس، مظلومانه مقاومت کنند و... ۵/ تیر/ ۱۳۸۹

برشی از زندگی سردار شجاع جنوب کشور، شهید رئیسعلی دلواری - منبع: کتاب استکبار ستیزی و مبارزه شهدا، ناصر کاوه



شهید سید محمد صنیع خانی بنیان‌گذار و فرمانده ترابری سپاه

شعار «ما می‌توانیم» یک تئوری بود و کسی که به آن در زمان جنگ معنا داد، سید محمد صنیع خانی بود. این شهید هر چه در دوران دفاع مقدس اراده می‌کرد، آن را انجام داد... گاز خردل در خون سید محمد نفوذ کرده بود و برای درمان به انگلستان رفت، اما فایده‌ای نداشت. زمانی که برای معالجه زخم‌های شیمیائی در لندن پایتخت انگلستان بستری بود. شبها در گوشه‌ای از بیمارستان به مناجات، توسل و دعا مشغول میشد. یکبار پزشک معالجش به طور اتفاقی متوجه حالات سید شد و سخت تاثیر نیاپیش او قرار گرفت. دکتر از سید خواهش کرد که اجازه دهد، بعضی از شبها این پزشک مسیحی به کنار صنیع خانی بیاد و با او دعا بخواند... سید مدتی هم در بیمارستان ساسان تهران بود و تا صبح درد می‌کشید و مدام یا حسین (ع) می‌گفت. شهید صنیع خانی حتی در آن شرایط هم تیمم می‌کرد و نمازش را اول وقت به جا می‌آورد. سید روی خواندن نماز اول وقت تاکید زیادی داشت. وقتی شهید شد همه ما بالای سرش بودیم. سید قبلش در حال کما بود و دعا می‌کردیم که به هوش بیاید، اما سید محمد شهید شد... صنیع خانی در منطقه عملیاتی فاو و نیز در عملیات والفجر ده در حلبچه در معرض گازهای شیمیایی قرار گرفت... این جراحت‌ها، در سال ۷۴ موجب وخامت حالش شد و سرانجام در ۱۳ شهریور ۱۳۷۴ به دیدار معبود شتافت و به شهادت رسید... به پاس خدمات شبانه‌روزی و خالصانه‌اش در ساختن صحن مطهر امام خمینی، در ورودی مرقد امام خمینی، به خاک سپرده شد...

برشی از زندگی سردار شهید، سید محمد صنیع خانی - منبع: کتاب "ج" مثل جانبا، ناصر کاوه



شهید علی قدوسی دادستان کل کشور

آیت الله علی قدوسی بعد از پیروزی انقلاب یکی از اعضای فعال کمیته استقبال از امام بود و به فرمان امام ماموریت پیدا کرد تا در دادگاه‌های انقلاب حضور یافته و متصدی مقام قضاوت شود و پس از گذشت چند ماه طی حکمی توسط امام خمینی به سمت دادستانی کل کشور منصوب شد. پس از آخرین اخطار شهید قدوسی به منافقین مبنی بر تحویل سلاح به دولت و ممانعت آن‌ها، اقدام نظامی برای خلع سلاح منافقین صورت گرفت. طی این اقدام گروهک منافقین تصمیم به جنگ مسلحانه گرفتند. دستورشناسایی و دستگیری عوامل نفوذی منافقین در ارگان‌های دولتی، خشم منافقین را برانگیخت. منافقین پس از اینکه قاطعیت آیت الله قدوسی را در مقابل خود دید، تصمیم گرفتند که اقدام تلافی جویانه خود علیه دادستان انقلاب را در قالب پروژه نفوذ دنبال کند، از همین رو «محمود فخارزاده کرمانی» عضو نفوذی خود در دادستانی انقلاب را مأمور ضربه زدن به دادستان کل کشور کرد و سرانجام آیت الله قدوسی در روز شنبه ۱۴ شهریور ۱۳۶۰ بر اثر انفجار بمب آتش‌زایی در ساختمان دادستانی به شهادت رسید. شهید قدوسی داماد علامه طباطبایی بود و یکی از فرزندان قدوسی در جنگ ایران و عراق به شهادت رسید... قسمتی از وصیتنامه شهید آیت الله علی قدوسی: دوستان من! اگر آمده‌اید که روحانی شده و به پست و مقام برسید و دنبال بزرگ شدن و به دست آوردن موقعیت و ثروت باشید، بدانید که در دنیا و آخرت ضرر کرده‌اید. تا دیر نشده بازگردید...

برشی از زندگی دادستان کل کشور شهید، علی قدوسی - منبع: کتاب شهدای روحانی، ناصر کاوه



شهید

محمد پور هنگ

عاشق امام رضا (ع) بود

خیلی امام رضایی بود. تقریباً همه کسانی که او را می شناختند، این را می دانستند. آنقدر زود دلش برای امامش تنگ می شد که هنوز عرق سفرش خشک نشده، دوباره راهی زیارت میشد. میگفت: امام رضا (ع) خیلی به من عنایت داشته و کم لطفی است اگر به دیدارش نروم. همیشه باب الجواد را برای ورود انتخاب می کرد. محمد می گفت: اگر اذن دخول خواندی و چشمت تر شد یعنی آقا قبولت کرده. مانند خیلی از بزرگان حرم را دور میزد و از پایین پاوارد حرم می شد. مدتی در صحن می نشست و با امام درد و دل می کرد. سفر کربلا را هم از امام رضا گرفته بود. موقع برگشت روی یکی از سنگ های حرم تاریخ سفر بعدی اش را می نوشت و امام هم هر دفعه آن را امضا می کرد...

شهید پور هنگ، حدود ۱۰ سال سیگار می کشیدند. خودشان می گفتند: نخ بعدی را با نخ قبلی روشن می کردند! من، هم به دود سیگار آلرژی داشتم. حاج محمد می گفت: سیگار را به خاطر بد بودنش کنار نمی گذارم بلکه به خاطر شما کنار می گذارم و این دو تا از هم جداست. همسرم یک سال ماموریت در سوریه داشتند و کار فرهنگی انجام می داد و برمی گشت. شهادت همسرم یک بازه زمانی سه هفته ای را طی کرد. این مدل شهادت که مسمویت بود، جدید بود. تا قبل از آن برای نیروهای نظامی هم چنین چیزی پیش نیامده بود و... «ریحانه» و «فاطمه» دوقلوهایی که در در یک سالگی سربازان کوچک امام زمان شان شدند و پدر و مادر را در سفر سوریه همراهی کردند...

برشی از زندگی روحانی شهید، محمد پور هنگ - منبع: کتاب شهدای امام رضایی، ناصر کاوه



**شهیده
منیره سیف**

همانند شهید حسین فهمیده

جهت شام خوردن، به آشپزخانه رفته بودیم. ناگهان صدای مهبیی شنیده شد. به خود آمدم و دیدم وسط حیاط هستم. دو خواهر دیگرم را می دیدم. از منیره و مادرم خبری نبود. مادرم بدنبال منیره می گشت. مادرم وارد اتاق شده بود و جایی را نمی دید؟ به همین دلیل سینه خیز می رفت، روی زمین و دست می کشید. مادرم فکر می کرد که شاید منیره در حین فرار در اتاق افتاده باشد. در اتاق خانه، به برآمدگی بر می خورد؟! مادرم دستش به پای خواهرم خورده بود و او را می کشید. از دور، قلب منیره را می دید؟

یک تکه از قلبش بیرون زده بود و آخرین ضربان هایش را می زد. مغزش از گوش هایش بیرون زده بود. دستش از آرنج قطع شده بود. از شاهرگش به شدت خون فواره می زد و به اطراف می پاشید. همه بدنش پر از ترکش بود و گوشت های تنش به دیوارها و سقف پرتاب شده بود. کوکتل مولوتف در موهای او گیر کرده و تانیمه موهایش سوخته بود. آثار دست خونی منیر، روی در نشان می داد که می خواسته نارنجک را بیرون بیاورد اما، منافقین پنجره را از آن طرف می بندند، منیره وقتی می بیند چاره ای ندارد، خودش را مثل حسین فهمیده روی نارنجک می اندازد و منفجر می شود. بعد از آن، خواهرم را بردیم سردخانه بیمارستان... یکی از خواهرانم بستری شد. من هم ترکش خورده بودم. خواهرم را ۴ بار کفن کردند و در نهایت با کفن خونی به خاک سپرده شد... در نبود پدر و پسر خانواده که جبهه بودند، منافقین این خانواده را قتل عام کردند و....

برشی از زندگی شهیده، منیره سیف از زبان مادر و خواهرش - منبع: کتاب جنایات و خیانت های منافقین خلق، ناصر کاوه

۱۷ ش

و باید یا
آن روز و



امام خمینی - ۱۷ شهریور ۵۸

یادتان نرود که ما یک ۱۷ شهریور داشتیم.

شهریور از «ایام الله» است؛

دمان نرود این را. آن قدر شهید و خون دادیم ما
در مقابل اجانب و در مقابل وابستگان به اجانب.

سازمان تبلیغات اسلامی و رسانه‌ها
EMAM.COM





قیام ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ از مهم‌ترین حرکت‌های اعتراضی مردم ایران علیه حکومت پهلوی بود که باعث شهید شدن شمار زیادی از مردم توسط حکومت شد. ریشه این حادثه به چند روز قبل باز می‌گشت که تعداد زیادی از مردم تهران در ۱۳ شهریور پس از برگزاری نماز عید فطر در قیطریه، دست به راهپیمایی گسترده‌ای زدند و آن را در روزهای بعد ادامه دادند. تظاهرات در روز ۱۶ شهریور به اوج خود رسید. حکومت برای جلوگیری از گسترش اعتراضات در روزهای بعد، در بعضی از شهرهای بزرگ کشور از جمله تهران حکومت نظامی برقرار کرد. مردم تهران در روز ۱۷ شهریور به تجمع و راهپیمایی پرداختند که با تیراندازی نیروهای نظامی، تعداد زیادی از مردم شهید و زخمی شدند...

آمار شهدای ۱۷ شهریور هیچگاه به صورت دقیق مشخص نشد و آمار مختلفی برای آن ذکر شده است. فرمانداری نظامی تهران معتقد بود ۸۷ کشته و ۲۰۵ مجروح از این تظاهرات به جا ماند؛ اما مخالفان حکومت تعداد شهدا را بین ۳ تا ۵ هزار نفر اعلام کردند. گفته شده شهدا توسط کامیون‌های ارتش به نقاط خارج شهر منتقل و به صورت دسته‌جمعی دفن شدند. مراجع تقلید شیعه و علمای حوزه علمیه قم و مشهد در بیانیه‌های خود ضمن محکوم کردن این حادثه و اعلام عزای عمومی بر ادامه مبارزات تا سرنگونی کامل رژیم تأکید کردند. امام خمینی نیز این کشتار را در چندین نوبت محکوم کرد و خواهان ادامه مبارزات شد...

برشی از مبارزات مردم بر ضد سلطنت پهلوی در سال ۱۳۵۷ - منبع: کتاب جنایات ساواک شاه، ناصر کاوه



شهید

احمد شاه مسعود

فرمانده جهادی افغانستان

احمد شاه مسعود، سیاستمدار و فرمانده نظامی و وزیر دفاع پیشین افغانستان بود. او در جنگ شوروی در افغانستان و جنگ‌های داخلی افغانستان نقش مهمی داشت. مسعود از فرماندهان برجسته افغانستان علیه اشغال شوروی بین سال‌های ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۹ بود. در دهه ۱۹۹۰ شاخه نظامی دولت افغانستان را علیه شبه‌نظامیان رقیب رهبری می‌کرد و پس از غلبه طالبان، نیروهای نظامی مخالف طالبان در شمال افغانستان را رهبری می‌کرد. ترور مسعود به منظور اینکه در روحیه جنگ‌جویان تأثیر نگذارد، توسط محمد قسیم فہیم وزیر امنیت و فرمانده داوود، فرمانده قوای مرکزی ائتلاف شمال مخفی نگهداشته شده بود و نخست به رسانه‌ها از زخمی بودن او گزارش داده شد و سرانجام به مردم اعلام شد. مسعود در روز ۱۸ شهریور ۱۳۸۰، دو روز پیش از حملات ۱۱ سپتامبر، بر اثر انفجار دو فرد انتحاری مظنون به ارتباط با شبکه القاعده که خود را خبرنگار معرفی کرده بودند، در خواجه بهاءالدین ولایت تخار افغانستان به وقوع پیوست...

احمد شاه مسعود یکی از بزرگ‌ترین فرماندهان جنگ‌های چریکی در قرن بیستم بود و با یوسپ بروز تیتو، هوشی مین و چه گوارا مقایسه می‌شود، بویژه به دلیل آن‌که به دفعات توانست از زادگاهش دره پنجشیر در برابر حملات ارتش سرخ شوروی و بعدها طالبان دفاع کند و از اشغال پنجشیر جلوگیری کند به شیر پنجشیر و بعدها در دولت افغانستان و در دوره ریاست جمهوری حامد کرزای، به مسعود لقب «قهرمان ملی» دادند...

برشی از زندگی احمد شاه مسعود، فرمانده دره پنجشیر - منبع: کتاب استکبارستیزی و مبارزه شهدا، ناصر کاوه



شهید

محمد جواد باهنر

عاشق امام خمینی و ولایت فقیه بود

از ابعاد مهم زندگی شهید باهنر، عشق شدید شهید به ولایت بود. ایشان در کلاس‌های درس امام (ره) شرکت می‌کرد و از این طریق به شخصیت والای امام پی‌برد. محمد جواد از شاگردان بزرگ امام بود و با ورود امام به ایران از اولین کسانی بود که از ایشان استقبال کرد. در روزهای بعد از پیروزی انقلاب، همواره به عنوان یکی از بازوهای قوی ولایت فقیه به شمار می‌رفت. محمد جواد می‌گفت: هر زمان مشکلات به ما هجوم می‌آورد، با رسیدن به خدمت امام خمینی، امید و نیرویی تازه می‌گیریم و مشکلات حل می‌شود. این حاکی از اطمینان و علاقه او به خط رهبری و ولایت فقیه بود...

شهید باهنر انسانی فروتن و متواضع بود. هیچوقت خود بروز نبود. اما در عین حال، به هنگام کار بسیار قاطع بود. ظاهری بسیار نرم و ملایم داشت، اما باطنش بسیار پرجوابد بود. شهید باهنر به مردم علاقه خاصی داشت و همواره در بین مردم مستضعف حضور داشت. عمر خود را برای ارشاد مردم صرف کرد و معتقد بود اگر مردم آگاهی پیدا کنند و بسیج شوند، با وجود رهبری امام سدی محکم در حمایت اسلام اصیل به وجود خواهد آمد که هیچ سیلابی قدرت درهم شکستن آن را ندارد. بدین خاطر به روستاهای دور دست سر می‌زد و مردم آنجا باور داشتند که نخست وزیر مملکت به درد دل‌های آن‌ها گوش می‌دهد و مشکلات شان را برطرف می‌کند. هرگاه از محلات پایین شهر برای سخنرانی از ایشان دعوت می‌شد، حتما می‌پذیرفت و می‌رفتند...

برشی از زندگی نخست وزیر شهید، محمد جواد باهنر - منبع: کتاب پاسداری شهدا از ولایت فقیه، ناصر کاوه



شهید
اسدالله مدنی

امام جمعه عارف و عاشق تبریز

شهید مدنی در نطقی در جمع خبرنگاران ملت با اشاره به ماجرای یوسف و زلیخا در قرآن حکیم به آن قسمت از داستان اشاره کرد که وقتی زلیخا از عیب گیری زنان مصر با خبر شد آنان را به ضیافتی دعوت کرد و به دست هر کدام از آنان کارد و ترنجی داد و در میان مهمانی به یوسف دستور داد که وارد ضیافت شود... آمدن یوسف همان و بریده شدن دست زنانی که ملامتگر زلیخا بودند همان. سپس شهید مدنی با گریه دردناک پشت تریبون ادامه دادند: آقایان نکنند در محشر و قیامت، محمد رضا پهلوی جلوی ما را بگیرد و بگوید دیدید شما هم وقتی به دست تان ترنج دادند دست تان را بریدید و مثل من کاخ نشین و طاغوتی شدید... یک شب در نجف پشت سر شهید مدنی نماز خواندیم. وقتی مسجد خلوت شد، دیدم شروع کرد به گریه کردن. چون به من اظهار لطف داشتند، به خودم جرأت دادم و نزدیک شدم و علت گریه شان را جویا شدم. ایشان گفتند: یک نفر (که بعدا فهمیدم خودشان هستند) بعد از نماز امام زمان (عج) را دیده است. امام زمان به او گله کرده اند که: می بینی شیعیانم را. همه وقتی نماز تمام شد، بلافاصله پی کارهای خود رفتند و هیچ کدام برای فرج من دعا نکردند، تا شنیدم خیلی متأثر شدم. آیت الله مدنی در تبریز بارها از جانب گروه های ضدانقلاب مورد تهدید قرار گرفت و سرانجام روز جمعه ۲۰ شهریور سال ۱۳۶۰ و در ۶۸ سالگی، پس از اقامه نماز جمعه بر اثر انفجار نارنجک دستی سازمان منافقین خلق به شهادت رسید...

برشی از زندگی دومین شهید محراب تبریز، شهید اسدالله مدنی - منبع: کتاب جنایات و خیانت های منافقین خلق، ناصر کاوه



شهید تظاهرات ۱۷ شهریور تهران

جمعه صبح روز ۱۷ شهریور، صبحانه نخورده، صدا زد: مامان من میرم بادوستانم تظاهرات.. مامان، جانم مادر، اگر شهید شدم غصه نخوری ها! مثل پرنده ها از درب خانه بیرون پرید. صدایم را به زور از حنجره ام می شنیدم. نمی دانم تا آن موقع چطور راه می رفتم! در روز شهادتش وقتی همه به طرف خیابان کواکولا می رفتند، مردها به محبوبه گفته بودند: «شما برو اینجا نمان!» محبوبه به آنها جواب داده بود: اگر کار درستی است که زن و مرد ندارد. اگر هم کار غلطی است که شما هم نباید بروید. در راه پیمایی یکی از ماموران شاه، او را با گلوله هدف گرفته و به شهادت رساند... چند سال بعد نیز نامزدش شهید حسن اجاره دار و پدر بزرگوارش شهید غلامرضا دانش نماینده مردم آشتیان در مجلس شورای اسلامی در حادثه ۷ تیرماه سال ۱۳۶۰ به شهادت رسیدند و... به من گفتند پیکر پاک دخترت را تحویل نمی دهند! ولی من نمی توانستم. باید کاری می کردم. پیچیدم سمت غسالخانه. آنقدر به زن غسال التماس کردم تا دلش به رحم آمد. گفت: بیا ببین همینه بچه ات؟! دلم ریش شد. نمی توانستم آنچه را دیدم باور کنم! پیراهن آبی محبوبه من با یک گل سرخ درست روی قلبش. تازه خوابم برایم تعبیر شد! دشت پراز گل سرخ! در اطرافم گل های سرخ زیادی پرپر بودند. چه دشتی! مثل دشت کربلا... «آن روزی که به بهشت زهرا رفتم تا پیکر دختر شهیدم را تشییع کنم آن باغ گل سرخ برایم جلوه کرد. گل های سرخ همان شهدا بودند که فرزند من هم در کنارشان آرمیده بود...

برشی از زندگی شهیده، محبوبه آشتیانی از زبان مادر شهیده - منبع: کتاب به رنگ عشق، ناصر کاوه



شهید
علیرضا کریمی
مسافر کربلا

شهید علیرضا کریمی متولد ۲۲ شهریور سال ۱۳۴۵ مقارن با ایام ماه رمضان در مرحله سیچان اصفهان بدنیا آمد. به دلیل بیماری شدیدی که داشت پزشکان معتقد بودند که زیاد زنده نمی ماند. به طوری که در ۴ سالگی کبدش از بین رفته و دیگر امیدی به زنده ماندنش نبود. روزی سیدی سبزیپوش به مغازه پدرش مراجعه کرده و بی مقدمه می گوید کار خوبی کردی که علیرضا را نذر آقا ابالفضل (ع) کردی. همین امروز سفره آقا ابالفضل (ع) را پهن کن و به مردم غذا بده، سه مجلس روضه برای حضرت در حرمش نذر کرده ای که من انجام می دهم. سپس اسکناسی را جهت برکت کاسبی به پدر می دهد. علیرضا به طرز معجزه آسایی شفا می یابد به طوری که سالها بعد قهرمان ورزش های رزمی می شود. علیرضا در عملیات محرم در اثر اصابت گلوله خمپاره به سر و دست و پایش مجروح می شود. بعد از پایان دوران مجروحیت به جبهه باز می گردد. فرمانده گردان امیرالمؤمنین (ع) به خاطر شجاعت و مدیریتی که علیرضا از خود نشان داده بود، مسئولیت دسته دوم از گروهان ابالفضل (ع) را بهش می دهند... در سال ۱۳۶۱ عملیات والفجر ۱ منطقه عملیاتی فکه، علیرضا به شهادت رسید... در آخرین دیدار با خانواده اش به مادر می گوید ما مسافر کربلائییم، راه کربلا که باز شد برمی گردیم... ۱۶ سال بعد درست همان روزی که اولین کاروان به صورت رسمی عازم کربلا می شود، بیکرش را در منطقه فکه شمالی پیدا کرده و شب تاسوعای حسینی به میهن اسلامی باز می گردد...

برشی از زندگی شهید علیرضا کریمی از زبان مادر شهید - منبع: کتاب عباسیون، ناصر کاوه



شهید
حسن فاتحی
حسن سرطلا

حسن فاتحی شهریور ۱۳۴۸ در نجف اشرف به دنیا آمد؛ وقتی حسن ۲ ساله بود، در سال ۱۳۵۰ ما را از عراق بیرون کردند و زمانیکه وارد ایران شدیم، با توجه به سردی هوا ما را به شهرستان جیرفت از استان کرمان بردند. برای همه ما که از عراق آمده بودیم، چادر زدند؛ اطراف مان کوه بود؛ بعد از سه ماه ما را از کرمان به اصفهان منتقل کردند و بعد از ۳ سال در شاهین شهر ساکن شدیم... **حسن به خاطر موهای طلایی، قد بلند و تیپ خاصی که باعینک دودی داشت در جبهه به "حسن آمریکایی" یا "حسن سرطلا" معروف بود... به ظاهرش خیلی می رسید. در کل بچه خوش لباس و شیکی بود. جز حسن، در جبهه هیچ کسی نبود که شلوارش خط اتو داشته باشه. روزی هم که لباس ها و وسایلش را از جبهه آوردند، یک تافت موهم داخل آنها بود ولی در عین حال مومن و متدین بود. لحظات آخر و قبل از عملیات گریه می کرد و می گفت: ای کاش چهره زیبایي نداشتم؟! توی شهر شیطان بدجوری افتاده به جونم تا منو به گناه بندازه. ازم قول گرفت اگر شهید شدم با خون موهایش را خضاب کنم. حسن مقاومت کرد و اهل گناه نشد، تا اینکه شب عملیات کربلای ۴ تیر خورد توی سرش... جنازه اش موند و نشد بیارمیش عقب. بعد از ۱۲ سال استخون هاش برگشت. درست ۴۰ روز بعد از فوت پدرش... وقتی برای شناسایی رفتیم، استخوانهایش تیره رنگ شده بود؛ پلاکش همراهش بود؛ حتی تعدادی از موهای طلایی حسن روی لباس هایش ریخته بود و...**

برشی از زندگی شهید حسن فاتحی از زبان مادر و فرمانده اش - منبع: کتاب خودسازی شهید، ناصر کاوه



طنز و شوخی در جبهه ماجرای آقا فریبرز

شام دیر شده بود و نیامده بود. همراه با فریبرز برای گرفتن شام به عقبه، تدارکات لشگر رفتیم و غذا را گرفتیم... موقع برگشتن، دشمن دیوانه وار منطقه رو زیر آتش گرفت. به مقررمان که رسیدیم بچه ها رو برای گرفتن غذا صدا زدیم. همه با قابلمه های خودشان به خط جلوی سنگر تدارکات ایستاده بودند. دوباره دشمن شروع کرد به خمپاره زدن. فریبرز برای اینکه به بچه ها "روحیه" بدهد رفت بالا، پشت تویوتای تدارکات و با صدای بلند فریاد زد: "اگر با کشته شدن من، پایگاه موشکی پا بر جا می ماند و فاو حفظ می شود، پس ای خمپاره ها مرا دریابید!" در همین لحظه یه خمپاره زوزه کشان در کنارمان منفجر شد! همگی خوابیدند. فریبرز هم از پشت ماشین خودش رو به کف جاده پرت کرد و گرد و خاکی شد. بلند شد و خودش رو تکاند و گفت: آهای صدام زبون نفهم! شوخی هم سرت نمی شه و همه زدند زیر خنده...

یه روز از منطقه اودمدم مرخصی تهران رسیدم خانه دیدم مادرم با چندتا خانم دیگر دارند دم درب منزل مان سبزی پاک می کنند. آن زمان برای اینکه دشمن نفهمد ما در غرب کشور هستیم ما را با قطار می بردند جنوب دوکوهه و از آنجا با اتوبوس به غرب اعزام می شدیم. یکی از خانم های همسایه، پرسید ننه جان از کجا میائی، کدوم منطقه هستید. من هم برای اینکه حفاظت را رعایت کنم، گفتم مادر جان از جنوب... حاج خانم یه خنده ملیحی کرد و گفت: ای ننه همه لشگرکه غرب هستند، تو جنوب چی کار می کنی؟

برشی از شوخی و طنز شهدا و رزمندگان در جبهه - منبع: کتاب ماجراهای آقا فریبرز، ناصر کاوه



شهید

محمد علی رجایی

رئیس جمهور شهید، مردمی و فروتن

شما اگر می خواهید به من خدمتی کنید، گاه گاهی به یادم بیاورید که من همان محمد علی رجایی فرزند عبدالصمد اهل قزوین هستم که در آغاز نوجوانی خودم دوره گردی می کردم و قابلمه و بادیه فروش بودم...

یک بار که آقای رجایی فرزندش کمال را به مکان نخست وزیری برده بود، ایشان به دلیل علاقه زیادی که به موتورسواری داشت به یکی از نامه رسان ها گفته بود چون پدرم می گوید در این سن موتورسواری برای من خطر دارد، برایم موتور نمی خرد، اجازه دهید موتور شما را سوار شوم. پستیچی هم به آقای رجایی گفته بود که اجازه دهید دقایقی موتور نخست وزیری را به فرزندتان بدهم تا در محوطه سوار شود و چند دور بزند. اما با پاسخ تند آقای رجایی مواجه شده بود که آقا مگر این موتور مال پدرش است؟! مگر این وسایل شخصی من است که از من می خواهی اجازه بگیری. این موتور مال ۳۶ میلیون نفر ملت ایران است. من اگر این را اجازه بدهم فردا جواب مردم را چه بگویم...

شهید رجایی همیشه می گفتند: آنچه مردم را می آزارد و صدایشان را در می آورد. وجود تبعیضات ناروا و سوء استفاده از بیت المال است و بس! وصیت حقیقی من مجموعه زندگی من است.... به همه چیزهایی که گفته ام و توصیه هایی که داشته ام در رابطه با اسلام و امام با انقلاب تأکید می نمایم. به کسی تکلیف نمی کنم ولی گمان می کنم اگر تمام جریان زندگی مرا به صورت کتاب درآورند برای دانش آموزان مفید باشد...

برشی از زندگی رئیس جمهور شهید، محمد علی رجایی - منبع: کتاب شهدا و بیت المال، ناصر کاوه



شهید
علی عاصمی
سرآمد در نوآوری

علی عاصمی، برای آمادگی در عملیات کربلای ۵ همه را به جبهه جنوب فرستاده بود جز خودش و ۳ نفر دیگر که در کرمانشاه نگاه داشت تاماموریتی را تمام کنند؟ عراق در بمباران شهرها، از بمب جدیدی استفاده می کرد که ناتو به صدام داده بود. بمبی حدوداً ۸۰۰ کیلویی با مکانیزم انفجاری متفاوت و قدرت تخریب بالا. این بمب ها به منازل مردم می خورد و گاه ها عمل نمی کرد!؟ یک هفته پیش اکبر وعظ برای خنثی کردن یکی از همین ها رفته بود که شهید شد. علی، برای مراسم اکبر به تهران آمد، اما بقایای ماسوره همان بمب را همراه آورد و تا پاسی از شب، منزل ما مشغول بررسی آن بود.... بعد از ظهر ۱۳ دی ۱۳۶۵ علی عاصمی به همراه محسن گردن صراحی، داود پاکتژاد و احسان کشاورز در حال خنثی کردن یکی از همین بمب ها بودند که دسته جمعی پرواز کردند... فرمانده ای که رکورد همه نیروهای شهید و جانبازش را زد؟ علی و همراهانش در حین خنثی کردن راکت هواپیما در عمق ۳ متری زمین تیکه تیکه شدند؟ سردار شهید علی عاصمی بیش از ۱۳ طرح، اختراع و ابتکار نظامی از جمله «موشک ذوالفقار»، «آتشبار آر.پی.جی»، «سیم خاردار بر هیدرولیکی» و موارد دیگر را در طول جنگ تحمیلی به ثبت رساند. عاصمی در بیشتر رشته های نظامی سرآمد بود و بعدها در کسوت فرماندهی تخریب چندین تیپ و لشکر و قرارگاه از جمله قرارگاه خاتم الانبیا(ص)، آثار فراوانی از خود بر جای گذاشت...

برشی از زندگی سردار شهید، علی عاصمی - منبع: کتاب نوآوری های شهدا، ناصر کاوه



شهدای مظلوم فکه

فکه محل عروج شهدای گمنام

امروز روز پنجم است که در محاصره هستیم. آب را جیره بندی کرده ایم. نان را جیره بندی کرده ایم. عطش همه را هلاک کرده است. همه را جز شهداء که حالا کنار هم در انتهای کانال خوابیده اند. دیگر شهداء تشنه نیستند. فدای لب تشنه ات پسر فاطمه (س)... آخرین برگ از دست نوشته های یکی از شهدای گردان حنظله به جا مانده در منطقه عملیاتی والفجر مقدماتی در فکه... نمی دانم چقدر از گردان حنظله می دانی؟! سیصد نفر در یکی از کانال ها محاصره شدند و اکثراً با آتش مستقیم دشمن یا تشنگی مفرط به شهادت رسیدند.. در آن موقعیت، عراقی ها مدام با بلندگو از نیروها می خواستند که تسلیم شوند و بچه ها در جواب با آخرین رمق خود، فریاد تکبیر سر می دادند. آن شب آنان فریاد سر دادند اما سر تسلیم فرود نیاورند...

فکه یکی از مناطق مورد بازدید زائران مناطق عملیاتی دفاع مقدس محسوب می شود... فکه منطقه ای است با تپه ماهورهای فراوان. خوزستان که یکی از محورهای اصلی تجاوز و حمله ارتش بعث عراق به شمال خوزستان بوده است. دشمن پس از اشغال فکه میادین مین و موانع فراوانی را در این منطقه ایجاد کرد. عملیات والفجر مقدماتی در روز ۸ بهمن ۱۳۶۱ آغاز شد و بعثت لو رفتن عملیات و تجهیزات فراوان دشمن و مسلح بودن زمین منجر به پیروزی و پیشروی نشد. شهیدان حسن باقری و مجید بقایی که از فرماندهان بزرگ سپاه بودند قبل از عملیات والفجر مقدماتی در فکه شمالی به شهادت رسیدند...

منطقه عملیاتی فکه در عملیات والفجر مقدماتی - منبع: کتاب خاطرات در دناک شهدا، ناصر کاوه



شهید
مهدی(حامد) کوچک زاده
با خودش کتابخانه سیار داشت

شهید مهدی(حامد) کوچک زاده متولد ۲۸ شهریور ۱۳۶۱ در شهرستان رشت است. حامد کوچک زاده اعتقاد داشت باید برای کتاب هزینه کرد، ولی خود حامد کتاب هایش را قرض می داد و پیگیر بود دوستانش آن را بخوانند و نظرشان را بنویسند. کتابخانه حامد پر بود از کتاب هایی که دستخط او در صفحات اولش دیده می شود. حتی در سوریه هم بر کتابخوانی اصرار داشت. حامد کوچک زاده، کتابخانه سیار بود. شب هایی که هیئت و مراسم می گرفتند، شب آخر که می شد و می خواستند وسایل را جمع آوری کنند، یک فضای شادی داشتند. همیشه از این ناراحت بود که روزهای تکراری داشته باشد و اگر روزی می گذشت و خدمتی نمی کرد، آن شبش حتما این گله را داشت که امروز تمام شد و ما هیچ کاری نکردیم... در زمان رفتن حامد به سوریه با اشک هایم او را بدرقه کردم، می دانستم اگر حامد بماند و به سوریه نرود بیشتر اذیت می شود و دلیل رضایتم همین بود. حامد چون اعتقاد داشت کاری از دستش بر نمی آید و باید تفنگ به دست بگیرد، به سوریه رفت. همیشه تفنگ به دست گرفتن را جزء کارهای آسان زندگی می دانست. معتقد بود که اینجا بمانی و کار فرهنگی انجام بدهی خیلی اهمیتی بیشتر است و همیشه این موضوع را به دوستانش که نتوانسته بودند اعزام شوند خاطرنشان می کرد. حامد در روز، ۱۲ بهمن ۱۳۹۴ به شهادت رسید. از شهید کوچک زاده ۳ فرزند به یادگار مانده است و فرزند سومش بعد از شهادتش به دنیا آمد...

برشی از زندگی شهید مدافع حرم، مهدی(حامد) کوچک زاده - منبع: کتاب مدافعان حرم، ناصر کاوه



شهید

سید علی مرتضوی

کهکشان اشک برای اهل بیت (ع) بود

آیت الله علامه طباطبایی می فرمایند: برای رسیدن به عرفان کامل دو راه و دو مکان بیشتر وجود ندارد؛ یا در حرم ابا عبدالله (ع) یا در مجلس ابا عبدالله (ع)... علی مرتضوی تمام آرزویش رسیدن به کربلا و زیارت امام حسین (ع) بود. ولی دست تقدیر الهی برایش "شهادت" را رقم زده بود... شهید مرتضوی در مجالس ارباب آنچنان خالصانه عزاداری و با عشق و حرارت برای امام حسین (ع) اشک می ریخت و سینه می زد که تمام افراد را تحت اثر قرار می داد و خیلی ها با گریه و زاری علی، برای مولا گریه می کردند... اولین خصوصیت شهید مرتضوی در یک کلام این است که باشنیدن نام امام حسین (ع) و حضرت زهرا (س) می لرزید، فریاد می کشید و اشک می ریخت... "علی عاشقی بود که همه عاشقش بودند، چون علی عاشق ابا عبدالله بود"... علی برای امام حسین (ع) می سوخت و با تمام وجود اشک می ریخت. از روی سوز و از روی اعتقاد اشک می ریخت و وقتی هم دعا و زیارت عاشورا می خواند، قبل از همه و بیشتر از همه، خودش گریه می کرد... قبل از شهادتش خواب حضرت زهرا (س) را دیده بود که به حضرت مادر خطاب کرده بود... بعد از دیدن خواب خانم، همه بچه ها در منطقه، آسید علی خطابش می کردند... یاد تمام شهدای گریه کن و سینه زن اهل بیت (ع) همانند: امیر تهرانی، مصطفی درخشان، مهدی سیفی، محمد سپهری، علی محمدی، عباس پورا حمد، محمد ملکی، مصطفی ملکی، احمد کیائی حسین پورتنقی، برادران باقری، دستجردی، جمشیدی، صفاری، فخارنیا و... گرامی باد...

برشی از زندگی شهید سید علی مرتضوی - منبع: کتاب عشاق الحسین، ناصر کاوه



شهید محمد بابایی

تنها مادر شهید ژاپنی دفاع مقدس

کونیکو یامامورا؛ تنها مادر شهید ژاپنی دفاع مقدس است. کونیکو از خانواده ای بودایی در ژاپن می‌آید که پس از آشنایی با یک تاجر ایرانی و سال‌ها پیش از انقلاب اسلامی در ۲۰ سالگی به ایران مهاجرت کرد و مسلمان شد. یامامورا که معتقد است آشنایی با یک مسلمان ایرانی مسیر زندگی اش را برای همیشه تغییر داد، نام قرآنی «سبا» را برای خود انتخاب کرد. سه فرزند به نام های سلمان، بلقیس و محمد ثمره ازدواج او با همسرش بوده‌اند. از اوزاکای ژاپن تا ایران اسلامی و مسلمان مقلد امام خمینی که پیوست به انقلاب اسلامی. یک انسان متحول شده از شرق بودایی به اسلام علوی گرویده، معلم مدرسه، نقاش کودکان، پژوهشگر حوزه اسلام شناسی و مترجم متون اسلامی و مادر شهید، همه اینها یک نفر است که اگر بخواهیم "کونیکو یامورا" یا "سبا بابایی" را معرفی کنیم... کونیکو یامامورا تنها مادر شهید سال های دفاع مقدس است که اصالتی ژاپنی دارد. فرزندش محمد بابایی، در ۱۸ سالگی به جبهه رفت و یک سال بعد در ۱۳۶۲ در عملیات والفجر یک در منطقه فکه به شهادت رسید. پیش از این پسر بزرگ این مادر شهید نیز به جبهه رفته بود که پس از مجروح شدن و بازگشت، محمد در جبهه حاضر شد...

نوه مادر ژاپنی شهید بابایی به نقل از مرحومه (کونیکو یامامورا) مادر بزرگ خود می‌گوید:
«وقتی فرزندم به شهادت رسید بر سینه خود کوبیدم و تازه فهمیدم چرا مردم برای امام حسین(ع) عزاداری می‌کنند و بر سر و سینه خود می‌زنند.»

برشی از زندگی مرحومه سبا بابایی، مادر شهید محمد بابایی - منبع: کتاب ره یافتگان حسینی، ناصر کاوه

www

دفاع مقدس

[illegible]

جنگ تحفظی عراق بر ایران

2-A 499 2AAA

(بسم الله الرحمن الرحيم)

۷۹۳ روز عملیات انفجاری ۲۰۷ روز عملیات انفجاری

۳۲

مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران

9FF
FAY

100

جمله

تعداد شهیدان و غایبان

أولئك الذين هم في شك من قولنا

۱۹۰ هزار نفر

۴۰۰ هزار نفر

ملولانی توہین جنگلہ قرون مسلمہ — جنگلہ ایران و عراق

(continued)

• *Algal blooms* or *red tides* are common in coastal areas.

عملیات های هجوم دفاع مقدس

و دشمن با عملیات بیت المقدس ، طرح الفروسین ، طوفان القدس ،
نفس الامم ، کربلای ۵ ، والفجر ۴ ، بدر ، خیبر ، والفجر عسکری

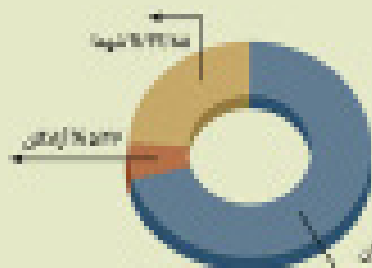
۷ عملیات بارز مقدس (یا علی ع) ۶ عملیات بارز مقدس (یا الله)

۸ ۵ عملیات بارز مقدس (یا صاحب الزمان عج)

۱۱ ۶ عملیات بارز مقدس (یا حسین ع)

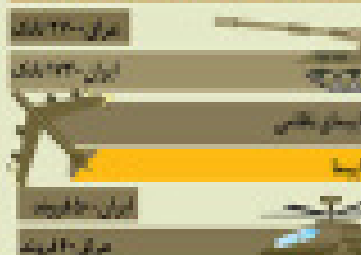
۱۳ عملیات بارز (یا زهرا الع) ۱۲ عملیات بارز (یا محمد رسول الله)

کشته ۳۱٪ شهید



از گران هشت سال دفاع مقدس

ت جنگی ایران و عراق بیش از جنگ



گزارش آماری شهیدان

۲۵۵۴۱ سال

۲۰ تا ۱۶ سال

۲- تا ۱۶ سال

و کمترین بیشترین تعداد شهدا هر کشور



میلیارد دلار ایران ایران

میلیارد دلار برای عراق

بازسازی خرابی ناشی از جنگ

های عراق

در خیابان و دستکاری
مؤامنه و سازمان اطلاعات
و با همکاران خارجی و
و در دست

کل شهیدان
۳٪

۴۰۰ هزار نفر

شهیدان زن در دوران جنگ

از بین شهیدان



منابع: گزارشات و اسناد
دفاع مقدس

جهانی یا جنگ تحمیلی



تجاوز عراق در ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ عراق با ۳ سپاه، ۳۶۶ هواپیما، ۴۰۰ بالگرد، ۳۱۰۰ تانک، ۲۳۰۰ نفر، ۱۵۰۰ توپ صحرایی، ۴۰۰ توپ ضد هوایی و تعداد بی شماری موشک زمین به هوا، هوا به هوا، زمین به زمین و انبوه سلاح و... آغاز شد. این جنگ ۲۸۸۷ روز به طول انجامید که طی آن ۱۰۰۰ روز نبرد فعال بود که ۷۹۳ روز حمله از سوی ایران و ۲۰۷ روز از سوی عراق بوده است... در طول جنگ ۳۸۲ هزار نفر از نیروهای دشمن کشته یا زخمی شدند و ۷۲ هزار نفر به اسارت ایران درآمدند. در این ۸ سال ۳۷۱ فروند هواپیما و ۸۲ فروند بالگرد دشمن منهدم شد. ۱۷۰۰ دستگاه تانک و نفربر، ۴۸۰ قبضه توپ و ۳۶۳۳ دستگاه خودرو نظامی به غنیمت ایران درآمد و ۵۷۵۸ دستگاه تانک و نفربر، ۵۳۲ قبضه توپ و ۵۱۵۲ دستگاه خودرو نظامی دشمن منهدم شد... ایران به غیر از عراق از ۱۸ کشور دیگر اسیر گرفت و در واقع ایران با همین مردم، با تمام دنیا جنگید. ذخایر ارزی عراق که در ابتدای جنگ ۳۰ میلیارد دلار بود، پس از شکست آنها در خرمشهر به صفر رسید و پس از پایان جنگ، عراق ریش از ۷۰ میلیارد دلار بدهی داشت. مجموع کمک‌های نظامی به عراق ۸۰ میلیارد دلار بود. در پایان جنگ عراق با ایران با پشتیبانی بلوک شرق و غرب، عراق ۶۰۰ فروند هواپیما، ۳۲۵ بالگرد، ۶۲۳۰ تانک، ۳۹۰۰ توپخانه دوربرد، و بیش از ۶۰ لشکر آماده نبرد شامل ۱ میلیون و ۳۰۰ هزار نفر نیرو داشت که حدود «سه برابر» نیروهای مشابه در ایران می‌شد!؟ صدام پس از آتش بس با ایران با سرمستی و غرور به کویت حمله کرد...

برشی از ایستادگی ملت سرافراز و شجاع ایران در جنگ تحمیلی. منبع: دست‌آورد های ۸ سال دفاع مقدس، ناصر کاوه



شهید

علیرضا توسلی

فرمانده لشکر فاطمیون افغانستان

شهید علیرضا توسلی معروف به شهید ابوحماد یکم مهر ۱۳۴۱ در افغانستان به دنیا آمد و در سال ۱۳۶۳ به ایران مهاجرت کرد. علیرضا در حوزه علمیه اصفهان و سپس در حوزه علمیه قم مشغول به تحصیل شد و به موازات تحصیل به کار ساختمانی اشتغال داشت. توسلی تمام زندگی اش را رزمنده بود و در جبهه ها جنگید. با شروع جنگ ایران و عراق به کردستان رفته و بیش از یک سال در آن منطقه حضور داشت. وقتی جنگ ایران و عراق به پایان رسید، برای جنگ با ارتش شوروی به افغانستان رفت و دوباره در سال ۱۳۷۴، زمانی که نیروهای طالبان در افغانستان روی کار آمده بودند، برای دفاع از وطن عزیزش به جنگ با طالبان رفت و یکی از فرماندهان لشکر محمد رسول الله (ص) افغانستان بود. وقتی داعش ظهور پیدا کرد در تاریخ ۲۲ اردیبهشت ماه ۱۳۹۲ راهی سوریه شد. در واقع، شهید توسلی، فرمانده و بنیانگذار لشکر فاطمیون بود و توانست دلسوختگان و عاشقان ولایت را برای دفاع از حریم و حرمت حضرت زینب (س) دور هم جمع کند. یک سال بعد، مصادف با ۹ اسفند ۱۳۹۳ در شهر درعا شهید شد و آرامگاهش در مشهد است. در میان دلوریهایش، نیمه گشده اش را پیدا کرده و با ام البنین ازدواج کرد. این ازدواج یک پسر به نام حامد و دو دختر برای آن ها به ارمغان آورد... در مراسم پاسداشت ادبیات جهاد و مقاومت در مشهد، تقریظ حضرت امام خامنه ای بر کتاب خاتون و قوماندان روایت زندگی همسر شهید علیرضا توسلی فرمانده لشکر فاطمیون، منتشر شد...

برشی از زندگی سردار شهید مدافع حرم، علیرضا توسلی - منبع: کتاب شجاعت امام و شهدا، ناصر کاوه



شهید رضا بخشی

جانشین لشکر فاطمیون افغانستان

رضابخشی، معاون لشکر فاطمیون، جوان ۲۸ ساله، کارشناسی علوم اسلامی و به سه زبان فارسی، انگلیسی و عربی حرف میزد و پذیرش مسکو هم داشت. نزدیک ۲ سال بود که به جبهه علاقمند شده بود و در رفت و آمد بود. برای انجام دادن کارهای مربوط به شهدا سر از پا نمی شناخت، همیشه در حال فعالیت بود و خلاصه از آن آدمهایی بود که تکلیفش با خودش مشخص بود. رضا فهمیده بود که چکار باید بکند، از دنیا و مافیها آن گذشته بود و فقط به شهادت می اندیشید. در منطقه او را به اسم "فاتح" می شناختند. وقتی جایی اسم فاتح به میان می آمد، همگی پشت شان گرم بود که عملیات حتما با پیروزی همراه است. فاتح را آنهایی می شناسند که در عتیبه و ملیحه و درعا و غوطه شرقی و حلب با داعش جنگیدند و از نزدیک شاهد دلاوری ها و رشادت های این استوانه ایثار بودند... فاتح چشم در چشم داعشیان می جنگید و هراسی به دل راه نمی داد، خیلی اوقات پیکر مطهر شهدا را از زیر تیرباران دشمن به دوش می گرفت و به پشت خاکریز منتقل می کرد، خیلی از مجروحان جنگی را چندین کیلومتر روی دوش خود می کشید و از مهلکه نجات می داد. یکبار هم گلوله ای شانه اش را دریده بود، اما او با این زخم ها خم به ابرو نمی آورد. می گفت: سرمان هم برود نمی گذاریم دست داعش به زینیه برسد... مهمترین پیروزی فاتح، عملیات ملیحه بود، ملیحه منطقه ای بسیار استراتژیک در شرق دمشق و اولین منطقه از غوطه شرقیه بود و....

برشی از زندگی سردار شهید فاطمیون، رضا بخشی - منبع: کتاب شجاعت امام و شهدا، ناصر کاوه



استعداد رزمی دشمن در روز اول هجوم سراسری به خرمشهر بیش از ده هزار نیروی مسلح با آتش شدید توپخانه و پوشش مناسب هوایی بود. این در حالی بود که تکاورها و نیروهای پاسدار و مردمی خرمشهر حدود هزار نفر بودند و از هیچ نیروی زرهی، آتش توپخانه و پوشش هوایی نیز برخوردار نبودند؟! در اولین هفته درگیری در خرمشهر، تکاوران نیروی دریایی بیش از ۳۰ شهید و زخمی دادند. تکاوران دریایی حدود ۶۰۰ نفر وارد خرمشهر شدند که تعداد ۷۶ نفر در روزهای مختلف جنگ در خرمشهر به شهادت رسیدند و حدود ۳۰۰ نفر هم زخمی و مجروح شدند. یعنی در مجموع از گردان ۶۰۰ نفره، ۳۷۶ نفر شهید و مجروح شده بودند... اولین ماموریت تکاورهای نیروی دریایی در خرمشهر، برای انهدام بندر فاو در نظر گرفته شده بود. این منطقه محل استقرار ایستگاههای رادار و سکوها و پرتاب موشک دشمن بود. تکاوران پس از انهدام تاسیسات مورد اشاره، کمی بعد سایت موشکی و رادار عراق در اروندرود را نیز منفجر کردند...

عملیات مروارید هم با حضور تعدادی از تکاوران ورزیده نیروی دریایی شروع شد. در جریان این عملیات، در روز ۷ آذرماه ناوچه پیکان یکی از ناوهای عراقی را منهدم کرد و دیگری را هم با توپها به قعر دریا فرستاد. در نهایت ناوچه پیکان هم هدف حمله موشکی قرار گرفت و تمام نفرات آن به شهادت رسیدند و از تکاوران حاضر در این عملیات، تنها پیکر سه شهید پیدا شد. به همین مناسبت روز ۷ آذر را روز نیروی دریایی نامیدند...

برشی از زندگی تکاوران شهید نیروی دریایی ارتش - منبع: کتاب شهدای ارتشی، ناصر کاوه



شهید

یوسف حیدری

چهارم مهرروز سرباز مبارکباد

تیرماه ۳۱ تیرماه ۱۳۶۷ بود که در حوالی نفت شهر به محاصره نیروهای عراقی درآمدیم. در حالی که ایران قطعنامه ۵۹۸ را پذیرفته بود، دشمن با نیرو و تدارکات وسیع به مواضع نیروهای ایرانی حمله نمود. وضعیت بسیار نابرابری بود و یوسف این را خوب می دانست، اگر تانکهای دشمن از گردنه رد شوند، گردان ۷۴۴ نابود می شود. به ناگاه یوسف با چهار عدد نارنجک تفنگی از جایش برخاست و همچون یک دوندۀ سرعت شروع به دویدن کرد تا به معبر رسید، در یک لحظه خود را به زمین انداخت و در امتداد شنی تانک دراز کشید. ضامن نارنجک را کشید، ناگهان صدای چند انفجار به گوش رسید؟ تانک از کار افتاد! جوی باریکی از خون از زیر شنی تانک جاری شد و خاک منطقه نفت شهر باخون شهید یوسف حیدری رنگین شد....

"چهارم مهرروز سرباز" را گرامی می داریم چراکه ادای احترام به سربازان حداقل کاری است که از دست ما برای تشکر و قدردانی از آن ها برمی آید. سربازان وطن، افراد که نمادی از صبوری، ایثارگری و فداکاری هستند که بادهوری از خانواده و مرزبانی در مرزهای کشور، شرایط جمع بودن خانواده های ایرانی را در کنار یکدیگر و کنار یک سفره نشستن را برای آن ها فراهم می کنند. این روز در کنار احترام به سربازانی که برای دفاع از میهن شهید شدند، از سربازانی که در حال حاضر به دور از خانواده و عزیزان خود در حال گذراندن دوران خدمت هستند هم قدردانی می شود....

برشی از زندگی سرباز شجاع وطن، شهید یوسف حیدری - منبع: کتاب شجاعت امام و شهدا، ناصر کاوه



شهید

سید عبدالکریم هاشمی نژاد

بشارت شهادت از سوی شهید بهشتی

در مدت مبارزه‌اش علیه شاه ۴ بار روانه زندان شد. در سال ۱۳۵۷ مبارزات و خدمات بی‌شائبه و مجاهدت‌های مخلصانه آن بزرگمرد مورد تقدیر و تشکرامام خمینی واقع شد. امام در نامه‌ای خطاب به وی فرمود: «من چشمم به افرادی چون شما روشن است.»

با پیروزی رزمندگان و شکست حصر آبادان، در آستانه برگزاری سومین انتخابات ریاست جمهوری (مهر ۱۳۶۰) تضعیف روحیه مردم، مأموریت جدید منافقان بود. بدین منظور ترورهای نژاد در دستور کارشان قرار گرفت. دو روز قبل از عملیات یعنی ۵ مهر ماه ۱۳۶۰ طی تماس تلفنی او را تهدید به مرگ کردند. سید که عاشق شهادت بود، وعده امام خمینی که «من با اجل طبیعی از دنیا می‌روم تو به فکر خودت باش» را لحظه‌ای بیاد آورد. و در انتظار شهادت روز شماری می‌کرد... هاشمی نژاد، به یاد رؤیای چند روز پیش خود افتاد: شهید بهشتی در رؤیایی صادق به دیدار مرحوم واعظ طبسی آمد و هاشمی نژاد را به ملاقات خصوصی دعوت کرد: شهید مظلوم وارد مشهد شد و در صحن امام نشست و با هاشمی نژاد خیلی گرم و خصوصی مشغول صحبت گردید. وقتی آقای طبسی وارد شد تا با این دو به عنوان مهمان صحبت کند، ناگاه شهید مظلوم بهشتی با همان حالت تواضع و فروتنی جلو آمد و گفت: شما فعلاً تشریف داشته باشید. با شما کاری نداریم، بلکه با آقای هاشمی نژاد کمی کار خصوصی داریم. هاشمی نژاد در روز شهادت امام جواد(ع) به دست منافقین به شهادت رسید...

برشی از زندگی مبارز شهید، سید عبدالکریم هاشمی نژاد - منبع: کتاب جنایات و خیانت‌های منافقین خلق، ناصر کاوه



نمیدانند سید حسن نصرالله یعنی چه!

اینکه می بینید فلان مدّعی روشنفکری مثلاً فرض بفرمایید در مورد حزب الله لبنان یا سید حسن نصرالله... ابراز شبهه میکند، این بر اثر نشناختن محیط است... خوشبینانه اش این است که نمیدانند در منطقه چه خبر است، نمیدانند سید حسن نصرالله یعنی چه، حزب الله یعنی چه ارتباطش با ایران چه تأثیراتی در سرنوشت کشور و سرنوشت انقلاب دارد.

رهبر انقلاب اسلامی

۱۳۹۵/۰۴/۱۲



آن کسانی که با این جنایات مَدّعی حقوق بشرند انسانهای بزرگی، چهره‌های نورانی‌ای مثل سید حسن نصرالله را، مثل هنتیه را، مثل سلیمانی را مثل بقیّه‌ی شهدای بزرگ را تروریست میخوانند و مینامند در حالی که باند تروریستی، خودشان هستند، باند جنایت‌کار خودشان هستند؛ این را امروز دنیا دارد میفهمد و بحمدالله دانسته‌اند، فهمیده‌اند.

شهدای بزرگ و چهره‌های نورانی

رهبر انقلاب اسلامی | ۱۴۰۳/۸/۱۲ | KHAMENEI.IR



شهیدان نصرالله و نیلفروشان

شهادت رهبر حزب الله و یاران وفادارش

ساعاتی پیش از وقوع ترور دبیرکل حزب الله، اطلاعاتی به دست سازمان های امنیتی رژیم صهیونیستی می رسد که نصرالله عصر روز جمعه ۶ مهرماه، برای برگزاری نشستی با گروهی از فرماندهان حزب الله و مستشاران ایرانی، وارد مقر رهبری حزب الله در محله حاره حریک در ضاحیه بیروت خواهد شد. منطقه حاره حریک در شمال فرودگاه بیروت واقع شده و مقری که مورد حمله اسرائیل قرار گرفته در طبقه زیرین یک ساختمان چند طبقه در نزدیکی بزرگراه امام خمینی واقع شده بود...

پس از عملیات شناسایی هواپیماها و پهپادهای شناسایی اسرائیل در بیروت و تأیید اطلاعات جلسه، دستور اجرای عملیات ترور تحت عنوان "نظم جدید" صادر می شود. ترور شهیدان سیدحسن نصرالله رهبر حزب الله لبنان، سردارعباس نیلفروشان مسئول محور لبنان در نیروی قدس، حاج علی کرکی فرمانده محور جنوب لبنان و تعدادی دیگر از اعضای ارشد حزب الله در ۶ مهر ۱۴۰۳ با استفاده از ۸۵ بمب سنگر شکن ساخت آمریکا، انجام شده است. با این حال گفته شده، پیکر نصرالله سالم بوده و علت شهادتش شوک یا ضربه ناشی از انفجار یا استنشاق گازهای سمی ناشی از بمباران اعلام شده است. محل حضور نصرالله و همراهانش چند طبقه زیر زمین بوده و تاسیسات زیرزمینی آسیب زیادی ندیده است، ولی اساساً موج انفجار باعث می شود که مویرگ ها از درون بترکد، بنابراین موج انفجار شدید و مسمومیت و... باعث شهادت این عزیزان شده است...

برشی از عملیات ترور رهبر حزب الله و یاران وفادارش - منبع: کتاب جنایات و خیانت های آمریکا بر ضد ایران، ناصر کاوه



فرمانده هان شهید

۷ مهر ۱۳۶۰

شهادت مقامات عالی رتبه ارتش و سپاه

پس از پایان موفقیت آمیز عملیات ثامن الائمه، در ۷ مهر ۱۳۶۰ پنج تن از فرماندهان رده بالای ارتش و سپاه، جهت تقدیم گزارش به امام خمینی عازم تهران می‌شوند. به این منظور، یک فروند هواپیمای سی ۱۳۰ با چهل نفر سرنشین و ۲۷ مجروح و ۳۲ تن از شهدای عملیات ثامن الائمه از فرودگاه اهواز به مقصد تهران به پرواز درآمد، اما این هواپیما در ۳۰ کیلومتری فرودگاه مهرآباد در جنوب غربی کهریزک دچار سانحه شد و آتش گرفت. در نتیجه این سانحه ۴۹ نفر از سرنشینان هواپیما از جمله، پنج فرمانده ارشد جنگ به نام‌های سرلشکرولی الله فلاحی، جانشین ستاد مشترک ارتش، سرتیپ موسی نامجو، نماینده امام در شورای عالی دفاع و فرمانده دانشکده افسری، سرتیپ جواد فکوری، فرمانده نیروی هوایی و مشاور در ستاد مشترک ارتش، یوسف کلاهدوز، قائم مقام سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و محمدعلی جهان آرا، فرمانده سپاه خرمشهر شهید شدند...

دلیل دیگر اهمیت این سقوط، مشکوک بودن سانحه بود؛ کارشناسان معتقدند این سقوط، خرابکاری و در ادامه پروژه نفوذ بود که نمود اصلی آن در تابستان سال ۱۳۶۰ خود را در انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی، انفجار دفتر نخست‌وزیری و همچنین ترور و شهادت دادستان انقلاب کشور نشان داد؛ نفوذی که تا در بیت امام خمینی هم رخنه کرد و اگر هوشیاری مقام‌های امنیتی نبود، امکان داشت بمب ۸ شهریور ۱۳۶۰، زودتر از آن تاریخ، امام خمینی را (به جای شهیدان رجایی و باهنر) به شهادت برساند!

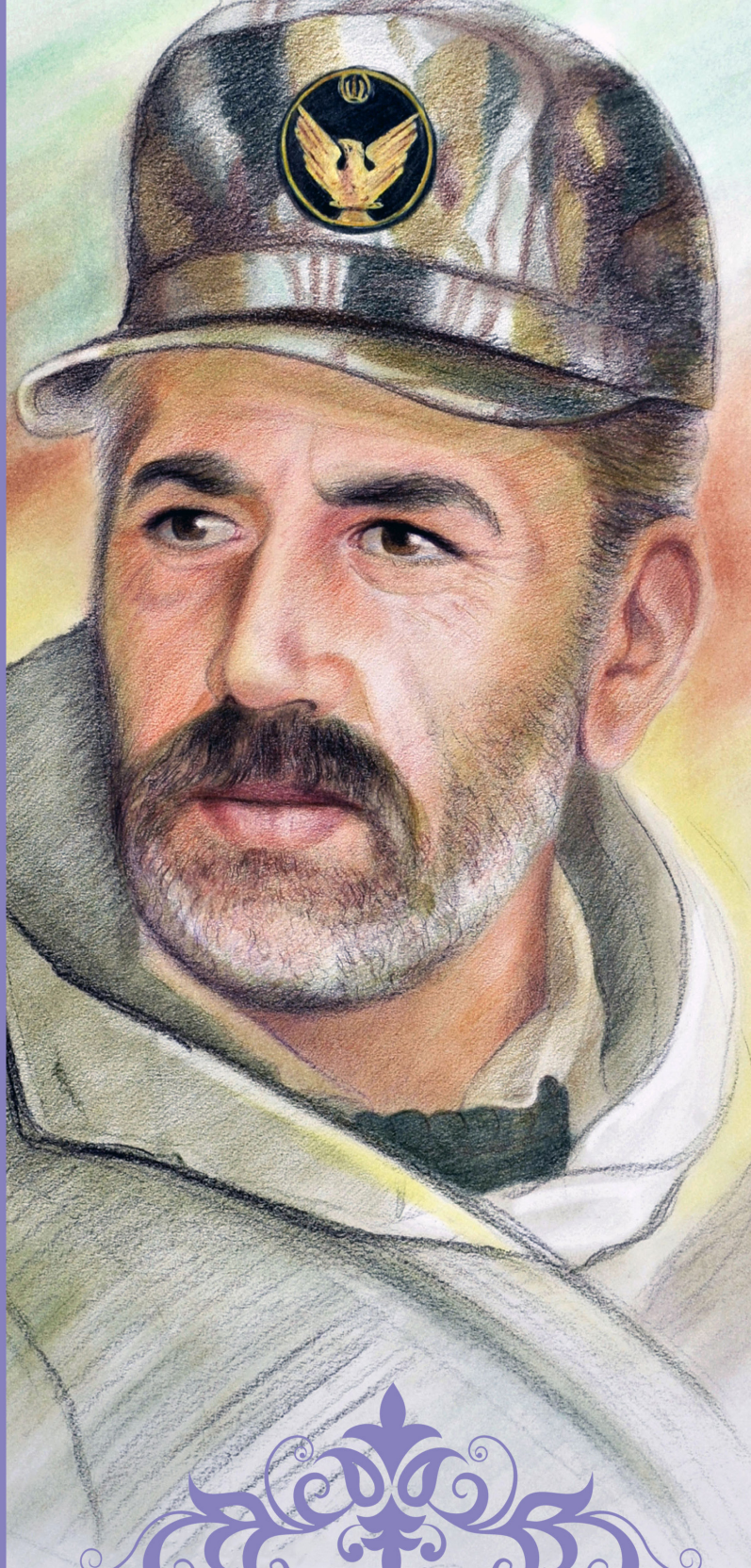
سقوط هواپیمای حامل فرمانده هان ارشد ارتش و سپاه - منبع: کتاب خاطرات دردناک شهدا، ناصر کاوه

شهادت سرداران اسلام: فلاحی، فکوری، نامجو، کلاهدوز و جهان آرا (۱۳۶۰ هـ.ش)، روز بزرگداشت فرماندهان شهید دفاع مقدس،

روز آتش نشانی و ایمنی، روز بزرگداشت شمس



خرداد سال ۶۳ بود. خ
می روی و امتحان
«خب برای سال آیند
و ثبت نام می کنی. ب
نشد و بلافاصله طبر
«پسرم تجربه ای د





همه آنکه

حسن ، پسرش را برای آزمون کنکور به جلسه امتحان رساند. در طول راه از افشین پرسید : « به سلامتی می دهی و حتما موفق می شوی .اما اگر احیانا امسال موفق نشوی، برنامه ات چیست؟ افشین گفت : « نه ، اگر قبوی نشدی ، به نظام وظیفه می روی به هیچ کس هم نخواهی گفت که پدرت سرهنگ است!» اتفاقا آن سال ، افشین در کنکور سراسری قبول شد . دستور پدرش ، خود را معرفی کرد و سریع هم اعزام شد . مادرش نگران او بود . به حسن می گفت : « کار نظامی ندارد» او بارها درباره اینکه برای افشین کاری انجام دهد، به حسن سفارش می کرد. اما حسن می گفت : « مگر بچه های مردم کجا هستند؟! افشین هم مثل آنها!»

برگرفته از کتاب « چریک پیر»





شهید

حسن آبشناسان

فرمانده شجاع لشکر نوهد ارتش

حسن آبشناسان همراه بسیجیان عشایر که به آنان آموزش نظامی داده بود با تیم های ۱۰ نفره به واحدهای ارتش متجاوز حمله کرد و ضمن کشتن ۱۰ نظامی عراقی و انهدام تعدادی از تجهیزات آنها، ۷ تن از نیروهای متجاوز را به اسارت درآورد که اولین گروه از اسرای عراقی جنگ به شمار می آیند. آبشناسان، نخستین رزمنده مقاومت مردمی بود که از موتورسیکلت تیزرو استفاده کرد و این ابتکار را برای مقاصد نظامی رواج داد...

این فرمانده دلاور در سال ۱۳۶۲ به فرماندهی قرارگاه حمزه سید الشهدا (ع) در غرب کشور برگزیده شد و با همکاری شهیدان محمد بروجردی، ناصر کاظمی و محمود کاوه به سازماندهی نیروهای مشترک ارتش و سپاه همت گماشت و در کنار دیگر دلاورمردان ارتش و سپاه با تلاش شبانه روزی از هرگونه تردد و از فعالیت نیروهای ضدانقلاب در کردستان جلوگیری به عمل آورد... حسن با کمک ۸ کلاه سبز ایرانی در منطقه دشت عباس چنان بلایی بر سر نیروهای عراقی آورد که رادیو عراق اعلام کرد؛ یک لشکر از نیروهای ایرانی در دشت عباس مستقر شده است. حسن طی نامه ای به صدام وی را به نبرد در دشت عباس فرا خواند. صدام یک لشکر به فرماندهی "ژنرال عبدالحمید" به منطقه دشت عباس فرستاد، "عبدالحمید" کسی بود که در اسکاتلند از حسن آبشناسان شکست خورده بود و هفتم شده بود. پس از نبردی نابرابر و طولانی عراقی ها شکست خوردند و حسن آبشناسان، شخصا ژنرال عبدالحمید را به اسارت گرفت...

برشی از زندگی سرلشکر شهید، حسن آبشناسان - منبع: کتاب شجاعت امام و شهدا، ناصر کاوه



شهید غلامعلی پیچک همیشه جلودار و خلاق

پیچک در عملیات مطلع الفجر و در نوک پیکان گردان وارد نبرد علیه دشمن شد و در منطقه قاسم آباد واقع در ارتفاعات برآفتاب با نیروهای دشمن تن به تن درگیر شد و ظهر روز ۲۰ آذرماه ۱۳۶۰ بر به شهادت رسید...

پس از شهادت پیچک متوجه شدیم که غلامعلی در سن ۱۵ سالگی طرح ترور خسرو داد را کشیده بود؟! بعد مساله را با نماینده حضرت امام در میان گذاشت که ایشان اجازه ندادند و او دوستانش را مجاب کرد که از ترور خسرو داد صرف نظر کنند...

تو مملکتی که یه روزی پسر بچه ای توش بود به نام غلامعلی پیچک که بعدها شد فرمانده عملیات غرب کشور شد. مامانش از بقالی سرکوپه واسش بستنی خرید. پسر بچه بستنی شو تو آستینش قایم کرد و آورد خونه؛ مامانش گفت: وقتی رسیدیم خونه رو کرد بهم گفت: مامان بستنیم آب شد ولی دل بچه های تو کوچه آب نشد...

حالا آدمای همین مملکت بعضیامون به جایی رسیدیم که عکس خانه ها و غذاها و نوشیدنی ها و لحظه به لحظه سفر و مهمانی و سفره یلدا و میوه ی نوبرمون رو می فرستیم توی اینستاگرام و... برامون هم فرقی نمی کنه مخاطبمون داره یا نداره، گرسنه است یا سیره... شهید پیچک اهل تقوا و ورع بود و در انجام فرائض دینی، تقید و تعبد خاصی داشت و از سن ۱۰ سالگی به نماز ایستاد. پس از انقلاب، نماز شبش ترک نشد. در نماز آنچنان حضور می یافت که خارج از خود را فراموش می کرد...

برشی از زندگی سردار شهید، غلامعلی پیچک - منبع: کتاب مکارم اخلاقی شهدا، ناصر کاوه



گذر موشکهای ایرانی از سد بهترین موانع پدافندی در جهان

حمله ایران به رژیم اشغالگر قدس، با نام عملیاتی وعدۀ صادق ۲، دومین حمله موشکی ایران به رژیم کودک کش پس از حمله ماه آوریل در جریان جنگ اسرائیل و حماس در سال ۲۰۲۴ بود... این حمله ۲ ماه بعد از ترور اسماعیل هنیه در محل اقامتش در تهران و پس از شدت یافتن حملات اسرائیل به هستۀ فرماندهی حزب الله لبنان و ۴ روز پس از حمله هوایی به مرکز فرماندهی حزب الله که منجر به شهادت سید حسن نصرالله، دبیرکل حزب الله، علی کرکی، فرمانده جبهه جنوبی حزب الله و عباس نیلفروشان، معاون عملیات سپاه انجام شد... نیروی هوافضای سپاه با پرتاب ۲۰۰ موشک بالستیک از جمله موشک هایپرسونیک فتاح، خیبرشکن از مراکزی در حومه تهران، کاشان، تبریز، شیراز و کرمانشاه در حداقل دو موج انجام داد...

سرلشکر محمد باقری رئیس ستاد کل نیروهای مسلح بعد از حمله موشکی ایران به رژیم صهیونیستی اعلام کرد: سه پایگاه هوایی نظامی اصلی رژیم صهیونیستی؛ موساد به عنوان مرکز ترور؛ پایگاه هوایی نواتین به عنوان پایگاه هوایی اف ۳۵، پایگاه هوایی هاتسرین به عنوان پایگاهی که برای ترور شهید نصرالله عزیز، مورد استفاده قرار گرفت، هدف حمله موشکی سپاه واقع شد... امیر سرتیپ نصیرزاده وزیر دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح هم گفت: این عملیات با موفقیت بالای ۹۰ درصد انجام شد و کاملاً منطبق بر قوانین بین المللی بود...

برشی از عملیات وعدۀ صادق ۲ - منبع: کتاب ضربه های یاران شهید تهرانی مقدم، به رژیم صهیونیستی، ناصر کاوه



شهید شهناز حاجی شاه اولین شهیده خرمشهر

شهناز از همان روزهای اول تأکید زیادی روی نماز اول وقت داشت و برای نمازش لباس جداگانه‌ای داشت و هر وقت از او می‌پرسیدم که چرا موقع نماز، لباست را عوض می‌کنی، می‌گفت: چطور موقعی که می‌خواهی مهمانی بروی لباس آراسته می‌پوشی؟ چه مهمانی و دعوتی بالاتر از گفت‌وگو با خدا؟... تعدادی از خواهران واقعا رشادت شان از خیلی مردها بیشتر بود. «شهناز» که چند روزی مهمان گروه ما بودن، از نظر اخلاق، شجاعت و ایثار و تقوا، طهارت و عزت نفس الگو بود، مردانه می‌جنگید. با وجود شدت درگیریها در این چند روز کسی تار و مویی از ایشان ندید و کلامی به جز سلام نشنید. وقتی هم برای استراحت به عقب برمی‌گشتیم به سرعت مشغول آماده کردن غذا می‌شد...

شهناز سرانجام به آرزویش رسید و در جلوی مقر همیشگی اش، مکتب قرآن زمانی که آمده بود برای سنگرها غذا ببرد بر اثر اصابت آتش دشمن به شهادت رسید...

روزی که توپ نزدیک پاهایش اصابت می‌کند، فقط یک کلام می‌گوید آن هم چادرم! و شهید می‌شود. شهناز وقتی شهید شد، او را در گلزار شهدای خرمشهر بی آنکه پدرش حضور داشته باشد، به خاک سپردیم. به خاطر ناامن بودن شهر، پیکرش فقط توسط ۵ نفر بطور بسیار مظلومانه تشییع شد. خودم قبر شهناز را در محل ورودی پادگان دژ کدم... من از ترس اینکه جنازه دخترم به دست دشمن بیافتد او را به خاک سپردم... داخل قبرش شدم و کفن را از رویش به کناری زدم، به شهناز گفتم: شیرم حلال باشد...

روایتی از مادر و همزمان شهیده، شهناز حاجی شاه - منبع: کتاب وصیت شهدا به حفظ حجاب، ناصر کاوه



شهید

غلامرضا چاغروند

خلبان ولایتی و شجاع هوانیروز

شهید غلامرضا چاغروند، همانند دیگر نیروهای هوانیروز با آغاز جنگ، به جبهه شتافت و جان فشان پرواز کرد. آخرین پروازش در مهر ۱۳۵۹ بود. چاغروند و کمک خلبان ستوانیار حسین مصری و «کروچیف (مهندس پرواز)» گروهان یکم عادل موسوی عازم ماموریتی از کرمانشاه به ایلام و دهلران می‌شوند. بالگرد آنان مورد اصابت گلوله دشمن قرار می‌گیرد و ضمن آسیب رسیدن به بالگرد، کمک خلبان نیز مجروح می‌شود...

مدتها در بلا تکلیفی بودیم و خیلی به ما سخت می‌گذشت، که آیا غلامرضا چاغروند شهید شده یا نه؟! در آن ایام شهدای زیادی به خواب افراد فامیل و دوست و آشنا آمده‌اند و جای خود را نشان داده‌اند. هم‌زمان با ایامی هم که به دنبال جنازه شهید چاغروند بودیم به خواب بستگان آمده بود و گفته بود که من در این مکان هستم چرا جاهای دیگر را می‌گردید. نکته دیگر این که این شهید بزرگوار وابستگی خاصی به مادرمان داشت و دو ساعت قبل از فوت مادر، مادرم می‌گفت که غلامرضا آمده است از او پذیرایی کنید...

شهید غلامرضا چاغروند در ۱۲ مهرماه ۱۳۵۹ زمانی که به علت اصابت گلوله، بالگردش در دهلران به زمین نشست، نیروهای بعثی بالگرد وی را به محاصره درآورده و سرنشینان آن را اسیر کردند، فرمانده نیروهای دشمن از این خلبان می‌خواهد که به امام خمینی (ره) توهین کند که با مقاومتش روبرو می‌شود تا این که یکی از افسران ملعون عراقی با سر نیزه به سمت او حمله می‌کند و او را مظلومانه به شهادت می‌رساند...

برشی از زندگی سرلشگر خلبان، شهید غلامرضا چاغروند - منبع: کتاب پاسداری شهدا از ولایت فقیه، ناصر کاوه



شهید
سیدهاشم صفی الدین
جانشین شهید سید حسن نصرالله

مهمترین فرماندهان حزب الله که از زمان شروع عملیات طوفان الاقصی توسط رژیم اشغالگر صهیونیستی ترور شده و به شهادت رسیده اند، به شرح زیر است: شهید القائد سید حسن نصرالله، سیدهاشم صفی الدین، شیخ نبیل قاووق، ابراهیم عقیل، سراج حدرج، حمزة الغربیة، الحاج نینوی، أبویاسر، مهدی البوکس، أبوحسین وهبی، محمد العطار، حسن حدرج، مهدی جمول، عباس مسلمانی، سامر حلاوی، محسن شکر، حاج عبد القادر، سمیر دیب، نبیل جزینی، علی کرکی، وسام حسن طویل، سامی طالب عبدالله، محمد ناصر، محمد حسین سرور، ابراهیم قبیسی، حاج حسین علی هزیمه و...

این که صهیونیست ها با بمب های سنگر شکن آمریکا به فرماندهان حزب الله حمله کرده است، روشن و قطعی است و به بمب های آمریکای جنایتکار فخر می کنند و آنچه در هجمه به فرماندهان حزب الله و نصرالله استفاده کرده، ارتباطی به ظرفیت های آنها ندارد. هیچ کدام از تجهیزات استراتژیک حزب الله از بین نرفته و حتی هدف قرار نگرفته است؛ برخی آدم های کمتر احمق صهیونیست ها نیز به این موضوع اذعان کرده است. بعنوان مطلع تاکید می کنم که هیچ جایگاه فرماندهی در چارت فرماندهی حزب الله لبنان، خالی نیست و همه فرماندهان شهید با فرماندهان دیگری جایگزین شده اند. سیدهاشم صفی الدین یکی از برجسته ترین چهره های محور مقاومت و به عنوان رئیس شورای اجرایی حزب الله و جانشین سید حسن هم جزو شهداست...

برشی از زندگی شهید سید صفی الدین، فرمانده حزب الله - منبع: کتاب جنایات رژیم صهیونیستی، ناصر کاوه



صَالِحٌ بَعْدَ صَالِحٍ

جوان مؤمن انقلابی

واقعاً باید قدر جوانان مؤمن و انقلابی را همه بدانند، همه؛ این جوانان مؤمن و انقلابی اند که روز خطر سینه سپر میکنند، هشت سال جنگ تحمیلی میروند توی میدان؛ اینها هستند، افرادی که نسبت به این جوانها با چشم بدبینی نگاه میکنند یا مردم را بدبین میکنند، به استقلال کشور و پیشرفت کشور و به انقلاب اسلامی خدمت میکنند. این جوانها را باید حفظ کرد، باید از اینها قدردانی کرد.



شهید

مهدی نوروزی

شیر سامرا و فاتح لانه قیطیره در فتنه ۱۳۸۸

مهدی در سال ۱۳۶۷ در زمان عملیات مرصاد به صورت مخفیانه و پشت وانت دایی اش به جبهه رفت. در سال ۱۳۷۹ بود که به خدمت سربازی اعزام شد و در دوران سربازی محموله ۸۰۰ کیلوگرمی مواد مخدر را کشف کرده و در همان درگیری جانباخت می‌شود. پس از اتمام خدمت، راننده سفیر ایران در عراق می‌شود و همان سال جهت استخدام در نیروی انتظامی به ایران باز می‌گردد... مهدی مدتی بعد به سیستان و بلوچستان رفته و یکی از سرکردگان عبدالملک ریگی که اتوبوس پرسنل پاسداران را منفجر کرده بود دستگیر کرد. حضور بدون نقاب او در ۲۸ بهمن سال ۱۳۸۵ در مراسم اعدام نصرالله شنبه زهی عامل بمب گذاری اتوبوس سپاه در زاهدان و از عوامل تروریستی گروه ریگی همان اتفاقی بود که متعاقباً عبدالملک ریگی برای سرش جایزه گذاشت...

قهرمان و یل کرمانشاه، شهید مدافع حرم مهدی نوروزی، شیر سامرا و فاتح لانه فتنه قیطیره در فتنه سال ۱۳۸۸، در وصیت کوتاه قبل از رفتن به عراق اینگونه نوشته است. از حقوق بنده پول برداشته شود و دو پاک بنزین به اداره داده شود، به خاطر استفاده از خودرو و موتورسیکلت که بعضاً در موارد شخصی پول آن را نیز پرداخت نموده ام ... اجناس زیر را به سپاه برگردانید. دو بسته کاغذ ۴۴ پانصدتایی، ده قلم روانویس، ۱۰ عدد پوشه و یک بسته سوزن ته گرد تحویل اداره شود... متن فوق نشان دهنده ریز بینی و دقت فراوان این شهید بزرگوار در مواجهه با بیت المال مسلمین بود...

برشی از زندگی شهید مدافع حرم، مهدی نوروزی - منبع: کتاب شهدا و بیت المال، ناصر کاوه



حمله گسترده فلسطینی ها به رژیم اشغالگر قدس

در ۷ اکتبر ۲۰۲۳، نیروهای حماس و چند گروه مبارز فلسطینی دیگر، حملات مسلحانه هماهنگ شده‌ای را از غزه به غلاف غزه در جنوب اسرائیل آغاز کردند که اولین اقدام به آزاد سازی فلسطین از زمان جنگ اعراب و اسرائیل در سال ۱۹۴۸ بود. حماس و دیگر گروه‌های مبارز فلسطینی این حملات را عملیات طوفان الاقصى نامیدند...

این عملیات به اندازه‌ای موفق بود که در اسرائیل به آن شنبه سیاه یا کشتار تورات سیمچات می‌گویند، و در سطح بین‌المللی با عنوان حمله ۷ اکتبر شناخته می‌شود. طبق آمارها، تعداد اسرای اسرائیلی در دست حماس ۲۳۹ نفر هستند که ۴ نفر از آنها توسط آمریکایی‌ها آزاد شده‌اند و ۱۴۰۵ نفر نیز در جریان عملیات ۷ اکتبر به هلاکت رسیدند. این حملات آغازگر جنگ جاری اسرائیل و حماس بود. حرکت جهادی («۷ اکتبر») بیش از آنکه یک معادله استراتژیک نظامی باشد، یک الگوریتم فرهنگی رسانه‌ای است که توانست کارکردی به مراتب فراتر از ده‌ها عملیات نظامی در سراسر جهان داشته باشد...

امام خامنه‌ای، در آغاز سال ۱۴۰۳ نیز در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام گفتند: محاسبات منطقه‌ای و وضعیت جبهه مقاومت و جبهه مقابل آن بعد از طوفان الاقصى تغییر کرده و در آینده بیش از این نیز دگرگون خواهد شد و دشمنان «اسلام و مقاومت و جمهوری اسلامی ایران» ضمن ناگزیر بودن از تن دادن به این تغییرات باید بدانند که نمی‌توانند در این منطقه در جامعه اسلامی حکمروایی کنند...

برشی از عملیات هفتم اکتبر ۲۰۲۳ - منبع: کتاب استکبار ستیزی و مبارزه شهدا، ناصر کاوه

شهر
می





کتابخانه سوزان و
شهرستان بوشهر



رهبرانقلاب در دیدار اعضای ستاد کنگره‌ی

بزرگداشت دوهزار شهید استان بوشهر تاکید کردند:

شهید نادر مهدوی تواند یک چهره مبارز بین المللی شود

همین شهید نادر مهدوی، کسی از دوستان ماکه وارد در این موضوعات است میگفت اگر ایشان متعلق به کمونیست‌ها بود، یک چگوارا از او درست میکردند؛ یعنی [یک] چهره‌ی بین‌المللی مبارز. این جوان کم سال یک چهره‌ی این جوری دارد: حضورش در منطقه‌ی خلیج فارس، آن درگیری‌اش با آمریکایی‌ها، بعد هم دستگیری و شکنجه و شهادتش؛ یعنی یک شخصیت‌های این جوری‌ای در بوشهر هستند.

عبدالله
رهبرانقلاب اسلامی
دی ۱۳۹۸



شهید

نادر مهدوی

مردان افسانه ای خلیج فارس

امام خامنه ای: یاد شهیدانی چون نادر مهدوی که از دشمن برق چشم گرفتند، باید برجسته شود... یکی از دوستان ما که کارشناس است می گفت، اگر شهید نادر مهدوی متعلق به کمونیست ها بود یک «چه گوارا» از او درست می کردند، یعنی یک چهره بین المللی مبارز... شهید مهدوی و یاران شهیدش در عملیاتی که با هدف نابود کردن نفتکش کویتی اس اس بریجتون که با پرچم آمریکا در خلیج فارس تردد می کرد و از سوی ناوگان آمریکا اسکورت می شد، حضور داشت که در نهایت منجر به آسیب نفتکش شد. نادر در عملیات موفق سرنگون ساختن بالگردهای نیروی دریایی آمریکا که توسط ناوگروه های قرارگاه نوح نبی، با سمت فرماندهی این عملیات حضور داشت. هر چند در جریان عملیات شهادت طلبانه علیه بالگردهای آمریکایی، همه اعضای این ناو گروه به شهادت رسیدند، اما بدون شک ۱۶ مهر ۶۶ به واسطه رویارویی مستقیم با نیروهای متجاوز نظامی ارتش آمریکا در خلیج فارس را باید یکی از درخشان ترین مقاطع جنگ دانست...

شهیدانی که غرور وعظمت پوشالی آمریکا و متحدینش را شکستند. شهید نادر مهدوی پس از اسارت بر عرشه ناو آمریکایی "یو.اس.اس. چندلر" آماج شکنجه های قرون وسطایی سربازان آمریکایی قرار می گیرد و سینه اش با میخ های بلند آهنین سوراخ می شود. مهدوی پس از اصابت تیرهایی به بازو، قلب و پیشانی به شهادت می رسد و بعدها آمریکائی ها پیکرش را با دست های بسته، به نیروهای ایران تحویل می دهند...

برشی از زندگی شهید نادر مهدوی و یاران شهیدش - منبع: کتاب جنایات و خیانت های آمریکا بر ضد ایران، ناصر کاوه



شهید
جبار دريساوی

متخصص ارشد زرهی در سوریه

سردار شهید، مدافع حرم جبار دريساوی در هفتمین روز از دی سال ۱۳۴۶ در اهواز به دنیا آمد. در جریان انقلاب، ۱۱ سال سن داشت که با حضور در راهپیمایی‌ها و فعالیت‌های انقلابی در مساجد اهواز و همکاری با نیروهای مردمی نقش آفرین پیروزی بود. با شروع جنگ تحمیلی هم به عنوان نیروی بسیجی به جبهه حق علیه باطل اعزام و سه بار مجروح شد. در سال ۱۳۸۵ وارد دانشگاه امام حسین (علیه السلام) شد و در رشته مدیریت جنگ نرم مدرک کارشناسی را اخذ کرد. وی همچنین دوره آموزشی تخصصی تانک را در روسیه گذراند و از اساتید برجسته آموزش زرهی در کشور محسوب می‌شد. با شروع فتنه تکفیری‌ها، جبار نیز داوطلبانه راهی دیار شام شد تا راه داعش را سد کند و در نهایت، ۱۶ مهر ۱۳۹۳ به شهادت رسید...

برادر شهید نقل می‌کند: «از آنجایی که سوریه خیلی به گروهان تانک و مکانیزه احتیاج داشت، یکی از نخستین نفراتی که به سوریه رفت جبار بود. جبار چیزی از رفتنش نمی‌گفت آن زمان کمک ایران به سوریه خیلی علنی نمی‌شد. تقریباً از زمانی که او شهید شد کم‌کم در تلویزیون شهدای مدافع حرم مطرح شدند. زمانی که جبار به شهادت رسید شبکه العربیه و الجزیره تصاویر جبار را نشان دادند و گفتند که این ژنرال ایران که این کارها را در سوریه انجام داده، توانسته چند شهر سوریه را از دست داعش نجات بدهد و این مقامات را داراست امروز در فلان منطقه به شهادت رسید.»

مصاحبه برادر شهید مدافع حرم، جبار دريساوی با روزنامه کیهان - منبع: کتاب مدافعان حرم، ناصر کاوه



شهیده
زهرا فارسی بندری
عاشق حجاب و عفاف

زهرا فارسی بندی، زهرا ۵ برادر و ۴ خواهر داشت و خود فرزند ششم خانواده بود، قرآن را در جوار پدر آموخت و در کنار خواهر و برادرهایش و راهپیمایی روزهای پرشور انقلاب بر علیه رژیم طاغوتی پهلوی، حضوری پررنگ داشت. به همراه مادر، چادر به سر به روضه های اهل بیت (ع) می رفت و با اشک های زلالش روح خود را صیقل می داد. از سن ۹ سالگی به مدرسه رفت و تا کلاس پنجم ابتدایی تحصیل نمود...

بارها زهرا به خاطر حجاب، مورد سرزنش همکلاسی هایش قرار می گرفت، اما خم برابر نمی آورد. زهرا برخی روزها از شدت طعنه های بچه های مدرسه ناراحت می شد و زمانی که مادر دلیل ناراحتی های زهرا را ازش می پرسید در جواب مادر می گفت: «از سرزنش بعضی از بچه های کلاس که حجابم را مسخره می کنند ناراحتم.» با پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی ایران همکلاسی هایش با حجاب شدند. زهرا با حجاب خود در طول این دوران به خود می بالید و سرخوش از پوشش همکلاسی هایش در پوست خود نمی گنجید. چیزی از انقلاب نگذشته بود که زهرا با شروع جنگ تحمیلی، خود را برای شهادت آماده کرد... «شهیده زهرا فارسی شبها با روسری سر بر بالین می گذاشت و با خود نجوا می کرد: نکند حمله کنند و در خواب به شهادت برسم و سرم عریان باشد.» سرانجام زهرا در سن ۱۴ سالگی در آبادان و همان روزهای آغازین جنگ تحمیلی در مهرماه سال ۵۹ با تمام آرزوهای نوجوانیش با اصابت توپ به کاشانه شان، به همراه مادرش شهید شد...

برشی از زندگی شهیده، زهرا فارسی بندری - منبع: کتاب وصیت شهدا به حجاب، ناصر کاوه



خمینی افریقا

ابراهیم یعقوب زکزاکی

میلیونها نفر را شیعه مقلد امام خامنه ای کرد

شیخ زکزاکی ابتدا از اهل سنت و مالکیه بود و پس از دیدار با امام خمینی، شیعه شد. چنان که زکزاکی گفته، وی هم زمان با انقلاب اسلامی در ایران تبلیغ دینی در نیجریه را با جذب ده ها نفر آغاز کرد و تعداد پیروان اهل بیت (ع) در نیجریه، در دهه ۱۳۹۰ش، با تلاش های وی به میلیون ها تن رسیده است... خمینی آفریقا، شیخ ابراهیم زکزاکی رهبر شیعیان نیجریه، در جریان حمله ارتش نیجریه به خانه اش در ۲۲ آذر ۱۳۹۴، به شدت زخمی و تاکنون نیز تحت نظر است... شیخ زکزاکی در کمتر از ۲۰ سال توانسته ۲۵ میلیون نفر را شیعه کند که ۹۰ درصد آنها مقلد آیت الله خامنه ای هستند. این ماجرا، جرم کمی نیست!... لااقل باید فرزندان را شهید می کردند که دیگر این راه ادامه پیدا نکند؛ خودش هم شکنجه شده و در آستانه شهادت رفته است... در یکی از اجتماعات آن زمان زکزاکی حاکمیت نظام امپریالیستی نیجریه را محکوم کرد و خواستار بازگشت مردم به راه حق تعالی با استفاده از قرآن به عنوان قانون شد. این سخنرانی از آن پس «اعلامیه» Funtua نامیده شد. شیخ در سال ۱۹۸۲ در برنامه ای در سوکوتو درباره اسلام و نیاز مردم به بازگشت به آن ارائه کرد. بلافاصله پس از اجرای برنامه، شیخ و چند نفر از همراهانش دستگیر و به دادگاه معرفی شدند و بدون داشتن حق صحبت با وکلای خود به سه سال زندان محکوم شدند... زکزاکی و همسرش که از شهریور ۱۳۹۵ به مدت ۶ سال در حبس خانگی و زندان بودند، در ۶ مرداد ۱۴۰۰ از تمامی موارد اتهامی تبرئه و آزاد شدند...

برشی از زندگی خمینی افریقا، شیخ زکزاکی - منبع: کتاب استکبار ستیزی و مبارزه شهدا، ناصر کاوه

وارثان خمینی در نیجریه



بدیعه زکزاکی:
الگوی پدرم
امام خمینی است.

#خمینی_زنده_است
#امام_خامنه‌ای

خمینی تکثیر شده نیجریه با تأثیر از انقلاب اسلامی و امام خمینی
یک تنه میلیون ها نفر را مسلمان کرد و عمق استراتژیک انقلاب اسلامی
را تا قلب آفریقا رساند و یک ملت را بیدار کرد



رشتید و اندیشمند



سردار رشید و اندیشمند، **سردار سر لشکر عباس نیلفروشان** در حملات رژیم خبیث صهیونی به ضاحیه ی بیروت، به لقاء الله پیوست. سلام و رحمت الهی و اولیائش بر این مجاهد فی سبیل الله باد. شهادت در راه خدا برای او که عمری را در جهاد برای برافراشتن پرچم اسلام گذرانده است فیض بزرگی است.

پیام رهبر انقلاب اسلامی در سبب شهادت سردار رشید و اندیشمند
سر لشکر پاسدار عباس نیلفروشان | ۱۴۰۳/۰۷/۱۰



شهید

عباس نیلفروشان

همیشه در صف نبرد با دشمن

در کارنامه پرافتخار شهید نیلفروشان، مسئولیت‌های حساس و کلیدی بسیاری وجود دارد. از جمله معاونت عملیات کل سپاه، فرماندهی دافوس، جانشینی قرارگاه امام حسین (ع) و مشاور عالی فرمانده نیروی زمینی سپاه... این مسئولیت‌ها گواهی بر نبوغ نظامی و تعهد عمیق او به امنیت و استقلال کشور است...

شهید نیلفروشان در طول ۴۵ سال جهاد بی‌وقفه، هم در دوران دفاع مقدس و هم در جنگ‌های نابرابر علیه داعش در سوریه و لبنان، به عنوان یکی از کلیدی‌ترین فرماندهان جبهه مقاومت اسلامی شناخته می‌شد...

عباس هرگز از صف مقدم نبرد فاصله نگرفت و با تمام وجود در مسیر آرمان‌های انقلاب و اسلام به مبارزه پرداخت. از زمانی که بچه بودیم مسئله فلسطین و قدس از دغدغه‌های پدرم بود و همیشه مسئله فلسطین و قدس را جز اساسی‌ترین مسائل شان می‌دانستند این را همیشه می‌گفتند. پدرم از ۶ سالگی آرزو داشت رژیم اشغالگر قدس را نابود کنند و علاقه داشت در همین راه هم شهید بشوند. وقتی در جنگ داعش بودند ما نگران ایشان بودیم ولی ایشان می‌گفتند: من در جنگ با داعش شهید نمی‌شوم. پدرم می‌گفت رژیم اشغالگر قدس مرا شهید می‌کند. آرزویش همین بود. شهیدان حاج احمد کاظمی و محمدرضا زاهدی از دوستان صمیمی شهید نیلفروشان بودند. پدرم خودشان خواسته بودند و از قدیم هم می‌گفتند: می‌خواهم کنار مزار شهید حاج احمد کاظمی دفن شوند...

برشی از زندگی سرلشکر پاسدار، شهید عباس نیلفروشان - منبع: کتاب جنایات رژیم صهیونیستی، ناصر کاوه



شهید

بابک نوری هریس

شهید لاکچری مدافع حرم

قصه شهید بابک نوری هریس، از همین جا شروع شد، از وقتی عکس هایش یکی یکی در فضای مجازی منتشر شدند و روی قضاوت خیلی ها خط کشیدند، قضاوتی که معیار و اندازه اش چشم آدم ها بود؛ خط کشی که نمی توانست عکس آخرین سلفی بابک در سوریه را کنار عکس های قبل از اعزامش بگذارد و بپذیرد که قهرمان هردو عکس یک نفر است. حالا بابک شده یک نماینده خوب برای دهه هفتادی ها، برای همه آنهایی که متهم می شوند به وصل بودن به این دنیا، بابک از همه دل مشغولی های این دنیایی اش دل بریده و برای دفاع از مرزهای اسلام، پرکشیده سمت سوریه؛ سمت حرم حضرت زینب (س) و همانجا شهید شده؛ جوانی که حالا خیلی ها بهش لقب زیباترین شهید مدافع حرم و شهید لاکچری را داده اند... بابک خانواده دوست بود و خانواده برایش حرف اول را می زد. بابک یک خصوصیت بارز دیگری که داشت این بود که سه ماه تابستان را گچ کاری می کرد و هیچ پولی از خانواده اش نمی گرفت، چون می خواست که فقط به خودش متکی باشد و روی پای خودش بایستد. چهار ماه قبل از شهادتش یک روز ظهر با من تماس گرفت که بیا امشب با هم به قم برویم. گفتم همین امشب؟! بگذار برای یک فرصت مناسب تر. مدام اصرار می کرد که همین امشب برویم و من هم گفتم که وقت ندارم. بعدش دوباره با او تماس گرفتم و گفتم قضیه سفر به قم چیست؟ گفت می خواهم از یک فضای ناسالم و آلوده به گناه فرار کنم. بابک با آن قیافه جذاب و تیپ بی مثالش، از گناه فراری بود...

برشی از زندگی شهید مدافع حرم، بابک نوری هریس - منبع: کتاب خودسازی شهدا، ناصر کاوه



دختر آزاده ایران معصومه آباد من زنده‌ام؟!

معصومه آباد در تاریخ ۱۳۵۹/۷/۲۳ به همراه سه زن دیگر به نام‌های فاطمه ناهیدی، شمسی (مریم) بهرامی و حلیمه آزموده در حال مأموریت هلال احمر، در جاده ماهشهر به آبادان به اسارت نیروهای عراقی درآمد و ابتدا به اردوگاه مرزی تنومه و سپس به زندان‌های استخبارات و الرشید و چندی بعد به اردوگاه موصل و الانبار برده و ۴۰ ماه بعد در تاریخ ۱۳۶۲/۱۱/۱۲ آزاد شد. معصومه ابتدا در زمان اسارت، فقط ۱۷ سال سن داشت. نخستین نامه‌ای که در اسارت نوشته بود دو کلمه بیشتر نبود: «من زنده‌ام»...

تفکر دشمن در مورد زنان ایرانی این بود. آنان از زنان ایرانی بیشتر از مردان می‌ترسیدند... به من گفتند که اگر مقنعه ات را از سرت برنداری به زور برمی‌داریم. گفته شده هر زن ایرانی در زیر مقنعه اش یک نازنجک حمل می‌کند. دوباره گفتم من چیزی ندارم و آنان نیز منصرف شدند... یکسال می‌شد رنگ آفتاب را ندیده بودند... داخل یک سلول ۶ متری ۲ در ۳، روی یک پتوی مندرس نظامی با زمستانی سرد سرد و تابستانی گرم گرم روزگار می‌گذراندیم...

سرباز عراقی محکم به در کوبید و آن را باز کرد. نگاهی تمسخرآمیز انداخت و انگار که اختیار دار دنیا باشد، از سر منت با صدای زمختی گفت: شمس، شمس... بعد از آن هر شش ماه یک بار به قول خودشان ما را به آفتاب می‌بردند. یک ربع، بیست دقیقه ای آنجا می‌ماندیم و این رفت و آمد خوش‌ترین لحظات و خاطرات ما در دوران اسارت بود...

برشی از دوران اسارت چهار دختر ایرانی گرفتار در چنگال رژیم بعثی - منبع: کتاب مرواریدهای بی‌نشان، ناصر کاوه



شهید عطاءالله اشرفی اصفهانی امام جمعه شهید کرمانشاه

با شروع جنگ در سال ۱۳۵۹ شهید اشرفی اصفهانی به مدت ۲۵ ماه در نماز جمعه مردم را تشویق به حضور در جبهه‌های جنگ می‌کرد و خود نیز بارها به دیدار رزمندگان در خط مقدم می‌رفت و با آنها گفتگو می‌کرد. اشرفی اصفهانی پس از آزادی قصر شیرین به آن شهر سفر کرد و دو رکعت نماز شکر در مسجد این شهر به جای آورد. شهید اشرفی اصفهانی به همراه امام جمعه اهواز به خرمشهر نیز رفت و در مسجد آنجا سخنرانی کرد...

فعالیت‌های گسترده‌ی شهید اشرفی اصفهانی و نقش بی‌بدیل ایشان در استان کرمانشاه

سرانجام سبب شد تا منافقین که به شدت از اقدامات وی وحشت زده شده بودند، تصمیم به ترور ایشان بگیرند. اشرفی ۳ بار مورد ترور قرار گرفت؛ نخست در سال ۱۳۵۹ که هدف یک بمب صوتی قرار گرفت. اقدام دوم در تیر ماه ۱۳۶۰ انجام شد که سه فرد مسلح هنگام ورود ایشان به مسجد به وی شلیک و حتی یک نارنجک نیز پرتاب کردند که باعث شهید و زخمی شدن تعدادی از مردم بی‌گناه استان شد. سرانجام در ۲۳ مهر ۱۳۶۱ در روز جمعه هنگامی که شهید اشرفی اصفهانی خطبه‌ی اول نماز را آغاز کرده بود در هنگام سجده بر اثر انفجار نارنجک به شهادت رسید. تشییع شهید اشرفی اصفهانی با شکوه فراوانی در استان کرمانشاه برگزار شد... حضرت امام خمینی (ره) در پیامی که به مناسبت شهادت این بزرگوار صادر کردند، فرمودند: شهید اشرفی اصفهانی از شخصیت‌های والا مقامی بود که اینجانب بیش از ۶۰ سال بود که این بزرگوار را می‌شناختم...

برشی از زندگی روحانی شهید عطاءالله اشرفی اصفهانی - منبع: کتاب جنایات و خیانت‌های منافقین خلق، ناصر کاوه



شهید محسن حاجی بابا شهیدی با دو مزار

محسن جزو اولین سربازانی بود که به دستور امام خمینی قبل از پیروزی انقلاب از پادگان فرار کرد. پس از انقلاب و در سال ۱۳۵۸ از بین ۴۰۰ داوطلب کنکور پزشکی، رتبه ۴ را کسب کرد، اما به پدرش گفت که می‌خواهد پاسدار شود!؟ بعد از شروع جنگ تحصیلی شهید حاجی بابا برای دفاع از دین و وطن وارد مناطق عملیاتی شد و فرماندهی محور سرپل ذهاب را برعهده گرفت. محسن انس و الفتی مثال زدنی با قرآن داشت. همیشه زیارت عاشورا می‌خواند. تنها چیزی که به هیچ کس هدیه نمی‌داد انگشتی بود که از مادرش به یادگار مانده بود... **محسن همیشه می‌گفت می‌خواهم به گونه‌ای شهید شوم که حتی تکه‌های بدنم را نتوانند جمع‌آوری کنند. آرزوی محسن چیزی جز شهادت نبود. او وقتی می‌بیند که دوستانش شهید شده‌اند، به حسین گفته بود، دعا کن با گلوله توپ شهید بشویم. زیرا اگر در این دنیا بسوزیم، می‌توانیم مطمئن شویم که خداوند گناهانمان را بخشیده است. به‌طور کلی جبهه‌های غرب، فرماندهان و رزمندگان غریب هستند. شهید حاجی بابا تمایل داشت گمنام بماند، حتی برای شهادتش وصیت کرده بود بدون تشریفات تشییع و دفن شود. مقداری از بدن محسن در بهشت زهرا (س) تهران و الباقی پیکرش نیز در محل قرارگاه فرماندهی اش بر جاده به خاک می‌سپارند. اکنون در آنجا روستایی به وجود آمد و مردم آن منطقه به این شهید بزرگوار ارادت خاصی دارند و هر سال زائران راهیان نور بر سر یادمان این شهید برای زیارت می‌روند...**

برشی از زندگی سردار شهید، محسن حاجی بابا، فرمانده عملیات غرب کشور - منبع: کتاب عشق شهدا به شهادت، ناصر کاوه



شهید یحیی سنوار خالق عملیات هفت اکتبر

شهید سنوار، در سال ۱۹۶۲ در اردوگاه پناهندگان خان یونس دنیا آمد. در دهه ۱۹۸۰ توسط اسرائیل دستگیر و در سال ۱۹۸۸ به حبس ابد محکوم شد. یحیی ۲۳ سال از عمر خود را در زندان‌های اسرائیل گذراند. در دوران زندان به یکی از رهبران زندانیان فلسطینی تبدیل شد و نقش کلیدی در سازماندهی فعالیت‌های آنها ایفا کرد. سنوار در سال ۲۰۱۱، به همراه تعداد زیادی از زندانیان فلسطینی، در چارچوب تبادل زندانیان آزاد شد. پس از آزادی، به سرعت به یکی از چهره‌های کلیدی حماس در نوار غزه تبدیل شد و در سال ۲۰۱۷ به عنوان رهبر حماس در این منطقه انتخاب شد. سنوار یکی از بنیان‌گذاران «مجد»، سرویس امنیت داخلی حماس بود که مسئول تعقیب جاسوسان رژیم صهیونیستی بودند...

سنوار در تلاش برای هماهنگی بین رهبری سیاسی و نظامی حماس در تجاوز ۲۰۱۴، تصمیم به آغاز نبرد شمشیر قدس در سال ۲۰۲۱ گرفت و برای تقویت روابط با محور مقاومت کوشید و سرانجام در مهر ۱۴۰۲، حماسه طوفان الاقصی آغاز شد و رژیم صهیونیستی او را مغز متفکر این عملیات می‌داند و او در صدر فهرست هدف‌های خود در طول جنگ قرار دارد. خانه یحیی در جنگ ۲۰۱۲ بمباران شد و در سال ۲۰۱۵ نیز در فهرست سیاه وزارت خارجه آمریکا قرار گرفت. سنوار بعد از ترور اسماعیل هنیه رئیس دفتر سیاسی حماس در تهران، جایگزینش شد و فقط ۷۷ روز در این سمت بود تا اینکه در نبردی خونین به دست مزدوران رژیم اشغالگر قدس، شجاعانه و غریبانه به شهادت رسید...

برشی از زندگی رهبر و فرمانده نظامی حماس، یحیی سنوار - منبع: کتاب جنایات رژیم صهیونیستی، ناصر کاوه

پیام رهبر انقلاب اسلامی در پی شهادت
مجاهد قهرمان، فرمانده «یحیی السنوار»

ضربه هفتم اکتبر یادگار یحیی السنوار

ملت‌های مسلمان! جوانان غیور منطقه! مجاهد قهرمان، فرمانده
یحیی السنوار، به یاران شهیدش پیوست. او چهره‌ی درخشان
مقاومت و مجاهدت بود؛ با عزم پولادین در برابر دشمن ظالم و
متجاوز ایستاد؛ با تدبیر و شجاعت به اوسیلی زد؛ ضربه‌ی جبران
ناپذیر هفتم اکتبر را در تاریخ این منطقه به یادگار گذاشت؛ و آنگاه
با عزت و سربلندی به معراج شهیدان پرواز کرد.

۱۴۰۳/۷/۲۸

شهید نورعلی شوشتری



شهید شوشتری، حتی برای خانواده اعدامیان هم کار می کرد و می گفت: اگر کسی اعدام شده، خانواده او چه گناهی کرده؟ خانواده ی او چه گناهی کرده؟... شوشتری به خانواده فقرا سرکشی و مشکلات شون رو برطرف می کرد، به طوری که بعد از شهادت ایشان به هر روستایی که میرفتیم تا اسم شهید شوشتری آورده می شد، مردم سیستان و بلوچستان، زار زار گریه می کنن و میگن: پدر خود را از دست دادیم...

راوی: سردار جاهد غلام حسین شکرپور



در عملیات مرصاد به توصیه مقام معظم رهبری، مسئولیت این عملیات را شوشتری برعهده گرفت و به نقل از شهید صیاد فرماندهی خوبی هم به نمایش گذاشت... امام خمینی: خطاب به شوشتری در عملیات مرصاد می فرمایند: در این دنیا که نمی توانم کاری بکنم. اگر آبرویی داشته باشم در آن دنیا قطعاً شما را شفاعت خواهم کرد. شوشتری حتی برای خانواده اعدامی ها هم کار می کرد و می گفت: اگر کسی اعدام شده، خانواده او چه گناهی کرده است؟ به خانواده فقرا سرکشی می کرد و مشکلات آنها را نیز برطرف می کرد، به طوری که بعد از شهادت شان در هر کجا تا اسم شوشتری را می آوردیم، مردم زار زار گریه می کنند و می گفتند، پدر خود را از دست دادیم...

سرداران شوشتری و رجب علی محمدزاده و ده نفر از برادران شیعه و سنی در یک حادثه تروریستی توسط عوامل استکبار جهانی در شهرستان سرباز استان سیستان و بلوچستان در موقع دیدار با سران طایفه ی بلوچ به شهادت رسید... **دیروز از هرچه بود گذشتیم، امروز از هرچه بودیم گذشتیم. آنجا پشت خاکریز بودیم و اینجا در پناه میز. دیروز دنبال گمنامی بودیم و امروز مواظبیم نام مان گم نشود. جبهه بوی ایمان می داد و اینجا ایمان مان بو می دهد. آنجا بردرب اتاق مان می نوشتیم یا حسین (ع) فرماندهی از آن توست؛ الان می نویسیم بدون هماهنگی وارد نشوید!؟ الهی نصیرمان باش تا بصیر گردیم، بصیرمان کن تا از مسیر برنگردیم... آزادمان کن تا اسیر نگردیم...**

برشی از زندگی سرلشگر شهید، نورعلی شوشتری - منبع: کتاب مردم داری و مردم یاری شهید، ناصر کاوه



شهید

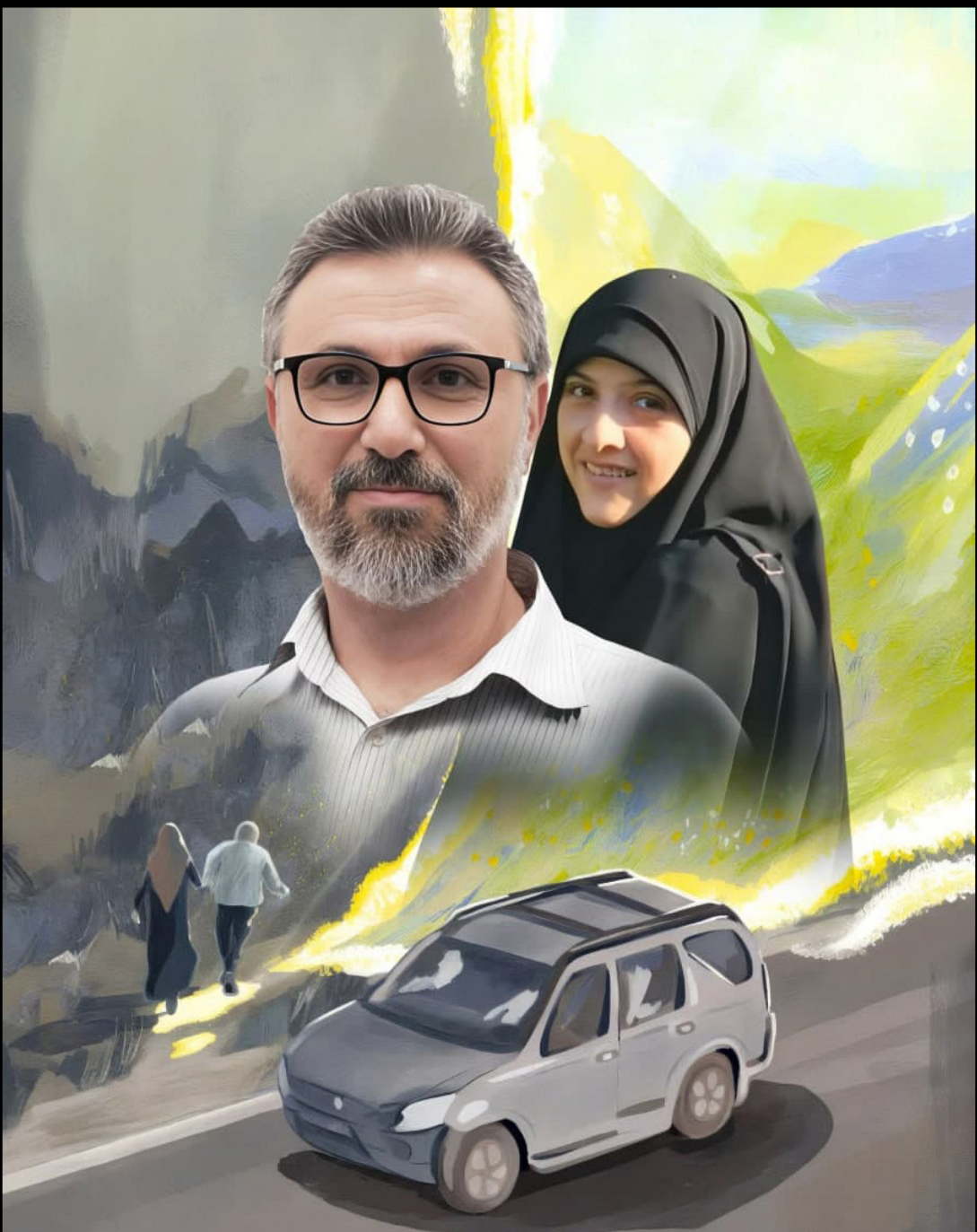
رضا اسماعیلی

نخستین ذبیح فاطمیون

گردان کوچک فاطمیون پس از مدتی به تیپ و اخیراً به لشکری تبدیل شدند، تا نشانی از غیرت بزرگ مردان شیعه و پیروان امیرالمومنین (ع) باشد. رضا اسماعیلی اولین شهید فاطمیون که توسط داعشی‌ها سربریده شد. رضا ساکن مشهد و نائب قهرمان وزن ۵۵ کیلوگرم پرورش اندام استان خراسان رضوی بود و ۱۹ سال داشت و در دانشگاه فردوسی مشهد مشغول به تحصیل بود. اسماعیلی در عملیات بازپس‌گیری شهرک شیعه نشین "زمانیه" واقع در غوطه شرقی از جنگال داعش که رخ داد حضور داشت. در آن درگیری‌ها، هر روز فقط چند ساعت آتش بس داعش در آن منطقه وجود داشت. در همین آتش‌بس‌ها رزمندگان فاطمیون متوجه عدم حضور یکی از نیروها به نام مجتبی رفیق رضا شدند. قرار بود بیاید به محلی که آنها منتظرش بودند. آمد اما آنها را پیدا نکرد و رفته بود توی دل دشمن تا او را زدند. **رضا طاقت نیاورد و زد به دل دشمن و با همان سربندیا علی ابن ابیطالب، اسیرش کردند. بی سیمش را وصل کردند و برای زجر دادن بیشتر دوستانش از او خواستند به علی (ع) و اولادش توهین کند و رضا فقط ذکر علی می‌گفت. آنقدر که خون دشمنان علی به جوش آمد و آن اتفاق دوباره تکرار شد: «ذبحوا الحسین (ع) من قفاها»... پیکرش را برادران هم‌رزمش بعد از مدتها آوردند، اما هنوز سر رضا اسماعیلی در سوریه است و نمی‌دانیم کجاست... خواهر شهید به مادرش گفت:**

«خیال کن مادر ام وهب هستی. ما سری را که برای خدا دادیم، دیگر پس نمی‌گیریم...»

برشی از زندگی شهید مدافع حرم، رضا اسماعیلی - منبع: کتاب عاشقان امیرالمومنین (ع)، ناصر کاوه



مجاہد کتر رضا عواضہ
شہید ہمسند معصومہ کرباسی

شہدای حملہ پیاپی تروریستہای صہیونیست درجنیہ لبنان



ريحانه



أم ياسر رقيقة العلم والجهاد والشهادة

هدية المرحوم المظهر لسيد شهوده المقاومة الإسلامية أمينة عام حزب الله - السيد عباس الموسوي



شهیدان کرباسی و عواضه

زن و شوهری که باهم به شهادت رسیدند

معصومه کرباسی، اولین بانوی شهیده ایرانی راه قدس و محور مقاومت بود که به همراه همسرش، رضا عواضه از نخبگان امنیت سایبری حزب الله لبنان، در ۲۸ مهرماه سال ۱۴۰۳ در حمله پهلپاد رژیم صهیونیستی در شهر جونیه به شهادت رسید. کرباسی و همسرش با خودرو شخصی در حرکت بودند که پهلپاد رژیم صهیونیستی به سمت آن موشکی پرتاب کرد اما به گوشه ماشین برخورد کرد و صدمه‌ای به سرنشینانش وارد نشد. همسر او، رضا عواضه، خودرو را متوقف کرد و کنار اتوبان ایستاد و سپس پیاده شده و دست همسرش را گرفت تا گوشه‌ای پناه بگیرند. سرنشین‌های خودروهای دیگر هم پیاده شدند اما انگار هدف‌های پهلپاد مشخص بودند. موشک دوم هم شلیک شد و معصومه کرباسی به همراه زوج لبنانش، رضا عواضه، به شهادت رسیدند...

یکی از دوستان شهیده کرباسی می گفت: سال ۲۰۰۶ م، که جنگ در لبنان شروع شد معصومه تازه به لبنان آمده بود و آرزوی او شهادت بود. گاه‌گاهی هم این آرزوی شیرین را به زبان می‌آورد، مثلاً سال ۲۰۰۶ م، در برابر اصرارهای خانواده و اطرافیان که از او می‌خواستند به ایران برود، می‌گفت: همین جا می‌مانم، کنار مردم لبنان مقاومت می‌کنم و اگر قسمتم بود شهید می‌شوم. پای حرفش هم ماند و تا روز آخر جنگ در لبنان بود و ترجیح داد آوارگی را به جان بخرد اما کنار مردم باشد. این بانوی ایرانی مادر پنج فرزند با ترور مستقیم و عاقدانه رژیم کود کش صهیونیستی به شهادت رسید...

برشی از زندگی شهیدان معصومه کرباسی و رضا عواضه - منبع: کتاب جنایات رژیم صهیونیستی، ناصر کاوه



شهیدان علیزاده و دربندی

سربازان گمنام امام زمان (عج)

نادر علیزاده به همراه شهید بهزاد دربندی طبق یک برنامه از پیش طراحی شده به حریم و مأوای سرکردگان حزب دمکرات در مهاباد وارد شده و برای معدوم ساختن سرگرد عباسی (فرمانده عملیات حزب دمکرات) و سرهنگ صالحی و سروان چلبی (که در کودتای آمریکایی نوژه نقش مؤثری داشت) پرداختند. تا اینکه روز موعود فرا می رسد و علیزاده یک و تنها در طول یک ساعت نبردی نزدیک با دشمن، بسیاری از آنان را به هلاکت رساند و سرانجام خودش هم به شهادت رسید. ولی این پایان ماجرا نبود؟! **نیروهای حزب دمکرات پیکر نادر علیزاده را به پشت یک خودروی جیب بستند و در خیابانهای شهر می کشیدند و بعد از تکه پاره شدن پیکرش، سرانجام در روی پل رودخانه نادر را به آتش می کشند و خاکسترش را بر روی پل به باد می دهند.** به خاطر این که مشخص نشود چه کسی این عملیات را انجام داده و مشکلی برای خانواده علیزاده ایجاد نشود، مراسم یادبودی پنهانی برای شهید برگزار شد... خانه ای در همسایگی بهزاد دربندی قبلاً تخلیه شده و به عنوان کمپنگاه در اختیار دشمنانش قرار داده می شود. سپس کلیدی را در قفل در خانه دربندی داخل کرده و کلید را می شکنند تا بهزاد برای باز کردن درب، در جلو در معطل شود و فرصت لازم برای قتلش فراهم گردد. وقتی بهزاد کلید را درون قفل می رساند، متوجه شد قفل قبلاً مسدود شده و فرار ناممکن است. **تروریست ها از کمین بیرون جسته و دربندی را آماج رگبار گلوله قرار می دهند و او با تنی پاره پاره، مثل نادر علیزاده به شهادت میرسد...**

برشی از زندگی شهیدان بهزاد دربندی و نادر علیزاده - منبع: کتاب جنایات کومله و دمکرات، ناصر کاوه



شهید

علی حیدری

از شلمچه تا لبنان به دنبال شهادت

وزارت بهداشت فلسطین، ابتدای مهرماه ۲۰۲۴ اعلام کرد که از ۱۷ اکتبر ۲۰۲۳ تاکنون بیش از ۱۰۰۰ نفر از کادر پزشکی و درمانی در حملات رژیم اشغالگر به غزه شهید شدند...

در ادامه جنایات جنگی، رژیم صهیونیستی یک آمبولانس را مورد حمله قرار داد که در پی این اقدام، دکتر علی حیدری؛ پزشک ایرانی مستقر در لبنان به شهادت رسید. همسر شهید از کشور لبنان است و حیدری، به دلیل احساس وظیفه انسانی و دینی، مدتی است که برای ارائه کمک‌های درمانی و پزشکی در بیروت حضور داشته است...

دکتر حیدری ۳ روز قبل از شهادتش، در تماس با برادرش وصیت می‌کند که بعد از شهادت، در کنار امام خمینی دفن شود... حیدری در این صوت تاکید می‌کند که به آرزویش یعنی شهادت، خواهد رسید... محل دفن شهید دکتر علی حیدری "پزشک خدوم که در حال خدمت رسانی به مردم بی پناه لبنان به دست رژیم سفاک صهیونیستی به درجه رفیع شهادت نائل آمد، در صحن شرقی آستان مقدس امام خمینی (ره) می‌باشد...

شهید دکتر حیدری بزرگوار سابقه درخشانی از مجاهدت‌های مخلصانه در عرصه ۸ سال دفاع مقدس و همچنین جبهه مقاومت علیه رژیم جنایتکار صهیونیست در مسیر یاری رساندن به مستضعفان مظلوم غزه و لبنان داشت، که نشان از باور و ایمان قلبی و فداکارانه ایشان در راه دفاع از مبانی انقلاب و جمهوری اسلامی و حمایت از آرمان مقدس آزادی فلسطین و قدس عزیز بود...

برشی از زندگی پزشک ایثارگر جبهه مقاومت، شهید علی حیدری - منبع: کتاب شهدای لباس سفید، ناصر کاوه



شهید

سید مصطفی خمینی

امام خمینی: شهادت مصطفی الطاف خفیه الهی بود

سید مصطفی خمینی پسر ارشد امام خمینی، پس از دستگیری مجدد امام خمینی در ۱۳ آبان سال ۱۳۴۳، بازاریان قم را ترغیب کرد تا بازار را تعطیل کنند. به دنبال آن، مأموران شهربانی قم و ساواک او را در منزل آیت الله شهاب الدین مرعشی نجفی دستگیر و به زندان قزل قلعه در تهران منتقل کردند. پس از بازداشت مصطفی، دادستانی ارتش در ۱۴ آبان ۱۳۴۳ش به اتهام اقدام برضد امنیت ملی برای او قرار بازداشت موقت صادر کرد. ساواک این حکم را در ۸ دی ۱۳۴۳، به شرط تبعید سید مصطفی به ترکیه لغو کرد و او آزاد شد. مصطفی به قم بازگشت و با مشورت با برخی علمای قم تصمیم گرفت به ترکیه نرود. ساواک هم چند روز بعد مجدداً مصطفی را دستگیر و در ۱۴ دی ۱۳۴۳ به ترکیه تبعید کرد. مصطفی در ترکیه به شهر بورسه، محل تبعید امام خمینی، انتقال داده شد. مصطفی در ۱۳ مهر سال ۱۳۴۴، همراه امام خمینی به عراق منتقل شد. آنها ابتدا در بغداد و سپس در نجف اقامت گزیدند. این دوره که ۱۲ سال به طول انجامید، هم زمان با اوج گیری مخالفت‌ها با حکومت پهلوی در ایران و فعالیت‌های جنبش آزادی بخش فلسطین بود. موضع مصطفی در برابر جنبش آزادی بخش فلسطین تأیید و حمایت عملی از آن بود. مصطفی در ۱۳۵۶ در نجف به طور ناگهانی و به طرز مشکوکی شهید شد و پیکرش در مقبره علامه حلی، داخل حرم امیرمؤمنان(ع)، به خاک سپرده شد. شهادت مصطفی به تشدید مبارزه با حکومت پهلوی و سرانجام به سرنگونی آن انجامید و...

برشی از زندگی شهید سید مصطفی خمینی - منبع: کتاب استکبار ستیزی و مبارزه شهید، ناصر کاوه



شهید سید علی اقبال دوگاهه فجیع ترین شهادت

خلبان علی اقبالی دوگاهه پس از بمباران موفق پادگان «العقره» در شمال عراق در منطقه هوایی موصل هواپیمایش مورد اصابت قرار گرفت و در حالیکه به نزدیکی مرز ایران رسیده بود هواپیمایش سقوط کرد و در خاک عراق مجبور به خروج اضطراری شد...

سید علی اقبالی که زنده به اسارت عراقی درآمده بود، به دلیل ضربات مهلکی که نیروی هوایی در نخستین ماه جنگ بر پیکر ماشین جنگی عراق وارد کرده بود به دستور صدام و برای ایجاد رعب و وحشت در بین سایر خلبانان کشورمان، برخلاف موازین انسانی و موافقت نامه‌های بین المللی رفتار با اسرا، به فجیع‌ترین وضع به شهادت رسید! به دستور صدام، دو ماشین جیب از دو طرف با طناب‌هایی که به بدن علی اقبالی بسته بودند، بدنش را دو نیم کردند. به طوری که نیمی از پیکرش در نینوا و نیمی در موصل عراق مدفون شد... این جنایت به حدی وحشیانه بود که رژیم بعثی در تلاشی بی‌شرمانه برای سرپوش گذاشتن بر این جنایت هولناک، تا سال‌ها از اعلام سرنوشت این خلبان خودداری می‌کرد و طی ۲۲ سال هیچ گونه اطلاعی از سرنوشت علی اقبال موجود نبود؛ تا این که در خرداد سال ۱۳۷۰، بر اساس نامه ارسالی کمیته بین‌المللی صلیب سرخ جهانی مبنی بر شهادتش و اظهارات دیگر اسرای آزاد شده و خلبانان اسیر عراقی، شهادت خلبان علی اقبالی دوگاهه محرز شد. پیکر شهید دوگاهه پس از ۲۲ سال به وطن بازگشت و در قطعه خلبانان بهشت زهرا آرام گرفت...

برشی از زندگی سرلشگر خلبان، شهید علی اقبال - منبع: کتاب جنابات ژنرال‌های صدام، ناصر کاوه



شهید

جواد قنبری

جواد قنبری صبغه الله بود

وقتی شهید قنبری مسئولیت فرماندهی سپاه ماکو را بر عهده گرفت، تحولات عمیقی در آن منطقه به وجود آورد و مانعی بزرگ در برابر اشرار و منافقان بود. منطقه ماکو و بازرگان به علت موقعیت خاص خود معمولاً محلّی بود که اجناس قاچاق و مواد مخدر و وسایلی از این قبیل بیش از هر چیز دیگر در آن یافت می شود و به همین علت افراد ناآگاهی که گرفتار این تور شیطانی می شدند بسیار بودند. جواد که مسئول بود و خود را در مقابل آنها مسئول حس می کرد از هر فرصتی جهت راهنمایی و ارشاد آنها استفاده می کرد و قاطع و برنده بود و در برابر عاملان توزیع و خاطیان طریق اسلام، باید اظهار داشت شهر ماکو و منطقه بازرگان با دیدن جواد رنگ عوض کرد و صبغه خدائی یافت، چرا که جواد قنبری صبغه الله و رنگ خدایی گرفته بود...

منافقان کوردل با يك طرح از پیش طراحی شده به همراه عوامل ضد انقلاب و مزدوران حزب منحلّه دموکرات در یکی از ماموریت های شان در خردادماه ۱۳۵۹ به سرکردگی یکی از مزدوران منطقه، قنبری را به روستایی در شهرستان ماکو برده و از او خواستند تا به امام خمینی توهین کند و بعد هم توبه کند؟! که این شهید بزرگوار، در مقابل این خواسته، ندای الله اکبر سر داد و در پی آن مزدوران عصبانی شده و به شکستن انگشتان، سوزاندن موهای سر و صورت، بیرون آوردن چشم ها و ریختن آب جوش بر بدن این شهید اقدام کردند و با وحشیگری تمام، جواد قنبری را به شهادت رساندند...

برشی از زندگی سردار شهید جواد قنبری - منبع: کتاب جنایات کومله و دمکرات، ناصر کاوه



شهید

محمد علی آل هاشم

سومین امام جمعه شهید تبریز



آل هاشم سرباز واقعی ولایت در کسوت روحانیت بود و ارادت زیادی به امام خامنه‌ای داشت. خیرخواه مردم بود و مردم داری و مردم یاری می‌کرد و گره از مشکل مردم باز می‌کرد. امام جمعه شنبه تا جمعه بود. در مترو، اتوبوس، بازار با مردم بود و دفترش شبانه روز بر روی مردم باز بود... بعد از شهادتش بسیاری آمدند و از دستگیری‌هایش گفتند. شخصیت بی‌نظیر و خستگی ناپذیری داشت. این اواخر خیلی آرزوی شهادت در جمع خانواده، در نماز جمعه و در دوره‌های خانوادگی کرده بود و خیلی دل‌تنگ بود. آل هاشم بارها می‌گفت کاش شهادت قسمت ما شود. در جمع خانواده، سر سفره و پایان سفره غذا، دعا کرد و گفت دعا کنید من هم شهید شوم. حاجی همه وسایل شخصی‌اش را در خانه و محل کارش جدا کرده بود. نام‌های مربوطه را نوشته و حساب و کتاب‌ها را مرقوم کرده بود، یعنی مشخص بود هر وسیله متعلق به کیست. آل هاشم بارها گفته بود: تبریز تنها استان و مرکز استانی است که دوتا امام جمعه شهید و سید دارد و سومی هم خدا کنه من باشم، شما دعا کنید، من هم از خدا می‌خواهم که عاقبت من به شهادت ختم شود. آل هاشم در دوره ششم مجلس خبرگان رهبری به عنوان نماینده مردم آذربایجان شرقی انتخاب شد و با کسب ۸۳۴۱۰۸ رأی، بیشترین رأی در ادوار مختلف خبرگان رهبری در استان آذربایجان شرقی را کسب کرده بود... آل هاشم در ۳۰ اردیبهشت سال ۱۴۰۳ ش، همراه با رئیس جمهور و ۷ تن دیگر به علت سقوط بالگرد به شهادت رسید...

برشی از زندگی نماینده ولی فقیه در آذربایجان شرقی شهید، محمد علی آل هاشم. منبع: کتاب شهید آل هاشم، ناصر کاوه



حمله رژیم صهیونیستی به ایران حمله محدود و کم اثر

در ۲۶ اکتبر ۲۰۲۴ (۵ آبان ۱۴۰۳)، رژیم صهیونیستی، سه موج حمله هوایی با نام عملیات روزهای پاسخ به ایران انجام داد. این حملات در طول شب تا سپیده دم در استان ایران شامل تهران، خوزستان و ایلام ادامه یافت و موجب خسارت‌هایی «محدود و کم اثر» به چند مرکز حساس نظامی و پدافندی در کشور شد...

این حمله شامل بیش از ۱۰۰ هواگرد، از جمله جنگنده‌های اف-۱۶ فایتینگ فالکن، اف-۱۵ ایگل و اف-۳۵ لایتنینگ ۲، و طی کردن ۲٫۰۰۰ کیلومتر (۱۲۰۰ مایل) با استفاده از موشک‌های بالستیک هواپایه بود. گزارش شده است که حمله‌ای پیش از آن به سوریه، خطوط دفاعی راداری آن کشور را هدف قرار داده است. ساعاتی بعد موج دوم این حملات آغاز شد و شلیک پدافند هوایی در تهران دیده و شنیده شد. در این حملات پایگاه‌های نظامی ایران (شامل آتشبارهای پدافند هوایی، یک کارخانه پهپادی و تأسیسات تولید موشک) هدف حمله قرار گرفتند. این که هیچ جنگنده رژیم صهیونیستی در حریم هوایی ایران دیده نشده است این یعنی چه؟! یعنی این ۱۰۰ جنگنده‌ای که درباره آنها صحبت می‌کند، از خارج از مرزهای ایران و از عراق شلیک کرده و رژیم کودک کش صهیونیستی جرات نقض حریم هوایی ایران را نداشته است. در جریان حمله رژیم صهیونیستی به ایران، «سرگرد سجاد منصوری»، «استوار مهدی نقوی»، «سرگرد جهان‌دیده»، «استوار شاه‌رخ‌فر» «الله‌وردی رحیم‌پور» و یک نگهبان به شهادت رسیدند....

برشی از حمله رژیم کودک کش به جمهوری اسلامی ایران - منبع: کتاب جنایات رژیم صهیونیستی، ناصر کاوه

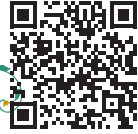


شهید
امنیت
آرمان علی ورد

به او گفتم نرو مامان! نرو
او گفتم تو نرو! اما آرمان
پس چه کسی برود؟» آرمان



و! دلم شور می‌زند. هر روز خبر شهادت یکی می‌رسد. به
گفت: «**من نروم، چه کسی برود؟** من نروم، ما نرویم
مان آرزویش شهادت بود و بالاخره به آرزویش رسید.



شهید

آرمان علی وردی

شهید اغتشاشات زن، زندگی، آزادی

آرمان بدون هیچ سلاح و تجهیزاتی تنها با کوله پشتی مربوط به کتاب‌های حوزوی خودش به شهرک اکباتان برای دفاع از امنیت و ناموس مردم رفت. آرمان قصد داشت از کنار جمعیت اغتشاشگر عبور کند ولی آنها او را به جرم اینکه تیپ و ظاهر بسیجی داشت، او را می‌گیرند به باد کتک؟! کوله او را که باز می‌کنند و می‌فهمند طلبه است، کتک‌ها شدیدتر می‌شود و او را روی زمین می‌کشند. از او خواستند به رهبر انقلاب توهین کند مثل داعشی‌ها، ولی آرمان مقاومت کرد. این چه آزادی بیانی است که نمی‌توانند عقیده مخالف را تحمل کنند؟ و تنها به جرم ریش داشتن توسط یک مشت حرامی این طور دوره شود و با شکنجه‌های دردناک به شهادت برسد. **کشتن آرمان، کاملاً حساب شده بود!**

اول با چاقو به سفید رانش می‌زنند تا نتواند راه برود، بعد در حین شکنجه کردنش، سر فرصت با بلوک‌های سیمانی به سرش می‌کوبند. آرمان برای دفاع از خود، دستش را روی سر می‌گذارد؟! اما از شدت ضربات انگشترش هم می‌شکند و موهایش را می‌کشند و با چاقو روی صورتش می‌کشند تا بیشتر زجر بکشد. همزمان همه جور اهانت به مادرش می‌کنند و با پنجه بوکس گوشت پشت تنش را تکه تکه می‌کنند. یکی از قاتلان خانم؛ برای اینکه از دیگران عقب نیفتد با ناخن گیر ذره ذره گوشت بدن آرمان را می‌کند و در آخر هم پیکرش را گوشه‌ای از خیابان رها کرده و رویش پتو می‌اندازند تا کسی نتواند پیدایش کند و سرانجام آرمان، در بیمارستان شهید می‌شود...

برشی از زندگی طلبه و بسیجی شهید، آرمان علی وردی - منبع: کتاب شهدای امنیت، ناصر کاوه



شهید
سعید گلاب

پایه گذار آموزش نظامی در سپاه و کمیته

سعید به یکباره تحصیل را رها می کند و در جستجوی راه مبارزه به خارج از کشور سفر می کند و باتهییه گذرنامه جعلی به چند کشور اروپایی و آخر به لبنان سفر می کند. در آنجا با شهیدان درازگو و جلال الدین فارسی، آشنا می شود و با گذراندن آموزش نظامی، در مبارزات مردم فلسطین شرکت می کند. در اوج گیری انقلاب، وقتی امام خمینی به پاریس عزیمت می کنند، سعید هم خودش را به پاریس می رساند و هنگام بازگشت امام به ایران به عنوان مسئول حفاظت از هواپیمای امام، با هواپیمای دوم به میهن اسلامی وارد می شود. سعید با استفاده از تجربیات خود به آموزش نیروهای سپاه و کمیته می پردازد و در این راستا مدتی مسئول آموزش پادگان امام علی (ع) می گردد...

سعید با عنوان فرمانده عملیات غرب کشور منصوب می شود و بارها ضربات مهلکی بر پیکره دشمن وارد می کند... در روز ۷ آبان ۱۳۵۹ بیش از ۳۵۰ نفر از نیروهای دشمن در منطقه افشار آباد واقع در منطقه سرپل ذهاب را به هلاکت می رساند و در همین روز به همراه چهل تن از دوستانش، بر اثر آتش پر حجم دشمن در ارتفاعات " افشار آباد" به فیض شهادت نایل می گردد... شاید به جرات بتوان گفت که محسن چریک بسیاری از امور آموزشی در سپاه را پایه ریزی کرد و سرو سامانی داد. رزم شب را ایشان برای اولین بار اجرا کرد. دوره های آموزشی زمان بندی شده، تکنیک ها و اهداف مشخص مثل ۱۵ روزه، ۴۵ روزه و غیره را هم محسن بود که باب کرد...

برشی از زندگی سردار شهید، سعید گلاب معروف به سعید چریک - منبع: کتاب نوآوری های شهدا، ناصر کاوه



شهید محمد حسین فهمیده الگوی بی نظیر برای همه

حسین برای اثبات لیاقت خود یک بار به تنهایی به میان عراقی ها رفته و لباس و اسلحه‌ای از عراقی ها به دست می‌آورد و در هیئت یک عراقی به نیروهای خودی نزدیک می‌شود، به طوری که رزمندگان مشاهده می‌کنند که یک عراقی کوچک به طرف آنان می‌آید! می‌خواهند به او شلیک کنند، که یکی از آنان می‌گوید، صبر کنید با پای خودش بیاید تا اسیرش کنیم. هنگامی که نزدیک می‌شود، می‌بینند حسین است که خواسته ثابت کند که می‌تواند با دست خالی هم با عراقی ها بجنگد و شهامت و لیاقت حضور در خط مقدم را دارد... روزهای حماسه و مقاومت در خونین شهر به سرعت می‌گذشت تا اینکه صدای جمهوری اسلامی ایران با قطع برنامه های خود اعلام می‌کند که نو جوانی ۱۳ ساله با فداکاری زیر تانک عراقی رفته، آن را منفجر کرده و خود نیز به شهادت رسیده است... امام خمینی (ره) در پیامی که به مناسبت دومین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی صادر می‌کنند، جملات معروف خود را پیرامون شهید فهمیده اینگونه بیان می‌کنند: رهبر ما آن طفل دوازده ساله ای است که با قلب کوچک خود که ارزشش از صدها زبان و قلم ما بزرگتر است، با نارنجک خود را زیر تانک دشمن انداخت و آن را منهدم نمود و خود نیز شربت شهادت نوشید... صحیفه امام، ج ۱۴، ص: ۷۳... رهبر معظم انقلاب، امام خامنه ای نیز در مورد شهید فهمیده اینگونه می‌فرماید: زنده نگه داشتن یاد حادثه شهادت دانش آموز بسیجی، شهید فهمیده از اصالت های دفاع مقدس می باشد...

برشی از زندگی شهید محمد حسین فهمیده - منبع: کتاب شهدای دانش آموز، ناصر کاوه



شهید محمد حسین فحمیده

امروز به نام روز دانش آموز است

زنده نگه داشتن یاد حادثه شهادت دانش آموز بسیجی ،
شهید فحمیده از اصالت های دفاع مقدس می باشد.

۸ آبان روز نوجوان و بسیج دانش آموزی



یادآور شهید کویا

گرامت انسان در میزان خدمت
به مستضعفین است .

مهندس شهید محمد جواد نیکوکار





وزیر نفت ایران که در اسارتگاه بعثی به شهادت رسید

سید علی اکبر ابو ترابی نقل می کند، در زندان وزارت دفاع عراق در سلول انفرادی بودم. یک روز صبح صداهای بلندی شنیدم، صدای تلاوت قرآن بود که یکی از زندانیان با صدای بلند آن را تلاوت می کرد. برای من عجیب بود. هنگام شب باز صدای قرآن شنیدم. این صداها فکر مرا به خود مشغول کرد. چند روزی هنگام صبح و شب آن صدا را شنیدم. یک روز که مرا برای بازجویی می بردند، از فردی که در سلول مجاور بود، پرسیدم: این صدای قرآن کیست که هر روز صبح و شب می شنوم؟ گفت: این صدای محمد جواد تندگویان وزیر نفت است. وقتی شکنجه به اوج خود می رسد، تندگویان به آیات قرآن پناه می برد و به ائمه (ع) توسل می جوید و از آنها نیرو و روحیه می گرفت... تمام این ۱۱ سال اسارت برای تندگویان به این شکل بود، که به طور پیاپی ایشان را شکنجه های سخت می کردند و تا بی هوش نمی شد، دست از او بر نمی داشتند. از ایشان یک تقاضا داشتند و آن اینکه در مقابل دوربین علیه امام خمینی و نظام جمهوری اسلامی مطالبی بگوید. آنگاه به هر کشوری که بخواهد، او را می فرستند. اما این طوفانها تندگویان را جا به جا نمی کرد. آن طور که من خبر دارم، دو بار وضعیت جسمانی شهید تندگویان به حدی رسید که به اغمای کامل فرو رفت. برای همین او را به انگلستان اعزام کردند و بعد از معالجه دوباره او را به عراق بازگرداندند تا باز هم شکنجه اش کنند؟! **سرانجام محمد جواد تندگویان را بر اثر مداومت در خواندن قرآن خفه کردند و او را مظلومانه به شهادت رساندند...**

روایتی از سیدآزادگان ابوترابی، درباره شهید جواد تندگویان، وزیر نفت شهید - منبع: کتاب انس شهدا با قرآن، ناصر کاوه



شهید

سید محمد علی قاضی طباطبائی

اولین امام جمعه شهید جمهوری اسلامی ایران

در گزارش‌هایی که ساواک از شهید قاضی تهیه کرده بود اشاراتی جالب در خصوص جمع‌آوری پول برای مردم محروم وجود دارد. شهید قاضی فعالیت گسترده‌ای در تهیه خانه برای مستضعفان و افراد بی‌خانمان در تبریز داشت و در این تلاش بیش از دویست خانواده را صاحب خانه کرده بود... تهجد و زهد و بیدار بودن شهید قاضی قبل از طلوع فجر زبان زد بود و اکثراً قبل از نماز صبح، نماز شب را به جا می‌آورد. حتی یادم هست دعاها را به خصوصی می‌خواند و برای مومنین طلب مغفرت و استغفار می‌کرد... خلوت‌های عارفانه، تهجد و شب‌زنده داری‌ها، انجام نوافل شبانه روزی و راز و نیازهای سحرگاهی، به سالک فی سبیل الله آرامش و امید می‌بخشد. به همین جهت قاضی در طول مدت زندگی خویش هیچ‌گاه از توسل و تعبد و بندگی خدا، دست نکشید...

شهید قاضی همیشه سدّ مستحکمی در مقابل خطوط انحرافی در جریانات ضد انقلابی بود و از اوایل پیروزی انقلاب علیه جریانات منحرف و وابسته، نظیر "خلق مسلمان" افشاگری‌های لازم را می‌نمود و منعرفان با وجود ایشان، قدرت و جرأت ابراز وجود پیدا نمی‌کردند. قاضی از طرف امام به سمت امام جمعه تبریز منصوب شدند و اولین نماز جمعه را در این شهر بزرگ برپا کردند. آیت الله قاضی طباطبائی، بعد از ادای فریضه نماز مغرب و عشاء و در حال مراجعت از مسجد به منزل، مورد هجوم عوامل سرسپرده استکبار تحت نام گروه "فرقان" قرار گرفت و شربت شهادت را نوشید...

برشی از زندگی شهید قاضی طباطبائی - منبع: کتاب ترورهای گروهک فرقان، ناصر کاوه



شهید طیب حاج رضایی حرانقلاب اسلامی ایران

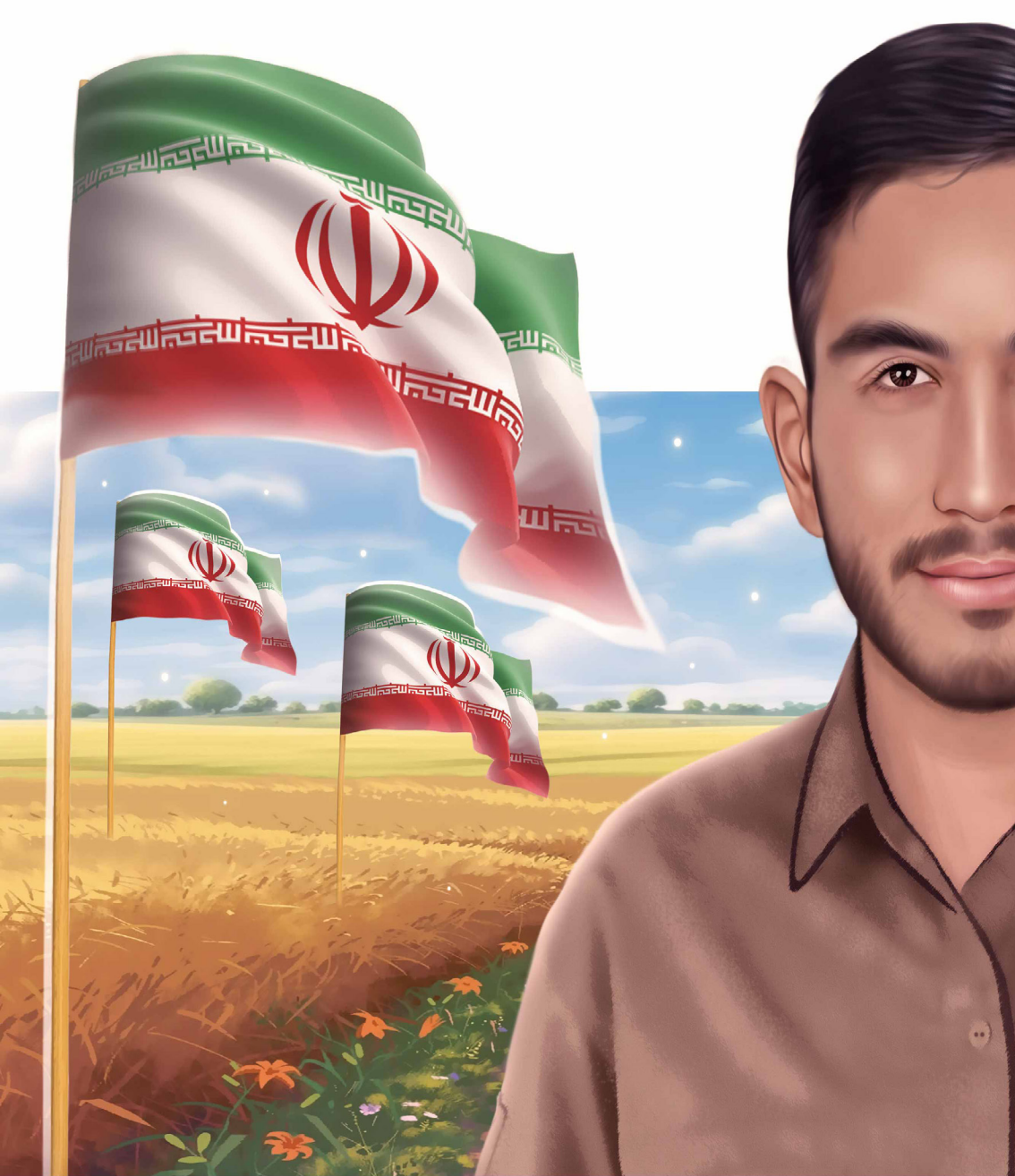
کسی جرات این رو نداشت که باشاه ایران سربیک میز غذا بخوره، اما طیب می نشست؟! گنده لات تهران بود، شاه هر وقت می خواست مجلسی خراب شه، به طیب می گفت یکرز شاه به طیب گفت این دفعه پول زیادی بهت میدم، برو یه مجلسی رو خراب کن. گفت کجا؟ طرف کیه؟ شاه گفت فلان جا، سید روح الله خمینی. طیب جا خورد و گفت کی؟! گفتی سید هست؟ شاه گفت آره؟ طیب گفت نه ما نیستیم، ما با فرزند حضرت زهرا در نمی افتم. شاه گفت: دستور میدم شکنجه ات کنند، می کشمت. طیب گفت هرکاری میخوای بکن؟! من با فرزند حضرت زهرا (س) در نمی افتم. آنقدر شکنجه اش کردند که طیب هیکلی، لاغر لاغر شده بود، وقتی خواستن او را اعدام کنن. یکی گفت طیب پیام برای امام نداری؟! ... گفت من سید روح الله رو نمی شناسم فقط بهش بگین، طیب گفت اون دنیا شفاعتم کن، ما ندیده خریدار شما شدیم. وقتی پیام طیب رو پیش امام بردند امام گفت: طیب نیازی به شفاعت من و امثال من نداره و طلاب نمازهای قضایش را خواندند. طیب و اسماعیل رضایی با رفاقت ۲۰ ساله با هم در ۱۱ آبان ۱۳۴۲ به جرم حمایت از خمینی، اعدام شدند و به شهدای انقلاب پیوستند... از جمله کارهای عام المنفعه و خدمات شهید حاج اسماعیل رضایی که با طیب اعدام شد، می توان به احداث حدود ۳۰۰ خانه دو اتاقه در جنوبی ترین نقطه های تهران جهت اسکان زنان منحرف به منظور ارشاد و هدایت آنان توسط دو تن از خانم های تحصیل کرده و متدین تهران اشاره کرد ...

برشی از زندگی شهیدان طیب حاج رضایی و اسماعیل رضایی - منبع: کتاب ره یافتگان حسینی، ناصر کاوه



مادر شهید روح الله عجمیا
ناراحت شدم، از شهادت
وطنش بود. عاشق چادر م

شهید
امنیت
سیدالشمس



ن: فقط برای اینکه (در لحظه شهادت) اذیت شده بود،
با ناراحت نیستم، چون همین را می خواست. عاشق
ما بود و مانند تمام شهدا به خاطر چادر ما رفت.



بسیجی بودو عاشق وطن. جز وفاداری و خدمت به مردمش کار دیگری نمی دانست. برای روح الله دفاع از ناموس و دین و آرمانهای امام و شهدا، بالاتر و مهمتر از جانش بود و همین هم باعث شهادتش شد. عجمیان، مثل خیلی ها از یقه سه سانتی های ریشو که در اغتشاشات ۱۴۰۱ پشت رهبری را خالی کردند، محاسبه گرو نون به نرخ روز خور نبود و همانند "حضرت عباس (ع) فدایی مولایش" شد. **شهید روح الله عجمیان در روز ۱۲ آبان ۱۴۰۱ برای خاموش کردن آتش فتنه و باز کردن اتوبان تهران، کرج که مسدود شده بود بدون سلاح، میان داعشی های فتنه گرفت. اغتشاشگران با شعار زن، زندگی، آزادی، همانند لشکریان عمر سعد، دوره اش کردند و هر که باهرچی داشتند بر سر و پیکر و بدنش زدن؟! روح الله را به جرم عشق به وطن و پیروی از رهبری، به باد کتک گرفتند. حدود ۷۰ نفر اغتشاشگر با چاقو، قمه، آجر، بلوک سیمانی، پوتین و... تکه تکه اش کردند و با دو پا می رفتند روی سینه شکسته اش و بالا و پایین می پریدند تا نفس های آخرش که رسید، دکتري هم که بالای سرش رسید به روح الله رحم نکرد، به جای درمانش، دکتري که باخامش آمده بود با لگد به پهلوی مجروحش زد... چند نفری هم برای اینکه اطمینان پیدا کنند که روح از بدنش جدا شده، با چاقو افتادند به پیکر نیمه جان و چاقو را چندین بار در داخل بدنش فرو کردند و سرانجام جسم بی جان را روی آسفالت داغ اتوبان کشیدند تا به شهادت برسد. نظام اسلامی، بقایش را مدیون این خونهاست و باید جبران کند؟!**

برشی از زندگی شهید سید روح الله عجمیان - منبع: کتاب شهدای امنیت، ناصر کاوه



تسخیر سفارت جاسوسی آمریکا در ایران

امام خامنه ای: آمریکایی‌ها در دو مناسبت به ملت ایران ضربه زدند؛ در ۱۳ آبان ۱۳۴۳ که پس از خروش امام خمینی در مخالفت شدید با مصوبه خفت‌بار کاپیتولاسیون، یعنی «مصونیت آمریکایی‌ها در ایران از پیگیری قضایی هرگونه جرم و جنایت»، ایشان را تبعید کردند و در ۱۳ آبان ۱۳۵۷ که رژیم دست‌نشانده آمریکا در ایران، جمعی از دانش‌آموزان را در مقابل دانشگاه تهران به خاک و خون کشید. اما در مناسبت سوم یعنی تسخیر سفارت آمریکا به دست دانشجویان، ملت ایران به آمریکا ضربه زد و با افشای اسرار و اسناد پنهان سفارت، آبروی آمریکا را در جهان برد. چرا ۱۳ آبان در تاریخ ماندگار ۱۳ آبان یادآور حماسه‌ها و ایثارگری‌های ملت ایران است، روزی که در سه دوره، اتفاقات مهمی در آن رقم خورده، اتفاقاتی که موجب شده ۱۳ آبان در یادها و خاطره‌ها ماندگار شود. روز ۱۳ آبان و روز مبارزه ملی با استکبار، یادآور سه واقعه مهم در تاریخ معاصر ایران است که در سه دوره مختلف رخ داده و به همین دلیل این روز را در تاریخ کشور به عنوان روزی به یادماندنی به ثبت رسانده است... بیانات - ۱۰ آبان ۱۴۰۲ ...

در روز ۱۳ آبان ۱۳۵۷ دانش‌آموزان تهرانی به نشانه اعتراض در محوطه دانشگاه تهران جمع شده بودند، هدف تیراندازی مأموران دولت جعفر شریف‌امامی قرار گرفته و شهید شدند. در این اعتراض که با شروع شلیک گاز اشک‌آور و سپس گلوله، یک دانش‌آموز شهید شد و ۳ نفر دیگر مجروح شدند...

برشی از مبارزات مردم ایران بر ضد استکبار جهانی به رهبری آمریکا - منبع: کتاب استکبار ستیزی و مبارزه شهدا، ناصر کاوه

هرکه آمد شر رساند
آمریکا، همان آمریکا است



هرکه آمد شر رساند
آمریکا، همان آمریکا است



هرکه آمد شر رساند
آمریکا، همان آمریکا است







شهید

محمد علی رهنمون

عمل جراحی زیر بمباران

اولین باری نبود که دخترها ازش خواستگاری می‌کردند و او می‌گفت: نه. سرش به کار خودش بود. خوش تیپ و خوشگل هم بود. خوب هم درس می‌خواند. خب اینها تو کلاس زود خودشان را نشان می‌دهند. دخترها پایپچس می‌شدند ولی محل شان نمی‌گذاشت... هوای اهواز خیلی گرم بود. خوابگاه دانشگاه کولر یا پنکه نداشت. با رهنمون می‌رفتیم تو راهرو پشت در اتاق اساتید که کولر گازی داشت، می‌نشستیم درس می‌خواندیم. محمد می‌گفت: «اگه قرار باشه آدم درس بخونه هر جوری شده می‌خونه.» درس نمی‌خواندیم. به خیال خودمان فکر می‌کردیم مبارزه کردن واجب‌تر است. محمد نصیحت مان می‌کرد؛ می‌گفت: «این چه حرفیه افتاده توی دهن شماها؟ یعنی چی درس خوندن وقت مان رو تلف می‌کنه؟ باید هم درس بخونید هم مبارزتون رو بکنید. آدم بی‌سواد که به درد انقلاب نمی‌خورد...»

یک دفترچه کوچک داشت، همیشه همراهش بود و به هیچ‌کس نشان نمی‌داد. یکبار یواشکی برداشتمش ببینم چی می‌نویسه. فکرش را کرده بودم. کارهایی که در طول روز انجام داده بود را نوشته بود. سرکی داد زده، کی را ناراحت کرده، به کی بدهکار است. همه را نوشته بود؛ ریز و درشت. نوشته بود که یادش باشد تو اولین فرصت صاف شان کند... شب عروسیش بود. اذان که شد، همه را بلند کرد که نماز بخوانند. یکی را فرستاد جلو، بقیه هم پشت سرش نماز جماعت خواندند...

برشی از زندگی شهید دکتر محمد علی رهنمون - منبع: کتاب شهدای لباس سفید، ناصر کاوه



نور خدا به زاهدان اعزام می‌شود و فرماندهی یگان تکاوری را به عهده می‌گیرد؛ مأموریتش در منطقه ۲ ساله بود که حدود ۵ ماه به پایان مأموریتش باقی مانده بود که در ۱۷ اسفندماه سال ۱۳۸۷ در منطقه لار با گروهک تروریستی ریگی درگیر شد و مورد اصابت مستقیم تکتیرانداز دشمن قرار گرفت و یک گلوله دو زمانه به سرش اصابت کرد. این سید لرستانی در سن ۳۶ سالگی به طور صد درصد جانباز شد که در آن زمان فرزندانش سیده زهرا ۷ ساله و محمد ۵ ساله بود. سید حدود ۱۰ سال در کما بود. در این سالها سید نور خدا در کشور به عنوان «شهید زنده وطن» معروف شده بود. سید سالها ساکت و آرام به روی تخت قرار گرفت تا آیتی بر آیات الهی، الگو و سرمشقی برای ما باشد. در این چند سال همسرش مانند پروانه برگرد او می‌چرخید و از او پرستاری می‌کرد و منزلش زیارتگاه دوستدارانش شده بود که با حضور در این مکان یاد او را گرامی بدارند و از جان گذشتگی‌اش را ارج نهند و مأمنی برای آرامش شان باشد. .. **همسر شهید نور خدا نقل می‌کند که، هم‌رمز آقا سید گفت: خواب دیدم، نور خدا حال خیلی خوبی داشت و سر حال بود روی تخت نشسته بود که وقتی از سید حالش را جویا شدم، نور خدا گفت خبر خوشی دارم و قرار است شب چهارشنبه، شب شهادت رسول الله (ص) و امام حسن (ع) نوید بهشت را بمن بدهند و قرار است من برای همیشه از تخت بلند شوم و معجزه‌ای اتفاق بیفتد و... چنین شد و سید نور خدا موسوی، جانباز صدرصد به شهادت رسید...**

برشی از زندگی جانباز شهید، سید نور خدا موسوی - منبع: کتاب شهدای امنیت، ناصر کاوه



شهید روح الله قربانی دریای محبت و عشق

روح الله، هیچ وقت نمی‌گفت که من نمی‌توانم، همیشه می‌گفت: من می‌توانم... «روح الله دلش پرمی‌کشید برای کمک به دیگران. انگار خدا او را آفریده بود تا بی‌وقفه دلش برای دیگران بتپد. با آن روحیه مردم دوستی که از روح الله سراغ داشتیم، رفتنش به سوریه و دفاع از حرم برایم عجیب نبود. من در همین کوچه و خیابان از خودگذشتگی‌های روح الله را با چشم دیده بودم. یکبار در حال عبور از بزرگراه شهید همت برای رفتن به محل کارمان بودیم که خودرویی را دیدیم که بایک موتورسوار برخورد کرد. روح الله ترمز کرد و دیدم که به طرف موتورسوار می‌دود. هیچ‌کس از ماشینش پیاده نشد. روح الله سر موتورسوار را بست و تا اورژانس نیامد، برنگشت.» زمستون اون سال برف شدیدی باریده بود. زمین از شدت سرما یخ زده بود. دوست نداشتیم از اتاق‌هامون و کنار بخاری تکیون بخوریم. تو اون سرما دیدیم روح الله نیست. کل پادگان رو دنبالش گشتیم. نبود که نبود. نیم ساعت بعد اومد. پرسیدیم کجا بودی؟ گفت: اون سگی که تو پادگان بود، نیستش. بچه‌هاش از گشنگی همش پارس می‌کنن. رفتم شیر خریدم. گرم کنم، کمی توش نون خرد کنم بدم این طفلی‌ها بخورن تا تو سرما نمیرن. با تعجب نگاهش کردیم. اولین مغازه نزدیک پادگان، کیلومترها فاصله داشت و ماشین خور هم نبود. این همه راه، توی سرما، پیاده رفته بود و خودش رو تو زحمت انداخته بود، چون طاقت گرسنگی چندسگ کوچک را نداشت. روح الله طاقت ناراحتی و غم کسی را نداشت...

روایتی از همسر و هم‌رزم مدافع حرم، شهید روح الله قربانی - منبع: کتاب مهربانی شهدا به حیوانات، ناصر کاوه



رهبر شیعیان بحرین عیسی احمد قاسم رهبر در تبعید مردم مبارز بحرین

عیسی احمد قاسم پس از جدایی بحرین از ایران در سال ۱۹۷۱م و تشکیل پارلمان تدوین قانون اساسی آن، به عنوان یکی از نمایندگان مجلس انتخاب شد و در کنار جریان اسلام‌گرای پارلمان، در تدوین مواد و بندهای اسلامی در قانون اساسی بحرین نقش ایفا کرده و همچنین عضو اولین دوره مجلس ملی بحرین بوده است. مواضع صریح عیسی قاسم بر ضد حکومت بحرین، ناخشنودی آل خلیفه را به دنبال داشت و وزیر دادگستری بحرین، به عیسی قاسم در مورد مواضعش در نماز جمعه هشدار داد و عیسی را به منع از اقامه نماز جمعه تهدید کرد...

وزیر دادگستری بحرین، در نامه‌اش به عیسی قاسم، وی را متهم به ایجاد فتنه در کشور و تشویق مردم و زیرپا گذاشتن قانون نموده و خطاب به وی نوشته بود: شما در جایگاهی نیستید که از منبر رسول الله درباره مسلمانان حکم صادر و گروهی را متهم و گروهی را ظالم معرفی کنید. این تهدید، واکنش علما و شیعیان بحرین را به دنبال داشت...

در ۱۹ آبان ۱۳۹۱ش، کلیه نمازهای جمعه در بحرین از سوی حکومت تعطیل اعلام شد شیعیان علیرغم موانعی که حکومت در مسیر حرکت به سمت شهر الدراز ایجاد کرده بود و با تحمل ضرب و جرح نیروهای دولتی برای اقامه نماز جمعه، به دراز رفتند و نماز جمعه را به امامت عیسی قاسم اقامه کردند. این روز به جمعة التلبیة معروف شده است. دولت بحرین در ادامه فشارهای خود بر عیسی قاسم، در ۳۱ خرداد ۱۳۹۵ از وی سلب تابعیت کرد.

برشی از زندگی رهبر شیعیان بحرین، عیسی احمد قاسم - منبع: کتاب استکبار ستیزی و مبارزه شهدا، ناصر کاوه



شهید
سید مصطفی موسوی
جوانترین شهید مدافع حرم

مقلد حضرت آقا بود. به من می گفت: مامان سعی کن دل بکنی و ببخشی. تا دل نکنی به معرفت نمی رسی، از دنیا و تعلقاتش بگذر. برای هر کسی یک روز، روز عاشورا است، یعنی روزی که امام حسین (ع) ندای "هل من ناصر" را داد و کسانی که رفتند وبا امام ماندند، شهید و رستگار شدند، ولی کسانی که نرفتند چه چیزی از آن ها ماند؟ تا دنیا باقی است، لعنت می شوند. بعد هم گفت: می خواهم یک مژده بهت بدم، اگر از ته قلب راضی شوی که به سوریه بروم، آن دنیا را برایت آباد می کنم و دنیای زیبایی برایت می سازم که در خواب هم نمی توانی ببینی!؟

گفتم: از کجا معلوم می شود که من قلبا راضی شدم. گفت: من هر کاری می کنم برم، نمی شود. علت اصلی اش این است که شما راضی نیستید، اگر راضی شوی خدا هم راضی می شود. اگر راضی نشوی فردای قیامت جواب حضرت زهرا(س) و حضرت زینب (س) را چه می دهی؟... من در مقابل این حرف، هیچ چیزی نتوانستم بگویم و از ته قلبم راضی شدم و مصطفی رفت سوریه...

قبل از رفتن، به من می گفت: خیلی برایم دعا کن تا دست و دلم نلرزد و دشمن در نظرم خوار و ذلیل بیاید...» (شهید سید مصطفی موسوی) روز پنج شنبه ۱۸ آبان ۱۳۷۴ به دنیا آمد و در پنج شنبه ۲۱ آبان ماه ۱۳۹۴ و تنها ۳ روز پس از قدم گذاشتن به سن ۲۰ سالگی، در سوریه، جام شهادت را نوشید...

روایتی از مادر شهید مدافع حرم، سید مصطفی موسوی - منبع: کتاب عشق شهدا به شهادت، ناصر کاوه



شهید

محمد جعفر نصر اصفهانی

خواندن نماز اول وقت در هر حالت

محمد جعفر، از سال ۱۳۶۳ که افسر شد، برای همیشه به جبهه رفت. ترکشی در کمرش بود که از درد آن، توان بلند شدن و نشستن نداشت. علاوه ب این شیمیایی هم شده بود و این رنج مضاعفی برایش به ارمغان آورده بود. آن ترکش‌ها باعث شده بود که پزشکان به شیمیایی شدنش توجه نکنند. قبل از شهادتش، علائم درونی ظاهر و روز به روز وخیم‌تر شد. در نهایت روز ۱۹ آبان سال ۱۳۷۵ به شهادت رسید...

با هم به مشهد رفته بودیم. از شب تا صبح در حرم گریه کرد. فردایش سوال کردم: خب ان شاء... شفای خودت را گرفتی؟ گفت: من شفا نخواستم. با تعجب پرسیدم: پس چی خواستی با خنده گفت: من از خدا شهادت خواستم و امام رضا (ع) را شفیع قرار دادم... در بیمارستان بستری بود. به همراه سرهنگ براتی ملاقاتش رفتیم. درست لحظه‌ای که رسیدیم، صدای اذان برخاست. به ما گفت: «وقت نماز است، چرا پیش من آمدید؟ چرا به نماز جماعت نرفتید؟!» و پس از احوالپرسی، ما را به نماز جماعت دعوت کرد. هرگز نتوانستم خودم را یک لحظه به جای او فرض کنم. اگر ما در آن حالت بودم، حتی نمی‌توانستم از جای خود تکان بخورم، اما ایشان مسیر زیادی را برای ادای این فریضه، طی می‌کرد تا به تکلیف عمل کند.... نماز اول وقت نصر اصفهانی، زبانزد همه بود. هر جا که بود و در هر حالتی که بود. اگر از سه نفر بیشتر بودند، حتما نماز جماعت اول وقت برپا می‌کرد. در خانه هم که بودیم، نماز را با اهل خانه به جماعت می‌خواند و...

روایتی از همسر و هم‌رزم شهید محمد جعفر نصر اصفهانی - منبع: کتاب نماز اول وقت و نماز شب شهدا، ناصر کاوه



شهید

حسن تهرانی مقدم

شهید اقتدار، امنیت و پدر موشکی جبهه مقاومت

امام خامنه ای : شما به کمک و هدایت خداوند علیم و قدیر توانسته‌اید کار بزرگی را به سامان برسانید. این بار دیگر معجزه توانایی‌های عزم راسخ انسان مؤمن را در معرض نگاه ما می‌گذارد و ما را امیدوارتر از همیشه به همت و تلاش برمی‌انگیزد. ۱۳۸۹/۰۳/۹...

حسن آقا می‌گفت: کاری که انجام می‌دهید، حتی نایستید که کسی بگوید خسته نباشید! از همان درپشتی بیرون بروید. چون اگر تشکر کنند، تو دیگر اجرت را گرفته و چیزی برای آن دنیایت باقی نمی‌ماند. مقدم همیشه بیان می‌کرد، ما دنبال این هستیم که با ایجاد شرایطی برتر، ذوالفقار علی (ع) در نیام، در دست ولی فقیه باشیم و مملکت امام زمان (عج) را از هرگونه چشم داشت خائنانه و طمع ورزانه ای که دشمنان انقلاب به آن دارند، مصون بداریم و دست ولی فقیه را پر کنیم.... در يك كلام "دنیا" مقدم را فریب نداد، در صورتی که دنیا خیلی از ما را فریب داد. مقدم پایش را از محدوده هدف استراتژی که داشت بیرون نگذاشت و وارد حوزه اقتصادی و سیاسی نشد. فقط حوزه خودش را توسعه داد و همان را ادامه داد، در صورتی که خیلی از امکانات برایش فراهم بود. در خیلی از جلسات که تشکیل می‌شد، چون دائم الوضو بود تا اذان را می‌گفتند جلسه را تعطیل و نماز جماعت را برقرار می‌کرد. هیچ چیز موجب این نمی‌شد که مقدم نماز اول وقت را از دست بدهد... شهید سید حسن نصرالله همیشه می‌گفت: هر زنی که در لبنان با راحتی از شمال به جنوب یا بالعکس سفر می‌کند، این امنیت را مدیون شهید تهرانی مقدم است.

برشی از زندگی سرلشگر بسیجی، شهید حسن تهرانی مقدم - منبع: کتاب ذوالفقار ولایت، ناصر کاوه



شهنشاهی منقدم



نماز اول وقتش ترک نمی شد. حتی وقتی توی برفهای کوه ، یا در حال صخره نوردی بود. یک بار در کوه های توچال نزدیک پناهگاه شیر پلا و شروین، صخره نوردی می کرد. جای خطرناکی بود. زیر پا را که نگاه می کردی ، چشمت سیاهی می رفت. موقع اذان به همراهش گفت طناب را شل کند. خودش را به تخته سنگی رساند. راحت نمی شد نشست. همه ترسیده بودند، اما او قلاب را باز کرد و نمازش را خواند.

برگرفته از کتاب «یادگاران»



شهید

شاپوربرزگر گلمغانی

امام حسین (ع) کنار من نشسته!؟

شاپوربرزگر یه دستش قطع شده بود، اما دست بردار از جبهه نبود. بهش گفتند: «با یه دست که نمی تونی بجنگی، برو عقب» می گفت: «مگه حضرت ابوالفضل (ع) با یک دست نجنگید؟ مگه نفرمود: «ولله ان قطعتموا یمینی، انی اhamی ابدأ عن دینی»... در عملیات والفجر ۴ مسئول محور بود. حمیدباکری معاون لشکر عاشورا بهش مأموریت داده بود که گردان حضرت ابوالفضل (ع) رو از محاصره دشمن نجات بده. باعده ای از نیروهاش رفت به سمت منطقه ی مأموریت و از بالای تپه ای بچه ها را از محاصره نجات داد. پس از چند لحظه ای گلوله ای به سمت چپش و روی قلبش خورد...

وقتی تیر به سمت چپ و روی قلب شاپوربرزگر خورد، پس از چند لحظه فوران خون از میان قرآنی که در جیبش بود آغاز شد، یعنی خون از میان ورق های قرآن میزد بیرون، آنچنان صحنه ای برابیم ایجاد شد که تا آخر عمر محال است یادم برود... لحظه های آخر که قمقمه رو آوردم نزدیک لبای خشکش تا آب بنوشد، گفت: «مگه نمی بینی امام حسین (ع) کنار من نشسته است، لحظات آخر با انگشت دستم لبانش را خیس کردم و در همان لحظه جان دادن، سه بار گفت: صل الله علیک یا ابا عبد الله الحسین (ع)» بعدها که خدمت همسر محترم شهید رسیدم و راز این معرفت و شجاعت شاپور را از ایشان پرسیدم، همسر شهید فرمودند، شاپور تا موقع شهادتش، خواندن روزانه زیارت عاشورایش ترک نمی شد و هرچه دارد و بهش دادن، از مداومت در زیارت عاشورا خواندنش بود...

روایتی از حاج آقا محمد رفوف احرابی درباره شهیدبرزگری - منبع: کتاب عشاق الحسین (ع)، ناصر کاوه



شهید محمد حسن شریف قنوتی اولین شهید روحانی دفاع مقدس

شریف قنوتی، یکی از رزمندگان شجاع مقاومت ۳۵ روزه خرمشهر و اولین روحانی شهید جنگ تحمیلی به شمار می‌رود. شریف قنوتی هم‌رزم شهید نواب صفوی، اولین نماینده امام خمینی و سایر مراجع عظام و اولین فرمانده جنگ‌های چریکی در جنگ تحمیلی بود. بعضی‌ها که مقاومت و شجاعت شیخ شریف را دیدند، عصبانی شدند و به دست راست و پاشنه‌ی پای راست شیخ، شلیک کردند و گفتند: هذا آية المقاومة، این فرمانده مقاومت است. سپس آنها شیخ را به رگبار بستند که پاهای این روحانی بزرگوار سوراخ سوراخ شد. پس از آن حدود ده نفر شیخ شریف را می‌زدند. کاسه سر شیخ را با سرنیزه شکافتند و می‌گفتند ما یک خمینی را کشتیم... شیخ با اینکه مجروح بود، ولی آنها می‌زدند و روی زمین شیخ را می‌کشیدند. شیخ به زمین می‌افتاد، ولی دوباره برمی‌خاست. در آخر چون کوه در کنار ماشین سرپا ایستاد و در همان وضعیت با صدای بلند به زبان عربی فصیح فرمود: اليوم الخميني حسين (ع) و صدام یزید... امروز خمینی حسین زمان و صدام یزید، زمان است. از زیر پرچم یزید بیرون بروید و زیر پرچم حسین (ع) قرار بگیرید...

شریف قنوتی دارای سه قبر است!؟ یک قبر در اردکان جاودانه مانده که قبرواره ای به عنوان یادواره از شهید قنوتی در قبرستان شهدای این شهر ساخته اند. دوم در بهشت شهدای بروجرد است و سومی مدفن اصلی این شهید بزرگوار در گلزار شهدای آبادان است... در یک جمله می‌توان گفت: شیخ شریف یک طلبه و شیعه واقعی بود...

برشی از زندگی روحانی شهید، محمد حسن شریف قنوتی - منبع: جنایات ژنرال‌های صدام، ناصر کاوه



شهید ادواردو (مهدی) آنیلی

ثروتمندترین شیعه در طول تاریخ اسلام

پدر ادواردو مالک کارخانجات اتومبیل سازی فیات، فراری، لامبورگینی، لانچیا، آلفارمو و آیوکو، به همراه چندین کارخانه تولید قطعات صنعتی، چند بانک خصوصی، شرکت های طراحی مد و لباس، روزنامه های پرتیراژ «لاستامپا» و «کوریه دلا سرا»، باشگاه اتومبیل رانی فراری و باشگاه یوونتوس بود علاوه بر این ها، چندین شرکت ساختمان سازی، راه سازی، تولید لوازم پزشکی و هلیکوپتر سازی هم وجود دارد که خانواده آنیلی جزو سهام داران اصلی آن ها هستند. میزان ثروت و نفوذ خانواده آنیلی به حدی است که رسانه های ایتالیا از آن ها به عنوان «خاندان پادشاهی ایتالیا» نام می برند. کارشناسان اقتصادی درآمد سالانه خانواده آنیلی را بالغ بر ۶۰ میلیارد دلار تخمین می زنند که چند برابر درآمد نفتی جمهوری اسلامی ایران در آن زمان بود....

مادر ادواردو نیز یکی از نوادگان خاندان اویل کاراچولو و خواهر «کارلو کاراچولو» مؤسس و صاحب امتیاز گروه رسانه ای «اسپرسو» غول رسانه ای ایتالیا بود. علیرغم اینکه طبیعتاً ادواردو، به عنوان تنها پسر جیانی آنیلی، وارث ثروت خانواده آنیلی به حساب می آمد، اما بی اهمیتی ثروت خاندان آنیلی برای ادواردو و تمایلش به اسلام، موجب شد تا پدرش حاضر نشود میراث خانواده را به ادواردو بسپارد و در نهایت ادواردو را به دلیل مسلمان شدن از ارث محروم کرد و سعی زیادی در دیوانه جلوه دادن ادواردو داشت!؟ سرانجام ادواردو به طرز مشکوکی در ایتالیا به شهادت می رسد....

برشی از زندگی شهید ادواردو آنیلی _ منبع: کتاب ره یافتگان حسینی، ناصر کاوه



۲۵ آبان ۱۳۶۱، روز حماسه و ایثار اصفهان

۲۵ آبان روزی بزرگ و به یاد ماندنی برای تمام اصفهانی‌ها و مردم ایران است. در این روز حماسه‌ای بی نظیر رقم خورد و هنوز هم بعد از سالها تازگی دارد. همه محله‌های اصفهان از شهدای عملیات محرم سهم داشتند؛ یک منطقه بیشتر و یک منطقه کمتر، شهدا پاره تن همه بودند و این‌گونه بود که روز ۲۵ آبان سال ۱۳۶۱ اصفهانی‌ها یک روز خاص را ثبت کردند. در این روز ۳۷۰ شهید روی دست مردم تشییع شد و پدران و مادران اصفهانی فرزندان و جگرگوشه‌های شان را فدای علی‌اکبر (ع) حسین (ع) کردند...

رهبر معظم انقلاب اسلامی نیز در دیدار جمعی از مردم اصفهان در سالروز حماسه ۲۵ آبان در سخنان خود، حماسه ایثار مردم اصفهان را در ۲۵ آبان سال ۱۳۶۱، مصداق دیگری از سرافرازی در امتحانات الهی برشمردند و افزودند: "در آن روز عظیم، مردم اصفهان هم‌زمان با تشییع ۳۷۰ شهید، هزاران نفر دیگر از جوانان رشید خود را راهی جبهه‌ها کردند و نماد برجسته‌ای از ایثار و سرافرازی آفریدند."

در طول دفاع مقدس تعداد ۱۹۶۸۳۷ تن از هوطنان ما شهید شدند که ۱۰۱۹۶ تن از آن‌ها شهدای حملات هوایی و موشکی به شهرهای ایران بودند. بیشترین تعداد شهدا مربوط به استان‌های اصفهان با ۲۱۸۰۷ شهید، تهران ۲۰۳۱۵ شهید و خراسان رضوی با ۱۵۱۳۸ شهید بودند. ۲۵ آبان ۱۳۶۱ آن چنان عظیم و باشکوه بود که باعث شد تا این روز به روز در تقویم "روز حماسه و ایثار استان اصفهان" نامگذاری شود...

برشی از حماسه و ایثار مردم اصفهان در ۲۵ آبان ۱۳۶۱ - منبع: کتاب ایثارگری شهدا، ناصر کاوه



عملیات آزادسازی شهر سوسنگرد در جلسه شورای عالی دفاع تصویب و برای اجرا در ۲۶ آبان ماه ۱۳۶۰ ابلاغ شده بود اما با کارشکنی «بنی صدر» رئیس جمهور وقت ایران، عملیات آزادسازی در شرف لغو شدن بود. بنی صدر از حرکت تیپ ۲ زرهی دزفول جهت شرکت در عملیات آزادسازی شهر سوسنگرد جلوگیری کرده بود و حذف این تیپ، سایر نیروهای شرکت کننده در عملیات آزادسازی سوسنگرد، شامل نیروهای شرکت کننده از سپاه، گروه جنگ های نامنظم شهید دکتر چمران، تیپ ۳ زرهی لشکر ۹۲ زرهی اهواز، گروه رزمی ۱۴۸ پیاده و گروه رزمی ۳۷ زرهی را مختل می کرد. از آنجایی که با لغو عملیات، تمام مدافعان سوسنگرد به شهادت می رسیدند؟! بلافاصله آیت الله خامنه ای این مساله را با امام خمینی در میان می گذارند و ایشان می فرمایند:

تیپ باید شرکت کند و اجازه بنی صدر لازم نیست...

پس از گفت و گوی آقای خامنه ای و امام، فوراً آیت الله خامنه ای نامه ای به فرمانده لشکر ۹۲ می نویسد و فرمان شرکت تیپ را در عملیات فردا، ابلاغ می کنند. دکتر چمران وزیر وقت دفاع و نماینده دیگر امام در شورای عالی دفاع هم پایین این نامه چند خطی اضافه می کند. سرهنگ غلامرضا قاسمی فرمانده تیپ ۲ زرهی دزفول این نامه را سال ۱۳۸۷ قاب شده در یک دیدار حضوری به رهبری تقدیم کرد. نامه ای که سرنوشت دفاع مظلومانه وجوانهای ما را تغییر داد و باعث آزادسازی سوسنگرد شد...

برشی از نقش امام خامنه ای در آزادسازی سوسنگرد - منبع: کتاب شجاعت امام و شهدا، ناصر کاوه



شهید

مهدی زین الدین

فرمانده شهید لشکر ۱۷ علی ابن ابیطالب (ع)

...ناهار خونه پدرش بودیم. همه دور تا دور سفره نشسته بودن و مشغول غذا خوردن. رفتم تا از آشپزخونه چیزی برای سفره بیارم. چند دقیقه طول کشید تا برگشتم نگاه کردم دیدم آقا مهدی دست به غذا نزده تا من برگردم و با هم شروع کنیم. اینقدر کارش برام زیبا بود که تا الان تو ذهنم مونده... نزدیک عملیات بود. می دانستم دختردار شده. يك روز دیدم سرپاكت نامه از جیبش زده بیرون. گفتم: این چیه؟! گفت: این عکس دخترمه. گفتم: بده ببینمش گفت: خودم هنوز ندیدمش گفتم: چرا؟ گفت: الان موقع عملیاته، می ترسم مهر پدر و فرزندی کار دستم بیده. باشه بعد از عملیات... همواره مهدی در مسئولیت و جایگاهی که قرار داشت، نهایت دقت را به کار می برد، تا اسراف و تبذیر نشود...

در آبان ۱۳۶۳ مهدی به همراه برادرش مجید که مسئول اطلاعات و عملیات تیپ ۲ لشکر بود، جهت شناسایی منطقه از کرمانشاه به سمت سردشت حرکت می کنند. در آنجا به برادران می گوید: من چند ساعت پیش خواب دیدم که خودم و برادرم شهید شدیم! موقعی که عازم منطقه می شوند، راننده شان را پیاده کرده و می گویند: ما خودمان می رویم. حتی در مقابل درخواست یکی از برادران، مبنی بر همراه شدن با آنها، ر مهدی زین الدین به او می گوید: تو اگر شهید بشوی، جواب عمویت را نمی توانیم بدهیم، اما ما دو برادر اگر شهید بشویم، جواب پدرمان را می توانیم بدهیم. سرانجام مجید و مهدی در یک روز و یک ساعت با هم به درجه رفیع شهادت نائل شدند...

برشی از زندگی سردار سرلشکر شهید، مهدی زین الدین و برادرش - منبع: کتاب همسرداری شهدا، ناصر کاوه



مهدی

هیچ جا مثل عملیات خیبر مهدی را آنقدر زیر فشار و خسته ندیدیم. خبر شهادت ها پشت سر هم می آمد، خبر عقب نشینی ها ، شکسته شدن خط خودی ، یا هر خبری که می رسید انگار صورت مهدی گر می گرفت. با این حال سعی می کرد ظاهرش نشان ندهد. گاهی می شد که خبر شهادت کسی را در جمع به او بدهند، و مهدی لبخند بزند و بگوید که : خدا را شکر؛ به تکلیفش عمل کرد. ادای تکلیف کلمه ای بود که از زبانش نمی افتاد.

به نقل از کتاب «تو که آن بالا نشستی»



مرضیه حدیدچی

خواهر سردباز

بزرگداشت بانوی مبارز همدانی

حضرت آیت الله خامنه‌ای رهبر انقلاب اسلامی

این بانوی شجاع و فداکار در دوران طغوت در شمار مبارزان مؤمنی بود که زندان و شکنجه‌های شدید نتوانست او را از این راه دشوار منصرف کند و در دوران جمهوری اسلامی نیز در مسئولیتهایی مانند فرماندهی سپاه پاسداران در همدان و نمایندگی مجلس شورای اسلامی و تدریس در دانشگاه و حضور در سازمانهای خدماتی انجام وظیفه کرد و مفتخر به عضویت در هیئت اعزامی امام راجل برای رسانیدن نامه‌ی معروف ایشان به سران شوروی سابق شد



شهیده
مرضیه حدیدچی (دباغ)
دختر انقلاب ملت ایران

... خواهر دباغ برای معالجه بیماری قلبی فرزندش سفری به انگلستان کرد. این سفر فرصتی برای دباغ فراهم آورد که با اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان اروپا و آمریکا آشنا شود. این فعالیت‌ها تحت نظر و تعقیب سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) قرار گرفت و سرانجام در سال ۱۳۵۲ دستگیر و به دلیل سکوت در بازجویی‌ها، متحمل شکنجه‌های فراوانی شد...

سوزن‌های توگرد را زیر انگشتانش نهادند، چشمان زن بسته بود و جایی را نمی‌دید، ناگهان دستانش را به دیوار کوبیدند و سوزن‌ها را از زیر ناخن‌ها تا ته فرو کردند. درد، استخوان‌های زن را می‌سوزاند اما لب از لب نمی‌گشود. ساواکی‌ها زن را روی تخت خواباندند و پس از فحش‌های تکان‌دهنده و سرگیجه آور، حالا سیگارهای خود را روی بدنش خاموش می‌کردند... زن، دیگر جای سالمی برای شکنجه شدن نداشت آن زن "مرضیه حدیدچی" بود، دختر انقلاب ملت که برای آرمانش، تا پای جان ایستاد. اما این پایان داستان دباغ نیست ساواک برای آنکه مقاومت این زن را بشکند آخر کار رفتند دخترانش راضیه و رضوان ۱۳ و ۱۴ ساله را آوردند و جلوی چشم مادرشان، آنقدر آنها را زدند و با سیگار سوزاندند که مرضیه دعا می‌کرد دخترکانش زودتر بمیرند تا اینقدر زجر نکشند. اما زن مگر حرف می‌زد. هرگز و همه می‌دانیم شکنجه فرزند جلو چشم مادر چقدر وحشتناک است! اما این کوه صبر و غیرت و ایثار لب از لب باز نکرد و...

برشی از زندگی دختر انقلاب اسلامی ایران، شهیده مرضیه دباغ - منبع: کتاب جنایات ساواک شاه، ناصر کاوه



شهیده
عزت الملوک کاووسی
شهیده ۲۲ بهمن تهران

کاووسی دمی از یاد و کارشان غافل نبود. برایشان کتاب می خواند. به آنها درس می داد و معلولین را حمام می کرد و با هزینه دانشکده و پولی که از خانواده می گرفت به آنها کمک می کرد و بیماران را به خرج خودش نزد پزشکان متخصص می آورد. زمستان ها به کرج می رفت و در آنجا درس قرآن می داد و در میدان غار و جوادیه محلات پایین شهر تهران برایشان کتابخانه درست کرده بود و کلاس های نهضت تشکیل داده و تدریس کمک های اولیه نیز می نمود. روزی کودکی فلج که از بیمارستان شفا یحیائیان به علت نداشتن هزینه بیمارستان کنار خیابان گذاشته بودند را پیدا کرد. برایش مسافرخانه گرفت و هر روز به او سر می زد و برایش آذوقه می برد و یکروز در میان او را به کول می گرفت و از پله های مسافرخانه با زبان روزه در ظهر تابستان پایین می آورد و به همان بیمارستانی که آن پسر را بیرون کرده بودند، برای فیزیوتراپی می برد تا اینکه پس از مدتی برایش ویلچر گرفت و سرانجام او را به کارگاه کورس در شهری منتقل کرد و به او درس داد تا گواهینامه گرفت. اینها نمونه ای فعالیت های شبانه روزی عزت بود. کاووسی به زبان انگلیسی و عربی مسلط بود... **شهیده عزت الملوک کاووسی در هیاهوی انقلاب برای نجات جان مجروحان و هنگامی که یکی از آنان را داخل آمبولانس می گذاشت، در ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷ مورد اصابت گلوله دژخیمان شاه پهلوی قرار گرفت و به شهادت نائل آمد و آرامگاهش در صحن مجتمع بیمارستانی امام خمینی در مقابل مرکز تصویربرداری است...**

برشی از زندگی شهیده عزت الملوک کاووسی - منبع: کتاب شهدای لباس سفید، ناصر کاوه



پایان داعش بلای قرن بیست و یکم گوشه ای از جنایت داعش

نیروهای داعش ۹۰ درصد سوریه و ۵۸ درصد عراق را اشغال کردند و حتی به دیوار زینبیه دمشق رسیدند... داعش زمانی که به نزدیکی حرم حضرت زینب (س) رسید بر روی دیوار حرم شعار می نوشت که هنوز بخشی از این شعارها موجود است...

فرمانده داعش بر روی بی سیم خود در نزدیکی حرم حضرت زینب (س) رجز می خواند و می گفت که عباس کجایی که ما زینب را از قبر بیرون خواهیم کشید...

داعش به منزلی در سوریه حمله کرد، در حالی که در این منزل چهار کودک به همراه پدر و مادر در حال غذا خوردن بودند، داعش سریکی از دختران که ۹ سال بیشتر نداشت را برید به طوری که خون این دختر بر روی غذاها ریخت و خانواده دختر را مجبور کرد که این غذا را به همراه خون جگر گوشه شان بخورند... داعش نوزاد تازه به دنیا آمده را از دستان پدر و مادر می گرفت و آنان را لخت می کرد و بر سینه دیوار می چسباند و با نیزه با این نوزادان دارت بازی می کرد. داعش شکم مادر باردار را در مقابل چشم شوهرش پاره می کرد و شرط بندی می کرد که فرزند داخل جنین مادر، دختر است یا پسر... داعش هزاران دختر سوری و عراقی را به عنوان برده، در بازار برده فروش ها به فروش رساند...

داعش سر صدها نفر را در عراق و سوریه از بدن شان، جدا کرد...

روز ۳۰ آبان پایان حکومت داعش بود که شهید قاسم سلیمانی سه ماه قبل مزده پیروزی و ظفر بر داعش را به طور رسمی خدمت رهبری و مردم، اعلام کرده بود...

برشی از جنایات گروهک تروریستی تکفیری داعش - منبع: کتاب جنایات داعش، ناصر کاوه



عملیات در اقلیم شمال عراق موشک باران مقررگروهک های ضد انقلاب

...در پی تداوم بی عملی ها و برخی غفلت های آشکار و بعضاً تعمدی مقامات اقلیم شمال عراق در برخورد با فعالیت های گروهک های تروریستی ضد انقلاب و ضد ایرانی تجزیه طلب که سال هاست برای توطئه و تعرض علیه ملت ایران در سرزمین اقلیم لانه کرده اند و دوباره تروریست ها در حال تحرک و اقدام برای ایجاد ناامنی در ایران اسلامی برآمده اند؛ لذا با توجه به شرایط و اشراف اطلاعاتی و برنامه ریزی عملیاتی، مقرها، مراکز و همچنین معابر حمل و انتقال سلاح و مهمات تروریست ها به ایران مورد اصابت عملیات موشکی و پهبادی رزمندگان اسلام قرار گرفت. یگان های عملیاتی قرارگاه حمزه سیدالشهدا نیروی زمینی سپاه، این عملیات را پس از هشدارهای دوباره در جلسات دیپلماسی و امنیتی مشترک اخیر مبنی بر تعطیلی اردوگاه ها، خلع سلاح و اخراج گروهک ها از منطقه و تاکید بر عدم برهم خوردن امنیت و آرامش مردم شمال عراق و متاسفانه عدم مشاهده اقدام عملی و عینی موثر از طرف مقابل، آغاز کرده اند...

از آنجا که امنیت مرزی و داخلی کشور از خطوط قرمز جمهوری اسلامی ایران است، ادامه این وضعیت را تحمل نخواهیم کرد. اقدام اخیر نظامی ایران در حمله موشکی به مقر موساد در اربیل پیامی واضح به رژیم صهیونیستی است که «تل آویو و حیفا کاملاً در دسترس موشک های ایران است» و آنها بخوبی میدانند که اقدامات نیابتی که در منطقه علیه ایران انجام میدهند بی پاسخ نمی ماند و...

برشی از عملیات حمله موشکی به مواضع ضدانقلاب در اقلیم عراق - منبع: کتاب شهادت امنیت، ناصر کاوه



زن قهرمان مجیده نگرایی شیرزن سوسنگرد

مجیده نگرایی شیرزن عرب دشت آزادگان و رزمنده شجاع روزهای دفاع مقدس یک نمونه کامل از تبلور غیرت و عزت زن ایرانی است. شیرزنی که در روزهای که بعثی ها به نام خلق عرب و دفاع از عرب در حال قتل و غارت خوزستانی ها بود، این شیرزن با دستان خالی تمامی ذهنیات تجزیه طلبانه عراقی ها را باطل کرد. شیرزنی که با وجود داشتن همسر نابینا در دفاع از وطن و انقلاب ذره ای ترس و اضطراب به دل راه نداد... **در یکی از روزهای ۱۳۶۲، زمانی که آیت الله خامنه ای، زنده یاد مجیده نگرایی هم‌رزم شهید علی هاشمی، که شوهرش نابینا است، پیرامون نقش آفرینی خود در عملیات شکست حصر سوسنگرد می گوید: وقتی ارتش عراق در حمیدیه شکست خورد، سربازان دشمن با اضطراب و سراسیمه پا به فرار گذاشتند. در مسیر خود با تیراندازی به سوی مردم، سعی داشتند از دست آنها فرار کنند؛ ولی راه رسیدن به مرز را بلد نبودند. من نیز مانند دیگران منتظر فرصتی برای دستگیری نیروی دشمن بودم. زمانی که سربازان متجاوز، نزدیک منزل ما رسیدند، به آنها گفتم: اگر جلوتر بروید، در محاصره مردم و نیروهای سپاه قرار می گیرید و کشته می شوید، گفتند: پس چه کار کنیم؟ گفتم: فوراً داخل خانه بروید و در اتاق پذیرایی بنشینید و اسلحه خود را درآورید تا آن را پنهان کنم، آنها به گفته من عمل کردند. وقتی خلع سلاح شدند، از پشت، در اتاق را قفل کردم و مردم و پاسداران را صدا زدم و با اسلحه غنیمتی گرفته شده از آنها، شش تن عراقی بعثی را به سوی مسجد بردم و تحویل دادم...**

برشی از زندگی شیرزن ایران زمین، مجیده نگرایی... منبع: کتاب شجاعت امام و شهدا، ناصر کاوه



عنایت حضرت زهرا (س)

توسل شهدا، عنایت حضرت زهرا (س)

سال ۱۳۷۲ بود. در محور فکه، محدوده ارتفاعات ۱۱۲ مشغول تفحص بودیم؛ اما شهدا به ما روی خوش نشان نمی دادند. شب به حضرت زهرا (س) متوسل شدیم. در دلم گفتم: «اگر قابل می دانید عنایتی کنید تا شهدا نظری بکنند و گرنه برگردیم». فردا که با رمزی زهرا (س) و توسل به ایشان، کار را شروع کردیم، نگاهم به یک استخوان بند انگشت دوخته شد. زمین را که خاک برداری کردیم، پیکر دو شهید گمنام کنار هم پیدا شدند. پشت پیراهن های شان نوشته شده بود: «می روم تا انتقام سیلی زهرا (س) بگیرم»... قمقمه آبی هم داشتند که برای تبرک همه از آن نوشیدیم. وقتی که از داشتن پلاک مطمئن شدیم، با ذکر صلوات پیکرها را از روی زمین برداشتیم... **خیلی فکرم مشغول بود و در این اضطراب بودم که چگونه با همسر و کودک خردسالم خداحافظی کنم و او را تنها بگذارم و برم عملیات؟! من می دانستم شاید برگشتی در کار نباشد و این اولین و آخرین خداحافظی ام با او باشد. به او نگاه کردم که سینی آب و قرآن در یک دست داشت و حسین سه ماهه را در دست دیگر گرفته بود. به تماشای او ایستاده بودم. سعی کردم آخرین جمله های همسر را حدس بزنم. مواظب خودت باش، ان شاء الله جنگ زود تموم بشه برگردی خونه، زود به زود زنگ بزن، هر وقت شد مرخصی بگیریه چند روزی بیا پیش ما، من و با این بچه به کی می سپاری، اگر برگشتی من چکار کنم، بچه را تکی چگونه بزرگ کنم، از زیر قرآن که رد شدم، برگشتم سمت همسر و او با لبخندی زیبا گفت:**

((خداحافظ، سلام من رو به حضرت زهرا (س) برسون...))

روایتی از عنایت حضرت زهرا به شهدا و رزمندگان اسلام - منبع: کتاب عنایت حضرت زهرا به شهدا، ناصر کاوه



شهادت

علی چیت سازیان

اول باید از سیم خاردار نفست عبور کنی

علی ۱۷ ساله در عملیات مسلم بن عقیل توانست ۱۴۰ نفر از نیروهای بعثی را که توسط رزمندگان اسیر شده بودند از داخل خاک عراق به پشت جبهه منتقل کند و شهادت و شجاعتش را نشان دهد. زمانی که لشکر انصار الحسین همدان تشکیل شد؛ چیت سازیان به عنوان فرمانده اطلاعات و عملیات این یگان برگزیده شد. علی آنقدر به زبان عربی مسلط بود که دردل دشمن نفوذ می کرد. محال بود شناسایی برود و دست خالی برگردد. بسیاری از مشکلات عملیاتی لشکر انصار الحسین با وجود علی حل می شد... قلاب آهنی روانداخت روی یخ و کشید. اولین قالب یخ رو از دهانه تانکر، انداخت توی آب. یه نفر از توی صف جماعت معترضش شد که از سحر تا حالا ایستادم برا دوتا قالب یخ، مگه نوبتی نیست؟ علی گفت: اول نوبت گلوی تشنه پسر فاطمه (س)، بعد نوبت بقیه؟ با صاحب کارخونه یخ شرط کرده بود که شاگردی می کنه، خیلی هم دنبال مزد نیست. اما یه شرط داره؟! اولین یخ تانکرو نذری میده، بعد به بقیه یخ می دهد. خودش هم باخط نه چندان خوبش روی تانکر نوشته بود: سلام به گلوی تشنه حسین (ع)...

دروصیتنامه اش نوشته بود که، اگر تمام بدنمان قطعه قطعه کنند و زیر تانک ها از بین ببرن قطعه قطعه بدنمان می گوید: مرگ بر آمریکا. اگر بنا بود آمریکا را سجده کنیم، انقلاب نمی کردیم؛ ما بنده خدا هستیم و فقط برای او سجده می کنیم سرانجام چیت سازیان در یک مأموریت گشت شناسایی در روز چهارم آذرماه ۱۳۶۶ شهید شد...

برشی از زندگی سردار شهید، علی چیت سازیان - منبع: کتاب خودسازی شهید، ناصر کاوه



از سیم خاردار نفست عبور کن

این حرف من نیست، حرف یک رزمنده ی همدانی* است که اگر چنانچه از سیم خاردار می‌خواهی رد بشوی، اول باید از سیم خاردار نفست عبور کنی. وقتی گرفتار خودمان هستیم نمیتوانیم کاری انجام بدهیم؛ این را آنها به ما یاد دادند؛ این را آن جوان ۲۰ یا ۲۵ ساله ی رزمنده به ما تعلیم داد، از آنها یاد گرفتیم؛ این یک ثروت عظیم است.

عبدالله
۹۵/۱۲/۱۶

*رزمنده ی همدانی؛ شهید علی چیت سازبان؛ فرمانده اطلاعات عملیات لشکر انصار الحسین همدان؛ نقل شده توسط شهید حاج علی خوش لفظ در کتاب «وقتی مهتاب گم شد».



بسج

حضرت امام خمینی (ره)
بسج، مدرسه عشق و مکتب شاهدان و شهیدان گمنامی است
که برگلسته‌های رفیع آن، آذان شهادت و رشادت سرداده‌اند.

بزرگ‌ترین شبکه مردمی مکتبی در خدمت مستضعفان

رهبر انقلاب اسلامی:

در میدان رزم، ده‌ها هزار بسیجی مخلص، کارهای بزرگ انجام دادند... قلّه‌هایی هم داشتند؛ قلّه بسیج سلیمانی است، صیاد شیرازی است، همت، بابایی، شیروودی، شهید همدانی و صدها نفر امثال اینها... در صحنه علم و پژوهش، شهید فخری زاده و مرحوم کاظمی آشتیانی بسیجی بودند... اینکه امام فرمود «لشکر مخلص خدا» و «مدرسه عشق»، در عرصه عمل نمونه‌هایش به‌طور واضح دیده شد.



۵ آذر ۱۳۵۸

روز تشکیل بسیج

۲۰ میلیون جوان، ۲۰ میلیون تفنگدار

تشکیل بسیج مستضعفین، ارتش ۲۰ میلیونی به فرمان امام خمینی از جمله اساسی‌ترین عوامل در جهت خنثی سازی توطئه‌ها به حساب می‌آید که به برکت این دوراندیشی و هدایت انقلاب در مسیر اصلی خود، زمینه انقلاب دوم فراهم آمد و با سقوط لانه جاسوسی امریکا در تهران و برملاشدن ماهیت سلطه جو و تجاوزکارانه امریکا، شیطان بزرگ با ضربه‌ای سخت و جبران ناپذیر روبرو شد. اسناد به دست آمده از لانه جاسوسی و اظهارات صریح حکام امریکایی مردم و رهبران کشور و بویژه حضرت امام را با این حقیقت آشکار مواجه ساخت که احتمال مداخله نظامی و هجوم امریکا به جمهوری اسلامی، امری بعید و غیرممکن نبوده و با توجه به سوابق این کشور در جهان لزوم آمادگی مردم جهت مقابله و رویارویی را در کوتاهترین زمان ممکن آشکار می‌ساخت. بر این اساس امام امت در ۵ آذر ۱۳۵۸، یعنی در مدتی کمتر از یک ماه بعد از انقلاب دوم، فرمان تشکیل بسیج را صادر فرمودند... **امام خمینی فرمودند: مملکت بعد از چند سالی که ۲۰ میلیون جوان دارد باید ۲۰ میلیون تفنگدار داشته باشد و ۲۰ میلیون ارتش داشته باشد و یک چنین مملکتی آسیب پذیر نیست و مردم دلسوخته و مسلمان پاکباخته که دل در گرو عشق به انقلاب و هدف‌های والای آن داشتند، با آمادگی و قصد و اراده خلل ناپذیر جهت پاسداری از دستاوردهای انقلاب گروه‌های مقاومت مردمی را در پایگاه‌های بسیج و در آن زمان در مساجد سراسر کشور تشکیل دادند...**

برشی از چگونگی تشکیل بسیج به دستور امام خمینی - منبع: کتاب نوآوری های شهدا، ناصر کاوه



مبارزه ۱۴ ساله

رضوانه دباغ

شکنجه دختر و مادر با هم



...من و مادر در زندان ساواک، از پتوهای سربازی به عنوان پوشش استفاده می‌کردیم. ساواک هم برای استهزا به ما «مادرو دختر پتویی» می‌گفت... از شکنجه‌های ساواک اگر بخواهم بگویم، من را خیلی شوک الکتریکی می‌دادند. تمام بدن به ریشه درمی‌آمد. بعضا کسان دیگری که زندانی بودند را شکنجه می‌کردند و ما صدای شکنجه آنها را می‌شنیدیم. به مادرم حتی اجازه نشستن هم نمی‌دادند. در عین حال که مادرم آن زمان ۳۸ سال بیشتر نداشتند، از شدت شکنجه‌ها خمیده شده بودند...

مادرم به آنها گفته بود من یک فرد بی‌سواد هستم. ولی چون ساواک آن مطالب و نوشته‌ها را از من به دست آورده بودند سراغم آمدند. درصدد بودند که من را به سازمان مجاهدین ربط بدهند، در صورتیکه من به هیچ گروهی وابسته نبودم و آن کار را به خاطر علاقه شخصی و مذهبی انجام داده بودم. آنها فکر می‌کردند من چیزهایی دارم که پنهان می‌کنم؛ بدین خاطر من را شکنجه‌های متفاوتی می‌دادند. من را به زندان کمیته مشترک ساواک بردند به زیرزمینی نمود و تاریکی انتقال دادند و...

در همان زیرزمین به بیماری روماتیسم قلبی مبتلا شدم. بعد از حدود ۲ هفته من را در بیمارستان بستری کردند. دست و پای من را به تخت بسته بودند و یک مأمور هم بالای سر من ایستاده بود. بعد از اینکه من را مرخص کردند از ترس اینکه بمیرم من را دادگاهی کردند و من را مجدداً به زندان کمیته مشترک و سپس به زندان قصر انتقال دادند و...

برشی از زندگی و شکنجه رضوانه دباغ - منبع: کتاب جنایات ساواک شاه، ناصر کاوه



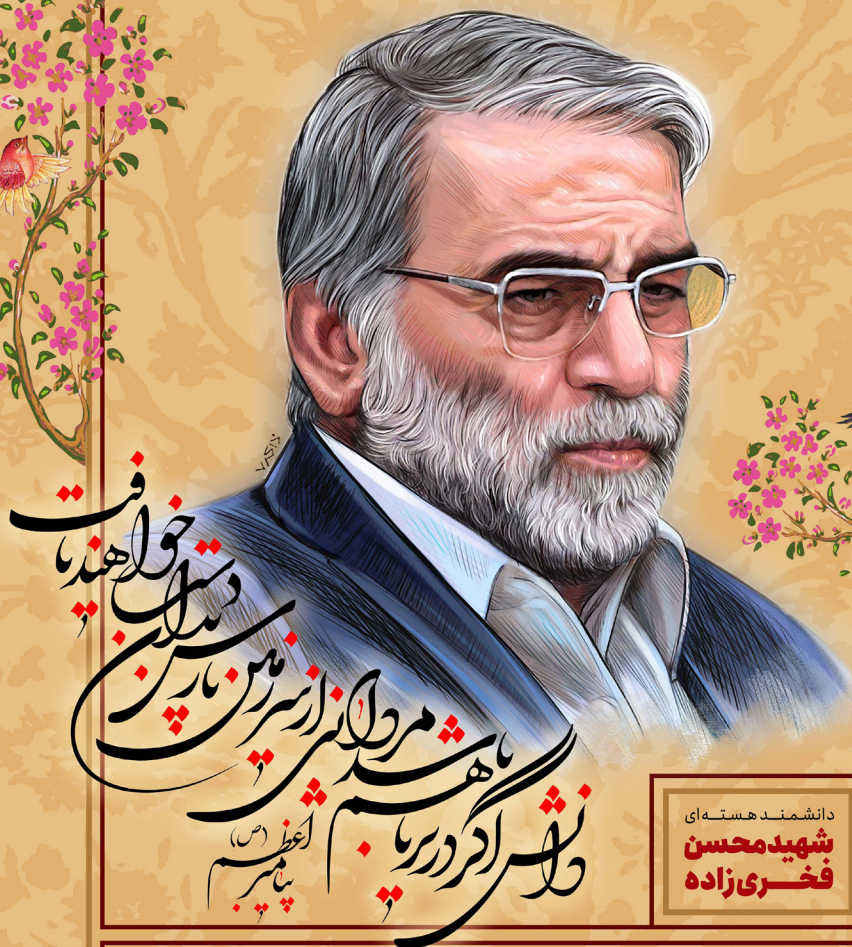
شهید

محسن فخری زاده

دانشمند ارشد جمهوری اسلامی ایران

نام فخری زاده به عنوان یکی از ۵ شخصیت ایرانی که در فهرست ۵۰۰ نفره قدرتمندترین افراد جهان که از سوی نشریه آمریکایی فارین پالیسی منتشر شده است، بود. نام فخری زاده تحت عنوان دانشمند ارشد وزارت دفاع و پشتیبانی و رئیس پیشین مرکز تحقیقاتی فیزیک (PHRC) در تاریخ ۲۴ مارس ۲۰۰۷ میلادی، در فهرست تحریم شدگان ایران توسط شورای امنیت سازمان ملل قرار گرفت... فخری زاده تنها دانشمند هسته‌ای ایرانی است که نخست‌وزیر صهیونیستی نام او را مستقیماً به زبان آورد. فخری زاده یکی از چهره‌های تأثیرگذار علم موشکی ایران و از دانشمندان موثر و رده بالای حوزه تحقیقات علمی در کشور بود... فخری زاده از سال ۱۳۷۱ به عنوان عضو هیئت علمی دانشکده فیزیک دانشگاه امام حسین (ع) درآمد و امکانات این دانشگاه را در جهت تحقیقات هسته‌ای بکار گرفت و سپس به ریاست دانشگاه صنعتی مالک اشتر و سازمان پژوهش و نوآوری دفاعی (سپند) منصوب شد... از مهمترین پروژه‌هایی که توسط شهید فخری زاده و تیمش به نتیجه رسید، پروژه تولید "اولین کیت ایرانی تشخیص کرونا" بود که سازمان تحت امرش با نظارت مستقیم این شهید بود. فخری زاده یکی از مهره‌های کلیدی و تأثیرگذار در زمینه تحقیق و توسعه دانش هسته‌ای کشورمان می‌باشد به نحوی که آمریکا، وی را «صندوقچه اسرار» برنامه هسته‌ای ایران قلمداد می‌کردند و توسط غربی‌ها با رابرت اپنهایمر، کارشناس برجسته فیزیک آمریکایی مقایسه می‌شود...

برشی از زندگی دانشمند شهید، دکتر محسن فخری زاده - منبع: کتاب شهدای هسته‌ای، ناصر کاوه



دانشمند هسته‌ای
شهید محسن
فخری زاده

دانشمند برجسته و ممتاز هسته‌ای و دفاعی کشور جناب آقای
محسن فخری زاده به دست مزدوران جنایتکار و شقاوت پیشه به شهادت
رسید. این عنصر علمی کم‌نظیر، جان عزیز و گرانبها را به خاطر
تلاشهای علمی بزرگ و ماندگار خود، در راه خدا مبذول داشت و
مقام والای شهادت، پاداش الهی اوست...
۱۳۹۹/۰۹/۰۸ عذر مهرا

شهید محمد ثنائی



یکی از جنبه های متفاوت بودنش مطالعه زیادی بود که روی علوم اسلامی داشت . همه تفسیر المیزان را گرفته بود و مطالعه می کرد. ما هم دوست داشتیم ، ولی این کار را نمی کردیم. کسی که واقعا وقت بگذارد و در کنار درس های فنی اش مجله های مختلف تفسیر المیزان را بخواند یا بخواهد در قرآن خیلی تدبر داشته باشد «شهریاری» بود.

به نقل از دوستان دوران دانشجویی شهید برگرفته از کتاب «شهید علم»

اعظم (س)
پیشرو

دست خواجه
میرزا محمد باقر
نقش اندر دریا



شهید

مجید شهریاری

دانشمند بی نظیر و بی همتا

... برای ساخت صفحات سوخت، ما نیاز به تکنولوژی جدیدی داشتیم. اصلاً ما چرا تقاضای سوخت کرده بودیم؟ برای اینکه بلد نبودیم بسازیم! و خب در محاسبات هسته ای کسی را نداشتیم و همچنین محاسباتی نیز پیش از این انجام نشده بود. اما دکتر شهریاری به خوبی آن را انجام دادند. یقین داشتم اگر شهریاری با همان شتاب که داشت به کار آن پروژه تعریف شده ادامه می داد فاصله ما با غرب در صنعت هسته ای با شتاب زیادی کم می شد. پروژه خوبی تعریف کرده بودم و او هم با علاقه کار را دنبال می کرد. چهل پنجاه نفر از بهترین ها را به کار گرفته بود. شب و روز نداشت. شب ها تا نیمه شب کار میکرد و صبح اول وقت هم می رفت تدریس. تمام مدت در دفتر کارش روی این پروژه در آن شرکتی که ایجاد کرده بود کار می کرد، خیلی با علاقه، چون پروژه را برای کشور بسیار مفید و استراتژیک تشخیص داده بود. اگر در آن زمان شهریاری می گفت که من مثلاً ۵۰ میلیارد تومان دستمزد می گیرم تا این کار را انجام دهم، ما مجبور بودیم که بدهیم؛ برای اینکه کس دیگری نبود که این کار را انجام دهد. تنها کسی که در مملکت می توانست این کار را انجام دهد، شخص شهریاری بود و لاغیر. با این حال، ایشان حتی یک ریال هم دستمزد نگرفت. حتی وقتی من خواستم دستمزد ایشان را پرداخت کنم، گفتند که من این کار را برای کشورم انجام دادم. هم اکنون مزار شهریاری در امامزاده صالح تهران است و هر کس که به زیارت ایشان میرود، ابتدا بر سر مزار شهیدان شهریاری و رضایی نژد میروند...

برشی از زندگی دانشمند هسته ای، شهید مجید شهریاری - منبع: کتاب شهدای هسته ای، ناصر کاوه



پدر شهیدان
افراسیابی

پدر جانباز پنج شهید و دو جانباز

گفتنش راحت است، اما دادن ۵ فرزند در راه انقلاب چیز کمی نیست. اصلاً تصورش هم ممکن نیست. می دانم تا لحظه آخر هیچ طلبی از "انقلاب" نکرد و از "سفره انقلاب" چیزی برنداشت؛ تمام سهمش از این "سفره" شد یک "پیت حلبی" که روی آن می نشست و سالها منتظر بود... مرحوم علی محمد افراسیابی، دارای ۷ پسر و یک دختر بود که ۵ فرزندش به فیض شهادت نائل شدند و دو فرزند پسر دیگرش مدال جانبازی را به گردن آویختند. امیر بزرگترین فرزند خانواده، در عملیات رمضان در سال ۱۳۶۰ به شهادت رسید. رضا دومین فرزند پسر خانواده که در عملیات مرصاد شیمیائی شد و در سال ۱۳۷۳ به شهادت رسید. سومین فرزند خانواده اسماعیل بود که در عملیات فتح المبین در سال ۱۳۶۱ به شهادت رسید. جواد نیز چهارمین فرزند خانواده بود که در سال ۱۳۶۲ در پنجوین عراق به شهادت رسیدند. محسن افراسیابی پنجمین فرزند پسر خانواده و حبیب افراسیابی هم ششمین فرزند که هر دو مدال پر افتخار جانبازی را به گردن آویخته اند. ابراهیم افراسیابی آخرین فرزند این خانواده که در ۲۲ بهمن ۵۷ به فیض شهادت نائل و اولین شهید خانواده افراسیابی بود. پدرم فقط لقمه پاک و نان حلال را به فرزندان داد و به دادن خمس توجه ویژه ای داشت. ابوالشهادا در طول عمر پربرکت خود هیچ چیز حرامی را ندید و اجازه نداد صدای حرام به گوشش برسد. تنها چیزی که باعث شد این خانواده ۵ شهید را تقدیم اسلام کند، لقمه پاک پدرم بود...

برشی از زندگی پدر شهیدان افراسیابی از زبان فرزندان خانواده - منبع: کتاب استقامت و صبر شهیدان ناصر کاوه



شهید

سید حسن مدرس

نماینده تکرار نشدنی مجلس

یک شبی، نیمه‌های شب یک مرد خارجی با یک مترجم به منزل مدرس آمدند. شخص خارجی شروع به صحبت کرد و دیگری هم ترجمه می‌نمود و معرفی کرد که، آقا ایشان نماینده دولت انگلیس هستند. یک چک سفید برای شما آورده‌اند که مبلغ آن را هر طور می‌خواهید بنویسید و به هر طریق که می‌خواهید خرج کنید... مدرس گفت: «این چک چیست؟». جواب داد: «آقا! چک کاغذی است که می‌نویسند و می‌برند در بانک، آنجا امضا می‌کنند و هر مبلغی که در آن نوشته از بانک می‌گیرند.» شهید مدرس گفت: «چرا حالا نصف شب آوردی؟» جواب داد: ما شنیده بودیم شما پول نمی‌گیرید؛ حالا نصف شب چک را آوردیم. مدرس اظهار داشت: نه، هر که به شما گفته بی خود گفته. من پول می‌گیرم منتهی به این صورت نه. اولاً، باید طلا باشد؟ آن هم بار شتر و در میان روز روشن و بعد از نماز در مدرسه سپهسالار با شتر بیاورند. در این صورت می‌گیرم و هیچ اشکالی ندارد. وقتی پاسخ را ترجمه می‌کند، نماینده یا سفیر می‌گوید: مدرس می‌خواهد آبرو و حیثیت سیاسی ما را در تمام دنیا ببرد، در نتیجه بلند می‌شوند و می‌روند...

شهید مدرس بارها در طول زندگی خود مورد سوء قصد رضا شاه پهلوی واقع شد و بارها به زندان رفت؟! در سال ۱۳۰۷ به قلعه خواف و از آنجا به کاشمر تبعید شد و سرانجام در سال ۱۳۱۶ به دست ایادی رضا شاه، به شهادت رسید. در کشور ایران دهم ماه آذر، به مناسبت شهادت شهید مدرس، به نام «روز مجلس» نام‌گذاری شده است...

برشی از زندگی شهید آیت الله سید حسن مدرس - منبع: کتاب دوران سیاه پهلوی، ناصر کاوه



شهید میرزا کوچک خان جنگلی اتکای من و همراهانم به خداست

امام خامنه ای: ان شاءالله چهره ی میرزا کوچک خان بیشتر در بین مردم و جوانهای ما شناخته شود. ایشان یک واحد مینیاتوری از نظام اسلامی در رشت و همان محدوده خاص خودش بوجود آورد...بیانات - ۱۳۹۱/۸/۲۹...

پایان کار میرزا سردار جنگل بر اثر خیانت روس ها و دسیسه انگلیسی ها توسط قوای رضاخان سردار سپه بسیار غم انگیز است. زیرا معین الرعايا نیز تسلیم شد و «تمامی قورخانه جنگل را که تنها او می دانست کجاست بی کم و کاست تحویل نمود. میرزا ودوستش گائوک آلمانی تنها ماندند. از هرطرف آن ها را محاصره نمودند. میرزا و دوستش در سر راه خود به خلخال در گردنه «گیلوان» واقع در کوه های طالش دچار برف و بوران شدند و هر دو از شدت سرما از پا درآمدند. به دستور سالار شجاع، سرمیرزا کوچک را از تن یخ زده اش جدا کردند و برای امیر مقتدر طالش فرستادند و...

نامه ای که به تاریخ ۵ آبان ۱۳۰۰ شمسی از میرزا کوچک خان به یادگار مانده، جملاتی از آن روزها چنین یاد می کند... بارویه ای که دشمنان مان در پیش گرفته اند شاید بتوانند به طور موقت یا دائم توفیق حاصل کنند، ولی اتکای من و همراهانم به خداوند دادگری است که در بسیاری از مهالک حفظ نموده است. افسوس می خورم که مردم ایران مرده پرستند و هنوز قدر این جمعیت را نشناخته اند. البته بعد از محو ما خواهند فهمید، که بوده ایم و چه خواسته ایم و چه کرده ایم....

برشی از زندگی شهید میرزا کوچک خان جنگلی - منبع: کتاب استکبار ستیزی و مبارزه شهدا، ناصر کاوه



شهید

مجید ابوترابی

پدر و پسر ایثارگر و عاشق

چند دقیقه بین شهدا گشتند تا پیکر یک شهید را روبه روی دکتر ابوترابی قرار دادند و گفتند: این پیکر آقا مجید شماست؟! جنازه مجید سر نداشت. رگ های گلویش پیدا بودند. دکتر لحظه ای ایستاد، سپس بلند گفت: انا لله و انا الیه راجعون. دکتر دوزانو روی زمین نشست و به جیب لباس مجید که خونی بود، خیره شد. روی یک تکه پارچه سیاه کوچک، نوشته شده بود، مجید ابوترابی. دکتر خم شد و رگ های گلوی پسرش مجید را بوسید و کنار پیکرش سجده شکر بجا آورد... این فقط فصل شهادت تنها پسر مرحوم دکتر محمد علی ابوترابی را از زندگی پرفراز و نشیبی برایتان روایت کردیم؛ بخشی که گویای عمق شخصیت قوی دکتری بود که ۸ سال در اورژانس های خط مقدم جبهه ها با انجام سخت ترین و حساس ترین عمل های جراحی، جان رزمنده های بی شماری را که زنده ماندن شان به دقیقه ها وابسته بود، نجات داد...

در گلستان شهدای نجف آباد، چهار قبر کنار هم بودند. دوتا از قبرها خالی بودند. وقتی پیکر مجید را به گلستان شهدا آوردند، دوستش از وسط جمعیت خودش را به دکتر ابوترابی رساند و او را سر دو قبری که کنده شده بود برد و گفت: آقای دکتر! مجید را این جا توی این قبر به خاک بسپارید. دکتر گفت: چرا پسر من؟! گفت: قد مجید بلند بود و داخل این قبر که می خوابید، سرش را به یک طرف خم می کرد و همیشه هم می گفت: بچه ها باید سر من از تنم جدا شود تا این قبر اندازه ی من بشود و آخر هم، مجید بی سر شهید شد...

برشی از زندگی دکتر ابوترابی و پسر شهیدش، مجید ابوترابی - منبع: کتاب شهدای لباس سفید، ناصر کاوه



شهید
میثم نجفی

روز تکریم مادران و همسران شهدا

باز هم مست شدم از لبخندش. با جعبه ای شیرینی به خانه آمد. می دانست که من بیشتر از هر چیز هوس چیزهای شیرین می کنم... لبخندی زد، از همان لبخندهای مست کننده اش. محو صورتش بودم. گفتم: «دیگه موقعش رسیده؟! جعبه را باز کرد و شیرینی در دهانم گذاشت گفتم: خیر انشاءالله... گفت: خیر است. وقتش رسیده به عهدمون وفا کنیم. اشکهام داشت می ریخت بی اختیار... خدایا به این زودی فرصتم تمام شد؟ نمی خواست مرد بودنش را با گریه کم رنگ کنه، ولی نتونست بغض گلویش را مخفی کند. گفتم: در این هیاهوی شهر که همه دنبال مارک و ملک و دلار و جواهرند، کسی قدر میدونه این مهربونی تو را؟ و باز هم مست شدم از لبخندش. گفت:

لطف این کار در همین است. "گمنامی و اخلاص برای خدا"...

خیلی مشتاق بود بچه به دنیا بیاید و او را ببیند و همیشه می گفت: «پس این بچه کی به دنیا می آید؟» خیلی دوست داشت دخترش را ببیند ولی عشقش به حضرت زینب (س) بیشتر بود. حلما ۱۷ روز بعد از شهادت پدرش به دنیا آمد. میثم قبل از شهادتش یک روز از سوریه زنگ زد و با هم صحبت کردیم. من اواخر دوره بارداری ام بود و روزهای سختی را میگذراندم. به او گفتم: «خسته شدم. زودتر بیا خانه» گفت: «زهرا جان! سپردم تان به حضرت زینب و از خانم خواسته ام به شما سر بزند. وقتی حلما خواست به دنیا بیاید فقط از حضرت زینب (س) کمک خواستم. فقط ائمه و حضرت زهرا (س) را صدا میزدم...

برشی از زندگی شهید مدافع حرم، میثم نجفی - منبع: کتاب مرواریدهای بی نشان، ناصر کاوه



سید مهدی، احترام و علاقه زیادی برای مادرم قائل بود. هیچوقت دیده نشد در جلوی مادرم پایش را دراز کند. در حضور او دو زانو و مؤدب می‌نشست و صحبت می‌کرد. مهدی به عنوان طلبه به جبهه رفت. در عملیات طریق القدس به فیض شهادت نائل آمد. وقتی پیکرش را به روستای «استیر» سبزار آوردند، در غسالخانه، مادرم را آوردند که با فرزندش وداع کند. وقتی چشم مادرم به جسد سید مهدی که در تابوت افتاد با چشم گریان بهش گفت: سید علی تو هیچ وقت در مقابل من پایت را دراز نمی‌کردی، حالا چه شده من به پیش تو آمده‌ام و...؟! سید مهدی اسلامی خواه در قسمتی از وصیتنامه خود می‌گوید: انسان بر سر دو راهی انتخاب قرار گرفته و یکی از دو راه را باید انتخاب کند. یا عزت یا ذلت یا حسین یا یزید؛ یا شهادت یا تسلیم؛ یا بهشت یا دوزخ... به هر حال پیکارگر مسلمان باید با تمام توان و نیروی خویش به مبارزه با کفر و شرک و استکبار بپردازد و با دشمن متجاوز بستیزد و در نبردی بی‌امان، چون حسین حمله کند و راهی را که به عزت و بهشت می‌انجامد، بپیماید. ملت رزمنده مسلمان ایرانم باید بداند که این راه، راهی نیست که به روی هر انسان بی‌اراده و سست ایمانی گشوده شود...

اولیاءالله کسانی‌اند که از آزمایش‌های سخت الهی با موفقیت بیرون آمده و ارزش، اعتبار و ایستادگی خویش را برای رسیدن به درجه بلند دوستی الهی به اثبات رسانده‌اند در این میان کسی که در جهاد به رویش باز شده باشد به دوستی خاص می‌رسد...

برشی از زندگی روحانی شهید، سید مهدی اسلامی خواه - منبع: کتاب احترام شهدا به والدین، ناصر کاوه



شهید

احمد کشوری

مرد افسانه ای هوانیروز ارتش

در ۳ خرداد ۱۳۵۹ پس از آنکه در یک عملیات ضربتی چادر مهمات و دو تانک دمکرات و کومله را در منطقه سقز منهدم کرد، بالگردش مورد اصابت قرار گرفت و بازویش زخمی شد و چند ترکش به گردن و سینه اش اصابت کرد. با وجود آنکه حالش بسیار وخیم بود با تلاش و شهامت بسیار مانع از سقوط بالگرد شد و آنرا در پایگاه سقز به زمین نشانده. از آنجا بلافاصله برای مداوا به کرمانشاه و تهران منتقل شد. پس از چند عمل جراحی بهبودی نسبی یافت، اما ترکش داخل سینه اش خارج نشده بود که جنگ عراق علیه ایران آغاز شد... پس از آنکه مهمات هلی کوپترها تمام شد، متوجه شدم که شهید کشوری علی رغم کمبود سوخت منطقه را ترک نکرده است. وقتی با او تماس گرفتم گفت: من باید کارم را به اتمام برسانم، لحظاتی بعد با دوربین دیدم که کشوری خود را به جاده ای رساند که یک ماشین جیب سیمرغ پر از عناصر ضد انقلاب از آنجا در حال فرار بودند. هلی کوپتر را به آن خودرو نزدیک کرد و آنقدر پایین رفت که با اسکیت هلی کوپتر به آنها کوبید و همه این جنایتکاران به دره سقوط کردند. پس از آن طی تماس با او گفتم با توجه به سوخت بالگرد همان جا فرود بیا، کشوری گفت: بالگرد را هدف قرار می دهند و با ذکر یا زهرا بالگرد را سالم به قرارگاه می رساند ...

خلبان احمد کشوری در روز شنبه ۱۵ آذر ۱۳۵۹ پس از ۳ روز عملیات در منطقه ایلام با دو فروند میگ عراقی درگیر شد. بالگرد او با اصابت موشک سقوط کرد و به شهادت رسید....
راویتی از سپهبد شهید صیاد شیرازی درباره سرلشگر خلبان، شهید احمد کشوری - منبع: کتاب شجاعت امام و شهدا، ناصر کاوه



در پی اعتراض دانشجویان به حضور سرکوبگرانه نظامیان در دانشگاه، ارتشی ها برای دستگیری آنان وارد دانشکده فنی شدند. درگیری دانشجویان و نظامیان در دانشکده فنی اوج گرفت و نظامیان به سوی دانشجویان آتش گشودند و سه دانشجو به نام های مصطفی بزرگ نیا، مهدی شریعت رضوی و احمد قندچی به ضرب گلوله شهید شدند. در روز ۱۷ آذر همزمان با ورود نیکسون به تهران تمام دانشگاه های پایتخت در اعتصاب کامل به سر می بردند و وقتی که نیکسون برای دریافت دکترای افتخاری حقوق در دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران حاضر شد یکی از مطبوعات در سرمقاله خود با عنوان «سه قطره خون» در قالب نامه سرگشاده ای خطاب به نیکسون، ضمن اشاره به سنت مهمان نوازی ایرانیان و رسم سر بردن یک قربانی در پیش قدم مهمان، نوشته بود: «آقای نیکسون! وجود شما آن قدر گرمای و عزیز بود که در قدم شما سه نفر از بهترین جوانان این کشور، یعنی دانشجویان دانشگاه را قربانی کردند.»

امام خامنه ای: ۱۶ آذر در همه ی سالها، با این مختصات باید شناخته شود. ۱۶ آذر مال دانشجوی ضد نیکسون است، دانشجوی ضد آمریکاست، دانشجوی ضد سلطه است. توجه کنید که ۱۶ آذر در سال ۱۳۳۲ که در آن ۳ نفر دانشجوی به خاک و خون غلتیدند، تقریباً چهار ماه بعد از ۲۸ مرداد اتفاق افتاده؛ یعنی بعد از کودتای ۲۸ مرداد و آن اختناق عجیب. بیانات، دانشگاه علم و صنعت در روز ۲۴ آذر سال ۱۳۸۷

برشی از وقایع ۱۶ آذر ۱۳۳۲، روز دانشجو - منبع: کتاب استکبار ستیزی و مبارزه شهدا، ناصر کاوه



شهید
شاهرخ ضرغام

از نگرهبانی کاباره تا شهادت در جبهه های حق علیه

عصری آمد خانه؟! گفت مادر دیگه کاباره را رها کردم. بی مقدمه گفت: پاشین! پاشین وسایلتون رو جمع کنید می خواهیم بریم مشهد! مادر با تعجب پرسید: جدی میگی! گفت: آره بابا، بلیط گرفتم. دو ساعت دیگه باید حرکت کنیم. باورکردنی نبود. دو ساعت بعد داخل اتوبوس بودیم. در راه مشهد مادر خیلی خوشحال بود. خیلی شاهرخ را دعا کرد. چند سالی بود که مشهد نرفته بودیم. فردا صبح رسیدیم مشهد. عصر از مسافرخانه حرکت کردم به سوی حرم. شاهرخ زودتر از من رفته بود. می خواستم وارد صحن شوم. یکدفعه دیدم کنار درب ورودی شاهرخ روی زمین نشسته رو به سمت گنبد. آهسته رفتم و پشت سرش نشستم. شانه هایش مرتب تکان میخورد. حال خوشی پیدا کرده بود. خیره شده بود به گنبد و داشت با آقا حرف می زد و مرتب می گفت: خدا، من بد کردم. من غلط کردم، اما می خوام توبه کنم. خدایا منو ببخش! یا امام رضا(ع) به دادم برس. من عمرم رو تباه کردم. اشک از چشمان من هم جاری شد. شاهرخ یک ساعتی به همین حالت بود. توی حال خودش بود و با آقا حرف میزد. دو روز بعد برگشتیم تهران، شاهرخ در مشهد واقعاً توبه کرد و همه خلاف کاری های گذشته را رها کرده بود.... خیلی طول نکشید که شاهرخ ضرغام ملقب به حرانقلاب عاشق امام خمینی شد و به صف انقلابیون پیوست و در تظاهرات ها شرکت می کرد و سرانجام در عملیات پاک سازی جاده آبادان، ماهشهر در آذر ۱۳۵۹ به شهادت رسید و پیکرش تا حالا به دست نیامده و مفقودالجسد است...

برشی از زندگی حرانقلاب اسلامی، شهید شاهرخ ضرغام - منبع: کتاب ره یافتگان حسینی، ناصر کاوه



حکومتی که به دست آمریکا و رژیم صهیونیستی سرنگون شد

در دوازدهمین روز حملات مخالفان مسلح به مناطق تحت کنترل دولت سوریه، آن‌ها ۱۸ آذر ۱۴۰۳ دمشق پایتخت سوریه را بدون مقاومت چندان از سوی نیروهای ارتش به دست نیروهای تکفیری مسلح، فتح شد. روسیه در ابتدای عملیات‌های شبه‌نظامیان در نقاط مختلف سوریه مواضع آنها را بمباران کرده تا پیشروی‌های آنها را دفع و نیروهای ارتش سوریه را تقویت کند. اما بعد از آنکه شبه‌نظامیان مخالف بشار اسد در مواجهه با مقاومتی کم ابتدا شهر حلب و بعد شهرهای حماه و حمص را تصرف کردند روسیه نتیجه گرفت که نمی‌تواند از حکومت سوریه محافظت کند. پس از فتح سوریه به دست سربازان نیابتی آمریکا و رژیم صهیونیستی، فقط در عرض چند روز رژیم صهیونیستی به همراهی آمریکا و پشتیبانی ترکیه و موافقت کشورهای مرتجع عرب بیش از ۱۰۰۰ هدف در سوریه، اعم از مراکز نظامی، تحقیقاتی، آموزشی و... را از بین برده و با پیشروی در استان قنطیریه و عبور از بلندی‌های جولان، خودش را به دمشق پایتخت سوریه رسانده است و در واقع رژیم صهیونیستی که تا دیروز برای موجودیتش با جبهه مقاومت می‌جنگید، در اثر تعلل بشار اسد در همراهی با جبهه ی مقاومت و اجرا نکردن به فرامین و دستورات ولی امر مسلمین، امام خامنه‌ای امروز رژیم کودک کش با عراق هم مرز شده است. دسترسی زمینی مقاومت به لبنان از طریق سوریه قطع شده و این احتمال وجود دارد که اسرائیل حملات خود را به لبنان آغاز کند و البته گروه تحریر الشام با رژیم صهیونیستی هم پیمان است...

اشغال سوریه توسط گروه‌های مسلح و تروریستی - منبع: کتاب جنایات رژیم صهیونیستی، ناصر کاوه



شهید
علیرضا نوری

شهیدی که با اسراف کردن مبارزه می کرد

در مدت ۴ سال که توفیق زندگی با او را داشتم یک بار حرف دروغ یا فریب کاری و پنهان کاری ازش نشنیدم. صداقت در نیت و عمل علیرضا، رمز گشایش در پیچه های کمال و سعادت در زندگی دنیا و آخرتش بود. روز خواستگاری پلاک سپاه برگردن داشت و گفت: من مهر و پلاک سپاه هستم و قبل از اینکه با شما عقد کنم با سپاه عقد کردم...

در زندگی همسرم هیچ وقت اسراف جایگاهی نداشت. باقیمانده غذا را دور نمی ریخت و در یخچال نگهداری می کرد تا با بعدا مصرف کند. در مصرف آب بی نهایت صرفه جویی می کرد. از زمانی که بحران کم آبی جدی شد و با خشک سالی و کمبود بارندگی مواجه شدیم، در مصرف آب خیلی محتاط بود. آبی که بعد از استحمام فرزندان در وان حمامش جمع می شد را هیچ وقت در چاه نمی ریخت! با اینکه طبقه ی دوم یک آپارتمان زندگی می کردیم، ولی وان آب را پائین ساختمان می برد و آب را پای درختان می ریخت. هیچوقت با آب آشامیدنی قالی یا پتو نمی شست. می گفت: حیفه آب آشامیدنی مردم صرف شستن پتو و قالی شود و با این وضع کمبود آب باید قالیشویی این کار را انجام بده... اینقدر این مساله براشون مهم بود که به دیگران هم تذکر می داد. گاهی شاید بگوئید این شهدا دیگر خیلی سخت می گرفتند؟ اما حقیقت این است که آنها ز «لایح» های الله سخت می هراسیدند... لا تسرفوا انه لایحب المرفین... پیام شهدا به جامعه صرفه جویی و پرهیز از اسراف است...

برشی از زندگی شهید علیرضا نوری به روایت همسرش - منبع: کتاب دوری شهدا از اسراف و ریخت و پاش، ناصر کاوه



شهید

سید عبدالحسین دستغیب

استاد عرفان، اخلاق و تهذیب نفس

مسافری گرامی به مقصد جده، هرچه سریع تر به هواپیما سوار شوند. هواپیما آمده حرکت می باشد. برای آخرین بار هم اعلام کرد، اما مگه می تونست سوار بشه؟ ساعت حرکت هواپیما با اذان ظهر مطابق شده بود. عمره مهم تر بود یا نماز اول وقت؟! بالاخره تصمیم گرفت. بی خیال بلیط و تمام زحمت هایی که کشیده بود، شد. رفت نمازخونه و نمازش رو خون. بعد از نماز، به سالن فرودگاه اومد تا به شهرش برگردد. بلندگو اعلام کرد: با عرض پوزش از تأخیر در پرواز شماره ۳۹۵، نقص فنی پیش آمده برطرف شده است. مسافری هرچه سریعتر به هواپیما سوار شوند. لبخند زنان خدا رو شکر کرد و سید عبدالحسین دستغیب سوار هواپیما شد... آیت الله دستغیب که قبل از انقلاب در مقابل ماجراهایی مانند جشن هنر شیراز، تغییر تاریخ هجری به شاهنشاهی و لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی و به رسمیت شناختن اسرائیل توسط رژیم شاه، مخالفت خود را اعلام کرده و چندین بار دستگیر و زندانی شده بود... پس از پیروزی انقلاب اسلامی از سوی امام خمینی (ره) به سمت امامت جمعه شهر شیراز منصوب شد. قسمتی از وصیت شهید دستغیب: مواظب باشید گرگ ها شما را از رهبر الهی جدا نکنند و شما را گروه گروه نکنند و شما را طعمه خودشان قرار ندهند... منافقین از خرداد ۱۳۶۰ تا پایان این سال بیش از صد نفر از مقامات و سران درجه اول نظام را به شهادت رساندند؛ آیت الله سید عبدالحسین دستغیب یکی از این شهدا بود که به دست منافقین خلق به شهادت رسید...

برشی از زندگی امام جمعه شیراز، شهید دستغیب - منبع: کتاب نمازهای اول وقت و نماز شب شهدا، ناصر کاوه

ولادت حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها (هشتم قبل از هجرت) و روز زن، تولد حضرت امام خمینی (رحمة الله علیه) رهبر کبیر انقلاب

اسلامی (۱۳۲۰ هـ.ق)، شهادت سومین شهید محراب، آیت الله دستغیب به دست منافقان (۱۳۶۰ هـ.ش)



شهید

عبدالکریم پرهیزکار

یک تنه با چهل نفر جنگید و سرانجام به شهادت رسید

اگر شهید عبدالکریم پرهیزکار نبود، جاده بوکمال به دست داعش می افتاد و به دنبال آن شهر بوکمال نیز سقوط می کرد. عبدالکریم به تنهایی با ۴۰ تن روبه رو می شود و پس از به هلاکت رساندن ۳۷ نفر از آن ها، فشنگ هایش تمام می شود. به سوی او حمله می کنند تا اسیرش کنند، اما این بار با سرنیزه دفاع و دو نفر دیگر را مجروح می کند و در نهایت به شهادت می رسد... همزمان فرزندم در مراسم اربعین او نقل می کردند، «اگر به لطف خداوند شهید پرهیزکار مقاومت و جانفشانی نمی کرد، جاده بوکمال به دست داعش می افتاد و به دنبال آن شهر بوکمال نیز به تصرف آنها درمی آمد و خدا می داند برای بازپس گیری شهر چقدر باید خسارت می دادیم و شهید تقدیم می کردیم.»

پرهیزکار از نیروهای مبتکر و خلاق مهندسی سپاه و اولین شهید مدافع حرم بخش «خفر» است. از سال ۱۳۷۷ به عضویت بسیج درآمد و دو دوره سه ساله نیز به عنوان فرمانده پایگاه مقاومت ولی عصر در روستای کراده به خدمت رسانی مشغول شد. پرهیزکار در سال ۱۳۸۴ به عضویت سپاه و در تیپ نیروی مخصوص المهدی (عج) جهرم مشغول به خدمت شد و پس از چند سال با انتقال به تیپ مهندسی الهادی (ع) شهرستان «کوار» به عضویت گردان تخریب این یگان درآمد. پرهیزکار در حین خدمت مقدس پاسداری، چندین مرحله با اعزام به شرق کشور و شهرستان سراوان برای مقابله با اشراک شرق کشور حضور فعال داشت و سه مرتبه به سوریه رفت...

برشی از زندگی شهید مدافع حرم، عبدالکریم پرهیزکار - منبع: کتاب شجاعت امام و شهدا، ناصر کاوه



شهید مهدی ایمانی

از خادمی حضرت معصومه تا شهادت در راه حضرت زینب (س)

مهدی ایمانی، بقدری اشتیاق به خدمت حضرت در وجودشان حاکم بود که از هر لحظه‌ای بدون در نظر داشتن روز تعطیلی برای حضور در بارگاه نورانی آن حضرت بهره می‌جست و با این گفته که هیچ‌گاه حضرت معصومه را تنها نخواهد گذاشت، روزگارش را سپری می‌کرد. مهدی دائم‌الوضو بود و همیشه در مسافرت هم حواسش به وضو بود و می‌گفت کسی که با وضو باشد کل بدنش را نور احاطه می‌کند و شیطان به سمت او نمی‌آید...

مهدی یک ماه بعد از عروسی، شرح زیارت جامعه کبیره و مراسم روضه را در منزل برپا کرد. در وصیتنامه اش نوشته بود: از شهدا شرمندۀ ام که خیلی دیر به درک حقیقت وجودشان پی بردم. از خداوند متعال و حضرات معصومین و شهدا ممنونم که به گریه های شبانه این حقیر جواب دادند و مرا به عنوان مدافع حرم حضرت زینب (س) و دختر سه ساله امام حسین (ع) برگزیدند. حال که صهیونیست خونخوار، انگلیس مکار، آمریکای جنایتکار و سعودی خیانتکار قصد براندازی حرم های اهل بیت را دارند به سوی سوریه برای دفاع از حرم میروم در آخر اگر جسدم برگشت در صورت امکان در حرم مطهر بانو دفن کنید و برایم روضه حضرت زهرا (س)، امام حسین و حضرت علی اکبر و امام رضا علیهم السلام را بخوانید. از دوستان می‌خواهم که همیشه برایم زیارت عاشورا بخوانند. سرانجام مهدی ایمانی، در سن ۳۴ سالگی، پس از بارها اعزام داوطلبانه به مناطق عملیاتی در ۲۲ آذر ۱۳۹۶ در سوریه به شهادت رسید...

برشی از زندگی شهید مدافع حرم، مهدی ایمانی به روایت همسرش - منبع: کتاب عنایت حضرت معصومه به شهدا، ناصر کاوه



روز تاسیس قرارگاه سازندگی خاتم الانبیاء ما می توانیم را از شعار به عمل تبدیل کرد

امام خامنه ای در ۱۵ دی ۱۳۹۳ فرمودند: مسئولیت پذیری سپاه در طرح های سازندگی کشور، نشان دهنده عظمت روح، تعهد پذیری، شجاعت و خطرپذیری در میدان های بزرگ تجربه نشده و عزم و همت انقلاب اسلامی است.... در ۲۳ آذرماه سال ۱۳۶۸ که نهال نوپای قرارگاه سازندگی خاتم الانبیاء (ص) در دشت انقلاب کاشته شد، کمتر کسی گمان می کرد که این نهال، روزی به درختی تنومند تبدیل خواهد شد که نه تنها در برابر تندبادهای شرقی و غربی خواهد ایستاد، بلکه جای جای میهن اسلامی نیز از ثمرات آن منتفع می شوند. تعهد و همت بالای نیروهای انقلابی در این نهاد مقدس باعث شد تا این مجموعه در کوتاه ترین زمان ممکن، مسیر پیشرفت را در زمینه اجرای ابرپروژه ها کشور طی کند و دست بیگانگان را از اجرای اینگونه پروژه های داخلی کوتاه سازد.... امروز این قرارگاه با روحیه انقلابی و مدیریت جهادی در عرصه آبادانی و سازندگی ایران عزیز، توانسته با اجرای هزاران پروژه بزرگ و اثربخش در سراسر کشور، دستاوردهای فراوانی را به ارمغان آورد و به یک مرکز الگوآفرین، امیدافزا و عزت بخش برای نظام تبدیل شود. خودکفایی در عرصه تولید بنزین، احداث سدهای بزرگ کشور، طراحی و ساخت آزادراه، بزرگراه و راه های اصلی، احداث خطوط انتقال آب، نفت و گاز و خودکفایی در احداث پالایشگاه های گازی و همچنین پروژه های فراساحلی، تنها نمونه ای از استقلال کشور در احداث ابرپروژه هایی است که به همت تلاشگران قرارگاه خاتم الانبیاء (ص) رقم خورده است...

برشی از خدمات قرارگاه سازندگی خاتم الانبیاء در سراسر ایران - منبع: کتاب خدمات قرارگاه سازندگی خاتم الانبیاء، ناصر کاوه



شهید

حسین همدانی

موسس بسیج سوریه

شهید همدانی، صرف نظر از ایجاد امنیت در حرم حضرت زینب (س)، سازماندهی، برنامه‌ریزی برای ارتش سوریه و تشکیل بسیج مردمی در سوریه را عهده دار بود و نیروهای ۱۶ استان سوریه را به تفکیک سازماندهی کرد و می‌توان به جرات گفت: "شهید همدانی موسس بسیج سوریه بوده است"... به قول مفسرین نظامی دنیا، همدانی یکی از فرماندهان نخبه سپاه بوده و در جنگ‌های پارتیزانی تخصص بسیار خوبی داشت و شخصیت کاریزماتیک و جاذبه سردار باعث شد میان شیعه و سنی در مناطق مختلف سوریه وحدت به وجود بیاید... موقع ناهار رسیده بود و به همراه سردار همدانی شروع به خوردن ناهار کردیم، وقتی غذایم تمام شد، یک لحظه متوجه شدم سردار قسمتی از غذایش که از قبل جدا کرده بود را در گوشه کاغذی ریخت. تعجب کردم و به خودم گفتم سردار غذا رو کجا می‌بره؟ گفتم شاید غذا را برای کسی می‌خواه، اما دیدم ابووهب به سمت مرغی می‌رود که پایش شکسته و نمی‌تواند به دنبال غذا بگردد، همدانی غذا را در نزدیکی مرغ ریخت و مرغ هم شروع به خوردن کرد، با خود گفتم چگونه می‌شود یک نفر به حدی از کرامت انسانی برسد که به حیوانات نیز در بحبوحه جنگ توجه کند و... زمان جنگ، حاکم شرع همدان بهم گفت: حاج حسین ۱۰۰ تا نیرو به کارت میاد ببریشون جبهه؟ وقتی پرسیدم نیروها کی هستند و چی هستند، گفت: ۱۰۰ نفر از زندانی‌ها هستند که مایلند برن جبهه. اون ۱۰۰ نفر رو گرفتم و بردم جبهه و خیلی از آنها شهید شدند...

برشی از زندگی سردار سرلشگر شهید، حسین همدانی - منبع: کتاب مهربانی شهدا به حیوانات، ناصر کاوه



شهیده فاطمه اسدی

شیرزن کرد ایرانی که پس از ۳۷ سال پیکرش پیدا شد

فاطمه اسدی در سال ۱۳۳۹ در روستای ماموخ علیا متولد و بعد از ازدواج با شاه محمد محمودی صاحب دو فرزند شد. همسر نخستین بانوی شهید تفحص شده در کشور، مقنی بوده و اوایل انقلاب برای چاه کنی به پادگان سپاه در حسین آباد دیواندره رفت و اسیر دست دمکرات شد... شهیده فاطمه اسدی روز ۷ شهریور ۷۱۳۶۱، وقتی برای ملاقات همسرش به روستای نرگسله رفت با جسم نحیف وی روبه‌رو شد؛ آثار شکنجه را به وضوح در جای جای بدن او دید و چشمان کبود شده و صورت زخمی او را مشاهده کرد؛ لب به اعتراض گشود و با مزدور، اجنبی و فاسد خواندن عناصر ضدانقلاب هیمنه آن‌ها را شکست. گروهک تروریستی دمکرات برای آزادی همسر این بانوی شهید ۲۰۰ هزار تومان پول طلب می‌کند و بانو اسدی، با فروش اموال و دارایی‌ها تلاش خود را انجام می‌دهد تا بهای آزادی شوهر را بپردازد، اما دموکرات‌های ملعون زیر قول و قرار زده و بعد از یک ماه شکنجه، ناجوانمردانه این بانوی شهید را در کنار یک جوان بسیجی دیگر اسیر شده تیرباران می‌کنند... پسر شیرخواره این شهیده پس از شهادت مظلومانه مادر و اسارت پدر به دلیل بی‌سرپرستی و رسیدگی نشدن، وفات می‌کند و شوهرش نیز بعد از سه سال از زندان دولتی آزاد شد... ۳۷ سال پس از شهادت و گمنامی در آبان ماه سال ۱۴۰۰ پیکر شهیده فاطمه اسدی در ارتفاعات چهل چشمه کردستان پیدا شد. شهیده اسدی نخستین بانوی شهید تفحص شده در کشور است...

برشی از زندگی شهیده، فاطمه اسدی - منبع: کتاب جنایات کومله و دمکرات، ناصر کاوه



شهید سید موسی نامجو، باپخش اعلامیه و سخنرانی‌های امام خمینی در سطح دانشکده در جهت روشننگری قشر نظامی در زمان انقلاب فعالیت می‌کردند و جالب اینکه آن‌ها در تمام کشور مهره چینی کرده بودند و به همین دلیل در بعد از انقلاب با وجود چنین عناصری در ارتش بسیاری از کودتاها در نطفه خفه شد...

نام نامجو بعدها که اسامی افراد اعدامی کشف شد در فهرست سیاه رژیم شاه بود، به گونه‌ای که اگر انقلاب نمی‌شد، اعدامش حتمی بود. نامجو با شهید کلاهدوز و شهید محمد منتظری و شهید اقارب پرست هسته اولیه سپاه را پی‌ریزی کردند و شهید کلاهدوز از ارتش جدا و مسئول سپاه پاسداران کرد...

سرتیپ نامجوی در تاریخ ۲۷ مردادماه سال ۱۳۶۰ از طرف نخست‌وزیر، شهید باهنر به سمت وزارت دفاع منصوب شد که پس از کسب تکلیف از امام خمینی حاضر به قبول این سمت شد. نامجو پس از قبول مقام وزارت از دریافت حق مقام خودداری و تنها به حقوق سربازی بسنده کرد... یکی از تلاشهای شهید نامجو در راستای انسجام و نظم ارتش تاسیس دانشکده افسری در نخستین روزهای بعد از پیروزی انقلاب اسلامی بود...

امیر سرلشگر شهید سید موسی نامجو، به حق بنیانگذار دانشگاه امام علی (ع) لقب گرفته است. نامجو در روز ۷ مهرماه ۱۳۶۰ هنگامی که به همراه جمعی از فرماندهان قصد رجعت به تهران را داشتند دچار سانحه شدند و به شهادت رسیدند...

برشی از زندگی امیر سرلشگر شهید، سید موسی نامجو - منبع: کتاب نظم و انضباط شهید، ناصر کاوه



شهید
محمد مفتاح

منادی وحدت حوزه و دانشگاه

دکتر محمد مفتاح در سال ۱۳۰۷، در خانواده‌ای روحانی درهمدان متولد شد. پس از فراگیری مقدمات، راهی قم شد. مفتاح در حالیکه استادی بزرگ در قم بودند، پا به عرصه دانشگاه گذاشته و تا درجه دکترا ادامه تحصیل دادند. مفتاح که توطئه استعمار در جدا نگاه داشتن دو قشر دانشگاهی و روحانی از هم را با تمام وجود احساس کرده بود، ایجاد وحدت میان این دو قشر مهم جامعه را وجهه همت خود قرار داد و در کنار آموزش و تدریس و تربیت نیروهای جوان به مبارزه با رژیم پهلوی پرداخت در سال‌های ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۲، سخنرانی‌های مفتاح در شهرهای مختلف در روشن ساختن مواضع نهضت اسلامی و افشای چهره رژیم پهلوی بسیار مؤثر بود که با آگاهی ساواک این جلسات تعطیل و ایشان دستگیر و مورد آزار و اذیت ساواک قرار گرفت...

محبوبیت مفتاح در میان طلاب و دانش‌آموزان موجب شد که او را از آموزش و پرورش اخراج و در سال ۱۳۴۷، به نواحی بدآب و هوای جنوبی ایران تبعید کنند و...

شهید مفتاح با تشکیل شورای انقلاب از سوی امام به عضویت این شورا درآمد و خدمات بسیاری انجام داد. سرانجام این شهید بزرگوار در روز ۲۷ آذر ۱۳۵۸، هنگام ورود به دانشکده الهیات، توسط گروهک فرقان هدف گلوله قرار گرفت و به فیض عظیم شهادت نائل آمد...
یاد و خاطره نماز عید فطر سال ۱۳۵۷ که در قیطریه تهران و با استقبال بی‌نظیر مردم تهران به امامت مفتاح انجام شد، در تاریخ انقلاب همیشه می‌درخشد....

برشی از زندگی شهید آیت الله، شهید محمد مفتاح - منبع: کتاب نوآوری های شهدا، ناصر کاوه



شهید مهدی خندان شیرکوهستان

مهدی خندان، چهره خاص و قد بلندی داشت. چهارشانه بود. با محاسن بلندی که داشت خیلی به دل می نشست. وقتی شور شه با وفا، ابالفصل را برای ما می خوند، ما را بیشتر به شور می آورد. در عملیات ها هم وقتی به چهره اش نگاه می کردیم روحیه ما چند برابر می شد. این اواخر مهدی با همان پای قطع شده باز هم به جبهه می اومد...
مهدی همیشه می گفت: آدم نباید در مقابل این دشمن خوابیده شهید بشه. دوست داشت ایستاده شهید بشه!؟ بعدها هم شنیدم این شیر جبهه ها، وقتی که ترکش های فراونی خورده بود خودش رو گیر داده بود به سیم خاردارهای ارتفاعات کانی مانگا روی قله ۱۹۰۴، می دونست که قرار شهید بشه، شنیدم که دستاشو پیچیده بود دور سیم خاردارها تا نیوفته، و سرانجام ایستاده شهید شده بود....

مهدی خندان، فرمانده تیپ عمار لشکر ۲۷ حضرت رسول (ص) در آذر سال ۶۲ همزمان با اربعین حسینی در مرحله سوم عملیات والفجر ۴ در ارتفاعات کانیمانگا، هنگام عبور از میدان مین و سیم خاردار، توسط گلوله تیربار دشمن به درجه رفیع شهادت می رسد. از جمله رویدادهای شگفت مرتبط با شهادت معاون تیپ عمار، پیش بینی صحیح، خندان نسبت به حوادث پیش رو بود. حاج آقا پروازی، روحانی گردان مقدار نقل می کند: یعنی از همان وقتی که سه روز قبل مهدی به من گفته بود، هفتاد و دو ساعت دیگر شهید می شوم تا لحظه ای که شهید شد، دقیقاً هفتاد و دو ساعت طول کشید....

برشی از زندگی سردار شهید، مهدی خندان - منبع: کتاب شجاعت امام و شهدا، ناصر کاوه



شهید

سید حمید تقوی فر

شهیدی که ۳۰ سال روزه بود

حمید دلبستگی به هیچ کدام از لذت‌های این دنیا نداشت؛ حتی غذا خوردن!؟ سال ۱۳۶۲ که پدرش، در عملیات خیبر شهید شد، گفت: می‌خواهم روزه‌های قضای پدر را بگیرم. از آن به بعد، حمید در بسیاری از روزهای سال روزه بود... ماجرا به همین جا ختم نشد. دو سال بعد که برادر حمید در عملیات والفجر ۸ به شهادت رسید، گفت: «حالا نوبت روزه‌های داداش است! و شروع به گرفتن روزه‌های قضای برادرش. شاید باور نکنید، حمید ۳۰ سال روزه بود به جز عید فطر و عید قربان... حمید به دلیل مسئولیتش در سپاه قدس، مهمانان خارجی را همراهی می‌کرد و با آنها به هتل می‌رفت. با این حال، بعد از این مأموریت‌ها، وقتی ساعت ۱۱ شب به خانه برمی‌گشت، هنوز روزه بود! حتماً می‌پرسید: چرا؟ چون ترجیح می‌داد با غذای ساده خانه افطار کند نه غذاهای تجملاتی هتل...» «پای داعش که به عراق باز شد، حاج حمید دیگر آرام و قرار نداشت. در مقابل رجزخوانی‌های داعشی‌ها برای هتک حرمت عتبات عالیات، می‌گفت: «مگر ما مرده باشیم که پای شان به کربلا برسد.» حمید هیچ وقت نمی‌گفت: یکی برای من آب بیاورد. وقتی می‌رفت آب بخورد، می‌گفت: کسی آب نمی‌خواهد برایش بیاورم؟ میوه پوست می‌گرفت و به اجبار به همه مان یک قاچ می‌داد. هر ۳ ماه یک بار خون می‌داد اما کیک و آبمیوه‌اش را برای ما می‌آورد، می‌گفت: دلم نیامد تنها بخورم...

حمید وصیت کرده است که از رهبری عزیز دست بردارید...

برشی از زندگی سردار شهید مدافع حرم، سید حمید تقوی فر - منبع: کتاب خودسازی شهید، ناصر کاوه



شهید امیر لطفی

بارجز حیدر حیدر به صف داعش میزد

امیر دیگر پابند زمین نبود. انگار توی آسمان سیر می کرد. تنها دغدغه اش مخالفت خواهرش بود. هرچه می گفتیم، راضی نمی شد. می گفت: نمی دارم بره. من طاقت ندارم. کجا می خواد بره؟! تصمیم گرفتیم استخاره بگیریم. همه جمع بودیم. قرآن را که باز کردیم، سوره آل عمران آمد. آیه «ولا تحسبن الذين قتلوا...» اکرم نگاهی به آیه کرد و رو به امیر گفت: این که می گه تو می ری شهید می شی! امیر جواب داد: خواهرم! من نمی گم، خدا می گه. خواهرش با جواب استخاره، محکم تر شد. گفت: دیگه امکان نداره بذارم بری. امیر آن قدر سعه صدر داشت که می خواست حتما اکرم را راضی کند بعد برود. گفت: خب باشه. دوباره استخاره می گیریم. قرآن را که باز کردند، دوباره سوره آل عمران آمد. همان صفحه. لبخند شیرینی نشست روی لب های امیر. اکرم دیگر نتوانست چیزی بگوید. اصلا چاره ای جز رضایت نداشت. حالا امیر فقط منتظر بود با او تماس بگیرند و روز رفتنش را به او بگویند... **با رجز یاحیدر، یاحیدر رفت توی دل آتش و هم رزم مان را با خودش آورد عقب، اما تیر قناسه یکی از گوش هایش را زخمی کرد. خون شره می کرد روی گردنش. امیر بی توجه به خونریزی، چفیه اش را محکم روی گوشش بست و دوباره برگشت به صحنه درگیری. در هر فرصتی هم که دست می داد، می آمد پیش محمد. کمی دلداری اش می داد و دوباره برمی گشت. آخر هم یک نازنچک انداختند پشت سرش. نازنچک که منفجر شد، ترکش هایش موجب شهادت امیر شد.**

برشی از زندگی شهید مدافع حرم، امیر لطفی - منبع: کتاب عاشقان امیرالمومنین (ع)، ناصر کاوه



شهید

یوسف کلاهدوز

قائم مقام فرمانده کل سپاه

اوائل ازدواجمون بود و هنوز نمی تونستم خوب غذا درست کنم. یه روز تاس کباب بار گذاشتم و منتظر شدم تا یوسف از سرکار بیاد. همین که اومد، رفتم سرقابلمه تا ناهارو بیارم ولی دیدم همه سیب زمینی ها له شده. خیلی ناراحت شدم. یه گوشه نشستم و زدم زیر گریه؟! وقتی فهمید واسه چی گریه می کنم، خنده اش گرفت. خودش رفت غذا رو آورد سر سفره. اون روز آن قدر از غذا تعریف کرد که اصلاً یادم رفت غذا خراب شده... چیزی به اذان صبح نمانده بود که صدای هواپیما آمد. با فرودگاه تماس گرفت. جواب دادند، دو فروند هواپیمای سی ۱۳۰ از تهران آمده، یوسف کلاهدوز هواپیما را از ارتش گرفته بود. چند ساعت طول کشید تا رحیم صفوی و ۲۰۰ نفر نیروی پاسدار و بسیجی آماده شوند. ساعت ۱۰ صبح هواپیماها از روی باند بلند شدند و اولین نیروها را کلاهدوز به کردستان رساند... روزی جلوی آئینه بود دندان هایش را میدید مرا صدا زد و گفت: بیا دندان های مرا ببین! گفتم: حالا چه وقت مزاح است. رفتم و دندان هایش را دیدم. گفت: شکل آنها را خوب به خاطر بسپار. از حرفش تعجب کردم و گفتم: چرا؟ گفت: جنگ است دیگر، اگر یک وقت اتفاقی افتاد، شاید مجبور شوید از روی دندان هایم مرا شناسایی کنید، چون دندان عضو سختی است و آسیب کمتری می بیند... آن روز به همین منوال گذشت. وقتی پیکر متلاشی شده و سوخته اش را از لای آهن پاره های هواپیما بیرون کشیدند، دندان هایش تنها عضوی بود که یوسف با آن شناسایی شد...

برشی از زندگی سردار سرلشگر شهید، یوسف کلاهدوز - منبع: کتاب همسرداری شهدا، ناصر کاوه



شهید

صالح العاروری

پایه گذار شاخه نظامی حماس

سال ۱۹۸۵ رهبر جنبش اسلامی دانشجویی در دانشگاه الخلیل شد. پس از تاسیس جنبش حماس در اواخر سال ۱۹۸۷ العاروری نیز به آن ملحق شد. طی سال‌های ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۲ دو بار به اتهام فعالیت در جنبش حماس اسیر و به بازداشت موقت درآمد. العاروری از بنیانگذاران گردان‌های شهید عزالدین قسام شاخه نظامی حماس است. صالح طی سال‌های ۱۹۹۱ و ۱۹۹۲ هسته‌های اولیه شاخه نظامی حماس را در کرانه باختری پایه‌گذاری کرد. ارتش رژیم صهیونیستی سال ۱۹۹۲ مجدداً او را به اسارت گرفت و به اتهام تاسیس گردان‌های قسام در کرانه باختری به ۱۵ سال حبس محکوم کرد...

العاروری در سال ۲۰۰۷ آزاد شد اما رژیم صهیونیستی سه ماه بعد مجدداً او را به اسارت گرفت و تا سال ۲۰۱۰ در اسارت بود. دیوان عالی رژیم صهیونیستی او را پس از آزادی به خارج از فلسطین تبعید کرد...

اسرائیل صالح را معمار حمله به سربازان و شهرک‌نشینان اسرائیلی و همچنین حملات موشکی از غزه و لبنان به خاک اسرائیل می‌داند... نیروهای اسرائیلی در سال ۲۰۲۳ خانه العاروری در عاروره را در کرانه باختری تخریب کردند و همزمان ۲۰ نفر از جمله برادر و برادرزاده‌هایش را دستگیر کردند. دولت آمریکا هم صالح را در فهرست تروریست‌های بین‌المللی آمریکا قرار داده بود. سرانجام صالح العاروری معاون رئیس دفتر سیاسی حماس بر اثر وقوع انفجار در ساختمان دفتر جنبش حماس در بیروت به شهادت رسید...

برشی از زندگی معاون رئیس دفتر حماس، شهید صالح العاروری - منبع: کتاب جنایات رژیم صهیونیستی، ناصر کاوه



شهید

اسماعیل فرجوانی

همچون کوه استوار و مانند دریا جاری

بعد از عملیات فتح المبین اولین فرزندش به دنیا آمد دختری که بر اثر فلج مغزی قادر به حرکت نبود. در روزهای شروع جنگ خواهرش ۷۰ درصد جانباز شد. در عملیات طریق القدس برادرش ابراهیم شهید شد. در عملیات رمضان پایش زیر تانک له شد. در عملیات خیبر اسماعیل شیمیایی شد. سال ۱۳۶۲ فرزند دومش سالم به دنیا آمد. در عملیات بدر دستش از مچ قطع شد. بچه ی سومش هم معلول به دنیا آمد...

امام جمعه و فرمانده لشگر، تکلیف جهاد را از گردنش برداشته بودند، با وجود همه این مشکلات، حاضر نشد لحظه ای جبهه را ترک کند تا سرانجام در عملیات کربلای ۴ در حالی که فرمانده گردان کربلا را به عهده داشت، به عنوان غواص خط شکن شرکت کرد و جزو اولین نفرات در نوک پیکان حمله قرار داشت به شهادت رسید و گردانش موفق ترین گردان، در کل عملیات لقب گرفت. پیکر اسماعیل سالها بعد تفحص گردید و در بین نیروهایش در گلزار شهدای اهواز آرام گرفت. شهید اسماعیل فرجوانی در عملیات های گوناگون از شکست حصر آبادان گرفته تا عملیات «کربلای ۴» در سال ۱۳۶۵ حماسه های بی نظیری از خود به یادگار گذاشت و در مجموع ۸ بار در جبهه مجروح شد... در وصیت نامه اش نوشته است: برای دفاع مقدس در برابر صهیونیسم بین الملل و آزادی قدس خود را آماده کنیم. هیچ عذری قابل قبول نیست. درس دارم، متأهلم، کارخانه، اداره، مسئولیت در شهر سنگین است و همه ی اینها بهانه ای بیش نیست و من مطمئن هستم که خواستن، توانستن است."

برشی از زندگی سردار شهید، اسماعیل فرجوانی - منبع: کتاب استقامت و صبر شهدا، ناصر کاوه



شهید سید رضی موسوی ۲۵ سال مسئول پشتیبانی و لجستیک سپاه قدس در سوریه

شهید سید رضی کارهای زیادی را در سوریه انجام داده است و امین و مورد اعتماد حاج قاسم بود. همه افراد در سوریه این شهید بزرگوار می‌شناختند از بشار اسد گرفته تا دیگر افراد و با فعالیت‌ها و خدمات سید رضی آشنا هستند. سید رضی موسوی به عنوان یکی از با سابقه‌ترین نظامیان حاضر در سوریه بود که مسئولیت پشتیبانی جبهه مقاومت در سوریه را بر عهده داشته است. به گفته سفیر وقت ایران در سوریه، رضی در هنگام شهادت، رایزن دوم سفارت بوده و با گذرنامه دیپلماتیک در سوریه حضور داشته است. حمله منجر به شهادتش با شلیک سه موشک انجام شد. سید رضی پیش‌تر نیز از سوی اسرائیل هدف ترور قرار گرفته بود...

موسوی از دهه ۱۳۷۰ «مسئول پشتیبانی و لجستیک نیروی قدس سپاه در سوریه» بود و نقش مهمی در حفظ سوریه و عراق و جبهه مقاومت داشت... جمهوری اسلامی در منطقه سربازان گمنام زیادی دارد و رضی موسوی از جمله این سربازان گمنام بود... رسانه‌های ایران مدت زمان فعالیت برون مرزی موسوی را ۲۵ سال ذکر کردند و گزارش دادند که هماهنگی‌های امور نیروهای مستشاری ایران در سوریه و لبنان بر عهده اش بوده است... سید رضی از جمله خادمان حسنیة اعظم زنجان بود و مورد علاقه خاص حاج قاسم بود و همواره آرزو داشت که در آستانه سالگرد شهید سلیمانی به شهادت برسد و سرانجام در به مسیر بازگشت به محل استقرار مورد حمله موشکی رژیم صهیونیستی قرار گرفت....

برشی از زندگی سردار شهید سید رضی موسوی - منبع: کتاب جنایات رژیم صهیونیستی، ناصر کاوه



26

دی

December 2025

جمعه

۵ رجب ۱۴۴۷



شهید

حسین غفاری

دشمن خمینی کافر است

همزمان با علمای تهران، اعلامیه‌های اعتراضی توسط علمای قم امضا و بین مردم منتشر شد. سلسله سخنرانی و تبلیغ‌های ضد پهلوی شهید غفاری حتی بعد از تبعید امام به ترکیه در دی ۱۳۴۳ نیز ادامه داشت. آیت‌الله غفاری دو روز پس از سخنرانی افشاگرانه در مسجد خاتم الاوصیای تهران توسط مأموران شهربانی بازداشت شد و به زندان افتاد... در یک بازجویی در زندان ساواک از او سؤال کردند «نظر شما راجع به خمینی چیست؟» او با خودکار مشکی پشت کلمه «خمینی» کلمه «آقا» را اضافه کرد. بازجو هم طوری به صورت ایشان سیلی زد که از روی صندلی افتاد و نقش زمین شد. آیت‌الله در بازجوی دیگری درواکنش به این دستور که از ایشان خواست راجع به امام خمینی بنویسد، نوشت: «تنها کسی که می‌تواند ایران را نجات دهد، آیت‌الله العظمی خمینی است.» ایشان در پاسخ به این سوال که «به نظر شما خمینی کیست؟» نوشت: «ایشان مرجع تقلید علی‌الاطلاق مسلمین است.» و در پایان صفحه بازجویی جمله «دشمن آقای خمینی کافر است» را نوشت...

امام خمینی (ره) درباره شهادت آیت‌الله حسین غفاری فرمودند که «... زجر ما این است؛ نه اینکه زجر ما این است که ما را حبس کردند یا زندان بردند. زجر ما این است که پای علما را ره کردند آقا! توی روغن سوزاندند! زجر ما این است که ده سال، پانزده سال، هشت سال، هفت سال، علمای ما در حبس بودند...»

برشی از زندگی شهید آیت‌الله شیخ حسین غفاری - منبع: کتاب پاسداری شهدا از ولایت فقیه، ناصر کاوه



شهید
سید علیرضا ستاری
شهید فتنه ۱۳۸۸

تعدادی زن و مرد در خیابان آزادی يك جوان بسیجی را محاصره و پس از كتك مفصل او را كاملاً برهنه كردند و آتش زدند. در میدان جمهوری صف نماز ظهر عاشورای يك هيات عزاداری را سنگ باران كردند و در مسیر خود علامت‌های عزاداری و غرفه‌های توزیع نذورات را تخریب كردند. با تخریب هر علامت یا آتش زدن محل هر هیئت، تجمع كنندگان برای تخریب گران سبز پوش، هورا می كشیدند و او را با سوت و كف، تشویق می‌كردند..

فتنه گران داشتند یکی از این موتوری‌های ریشور اتوی خیابان آتش می‌زنند. موتورسوار فریادمی‌زد: "یا حسین، یازهر!" موتوری داشت می‌سوخت. لحظه عجیبی بود. من فقط يك امدادگر ساده بودم. نتونستم منم مثل خیلی‌ها فقط نگاه كنم زدم به دل جمعیت. راننده آمبولانس دستم رو گرفت و گفت: خودكشی نكن. شهادتینم رو گفتم و بهش گفتم: اگر قرار هست روزی آدم بمیره چه سعادت بالاتر از این. با كاپشنم او را خاموشش كردم. تمام دست و بالم سوخت. آوردمش داخل پمپ بنزین سر خیابون خوش و كردمش تو پمپ بنزین. نفر دوم دقیقا رو به روم افتاده بود، نزدیک نرده‌های خط ویژه اتوبوس و فتنه گران داشتند با بلوك سیمانی می‌زدن توی سرو صورتش، رفتم تو جمعیت. خم شدم ورش دارم! همین كه بلند شدم، یه خانمی داد زد كه این اطلاعاتیه. با اینکه كاور هلال احمر تنم بود و كارت شناسایی هلال احمر هم رو سینه ام نصب بود، یکی از فتنه گران با میله آهنی گذاشت توی سرو صورتم و بقیه هم تا جان در بدن داشتم مرا زدند و...

برشی از اتفاقات فتنه ۱۳۸۸ از زبان شهید سید علیرضا ستاری - منبع: كتاب جنایات و خیانت پادوهای آمریکا، ناصر كاوه



شهید

حسین بصیر

قائم مقام شهید لشگر ۲۵ کربلا

تولد حسین درغروب روز عاشورا بود و به خاطر همین نامش حسین شد و روی همین علاقه، از مداحان تراز اول شهر محسوب می‌شد و در دسته‌های سینه‌زنی محرم در همان ایام طاغوت، شعرهایش همه‌اش حماسی و انقلابی بود..

حاج حسین نقل می‌کرد، مدتی قبل در عالم رویا سراغ خیمه امام حسین را گرفتم. نزدیک خیمه شدم و از فردی که از خیمه آقا محافظت می‌کرد اجازه ورود خواستم آن شخص گفت: آقا هیچ کس را به حضور نمی‌پذیرند، ناراحت شدم و دوباره گفتم: فقط یک سؤال از ایشان دارم. او گفت: هر سؤالی داری آن را مکتوب بنویس تا از آقا برایتان جواب بگیرم... من در برگه ای خطاب به امام حسین (ع) نوشتم: آیا من شهید می‌شوم؟ آقا در جواب نوشتند: بله شما حتما شهید می‌شوید... حال که مطمئن شدم به شهادت می‌رسم؛ دوست دارم بیشتر زنده بمانم تا در جنگ خدمت بیشتری کنم...

حاج حسین بصیر خطاب به فرزندش نوشته است: مهدی فرزندم از کودکی وارد عرصه جنگ شده ای، من تو را به آبادان آوردم تا بفهمی جنگ یعنی چه؟ و پدرت برای چه دارد می‌جنگد؟ و رزمندگان برای چه می‌جنگند تو باید این مطلب را درک کنی که جنگ با کفر، جنگ با الحاد و جنگ با کافران، همه جنگ‌ها و عملیات کوچکی هستند که انسان انجام می‌دهد؛ انسان موقعی می‌تواند خود را یک رزمنده به حساب آورد که بتواند واقعاً با درون خودش بجنگد؟! یک آرپی جی زن اول باید آرپی جی را به نفس خود شلیک کند...

برشی از زندگی سردار شهید، حسین بصیر - کتاب: منبع: عشاق الحسین (ع)، ناصر کاوه



شهید

ایرج نصرت زاده

فرمانده تیپ شجاع و دلاور ارتش

در ۳۱ فروردین ماه سال ۱۳۵۹ نصرت زاد که برای نظارت بر اعزام ستون، به سوی سه راهی سنندج سقز و سدقشلاق حرکت کرده بود، از کمین و درگیری ضدانقلاب بانیهوهایش مطلع شد. ایرج بلافاصله با نیروهایی از گردان ۱۱۶ برای تأمین ارتفاعات مشرف بر روستای مذکور حرکت کرد و پس از صعود به ارتفاعات و مشاهده صحنه، برای قطع درگیری و اجرای ضد کمین، از عناصر جلو دار ستون درخواست آتش کرد. در خواست وی توسط توپخانه لشکر، پاسخ داده شد... شهید نصرت زاد فرمانده تیپ که به اسارت ضدانقلاب درمیداد، مورد شدیدترین شکنجه ها از سوی کومله و دمکرات قرار گرفت و وقتی از او خواسته شد که با بی سیم دستور تخلیه و واگذاری پادگان سنندج را صادر نماید، این چنین با شجاعتی بی نظیر بانگ بر آورد که: من سرهنگ ستاد ایرج نصرت زاد، جانم فدای ایران، درود بر رهبر انقلاب، زنده باد ارتش جمهوری اسلامی ایران، زنده باد فرماندهان گردان تیپ یکم، خدا حافظتان، نصرت زاد... **شهید سرهنگ نصرت زاد، وضعیت خود را با بی سیم به لشکر مخابره کرد. ایشان در آخرین لحظات عمر خود درخواست اجرای آتش برای محل استقرار شخصی خود کرد تا بدین وسیله در آخرین لحظات هم باعث نابودی بیشتر ضد انقلاب شود...** امام خامنه ای رهبر انقلاب، در خطبه های نماز جمعه سال ۱۳۵۹ که در تهران انجام شد، از مقام شهدای کردستان و دلاوری و شجاعت شهید سرلشگر ایرج نصرت زاد که فرمانده تیپ یکم لشکر ۲۸ سنندج بود، تجلیل به عمل آوردند...

برشی از زندگی امیر سرلشگر شهید، ایرج نصرت زاده، منبع: کتاب شجاعت امام و شهدا، ناصر کاوه



روز بصیرت مردم فهیم ایران

حماسه ۹ دی، یا راهپیمایی ۹ دی، حضور و راهپیمایی مردم ایران در ۹ دی ماه سال ۱۳۸۸ش در حمایت از جمهوری اسلامی ایران مقابل فتنه ۱۳۸۸ بود. پس از انتخابات ریاست جمهوری ایران در سال ۱۳۸۸ش، و به دنبال آن ادعای تقلب برخی از کاندیداها، برخی به حمایت از آنها موجی از اعتراض‌ها در نقاط مختلف کشور به راه انداختند. در این زمان برخی از مخالفان داخلی و خارجی نظام ایران، از این فرصت بدست آمده استفاده کرده و کشور را به مدت چند ماه به آشوب و اغشاش کشاندند. این اغتشاشات بعد از چندین ماه نهایتاً در ماه محرم و روز عاشورا به هتک حرمت نسبت به امام حسین (علیه السلام) و مقدسات اسلامی انجامید و موجبات برانگیخته شدن احساسات مذهبی و نارضایتی مردم را داشت، لذا در پاسخ به این اغشاش‌ها و هتک حرمت‌ها و اعلام بی‌زاری از فتنه‌گران در روز ۹ دی به راهپیمایی پرداختند...

خاموشی فتنه ۱۳۸۸، حفظ انقلاب اسلامی و ولایت فقیه و پشتوانه مردمی جمهوری اسلامی ایران را از مهم‌ترین دستاوردهای این حماسه می‌توان برشمرد. روز نهم دی ماه در تاریخ انقلاب اسلامی با عنوان روز «بصیرت» تبدیل به یوم الله و ماندگار گردید. در این روز ماندگار و تاریخی ملت همیشه در صحنه ایران اسلامی، حماسه ای دیگر آفرید و دشمنان خدا و دینش را مأیوس و ناامید ساخت و قلب امام زمان (عج) و نائب برحقش حضرت آیت الله العظمی خامنه ای (دامت برکاته) را شاد ساخت...

برشی از حماسه ی جاودان مردم ایران در روز ۹ دی ۱۳۸۸ - منبع: کتاب استکبارستیزی و مبارزه شهدا، ناصر کاوه



روزهای سال، به طور طبیعی و به خودی خود همه مثل هستند؛ این انسان‌ها هستند، این اراده‌ها و مجاهدت‌هاست که يك روزی را از میان روزهای دیگر برمی‌کشد و آن را مشخص می‌کند و مثل يك پرچمی نگه می‌دارد تا راهنمای دیگران باشد. روز نهم محرم قی نفسه با روزهای دیگر فرقی ندارد؛ این حسین بن علی (علیه‌السلام) است که به این روز جان می‌دهد. روز نهم دي هم از همین قبیل است. این مردمند که ناگهان با يك حرکت روز نهم دی را هم متمایز می‌کنند.



سردار جوان و عرب خوزستانی شهید
علی هاشمی، نماد حرکت متحد و
هماهنگ اقوام در دوران دفاع از اسلام
و انقلاب است.

امام خامنه ایی (مدظله) ۹۵/۱۱/۲۷



سردار جوان و عرب خوزستانی شهید علی هاشمی

- نشر حائله تقریر گاه صبری نصرت
- نشر حائله سپاه ششم امام جعفر صادق (ع)
- طرح و چاپات آبی - خاکی



علی هاشمی و همزمانش در محور کرخه کور با رها سازی آب کانال سلمان زیر پای نیروهای عراقی، از پیشروی دشمن جلوگیری کردند و هنگامیکه عراق به حمیدیه رسید، از سقوط آن و به طبع سقوط اهواز جلوگیری کردند... اگر این رشادت ها نبود موضوع جنگ به صورت دیگری رقم می خورد و فجایی به مراتب بالاتر از سقوط خرمشهر حادث میشد... تیپ ۳۷ نور به فرماندهی شهید هاشمی در عملیات بیت المقدس و آزادسازی خرمشهر شرکت موثر داشت و توانست به عنوان اولین محور منطقه، غرب خوزستان را از لوٹ بعثی های متجاوز آزاد و پاکسازی نماید. در آستانه عملیات والفجر مقدماتی تیپ ۳۷ نور منحل و علی فرمانده سپاه سوسنگرد شد... در سال سوم جنگ زمانی که به بن بست جنگی رسیده بودند؟! محسن رضایی فرمانده سپاه، علی هاشمی را به فرماندهی قرارگاه به کلی سری نصر انتخاب نمود... آنجا فرماندهی می خواست که هم بینش عملیاتی داشته باشد و هم اطلاعاتی باشد و این شخص کسی جز علی نبود. در واقع هاشمی پیچیده ترین و پر رمز و رازترین قرارگاه جنگ، به نام قرارگاه نصر را تشکیل داد...

ثمره این عملیات در خیبر تصرف دو جزیره شمالی و جنوبی مجنون بود که دارای ۵۸ حلقه چاه نفت بود... کار مداوم در سرما و گرما و سختی های هور باعث طراحی و اجرای عملیات بدر و مجموعه عملیات های قدس شد در طول دفاع مقدس شد، که از ثمرات شهید علی هاشمی و یارانش می باشد...

برشی از زندگی سردار شهید علی هاشمی - منبع: کتاب نوآوری های شهدا، ناصر کاوه



شهید

مصطفی اردستانی

معاون عملیات نیروی هوایی ارتش

داشت از مأموریت بر می گشت که بال هواپیمایش مورد اصابت قرار گرفت. می گفت: متوسل به حضرت زهرا (س) شدم. در همین حال کسی را مقابلم احساس کردم که که گفت: «شما با خیال راحت به پروازت ادامه بده». هواپیمایم را که دوباره کنترل کردم، همه چیز عادی بود. فرمان هواپیمایم را دستم گرفتم و فرامینی را که تا قبل از این از دستم خارج شده بود را اجرا کردم. تا خود پایگاه گریه کردم. می گفت: ما هر چه داریم، از کرم فاطمه و اولاد اوست... پس از شهادت سرلشکر خلبان عباس بابایی که معاونت عملیات نیروی هوایی را عهده دار بود، شهید اردستانی به این سمت برگزیده شد و تا زمان شهادت (۱۳۷۳/۱۰/۱۵) عهده دار این مسئولیت مهم بود. سرلشگر خلبان، شهید اردستانی، در طول جنگ تحمیلی، همواره داوطلب مأموریت‌های مشکل بود و بارها اتفاق می افتاد که در یک روز، هفت بار به خاک دشمن حمله می برد و بدون شک شهید اردستانی، با انجام دادن ۴۰۰ پرواز برون مرزی بر فراز خاک دشمن و ۱۷۲۴ ساعت پروازهای مختلف در خاک میهن اسلامی، یکی از قهرمانان جنگ به حساب می آید که چندین بار تا مرز شهادت پیش رفت تا سرانجام در تاریخ ۷۳/۱۰/۱۵ بر اثر سانحه هوایی، به همراه فرمانده نیروی هوایی، سرلشگر شهید منصور ستاری و چند تن دیگر از هم‌رزمانش، به آروزی دیرینه اش رسید و به لقاء معبود پیوست. شهید اردستانی به هنگام شهادت ۴۶ سال سن داشت و از وی دو فرزند پسر و دو فرزند دختر به یادگار مانده است...

برشی از زندگی سرلشگر خلبان، شهید مصفی اردستانی - منبع: کتاب عنایت حضرت زهرا به شهدا، ناصر کاوه



شهید نمر باقرالنمر

رهبر شهید شیعیان مظلوم عربستان

باقر النمر مرکز مذهبی «الإمام القائم (عج)» را درالعوامیه عربستان تأسیس کرده بود. این مرکز سنگ بنای تأسیس «مرکز اسلامی» بود. نمر تلاش‌هایی جدی برای بازسازی قبور ائمه در بقیع انجام داد و از سال ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۷، هر ساله خواستار برگزاری سالروز تخریب قبور ائمه بقیع می‌شد، اما هر بار دولت سعودی با آن مخالفت می‌کرد. به علاوه، راهپیمایی‌هایی در اروپا و آمریکا با هدف محکوم کردن تخریب قبور ائمه و حمایت از بازسازی آن برگزار شد. نمر تحصیلات دینی خود را در ایران و سوریه تکمیل کرد و پس از بازگشت به عربستان به فعالیت‌های مختلف پرداخت. شیخ نمر خواهان برگزاری انتخابات آزاد و از بین رفتن سیاست تبعیض‌آمیز نسبت به شیعیان بود و به علت این فعالیت‌ها بارها بازداشت شد... در آذر ۱۳۹۳ دادگاه عربستان آیت الله باقرالنمر را با اتهام‌های محاربه، داشتن عقاید انحرافی، خودداری از تبعیت نسبت به حکومت، تشویق به سرنگونی نظام سیاسی، به اعدام محکوم کرد و در ۱۲ دی ۱۳۹۴، این حکم پس از امضای پادشاه سعودی اجرا شد... امام خامنه‌ای در شهادت ایشان گفتند: این عالم مظلوم نه مردم را به حرکت مسلحانه تشویق می‌کرد و نه به صورت پنهانی اقدام به توطئه کرده بود، بلکه تنها کار او، انتقاد علنی و امر به معروف و نهی از منکر برخاسته از تعصب و غیرت دینی بود. خداوند متعال از خون بی‌گناه نمی‌گذرد و خون به ناحق ریخته، بسیار سریع دامن سیاستمداران و مجریان این رژیم را خواهد گرفت...

برشی از زندگی رهبر شیعیان عربستان، شهید نمر باقرالنمر- منبع: کتاب استکبار ستیزی و مبارزه شهدا، ناصر کاوه



شهیدان

قاسم سلیمانی، ابومهدی المهندس

روز جهانی مقاومت و شهادت قاسم سلیمانی

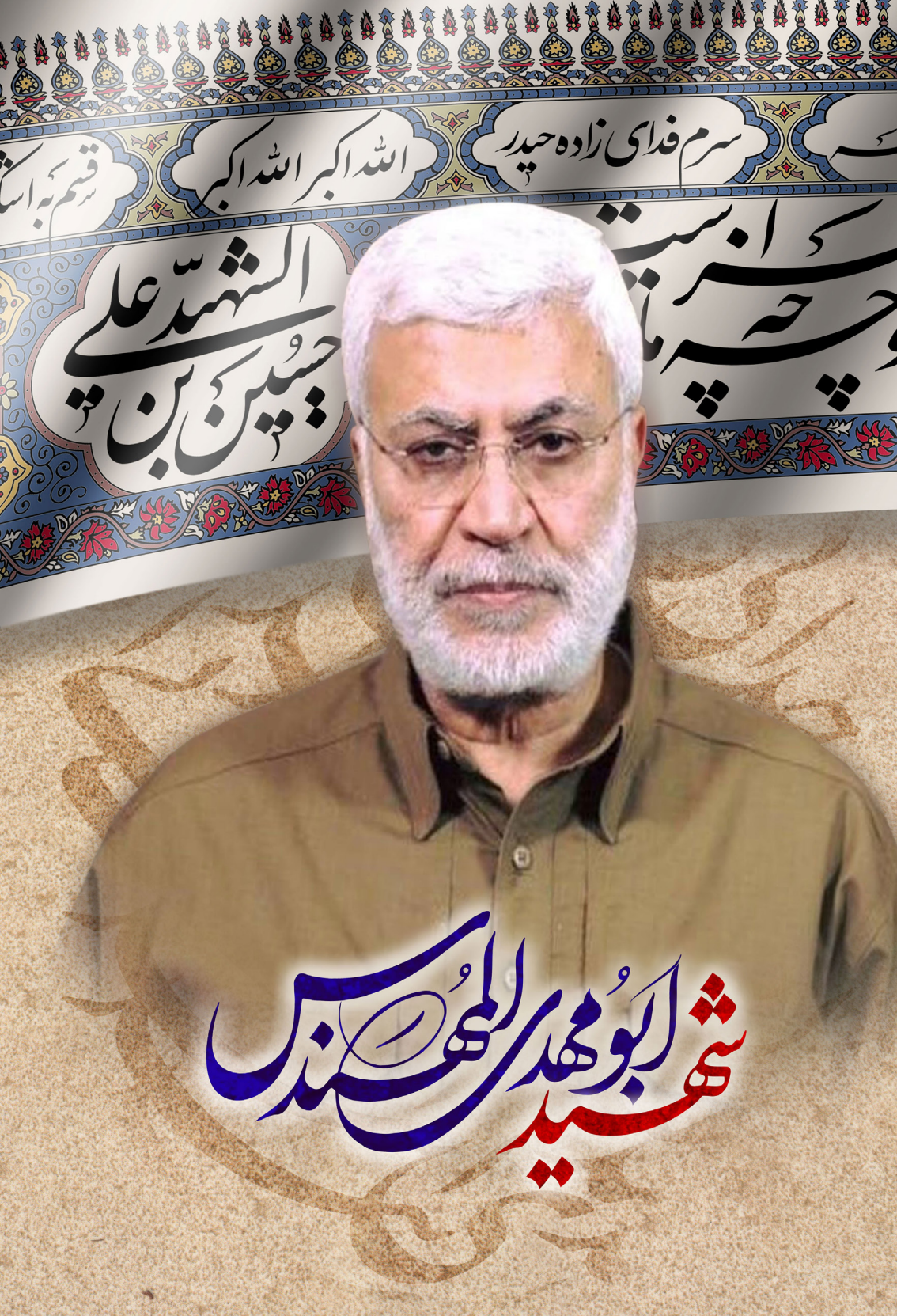
... پرواز از مبدأ دمشق، سوریه، سرانجام پس از چند ساعت تأخیر و بعد از نیمه شب در سوم ژانویه ۲۰۲۰، [در فرودگاه بغداد] به زمین نشست. سه پهپاد آمریکایی همزمان بالای فرودگاه بغداد چرخ می‌زدند. هنگامی که هواپیما از باند به سمت قسمت بسته فرودگاه حرکت می‌کرد، یکی از مأموران کردستانی که لباس کارمندان فرودگاه را پوشیده بود، هواپیما را برای توقف روی آسفالت هدایت کرد. هنگامی که هدف از هواپیما خارج شد، مأموران امنیتی کردستانی (CTG) نیز که به عنوان کارکنان حمل چمدان تغییر قیافه داده بودند، در آنجا حضور داشتند تا او را شناسایی کنند. همزمان با ورود آن دو خودرو به منطقه ترور، هدایت‌کنندگان پهپادها به سمت خودروها شلیک کردند. دو موشک هل‌فایر به خودروی حامل [سردار شهید] سلیمانی برخورد کردند... راننده خودرو دوم برای گریختن، بیشتر گاز داد. راننده قبل از اینکه تک‌تیرانداز دلتا فورس به سمت خودرو شلیک کند و مجبور به توقف شود، حدود ۹۰ متر حرکت کرد. در زمانی که خودرو نقلیه متوقف شد، سومین موشک هل‌فایر نیز به آن اصابت کرد. نقشه ترور این ژنرال ایرانی به اوایل دولت ترامپ برمی‌گردد. در مدتی نه‌چندان طولانی بعد از اینکه مایک پامپئو سکان هدایت سیا را در سال ۲۰۱۷ برعهده گرفت... قاسم سلیمانی ابومهدی المهندس، حسین جعفری نیا، شهرد مظفری نیا، هادی طارمی، وحید زمانیان، محمد رضا الجابری، حسن عبد الهادی، محمد الشیبانی، حیدر علی در این ترور به دستور ترامپ، به شهادت رسیدند...

برشی از نحوه ترور فرمانده جبهه مقاومت، شهید قاسم سلیمانی - منبع: کتاب خاطرات حاج قاسم، ناصر کاوه

ولادت حضرت امام علی علیه‌السلام (۲۳ سال قبل از هجرت)، (تعطیل)، روز پدر، آغاز ایام البیض (اعتکاف)، روز جهانی مقاومت، شهادت

الگوی اخلاص و عمل سردار شهید قاسم سلیمانی به دست استکبار جهانی





سرم فدای زاده حیدر

اللہ اکبر اللہ اکبر

قسمت بہ اس

الشہید علی
حسین کربن

کاد است
چہ

شہید ابو محمد الحسین

برخی رسانه‌ها به نقل از بعضی منابع اعلام کردند که در سال ۱۳۸۳ یعنی یک سال قبل از درگذشت "سعید کاظمی"، نام او به عنوان یکی از تاثیرگذارترین دانشمندان غرب آسیا که با توسعه دانش سلول‌های بنیادی دست برتر علمی را برای ایران ایجاد کرده بود، در فهرست ترور موساد قرار گرفته است. این گمانه‌زنی، فرضیه‌ها درباره ترور بیولوژیک این دانشمند را تقویت کرد و چنین تصویری باز هم رو به فراموشی بود تا اینکه امام خامنه‌ای در سخنرانی نوروزی خود در فروردین سال ۱۳۹۵ و در جمع زائران و مجاوران حرم رضوی، برای سعید کاظمی از لفظ "شهید" استفاده کردند و با آوردن نام او در کنار نام دانشمندانی مانند شهید طهرانی‌مقدم گفتند: "کاری که شهدای هسته‌ای ما در زمینه‌های هسته‌ای که بسیار هم حساس است پیشاهنگش بودند، کاری که شهید کاظمی در زمینه سلول‌های بنیادی پیشاهنگش بود، کارهای بسیار بزرگی است"...

چرا افتخارات ملی خودمان را نمی‌شناسیم؟

در مدارس نظرخواهی کنید ببینید چند درصد کاظمی آشتیانی
رامی شناسند و چند درصد رونالدو را؟

شهید سعید کاظمی آشتیانی

تاریخ شهادت: ۱۴ دیماه ۱۳۸۴



رویش‌های

سعید کاظمی آشتیانی شخصیت ارزشمند که کانون امید و ابتکار و نوآوری بود. وی یکی از فرزندان صالح انقلاب و از رویش‌های مبارکی بود که آینده‌ی درخشان علمی در کشور را نوید می‌دهند. موسسه‌ی رویان که مجمع ارزشمندی از نوآوران و جهادگران عرصه‌ی علوم زیستی است، در پیدایش و رشد و اعتلای خود، مدیون همت و ایمان و پشتکار این دانشمند جوان و بلند همت است.



پیروی از امام خمینی راه حل کشورهای اسلامی

شقاقی در ابتدا تحت تأثیر اندیشه، اخوان المسلمین مصر و پس از آن تحت تأثیر انقلاب اسلامی ایران و امام قرار گرفت و امام خمینی را مظهر جریانی نو که اسلام را به عنوان یک ایدئولوژی مطرح می‌کرد تا از طریق برپایی حکومت اسلامی، همه ابعاد زندگی و مشکلات آن را حل و فصل کند، شناخت. این بینش از امام خمینی و نهضت اسلامی شقاقی موجب شد تا مقاله‌ای با عنوان «امام خمینی راه حل اسلامی جایگزین» را در حالیکه هنوز انقلاب اسلامی به پیروزی نرسیده بود تألیف و در آن پیروزی ملت اسلامی ایران را حتمی اعلام کند. در ادامه کتابی با همین نام منتشر کرد. کتابی که در همان روزهای اول ۱۰ هزار نسخه آن به به فروش رسید و به چاپ‌های بعد رسید. نیروهای امنیتی مصر به همین دلیل، شقاقی را بازداشت کردند و در ۱۳۵۹ از مصر اخراجش کردند. شقاقی هنگامیکه فقط ۴۴ سال داشت به دستور سران رژیم صهیونیستی و در سال ۱۹۹۵ طی یک عملیات نظامی توسط موساد در مالت به شهادت رسید... **امام خامنه‌ای: من به ملت‌هایی که تحت تأثیر تبلیغات رسانه‌های صهیونیستی هستند، کاری ندارم. آنها ممکن است اشتباه کنند. افکار عمومی را رسانه‌های عمومی تغییر می‌دهند؛ اما در بین سردمداران سیاست‌های جهانی، کسی نیست که نداند «فتاحی شقاقی» شهید راه یک ارزش انسانی بود. امروز کیست که سربازی را که برای برگرداندن خانه‌ی خود از دست اشغالگران می‌جنگد، تحسین و ستایش نکند؟** **بیانات - ۱۳۷۴/۰۸/۱۷**

فرمانده مردمی و دبیرکل جنبش فلسطین، شهید فتاحی شقاقی - منبع: کتاب جنایات رژیم صهیونیستی، ناصر کاوه



فرماندهان شهید ستاری، اردستانی، یاسینی مردان افسانه ای آسمان

۱۵ دی ۱۳۷۳، هواپیمای حامل فرماندهان نیرو هوایی ارتش در نزدیکی فرودگاه اصفهان ناگهان سقوط می‌کند. در این پرواز تیمسار ستاری فرمانده نیرو هوایی ارتش، سرتیپ اردستانی معاون عملیات نیروی هوایی، خلبان یاسینی معاون هماهنگ‌کننده و رئیس ستاد نیروی هوایی ارتش، احمد شجاعی ریاست اداره مهندسی، حسن رزاقی ریاست اداره کنترلر، بهرام شریفی ریاست دبیرخانه نیروی هوایی، جمشیدی خلبان، جم منش کمک خلبان، سنایی مهندس پرواز، ریاحی، محتشمی، محسنی، پورزادی به درجه شامخ شهادت نایل آمدند. هواپیمای آنها بلافاصله پس از بلند شدن از فرودگاه اصفهان با بروز مشکل نامشخص مواجه می‌شود و در آخرین تماس با برج مراقبت اعلام می‌کنند که ۶۴ کیلومتری فرودگاه در جاده نایین، یزد سقوط می‌کنند و تمام سرنشینان آن شهید می‌شوند... اولین حضور امام خامنه‌ای در تشییع سرداران نیروهای مسلح، شرکت ایشان در مراسم تشییع فرماندهان شهید نیروی هوایی در ۱۸/۱۰/۱۳۷۳ بود. رهبر انقلاب اسلامی در محل ستاد نیروی هوایی بر سر تابوتهای حامل پیکر شهدای سانحه هوایی حضور یافتند و برای شادی ارواح یکایک آنان فاتحه قرائت کردند و آنگاه نماز میت را بر پیکر پاک این شهدای گرانقدر اقامه کردند. نمازی که متفاوت بود و با بغض و گریه رهبر انقلاب و سایر مردم همراه بود...

برشی از چگونگی سقوط هواپیمای نیروی هوایی ارتش - منبع: کتاب خاطرات دردناک شهدا، ناصر کاوه



جوان مقاوم
بانگ

دفاع مقدس
KHAMENEI.R

زمستان ۱۳۵۹ با طرح یک عملیات دیگر آغاز شد. عملیاتی با نام نصر ماشین آمدند و جوانها پیاده شدند... دیدم علم الهدی آنجاست... گفت: نظامی عقب نشینی کردند. از هویزه هم خبر رسید که علم الهدی و





رو
یژه

ملاقات با سید حسین علم الهدی
در دی ماه ۱۳۵۹ همزمان با عملیات نصر

که در ۱۵ دی ماه از هویزه کلید خورد. همان روز آیت الله خامنه‌ای یک چهره آشنا را دید: «دو تا سه تا
تم شما اینجا چه کار می‌کنی، گفت می‌رویم جلو.» روز بعد دشمن پاتک سنگینی اجرا کرد و نیروهای
دوستانش در برابر تانکهای دشمن تا آخرین گلوله مقاومت کردند. بسیاری از آنها شهید شدند.



شهید
سید حسین علم الهدی
روز شهدای دانشجو

هنگامیکه حسین در زندان شاه موفق به دیدن خانواده‌اش شد گفت: «فقط یک جلد قرآن برایم بیاورید.» حسین هنرمند بود و با بیان قوی، نهج البلاغه را به خوبی درس می‌داد و... بنی صدر دستور داده بود که باید نیروهای مستقر در هویزه عقب نشینی کنند و به سوسنگرد بیایند. حسین گفت: هویزه در دل دشمنه و ما از اینجا می‌توانیم به عراق ضربه بزنیم. شخصاً با بنی صدر هم صحبت کرده بود. وقتی که دید سید حسین راه به جایی نمی‌برد، نامه‌ای به آیت الله خامنه‌ای نوشت و گفت که تعداد اسلحه‌های ما از تعداد نیروها هم کمتر است، ولی ما می‌مانیم. عده‌ای از جوانان با دست خالی، اما با دل استوار از ایمان و توکل، مقابل دشمن تا دندان مسلح ایستادگی کردند...

شهید علم الهدی سرانجام در برنامه حمله روز اربعین حسینی در ۱۶ دی ماه در منطقه هویزه به همراه ۶۰ تن از برادران پاسدار، به عنوان گروه پیش‌تاز و پیاده ارتش به جنگ با دشمن می‌پردازند که در محاصره ۴۰ تانک دشمن قرار می‌گیرند. پس از ساعاتی مبارزه، بر اثر اتمام مهمات و تشنگی و گرسنگی یکی یکی به شهادت می‌رسند. بعد از عملیات هیچ کس زنده نماند و بعضی‌ها با تانک از روی اجساد مطهر شهدای هویزه گذشتند، طوری که هیچ اثری از شهدا نماند. بعدها جنازه‌ها به سختی شناسایی شدند... حسین را از قرآنی که در کنارش بود شناختند. قرآنی با امضای امام خمینی و آیت الله خامنه‌ای، راستی حسین را از روی قرآن شناختند، بعد از مرگ، ما را با چی می‌شناسند...

قسمتی از فدکاری و ایثار شهید سید حسین علم الهدی و یارانش در هویزه - منبع: کتاب انس شهدا با قرآن، ناصر کاوه



شهید
جواد فکوری

طراح بزرگترین عملیات های هوایی در جهان

شهید فکوری ۷ خرداد سال ۱۳۵۹ فرمانده نیروی هوایی ارتش شد و در ۲۰ شهریور سال ۱۳۵۹ نیز به عنوان وزیر دفاع در کابینه شهید رجایی منصوب شد. فکوری پس از حمله عراق به ایران نقش بی بدیلی در طراحی و اجرای عملیات های هوایی بزرگی همچون «کمان ۹۹»، «حمله به ۴۳» و عملیات «اوسیراک» داشت. این عملیات های هوایی که زیر نظر شهید فکوری انجام شد، جزو موفق ترین عملیات های نیروهای هوایی مدرن هستند. فکوری همچنین در حفظ شهر استراتژیک دزفول و پشتیبانی از مدافعان شهر آبادان نقشی حیاتی را ایفا کرد...

بعد از شهادت همسرم فهمیدیم جواد سرپرستی شش خانواده را برعهده داشت. در پایگاه شیراز معماری به نام قبادی بود که برای نجات یک مقنی از چاه، خودش خفه شد... جواد از آشپز رستوران خواسته بود از همان غذایی که تیمسار و افسران می خوردند به خانواده قبادی هم بدهند و خودش پول آن را حساب می کرد... از گذشته مرسوم بود برای حضور فرماندهان نیروی سه گانه ی ارتش، چندین دستگاه اتومبیل و موتور سوار، فرماندهی را همراهی می کردند... اولین روز ریاست شهید فکوری بر نیروی هوایی پس از خروج از منزل نگاهی به ستون محافظان انداخته و بی اختیار تبسمی بر لبانش نقش بست گفت: از این همه لطف و محبت تشکر می کنم؛ ولی این اسراف است، خواهش می کنم همه ی اتومبیل ها و موتور ها بروند. همان لندرور کفایت می کند...

روایتی از همسر امیر سرلشگر خلبان، شهید جواد فکوری - منبع: کتاب نوآوری های شهدا، ناصر کاوه



حمله به پایگاه آمریکایی عین الاسد اولین حمله به آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم

یکی از ۱۴ پایگاه نظامی آمریکا در کشور عراق «عین الاسد» نام دارد که بامداد چهارشنبه ۱۸ دیماه ۱۳۹۸ توسط نیروی هوافضای سپاه و در راستای پروژه انتقام سخت از آمریکا مورد هدف قرار گرفت. پایگاه «عین الاسد» در واقع یک فرودگاه برای نیروهای نظامی است و به واسطه اینکه مسیر اصلی دسترسی نیروهای آمریکا از خارج عراق به داخل عراق و ارتباط با ۱۳ پایگاه نظامی آمریکا در عراق است، بسیار حائز اهمیت است. با اینکه پنتاگون، مدعی شد هیچ آمریکایی در این حمله کشته نشده است. خبرگزاری فارس از قول «یک مقام آگاه» در سپاه نوشت که تلفات این حمله، ۸۰ کشته و حدود ۲۰۰ نفر زخمی بوده است... همچنین شبکه المیادین گزارش داد که بالگردهای آمریکایی در حال انتقال تلفات از پایگاه عین الاسد در عراق مشاهده شده است. سپاه در این عملیات از موشکهای فاتح ۳۱۳ با برد ۵۰۰ و قیام با برد ۸۰۰ کیلومتر استفاده کرد. از جمله نکات مهم در این حمله این است که سامانه های دفاعی آمریکا نتوانستند موشک های مهاجم را مورد اصابت قرار دهند؟ که از جمله دلایل آن سرعت بسیار بالای موشک های فاتح ۳۱۳ است که اصابت آن را سخت می کند. این عملیات اولین بار بعد از جنگ جهانی دوم اتفاق می افتد، که کشوری به پایگاه های آمریکا مستقیماً حمله می کنند.

امام خامنه ای، این حمله را یک سیلی محکم به آمریکا توصیف کردند و افزودند که انتقام واقعی زمانی گرفته میشود که آمریکایی ها از منطقه خارج شوند...

برشی از چگونگی حمله به پایگاه آمریکایی، عین الاسد - منبع: کتاب عین الجسد، ناصر کاوه

جمعه ۱۹ دی روز شهدای عرفه گرامی باد

شهدای عرفه

رهبر معظم انقلاب:

تصویر آن چهره‌های مقدس،
در هاله‌ای از نور و طهارت،
روزیه روزیاید در ذهن ملت ما با عظمت‌تر
و چون چهره‌های اسطوره‌ای قهرمانان بزرگ، محبوب‌تر و رفیع‌تر گردد.





شهید
محمد علی شاهمرادی
به تنهایی یک لشگر بود

این مطلب را که شاهمرادی از گلوله نمی ترسد را همه می دانستند. من هم شنیده بودم ولی تا با چشم ندیدم باور نکردم. شانزده ساله بودم که در عملیات خیبر شرکت کردم. روز بعد از عملیات از چهار طرف در محاصره قرار گرفتیم. سه طرف، دشمن با تمام توان و پشت سر نیز باتلاق و آبهای هورالعظیم بود. شدت آتش دشمن به قدری بود که سعی می کردیم تمام بدن را به زمین بچسبانیم تا تیر یا ترکش به ما اصابت نکند. تعدادمان اندک بود و هر شهید یا مجروحی که می دادیم روحیه مان ضعیفتر می شد. ناگهان شاهمرادی آمد با قد برافراشته، با شجاعت تمام، بدون واهمه از آن همه آتش، ابراهیم وار قدم می گذاشت. با دیدن او روحیه بچه ها چند برابر شد و با يك يورش توانستیم پاتك را دفع و دشمن را به عقب برانیم. اینجا با خود گفتم: شاهمرادی به تنهایی يك لشکر است... **شهید محمد علی شاهمرادی دارای ویژگی ها و صفات پسندیده ای مثل شجاعت و دلاوری، صفا و یکرنگی، خضوع و خشوع بود و لبخندهای شیرین و عارفانه اش در میان دوستان و همزمانش، از چهره اش محو نمی شد...**

شهید محمد علی شاهمرادی بزرگوار از ایمان و توکل قوی به خداوند برخوردار بود و می گفت: «این خداوند است که این طرح ها را در ذهن ما جاری می کند، دژهای مستحکم دشمن را می شکند و خط های عملیاتی را حفظ می کند... سرانجام شاهمرادی، در عملیات کربلای پنج، پس از نبردی قهرمانانه، به شهادت رسید...

برشی از زندگی سردار سرتیپ، شهید محمد علی شاهمرادی - منبع: کتاب خوش اخلاقی شهدا، ناصر کاوه



شهید مصطفی احمدی روشن

معاون بازرگانی سایت هسته ای نطنز

احمدی روشن، معاون بازرگانی سایت هسته ای نطنز بود که ۲۱ دی ۱۳۹۰ پس از خروج از منزل در ساعت ۸:۳۰ صبح توسط یک موتورسیکلت سوار با چسباندن یک بمب مغناطیسی ۴ در تهران ترور شد. رضا قشقایی فرد نیز که همراه وی بود، بر اثر شدت جراحت به شهادت رسید. پدر شهید پشت تربیون آمد و سخنان متفاوتی گفت: مادر مصطفی به علت پا درد، قصد حضور در جلسه را نداشت؛ ولی من او را با اصرار آوردم تا در حضورش چیزی به شما بگویم سپس گفت: می خواستم بگویم اگر مصطفی، "مصطفی شد"، از برکت این زن بود. این زن که هم از سلاله رسول است در دامن مطهرش مصطفی را پروراند... مصطفی از قبل این مادر، مصطفی شد، نه از جانب من... پدر شهید ابراز علاقه خود به مادر شهید را با این جملات لبریز کرد که حاضرم در حضور این جمع، دست و چادر مادر مصطفی را بیوسم و بابت تربیت این فرزند از او تشکر کنم...

به مادر شهید مصطفی گفتند: بعد از شهادت پسرت چیکار می کنی؟!

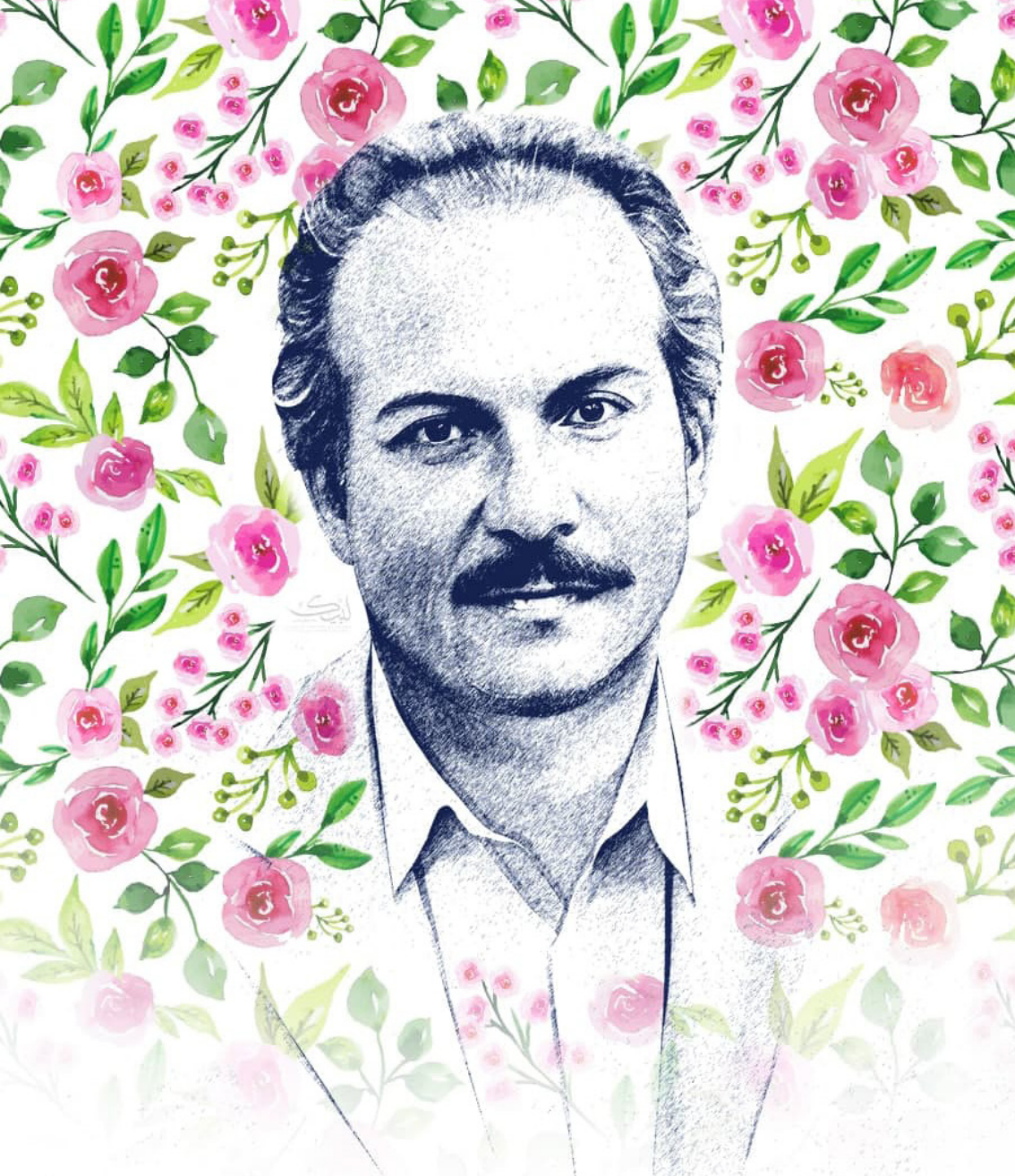
با نگاهی به پسر مصطفی گفت: مصطفی دیگری تربیت می کنم...

هفته ای چهار پنج بار احمدی روشن، بین نطنز و کاشان و تهران میرفت و می آمد. نه یک ماه و دوماه، ۸ سال کارش همین بود. یک بار حساب کردم، مصطفی شاید این مدت بیشتر از پانصد هزار کیلومتر رفت و آمد کرده بود بین تهران و نطنز؟! ده برابر دور کره ی زمین راه رفته بود، تا بالاخره شهیدش کردند...

برشی از زندگی شهید مصطفی احمدی روشن - منبع: کتاب شهدای هسته ای، ناصر کاوه



خوش به حال اون مادری که دغدغه اش اینه
بچه ای تربیت کنه که به درد امام زمان (عج) بخوره.
بعد از شهادت مصطفی ازش پرسیدن:
حالا که بچه ات شهید شده می خوای چیکار کنی؟
دست زد روی شونه ی نوه اش و گفت:
یه مصطفی دیگه تربیت می کنم...



شهید دکتر مسعود علی محمدی

امثال شهید دکتر علی محمدی و این‌هایی که از دنیای علم به وادی شهادت وارد شدند، به محیط علمی ما آبرو بخشیدند. یعنی نشان دادند که محیط دانش کشور-آن هم این دانش‌های پیشرفته‌ای که این‌ها دنبال می‌کردند- به وسیله‌ی چه کسانی دارد اداره

می‌شود، کسانی که در عداد شهدای مافراز می‌گیرند. رهبر انقلاب ۱۳۸۹/۱۰/۳۰



شهید

مسعود علیمحمدی

ترور دانشمند هسته ای در مقابل دیدگان همسر

صبح زود مسعود رفت اتاق کارهای روزانه اش را یادداشت کند. من هم رفتم اتاق که خوابم برد که يك لحظه باصدایش بیدار شدم که می گفت: خانم غذای ما را نمیدهی. منتظر شد تا مثل هرروز غذایش را بدهم. مسعود رفت توی حیاط و داشت کفش هایش را می پوشید، غذا را به دستش دادم. ماشینش را روشن کرد و از خانه بیرون برد. پیاده شد و سرش را از لای در بیرون آورد نگاهم کرد و گفت: خداحافظ. استارت که زد حس کردم باد مرا می برد. صدای مهیبی بلند شد و همه جا را پر کرد. فکر کردم زلزله آمده؟! اما مسعود آن بیرون هنوز توی ماشین نشسته بود. جلوی درب که رفتم نشسته بود آنجا، اما نگاهم نمی کرد. خشک شده بودم...

با صدای دخترم که نزدیک میشد به خودم آمدم دیدم آنجا ایستاده ام و به او نگاه میکنم. به سمت ماشین رفتم اولش فکر کردم از حال رفته؟ هرچی صدا کردم جوابم را نداد؟ صورتش را برگرداندم دیدم سمت چپ سرش خالی شده. آن لحظه متوجه شدم **مسعود شهید شده است...** وقتی ضارب را گرفتند گفته بود که این خانه و رفت و آمدهای مسعود را چندین ماه تحت نظر داشتند. آنها می دانستند ما چه غذایی را دوست داشتیم بخوریم، چه درست می کنیم، چکار می کنیم، کجا خرید می رویم، با کی حرف می زنیم و با کی بیشتر ارتباط داریم. حتی تا ریزترین مسائل ما را می دانستند... متأسفانه این بی دقتی ها باعث شهادت مسعود شد...

برشی از زندگی دانشمند هسته ای، شهید مسعود علیمحمدی - منبع: کتاب شهدای هسته ای، ناصر کاوه



شهید

محمد حسین حدادیان

شهادت پس از شکنجه توسط درویش در تهران

قرنها بعد از واقعه عاشورا جوانی به علی اکبر (ع) اقتدا کرد و توسط لشکر عمر سعد به شهادت رسید... شهید حدادیان در شب شهادت حضرت زهرا (س) در خیابان پاسداران تهران توسط خودروی درویش داعشی زیر گرفته شد. سپس اسیر شد و ۵۰ گلوله ساچمه ای به بدنش شلیک شد، چشم راستش تخلیه شد و سراسر بدن نحیفش با ضربات ابزارهای شکنجه دست ساز اغتشاش گران مجروح و سرانجام به شهادت رسید... در روز حادثه، آشوبگران درویش قصد تخریب کلانتری پاسداران را داشتند که با هشدارهای ناجا عقب نشینی کردند و پس از مدتی یکی از درویش خودش را با اتوبوس به نیروهای امنیتی زد که منجر به شهادت ۳ نفر از نیروهای انتظامی شد. پس از آن آشوبگران با چوب و سنگ و سلاح شکاری به سمت نیروی انتظامی و مردم هجوم آوردند و قصد آسیب زدن به اموال مردم را داشتند! این در حالی بود که نیروی انتظامی قصد داشت، بدون خشونت به این غائله، پایان دهد و چندین بار، ناجا به آن‌ها اخطار و تذکر داده بود، اما آن‌ها اقدامات شوم خود را انجام دادند. در شب حادثه، ما در مراسم عزاداری حضرت فاطمه (س) حضور داشتیم و محمد حسین با شنیدن این موضوع، به صورت داوطلبانه برای مقابله با اشرار رفت. من نیز همراه او، تا ساعت ۳ بامداد، در محل حادثه، حضور داشتم... تنها ۱۴ روز پس از شهادت این نوجوان بسیجی بود که رهبر معظم انقلاب اسلامی به دیدار خانواده شهید «حدادیان» رفتند...

برشی از زندگی شهید محمد حسین حدادیان - منبع: کتاب شهدای امنیت، ناصر کاوه



شهید
محسن درخشان
شهید ایستاده؟!

محسن افراد پادگان را تشویق کرد که با لباس ارتش به صف تظاهر کنندگان ملحق شوند و خود که افسر نگهبان پاسدارخانه بود بدون ترس از دستور فرماندهان که از خارج شدن پرسنل پایگاه جلوگیری می‌کردند به دل مردم زد ... سنندج به وسیله کومله و دمکرات و جدایی طلبان در محاصره بود. مردم بی‌گناه به خاک و خون کشیده می‌شدند. بالگرد کبرایی در آسمان شهر ظاهر می‌شود و سینه مهاجمان را می‌شکافت و آنها را عقب می‌راند. دیگر بالگردهای هوانیروز در پناه این بالگرد مهاجم پی‌درپی فرود می‌آیند و مجروحان و زنان و کودکان را از باشگاه افسران به منطقه امن تخلیه می‌کنند... در آخرین پرواز بالگرد کبری که خلبانش محسن درخشان و احمد پیشگاه‌هادیان بودند هدف گلوله قرار می‌گیرند... هادیان چاره‌ای جز فرود اضطراری در اطراف شهر ندارد. هر دو خلبان از بالگرد مشتعل خارج می‌شوند و هریک به سویی می‌روند. خلبان هادیان نجات می‌یابد اما خلبان درخشان به وسیله اشرار ضدانقلاب اسیر می‌شود...

افراد ضدانقلاب، محسن درخشان را ایستاده و تا گردن در خاک فرو می‌کنند و بامالیدن مایع شیرین به سر و صورت رهایش می‌کنند. فردا که برای نتیجه شکنجه به سراغش می‌آیند، هنوز اندک رمقی در سر و صورت متلاشی شده از هجوم حشرات در چهره محسن وجود داشته که با گلوله‌ای او را خلاص و به شهادت می‌رسانند. بعد از شهید نماز هوانیروز (خلبان حسن قاسمی) خلبان محسن درخشان به شهید ایستاده معروف می‌شود...

برشی از زندگی سرلشگر خلبان، شهید محسن درخشان - منبع: کتاب جنایات کومله و دمکرات، ناصر کاوه



شهید

یونس زنگی آبادی

ظهور دوباره شهید!

نمی دانستم چگونه کتا زنگی آبادی را شروع کنم؟! حال آدمی را داشتم که بین زمین و آسمان معلق است. باز هم زنگ تلفن. و این زنگ تلفن. چه سماجی دارد. باز هم زنگ تلفن. احتمالاً یکی از خوانندگان است. باز هم صدای زنگ تلفن و باز هم زنگ تلفن... ۲۵ بار است که صدای تلفن بلند می شود. تعداد زنگ ها را شمرده بودم. گوشی را برداشتم. سلام علیکم. بفرمائید. علیکم سلام. می خواستم بگویم شما می توانید برای رفع این به ظاهر مشکل، از صناعات داستانی برای پرداختن به خاطرات استفاده کنید و جای دست بردن در آن کاری کنید که خواندنی تر شود. حیرت زده شده بودم. او چه کسی است که ذهن من را میخواند؟! شما؟ من زنگی آبادی هستم. ببخشید. کی؟! یونس زنگی آبادی! خشکم زده بود. سریع گوشی را گذاشتم. با چشمانی از حدقه در آمده به پنجره خیره شده بودم. خود شهید درباره نوشتن کتابش، با من تماس گرفته بود و داشت مرا راهنمایی می کرد. دوباره شهید زنگی آبادی به نویسنده کتابش گفت: هر عباسی یک حسین دارد و هر حسینی یک زینب و هر زینبی، شمشیری است در نیام که باید برآید. من این شمشیر را در دست تو می گذارم. زیرا از خدا خواستم که یک بار چون عباس شوم و یک بار چون حسین.... **در مورد زنگی آبادی همین بس که شهید سلیمانی در باره اش گفت: وقتی حاج یونس در خط بود، انگار نه یک لشکر که چند لشکر در خط بود. او در هر خطی بود احساس می کردم امکان ندارد آن خط شکسته شود...**

روایت عجیب نویسنده کتاب خاطرات شهید زنگی آبادی از ظهور دوباره شهید - منبع: کتاب مثل مالک، احمد ایزدی



شهید اردشیر حسین پور، دانشمند و استادیار دانشگاه و متخصص در الکترو مغناطیس و همچنین یکی از دانشمندان برنامه هسته‌ای ایران بود که در دیماه سال ۱۳۸۵ توسط عوامل موساد به شهادت رسید... شهید حسین پور، از جمله محققان کارخانه فرآوری اورانیوم اصفهان؛ یکی از تاسیسات محوری معاونت تولید سوخت سازمان انرژی اتمی ایران بود... ۶ روز پس از شهادتش واحد مرکزی خبر در یک بهمن ۱۳۸۵ خبر آنرا منتشر ساخت. پیش از آن رسانه‌های رسمی شهادت اردشیر حسین پور را تکذیب می‌کردند. این خبرگزاری علت درگذشت وی را گاز گرفتگی در خوابگاه اساتید دانشگاه شیراز (خوابگاه صدرا) اعلام کرد. تلاش برای مخفی نگه داشتن، شهادت اردشیر حسین پور شایعاتی در رسانه‌های بین‌المللی مطرح ساخت که قویترین آن، ترور وی توسط سازمان اطلاعات اسرائیل موساد است. پس از انتشار خبر شهادت حسین پور روزنامه ساندی تایمز و برخی سایت‌های خبری متعلق به کارشناسان اطلاعاتی در آمریکا از جمله مرکز سایت خبری اطلاعاتی معتبر استراتفور به بررسی شهادتش پرداختند... به ادعای این رسانه‌ها حسین پور توسط موساد بوسیله گاز رادیو اکتیو مسموم و ترور شده‌است و علت اعلام دیر هنگام درگذشت وی توسط رسانه‌های ایران نیز همین موضوع است... شهید حسین پور اولین شهید هسته‌ای ایران می‌باشند. آرامگاه این شهید عزیز در قسمت نام آوران باغ رضوان اصفهان می‌باشد...

برشی از زندگی اولین شهید هسته‌ای، اردشیر حسین پور - منبع: کتاب شهدای هسته‌ای، ناصر کاوه



شهید

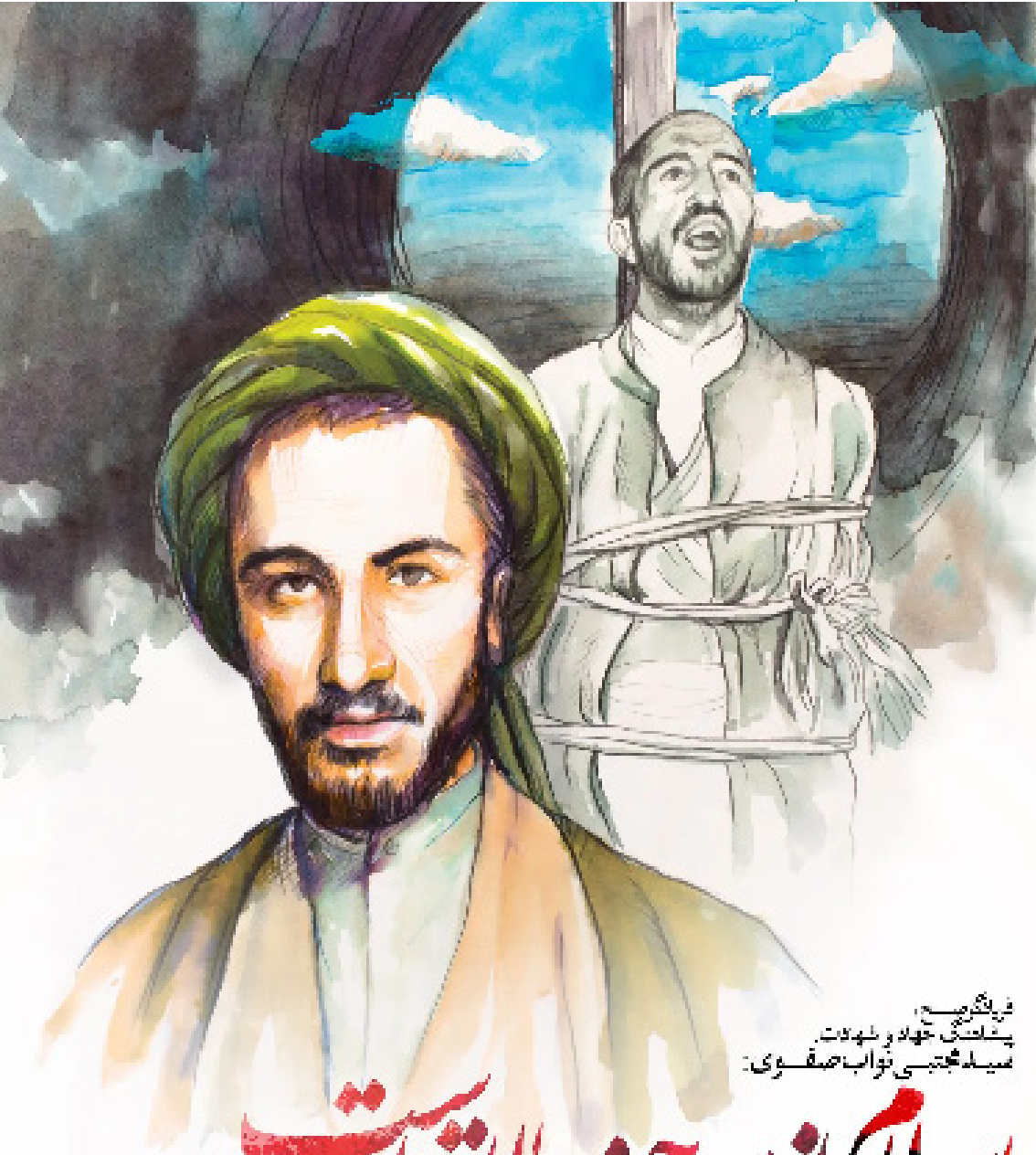
سید مجتبی نواب صفوی

ترور وابستگان استعماری، توسط فدائیان اسلام

امام خامنه ای: «اولین جرقه های انگیزش انقلاب اسلامی به وسیله نواب درمن به وجود آمد و هیچ شکی ندارم که اولین آتش را دردل ما نواب روشن کرد»... نواب با آزادی از زندان به فکر تشکیل «فدائیان اسلام» می افتد و با انتشار اعلامیه ای موجودیت فدائیان اسلام را اعلان می دارد. او در برپایی این سازمان اسلامی می گوید: در خواب جدم سیدالشهداء علیه السلام را دیدم که بازوبندی به بازویم بست و روی آن نوشته شده بود «فدائیان اسلام»... بعد از رخداد ۲۸ مرداد ۱۳۳۳، سه پیشنهاد از طرف شاه، توسط امام جمعه به نواب داده شده. وی صد هزار تومان وجه نقد به همراه داشت تا با قبول پیشنهاد به نواب دهد. پیشنهادهای اهریمنی شاه که برای به دام انداختن نواب چیده شده بود، عبارتند از: ۱- در یکی از کشورهای اسلامی به عنوان سفیر اعزام گردد. ۲- منزلی برای وی در نظر گرفته شود و محل جلوس ایشان باشد و ماهی ده هزار تومان حق سفره پرداخت شود. ۳- با همکاری شما یک حزب بزرگ اسلامی تشکیل شود و مخارج آن را دربار تامین نماید! نواب با کمال قاطعیت به امام جمعه می گوید: «خجالت نمی کشی مرا به درگاه معاویه دعوت می کنی؟! امام جمعه وجه نقد را برداشته، به سرعت می رود...

پیش از آن برای رهبر فدائیان اسلام تولیت آستان قدس رضوی پیشنهاد شده بود و نواب رد کرده بود. ۲۷ دی ۱۳۳۴ نواب به همراه خلیل طهماسبی، مظفر علی ذوالقدر و سید محمد واحدی، اعدام می شوند...

برشی از زندگی رهبر فدائیان اسلام، شهید نواب صفوی و همراهانش - منبع: کتاب استکبار ستیزی و مبارزه شهدا، ناصر کاوه



فریدالدین عروج
پیشانی جهاد و شهادت
سید مجتبی نواب صفوی:

۲۷ دی ماه، فصاحت و جنتین

سالروز شهادت سید مجتبی نواب صفوی:

مظفر ثوابت، علین طهماسبی

و محمد واحدی گرامی باد.

اسلام از همه چیز بالاتر است



شهید اسماعیل دقایقی

دقایقی در شب عملیات خیبر به هم‌زمان خود توصیه کرد: برادران، هرگاه خداوند مقاومت ما را دید، رحمتش شامل حال ما می‌گردد. اگر از گردان سیصد نفری یک نفر زنده بماند، باید مقاومت کند. نگویید چون فرمانده نداریم. ن جنگیم. فرماندهان اصلی ما خدا و امام زمان (عج) هستند.

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ
وَاللَّهُ يَخْتَارُ
وَاللَّهُ يَخْتَارُ



شهید

اسماعیل دقایقی

بنیانگذار جهاد و سپاه آغاچاری و لشکر ۹ بدر

دقایقی در سال ۱۳۵۸ با مشارکت گروهی از همفکرانش جهاد سازندگی آغاچاری را در استان خوزستان راه اندازی کرد. هنوز چند ماه از فعالیتش در این ارگان نگذشته بود، که طی حکمی در مرداد ۱۳۵۸، مسئول تشکیل سپاه آغاچاری شد... بعد از یکسال از فرماندهی اش در این منطقه، برای تشکیل سپاه خوزستان، همکاری با علی شمعانی را آغاز نمود و عهده دار هماهنگی سپاه خوزستان شد. با آغاز جنگ دقایقی در روزهای نخست، به خرمشهر رفت و با انتقال سلاح و مهمات به سپاه خرمشهر نقش اساسی در پشتیبانی نیروها ایفا کرد. تیپ ۹ بدر متشکل از نیروهای مجاهدین عراقی و بعدها اسرای عراقی داوطلب (که بنام احرار شناخته می شدند) بود، که توسط محسن رضایی؛ فرمانده وقت سپاه راه اندازی شد و اسماعیل دقایقی نیز به عنوان نخستین فرمانده این تیپ، از سوی محسن رضایی، منصوب گردید... در عملیات بدر این تیپ، منطقه «الترابه» در هور الهویزه را آزاد کرد. لشکر ۹ بدر در عملیات های عاشورا، قدس ۴، کربلای ۲، کربلای ۴ و کربلای ۵ نیز نقش پررنگی داشت و در عملیات مرصاد نیز به عنوان یگان عمل کننده حضور داشت. اسماعیل دقایقی در تاریخ ۲۸ دی ۱۳۶۵ در زمان انجام عملیات شناسایی عملیات کربلای ۵، در منطقه شلمچه به شهادت رسید... شهید ابومهدی المهندس همیشه در عملیات های جبهه مقاومت عکس این شهید را به همراه داشت و فرماندهان حشد الشعبی در منزل و محل کار نیز عکس این فرمانده محبوب را دارند...

برشی از زندگی سردار شهید، اسماعیل دقایقی - منبع: کتاب استقامت و صبر شهیدا، ناصر کاوه



شهید

حسن امیری (فر) (عمو حسن)

لطفا فیش حقوقی، حسن یخی را منتشر کنید؟

"حسن امیری فرمتولد ۱۳۰۱، ساکن نازی آباد تهران، معروف به عمو حسن، نه برج عاج در سعادت آباد داشت و نه خود و فرزندانش صرافی داشتند تا دلاری نان بخوردند! عمو حسن در خیابان وحدت اسلامی تقاطع چهارراه مختاری، یک دکه کوچک یخ فروشی داشت و همه خرج زندگی خود و خانواده را از آن تامین می کرد. جنگ که شروع شد، درست مثل ماه های قبل از هزانتخابات که نامزدها احساس تکلیف می کنند؟! عمو حسن هم سریع احساس تکلیف کرد و دکه یخ فروشی را رها کرد و غیرتمندانه رفت جنگ. هر بار که به او می گفتند: "عمو، شما پشت جبهه بمون و خدمت کن، دیگه از شما گذشته، بری جبهه!" می گفت: "چی میگید؟ من صدتا جوون رو حریفم." و سرانجام عمو حسن قصه ما، پس از سالها حضور در خط مقدم و عملیات های مختلف، در سن ۶۴ سالگی، در سرزمین تفتیده شلمچه و در عملیات کربلای ۵، جان خویش را فدا کرد و به شهادت رسید. هیچکدام از اولاد عمو حسن نه تاجر داروهای نایاب شدند، نه فلان هنرپیشه ناباب شد عروسش، نه وارد کننده خودروهای لوکس لکسوس بودند، نه تابعیت انگلیس و آمریکا و کانادا داشتند و دارند، نه در فرنگ تحصیل کردند و نه نان و نمک اجنبی ها را به بدن زدند که روزی جبران کنند! و نه.... حقوق یک بسیجی که میرفت تا جلوی پیشرفته ترین تانک و هواپیمای بعثیان را با بدن خویش سد کند، تا شرافت و ناموس ملت از دست نرود، فقط ماهی ۲۴۰۰ تومان بود! بالاترین حقوق برای افراد عیالوار و زن و بچه دار هم حدود ۴۵۰۰ تومان بود، و نه چند صد میلیون تومان! **مسئولین نظام جمهوری اسلامی ایران: لطفا فیش حقوقی «حسن یخی» را منتشر کنید تا بعضی از مدیران و مسئولین که به حق خود راضی نیستند و اختلاس گران بیت المال که که نان خود را در خون شهدایی مثل عمو حسن میزنند و به دندان می کشند، شاید کمی به خود آیند و ببینندشند که پایه های صندلی ریاست شان و حساب های نجومی بانکی شان بر خون چه کسانی استوار است! و یوم القیامتی که قطعا دیر نیست، خون حسن یخی و دوستانش، یقه خود و خانواده آنها را خواهد گرفت. اگرچه همچنان بر کرسی وزارت، ریاست، نمایندگی، مدیریت کلی و... تکیه زده باشند و در خانه های میلیاردی فراهم آمده از بیت المال، نماز اول وقت شان ترک نشود!**

شهیدان شیخ علی رازینی و شیخ محمد مقیسه
شهادت ۱۴۰۳/۱۰/۲۹



عالم مجاهد قاضی تحبّاع

پیام رهبرانقلاب اسلامی در پی شهادت دوتن از قضات برجسته قوه قضائیه:

شهادت عالم مجاهد جناب حجت الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ علی رازینی و همکار ایشان
قاضی شجاع جناب آقای حاج شیخ محمد مقیسه رضوان الله علیهما را به بازماندگان مگرم ایشان تبریک
وفقدان آنان را تسلیت عرض میکنم... رحمت و رضوان خدا بر همه ی آنان و بر خانواده های باگذشت و صبورشان باد.



خدا ان شاءالله آقای رازینی را رحمت کند. زندگی خوبی را ایشان گذراندند الحمدلله، در
راه خدا تلاش، زحمت، مجاهدت. عاقبت خیری هم خدای متعال برایشان مقدر کرد و
تحقق پیدا کرد، خوشا به حالشان. ان شاءالله که خداوند شماها را محفوظ بدارد. خدا
ان شاءالله درجات [آقای مقیسه] را عالی کند. ایشان حتماً در پرونده ی عمل شان یک کار
بزرگی، یک کار خیری داشتند که خدای متعال ایشان را مشرف به شرف شهادت کرد، خوشا
به حالشان. شهیدان رازینی و مقیسه تلاش و مجاهدت و کارهای بزرگی در طول زندگی
داشتند و به همین علت مستوجب پاداش الهی و شهادت در راه خدا شدند. امام خامنه ای
در جمع خانواده شهیدان رازینی و مقیسه - یکشنبه/دی/۱۴۰۳



غزه

روز ۲۹ دی

بزرگداشت سراسری روز غزه

غزه عزیز اولویت اول
هر مسلمانی است.



شهید

مالک رحمتی

هر روز بهتر از دیروز تا شهادت

پس از وزارت کشور، سیاست را رها کرد و به یکی از معادن زیرمجموعه‌ی بنیاد کوثر رفت؛ یک شرکت زیان‌ده معدنی با سود سالانه کمتر از ۷ میلیارد تومان که در یک سال مدیریت مالک درآمدش به بیش از ده برابر رسید، به طوری که رحمتی مدیر نمونه دولتی جهادی کشور محسوب شد... مسیر بعدی مالک، هلدینگ سبحان بود؛ شرکتی ورشکسته که مدیر قبلی آن راهی اوین شده بود. مالکی که حقوق خوانده بود، جهت مدیریت در سبحان باید گرید بورسی می‌گرفت. بانمره سطح A گرید مالی از بورس گرفت و شرکت مالی زیان‌ده به مالک تحویل داده شد، که در دوره مدیریت رحمتی به بهای ۳۰۰ میلیارد تومان در بورس به فروش رفت... مسیر مالک از اواخر دهه ۹۰ با حاج آقا "مروی" گره خورد. سعادت خادمی امام رضا(ع) در معاونت بهره‌وری و مسئول مولد سازی دارایی‌های راکد آستان قدس رضوی، مسئولیتی بود که مالک را خیلی زود تا قائم مقامی آستان قدس رضوی رساند و ادامه مسیر خدمت را در وزارت اقتصاد سپری کرد و ریاست سازمان خصوصی سازی را بر عهده گرفت و... رحمتی این خاطره را در حیات خویش تاثیرگذار دانسته و تاکید میکرد که: «گاهی به جای درخواست عافیت و رفاه، باید شناخت کاملی از رسالت و وظایف شخصی و اجتماعی خویش داشته باشیم.. رحمتی یک روز قبل از شهادتش از مادر شهیدی خواسته بود تا برای شهادتش دعا کند و همانگونه که آرزو داشت، در همان روز و همراه با شهید رئیسی به درجه رفیع شهادت نایل شد...

برشی از زندگی استاندار آذربایجان شرقی، شهید مالک رحمتی - منبع: کتاب جمهور شهید، ناصر کاوه



شهید دکتر مالک رحمتی
استاندار انقلابی و متدین آذربایجان شرقی



در مدتی که در جبهه بود ، خیلی کم به خانه می آمد. همیشه جبهه و جنگ برایش در اولویت بود، نه این که به خانواده اهمیتی ندهد. ولی سعی می کرد تا مهر و محبت به خانواده مانع انجام وظیفه اش نشود. این رفت و آمد کم تا حدی بود که وقتی مجروح شد و با اجبار مدتی را در کنار خانواده گذراند، دختر سه ساله اش او را نمی شناخت و به جای اینکه او را (بابا) صدا کند، می گفت : عمو!

برگرفته از کتاب «در میان آتش»



شهید یدالله کلهر

قائم مقام لشکر ۱۰ سیدالشهدا(ع)

ولادت: ۱۳۳۳/۰۶/۱۲

شهادت: ۱۳۶۵/۱۱/۰۱

محل شهادت: شلمچه

عملیات کربلای ۵



شهید یدالله کلهر

قائم مقام لشکر - سیدالشهدا (ع)

این سخن مقام معظم رهبری در دیدار با جمعی بود که شهید کلهر هم جز آنها بود علی فضلی فرمانده لشکر ۱۰ سیدالشهدا (ع) در سال های دفاع مقدس می گوید، کلهر در عملیات والفجر ۸ دستش مجروح و عصبش قطع شد، ضمن اینکه یکی از کلیه هایش را هم از دست می دهد. رهبری که آن روزها رئیس جمهور بودند، می گویند: حاج یداله ما چطور است؟ یداله که نمی خواست از احوالش و دردهایش کسی با خبر باشد نگاهی به اطراف کرد و زمانی که متوجه شد بقیه حواس شان نیست، با زیرکی گفت: الحمدلله! با آن کنار آمده ام! سردار فضلی می گوید ما تا روز شهادت این شهید بزرگوار حتی یک بار هم از ایشان نشنیدیم که از درد دستش حرفی بزند. بعد از این پاسخ کلهر، آقا هم که در سال ۶۰ عصب دست شان بر اثر انفجار در مسجد ابوذر قطع شده بود، به این شهید فرمودند: من اوضاع تو را درک می کنم زیرا از وقتی که عصب دست من قطع شد تا زمان زیادی درد دست نمی گذاشت بخوابم و هر شب چندین بار با این درد از خواب بیدار می شدم. کلهر بعد این فرمایش رهبری باز با زیرکی تمام گفتند: آقا من هم همین طور... شهید یدالله کلهر، قائم مقام لشکر سیدالشهدا (ع) بود و در نخستین روز بهمن ۱۳۶۵ در عملیات «کربلای ۵» در منطقه شلمچه، بر اثر اصابت ترکش به سرش به شهادت رسید. در وصیتش نوشته، خدایا شاهد باش که از تمامی مظاهر مادی دنیا بریدم تا بیشتر به تو نزدیک شوم و به تو پیوندم و...

برشی از زندگی سردار شهید، یدالله کلهر - منبع: کتاب "ج" مثل جانباز، ناصر کاوه



شهید

علی اصغر ارسنجانى

شهید ادب، تواضع، فروتنی و گذشت

گردان میثم یکی از گردان های لشکر ۲۷ محمد رسول الله (ص) بود که بچه هایش داش مشتی ها تهرون بودند؛ فرماندهی این گردان را «علی اصغر ارسنجانى» برعهده داشت؛ جوان لایقی که در تمام ابعاد انسانی توانست رشد کند... سید ابوالفضل کاظمی از دوستان شهید روایت می کند:

برف شدیدی باریده بود. وقتی قطار دوکوهه وارد ایستگاه تهران شد ساعت دونیمه شب بود. با چند نفر از رفقا حرکت کردیم. علی اصغر را جلوی خانه شان در خیابان طیب پیاده کردیم. پای او هنوز مجروح بود. فردا رفتیم به علی اصغر سر بزینیم، وقتی وارد خانه شدیم مادر اصغر جلو آمد. بی مقدمه گفت: «آقا سید شما یه چیزی بگو؟! مادر بعد ادامه داد: «دیشب دو ساعت با پای مجروح پشت در خانه تو برف نشسته اما راضی نشده در بزنه و ما رو صدا کنه، صبح که پدرش میخواست به بره مسجد، اصغر رو دیده!» از علی اصغر ارسنجانى این کارها بعید نبود. احترام عجیبی به پدر و مادرش می گذاشت. ادب بالاترین شاخصه اش بود... این روحیه را در جبهه هم از او دیده بودم...

علی اصغر ارسنجانى، فرمانده گردان میثم تمار لشکر ۲۷ محمد رسول الله (ص) بود. فراموش نمی کنم پیک گردان لباس های کثیف خودش را برای شستن آماده کرده بود! بعد جایی رفت و برگشت. وقتی آمد لباس هایش شسته شده، روی بند بود! خیلی پرس و جو کرد. بعدها فهمید این کار توسط فرمانده اش؛ ارسنجانى انجام شده است...

برشی از زندگی سردار شهید، علی اصغر ارسنجانى - منبع: کتاب احترام شهدا به والدین، ناصر کاوه



جنایتکار بعثی برزان التکریتی

با چرخ گوشت بدن مخالفان خود را چرخ می کرد

برادر ناتنی صدام، برزان التکریتی ۱۴ سال از او کوچکتر بود و به مدت ۴ سال، ریاست اداره استخبارات، را عهده دار بود. برزان، در اداره خود یا در جریان شکنجه ها بوده و یابه دستور برزان انجام شده و از روش های غیرانسانی و حیوانی استفاده کرده و به دفعات از "قطع گوشت بدن افراد تحت بازجویی و چرخ کردن همان گوشت در برابر چشم آنان استفاده کرده است"... برزان به عنوان یک افسر ارشد امنیتی، به اتهام دستور به شکنجه متهم شد. ضمن این که وی در بسیاری از اعمال غیرانسانی، حضور داشته و در کشتار هزاران نفر کرد و حمله به روستاهای شیعه و اسرای ایرانی فعالیت داشته...

دختر برزان با عدی، پسر صدام ازدواج کرد که این ازدواج دوام نیاورد و پسر صدام خیلی زود دختر برزان را طلاق داد... برزان در فروردین ۱۳۸۲، توسط نیروهای آمریکایی در بغداد دستگیر شد و به جرم کشتار شیعیان در سال ۱۳۵۸، به جرم جنایت علیه بشریت، به اعدام محکوم شد و روز دوشنبه، ۱۵ ژانویه، با حضور در پای چوبه دار، حکم آنها اجرا شد... برزان از اینکه جنگ با ایران نیمه تمام ماند و نتیجه ای حاصل نشد، کویت به اشغال کامل عراق درنیامد و... ناراحت بود و همواره نام صدام را صدا می زد. برزان ابراهیم (تکریتی) قبل از اعدام گفت: افسوس می خورم که برنامه های صدام هیچکدام به سرانجام نرسید و بالاخره توسط طناب دار آمریکا و انگلیس آویخته شد. گریه ای که می کنم از ترس نیست بلکه به خاطر کارهای نیمه تمام برادرم صدام است...

برشی از زندگی برادر جنایتکار صدام، برزان التکریتی - منبع: کتاب جنایات ژنرال های صدام، ناصر کاوه



جنایتکار بعثی عبدالرشید الباطن مسئول استخبارات که لیسانس زبان فارسی داشت

این جنایتکار جنگی اعتراف می‌کند که اسرای ایرانی را قبل از شهادت شکنجه‌های شدید می‌داده است. بطور مثال در خصوص یک اسیر ایرانی که بر اثر اصابت مین، پایش را از دست داده بود، می‌گوید: زمانی که این اسیر را بازجویی می‌کردم به علت مقاومتش شروع به قطع انگشتان دستانش کردم پس از قطع هر انگشت و به فاصله هر دو دقیقه پس از قطع، محل قطع شده را با فندک می‌سوزاندم تا این که تمام انگشتانش را بریدم. اما مقاومت حیرت‌آور آن جوان مرا خشمگین ساخت و با اره پای او رانیز قطع کردم اما این اسیر ایرانی هیچ اطلاعاتی نداد...

این جنایتکار جنگی که در پرونده‌اش کشتار و اعدام‌های فجیع شیعیان و اکراد عراقی نیز دیده می‌شود... در سال پنجم جنگ نیز در يك قتل عامل اسرای ایرانی ۲۲ رزمنده ایرانی را که همگی زیر ۲۰ سال سن داشتند، با شلیک تیر خلاص بر سرشان به شهادت می‌رساند، در حالیکه اسیران همگی دست‌های شان بسته بوده و... عبدالرشید تأیید می‌کند که صدام در اعدام بیش از ۴۵۰ اسیر ایرانی مستقیم و به همراه گروهی از همراهان همیشگی خود در تیم حفاظتش دست داشته است... بر روی برخی از اسرای تیر باران شده ایرانی آهک یا مواد شیمیایی یا اسید می‌پاشیدم تا اثری از آنها باقی نماند. عبدالرشید اعتراف کرده است، تا آنجا که در جریان بوده، ماشین جنگی جنایات صدام معدوم ۶۰۰۰ اسیر ایرانی را به شکل فجیعی به شهادت رسانده است و...

برشی از زندگی مسئول استخبارات صدام، عبدالرشید الباطن - منبع: کتاب جنایات ژنرال‌های صدام، ناصر کاوه



شهید

عبدالمهدی مغفوری

پایش به زمین بند نبود و از زمین بالاتر راه می رفت

شهید قاسم سلیمانی در صحبتی اشاره کرده بود که ما هرگز فراموش نمی کنیم قرآن خواندن شهید مغفوری را در تابوت و اذان گفتنش را در قبر هنگام دفن، در همین رابطه همسر شهید روایت میکند: «وقتی پیکر شهید مغفوری را آوردند حال مساعدی نداشتیم، داشتم گریه می کردم. در حزن و اندوه بودم که ناگهان صدایی شنیدم که می گفت، شهید قرآن می خواند. یکی از روحانیون هم قسم خورد که صدای قرآن او را شنیده است. گفتم: خدایا این شهید چه مقامی پیش شما دارد که این کرامت را به وی عطا کردی که از پیکرش پس از چند روز که شهید شده صدای تلاوت قرآن می آید. وضو گرفتم، رفتم بالای سرش و روی او را کنار زدم، رنگش مثل مهتاب نور می داد و بوی عطر عجیبی از پیکرش به مشام می رسید، وقتی گوشم را به صورت و دهانش نزدیک کردم مثل کسی که برق به او وصل کرده باشند در جا خشکم زد، چون من هم از او تلاوت قرآن شنیدم. درست یادم است در همان لحظه ای که گوشم نزدیک دهان او بود شنیدم که شهید مغفوری سوره کوثر را می خواند. چند نفر دیگر هم شنیده بودند که قرآن می خواند...

شهید مغفوری پایش به زمین بند نبود، یک جوری انگار از زمین بالاتر راه می رفت، اهل عرفان و کشف و کرامات بود، از آن کرامت‌هایی که انگار فقط به آدم‌های خوب و گمنام می دهند، از همان‌ها که پای یک معامله انگار از خدا گرفته بود. دائم الوضو بود و در قنوت دعای کمیل را می خواند، همان قنوت که ما به زور دعای فرج می خوانیم...

برشی از زندگی سردار شهید، عبدالمهدی مغفوری - منبع: کتاب نیایش و دعای شهدا، ناصر کاوه



شهیدان ۶ بهمن ۱۳۶۰ شهرستان آمل تقدیم ۴۱ شهید و بیش از ۱۰۰ مجروح

اتحادیه کمونیست‌های ایران بعد از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ و عزل بنی‌صدر از ریاست جمهوری، از فاز سیاسی به فاز نظامی تغییر رویه دادند و برای مقابله با جمهوری اسلامی دست به اسلحه بردند. این گروه طرحی را موسوم به «قیام فوری» به اجرا درآورد. آنان ضمن انتخاب شهرستان آمل برای عملیات که به دلیل جنگل‌های انبوه، بافت روستایی گسترده و نزدیکی به پایتخت دارای اهمیت بود، خواسته بودند با حمله و تصرف شهر آمل و دیگر شهرهای مازندران و استان‌های کشور، نظام جمهوری اسلامی را براندازند... **ملت شجاع و انقلابی آمل از خانه‌ها بیرون آمدند و نبرد خود را با منافقان در کنار سپاه، رزمندگان و بسیجیان آغاز کردند و با ساختن سنگرهای بی شمار برای رزمندگان نام شهر هزار سنکر را برای آمل رقم زدند...** امام خمینی: تمام نیروهایشان را از همه‌جا جمع کردند و به شهر آمل وحشیانه و غافلگیرانه حمله کردند، به امید آن که مردم هم که با آنها هستند، پس آمل را می‌شود فتح کرد و از آن‌جا شهرهای دیگر، ولی متوجه شدید که چه شد. مردم چونان با آنان به مبارزه پرداختند و توی دهن آنان زدند که نتوانستند حتی برای چند ساعت مقاومت کنند... ۱۱ بهمن ۱۳۶۰ امام خامنه‌ای فرمودند: اینکه امام در وصیتنامه از مردم آمل اسم آوردند، نشان‌دهنده‌ی عظمت کار اینها است. دخترک ۱۵ ساله در همین داستان آمل، می‌رود می‌جنگد و به شهادت می‌رسد. ۲۵/آذر/۱۳۹۲

از ۹۵ نفر مهاجم ۳۰ نفر کشته ۱۳ نفر دستگیر و مابقی متواری شدند...

برشی از حماسه مردم آمل در ۶ بهمن ۱۳۶۰ - منبع: کتاب استکبارستیزی و مبارزه شهدا، ناصر کاوه



جنایتکار بعثی عواد البندر

رئیس دادگاه عالی صدام

عواد البندر: یک سیاستمدار اهل عراق بود. این قاضی بعثی حکم اعدام ۱۴۳ شهروند عراقی ساکن در الدجیل را به اتهام دست داشتن در ترور نافرجام ۸ اوت ۱۹۸۲ صدام در این شهر صادر کرد. عواد در سال ۲۰۰۷ به اتهام جنایت علیه بشریت اعدام شد...

طارق عزیز وزیر خارجه دولت صدام روز جمعه ۱۵ خرداد ۱۳۹۴ خورشیدی درگذشت. با این حادثه یکی دیگر از چهره های حکومت صدام رفت تا دیگر یارانش در زندان یا تبعید در انتظار مرگ باشند. دو پسر صدام، عدی به همراه برادر کوچکترش قصی و پسران شان چند ماه پس از سقوط بغداد، در شهر موصل با نیروهای آمریکایی درگیر شدند و پس از درگیری ۶ ساعته، کشته شدند... سعودی حمادی اولین عراقی عضو حزب بعث بود و حزب بعث را وارد عراق کرد. حمادی پس از سقوط بغداد، خود را تسلیم نظامیان آمریکایی کرد و چندی بعد آزاد شد و به قطر رفت و در دوحه مستقر شد. حمادی برای معالجه به لبنان و اردن و آلمان رفت و در سال ۲۰۰۷ به دلیل بیماری در همین کشور درگذشت... عزت ابراهیم الدوری در حکومت بعثی عراق، بعد از صدام بالاترین مقام را داشت و سمت رسمی اش معاون رئیس شورای رهبی انقلاب بود. الدوری پس از سقوط بغداد در سال ۲۰۰۳، فراری و ناپدید شد تا اینکه در فروردین ۱۳۹۴ در درگیری مسلحانه در منطقه حمیرین در شمال غرب بغداد کشته شد... طه یاسین رمضان، معاون نخست وزیر به دست پیشمرگان کرد دستگیر و بعد از محاکمه، اعدام شد...

برشی از زندگی فرماندهان و عوامل حکومتی صدام - منبع: کتاب جنایات ژنرال های صدام، ناصر کاوه



روایت ملت ایران و دیکتاتور سابق عراق داستانی پر آب چشمی است که چگونه جاه طلبی‌های یک مستبد بلندپرواز موجب قتل و معلولیت چند صد هزار نفر از شهروندان دو کشور همسایه و شیعه شد و در نهایت نیز در خفت‌بارترین شرایط دستگیر و به چوبه دار آویخته شد. صدام رهبر حزب بعث و رئیس جمهور مادام العمر عراق در طول حکومت خود ده‌ها هزار از شهروندان شیعه و کرد عراقی را قتل عام کرد و در میان هوادارانش نیز حتی به اعضای حزب بعث و داماد و دوستانش هم رحم نکرد و کارنامه‌ای خونین از جنایاتش به یادگار گذاشت. حزب بعث از شروع کارش به رهبری حسن البکر برپایه شعار و ادعاهای پان عربی پایه‌گذاری شد و بر همین اساس ادعا درباره نام و جزایر ایرانی در خلیج فارس و مهمتر از همه هویت عربی برای خوزستان ایران از جمله موارد مورد تبلیغ این حزب بود... **جنگ ۸ ساله‌ای که صدام به ملت ایران تحمیل کرد با تقدیم نزدیک به دویست هزار شهید و یک میلیون جانباز و خسارت هزار میلیاردی و نابودی زیرساخت‌های ایران و... یکی از خونبارترین جنگ‌های تاریخ معاصر لقب گرفت. هواداران صدام پس از اعدام او ادعا کردند، افرادی که اعدام او را برعهده داشتند ایرانی بودند. سرکوب و کشتار خشونت‌آمیز کردهای شمال عراق و سرکوب شیعیان در جنوب عراق در سال‌های ۱۹۹۱ الی ۱۹۹۹ در جریان قیام شعبانیه و کشتار مردم عراق، ایران، کویت و... از جمله اتهامات صدام یزید کافر بود...**

برشی از زندگی قاتل مردم ملت‌های ایران، عراق و کویت، صدام حسین - منبع: کتاب جنایات صدام، ناصر کاوه



شهید
حسن باقری

استراتژیست نظامی و نابغه دفاع مقدس

نهم بهمن ماه مصادف است با شهادت جوانی که رهبر انقلاب از او تعبیری به «استراتژیست نظامی» کرده است. غلامحسین افشردی یا بهتر بگوییم شهید حسن باقری، «جوان مؤمن انقلابی» بود که امام خامنه ای، در توصیف ایشان چنین گفته‌اند:

«شهید حسن باقری بلاشک یک طراح جنگی است. هرکس منکر این معنا باشد، اطلاع ندارد؛ و الا کسی اطلاع داشته باشد، خواهد دید که واقعا این جوان بیست و چند ساله یک طراح جنگ است. کی؟ در سال ۱۳۶۱؛ کی وارد جنگ شده است؟ در سال ۱۳۵۹. این مسیر حرکت از یک سرباز صفر به یک استراتژیست نظامی، یک حرکت بیست ساله، بیست و پنج ساله است؛ این جوان در ظرف دو سال این حرکت را کرده است!!»

«حسن واقعا یک رهبر بود. تعبیرم این است که او بهشتی جنگ بود؛ یعنی همان نقشی که مرحوم بهشتی برای انقلاب و امام داشت، حسن باقری همان نقش را برای جنگ و جبهه داشت. قطعاً همه‌ی فرماندهان قدیمی جنگ نظرشان این است که اگر حسن زنده می‌ماند، در وضعیت جنگ قطعاً تأثیر داشت. او پرورش دهنده‌ی همه‌ی ما بود.»

حسن باقری مسئله‌ای در نظریه‌اش مطرح کرده که بسیار مهم است و در هیچ ارتشی مطرح نیست. حسن باقری می‌گوید: ما هدف مان از عملیات، کشتار و انهدام دشمن نیست. باید تلاش کنیم از دو طرف کشته نشوند؛ چراکه نیروهای عراقی برای آینده‌ی انقلاب اسلامی عراق مفیدند...

سردار سرلشگر شهید حسن باقری، فرمانده اطلاعات و جانشین نیروی زمینی سپاه - منبع: کتاب نوآوری های شهید، ناصر کاوه

طراح و استراتژیست

شهید حسن باقری بلاشک

در سال ۱۳۶۱؛ کی وارد ج

این مسیر حرکت از یک سرباز صف

حرکت بیست ساله، بیست و پنج

سال این حرکت را کرده است!



✓ عرس
۹۲/۹/۲۵



ژنیست نظامی

کی یک طراح جنگی است... کی؟
ننگ شده است؟ در سال ۱۳۵۹.
ر به یک استراتژیست نظامی، یک
ساله است؛ این جوان در ظرف دو





شهید مجید بقایی مسئول قوای یکم کربلا

شهید دکتر مجید بقایی پس از عملیات رمضان به سمت معاون شهید حسن باقری در فرماندهی قرارگاه کربلا منصوب شد. بعد از عملیات محرم بود که پس از آنکه باقری جانشین نیروی زمینی سپاه شد، مسئولیت قوای یکم کربلا را به عهده گرفت. بقایی معتقد بود که گروه گرایی برای انسان تعصب و عجز فکری به وجود می‌آورد و می‌گفت:

شما فقط ببینید امام خمینی (ره) چه می‌گوید، از ایشان تبعیت کنید... در مبارزات سیاسی و مذهبی هرگز خودسرانه عمل نمی‌کرد و سعی بر این داشت که مبارزاتش در مسیر مکتب باشد، در واقع، انقلابی بودن مجید با مکتبی بودنش قرین بود و سعی می‌کرد در زندگی، کار و مبارزه، با جواز شرعی عمل کند. بقایی علاقه عجیبی به نیروهای بسیج مردمی داشت و هر جا مشکلی پیش می‌آمد از آنها دفاع می‌کرد. رفتار مجید با بسیجی‌ها آمیخته با ملاطفت و مهربانی بسیار بود. بارها مشاهده می‌شد وقتی در مسیرش بسیجی‌ها را می‌دید، از ماشین پیاده شده و با آنها مصافحه می‌کرد. می‌گفت: یکی از رمزهای موفقیت ما قدردانی از نیروهای مردمی است... قبل از «عملیات والفجر» مقدماتی قرار شد که عده‌ای از مسئولان و فرماندهان نظامی جنگ، دیداری با امام خمینی داشته باشند، اما بقایی گفته بود که باید برای شناسایی این عملیات در منطقه بمانیم. روز ۹ بهمن مجید بقایی به اتفاق حسن باقری، توکل قلاوند در دیدگاه فکه به شهادت می‌رسند و سردار مرتض صفار هم به سختی مجروح می‌شود...

برشی از زندگی سرلشگر شهید، مجید بقایی - منبع: کتاب مکارم اخلاقی شهدا، ناصر کاوه



شهید
علیرضا نوری

قائم مقام لشکر ۲۷ محمد رسول الله (ص)

علیرضا با آغاز جنگ یک گروه از پرسنل راه آهن را آموزش نظامی داد و این گروه در محور سوسنگرد و بستان استقرار یافت. محاصره سوسنگرد توسط همین نیروهای اعزامی شکسته شد. در این عملیات از ناحیه پا به سختی مجروح شد و علاوه بر آن دوازده ترکش به قسمت های مختلف بدنش اصابت کرد. نوری را به بیمارستان شیراز منتقل کردند، پزشکان تصور می کردند که او شهید شده است و مهر شهید به سینه او زدند. پس از مدتی متوجه شدند هنوز جان دارد و می توان او را نجات داد. بلافاصله به تهران انتقال یافت و تحت مراقبت های ویژه قرار گرفت و بهبود یافت. نوری که حدود ۶ سال در مناطق جنگی بود، ۵۰ بار زخم برداشت. علاوه بر این در جریان عملیات والفجر یک دست راستش بر اثر انفجار مین قطع شد... **سردار کوثری اینگونه نقل می کند که، یک روز به من زنگ زدند و گفت آقای سعیدی کیا (وزیر وقت راه) تماس گرفته و گفته است که حکم نوری را به عنوان جانشین راه آهن سراسری زده است. از من خواسته بودند نوری را تسویه کنم و به تهران برگردانم. نوری را خواستم. ایشان آمد و تا موضوع را شنید، حکم را با دستش گرفت و نگاهی به آن انداخت. از آنجا که آدم اخلاق مدار و مؤدبی بود، چند بار عذرخواهی کرد و چون یک دست نداشت، حکم را به دندانش گرفت و آن را پاره کرد. بعد مقابل چشم های متعجبم گفت: من به جبهه نیامده ام که برگردم. اگر می خواستم مسئولیت بگیرم، در همان تهران می ماندم و به اینجا نمی آمدم...**

برشی از زندگی سردار شهید، علیرضا نوری - منبع: کتاب دوری از پست و مقام شهدا، ناصر کاوه



شهید عبدالله میثمی

برای امام خمینی، همچون اویس قرن بود

در ۱۱ خرداد ۱۳۵۴ خورشیدی به زندان رژیم پهلوی افتاد. میثمی تعلیم قرآن را به زندانیان آموزش می‌داد و این حرکت‌ها در روحیه زندانیانی که تحت تأثیر گروهک‌های ملحد و منافق بودند، تأثیر به‌سزایی داشت. در زیر سخت‌ترین آتش‌ها با توکل به خداوند، جداً آرام بود و آرامش‌بخش... عراق منطقه رو زیر آتش شدید گرفته بود. صدای سوت چند تا خمپاره نظرمون رو جلب کرد. حاج آقا میثمی رو به زور هول دادیم توی یه سنگر. سنگر کوچیک بود و در حالت عادی بیشتر از دو نفر جا نمی‌شد. اما ۵ نفر از بچه‌ها با شنیدن سوت خمپاره پریده بودن تو سنگر. حاج آقا میثمی بهم گفت: میدونی چرا توی سنگر به این کوچیکی جا شدیم?... گفتم: نه حاجی! چرا?... گفت: به خاطر ترس!...

اگر انسان هم از خدا بترسه، دنیا براش کوچیک میشه....

از صبح تا ظهر نتوانست با تلفن عمومی با خانواده اش صحبت کند. گفتم سپاه شش خط تلفن دارد، از آن خط‌ها زنگ زن و پولش را به حساب سپاه می‌ریزیم. شهید میثمی گفت: نخیر... اگر خودم کمترین استفاده از بیت المال بکنم، دیگر به آن آقا نمی‌توانم بگویم از بیت المال استفاده نکند... «هر چه آقای محلاتی می‌گفت بروید حج قبول نمی‌کرد. می‌گفت: جبهه واجب‌تر است. آنجا کنار خانه خدا هستیم، اما اینجا در میدان جنگ، خود خدا حاضر است و در کنار ماست.» در وصیتی کوتاه نوشته بود: به این طرف و آن طرف ننگرید... فقط نگاه کنید به نائب امام زمان (عج)... تا فریب نخورید...

روحانی شهید عبدالله میثمی، نماینده امام در قرارگاه خاتم الانبیاء (ص) - منبع: کتاب شهدا و بیت المال، ناصر کاوه



شهید
سید عباس موسوی
اولین رهبر شهید حزب الله

امام خامنه ای درباره شهید سید عباس موسوی اولین رهبر حزب الله می فرماید :
صهیونیست ها وارد کشور لبنان می شوند و انسان والا و شایسته ای مثل سید عباس
موسوی را به شهادت می رسانند. تنها خود او را هم نمی کشند؛ بلکه زن و کودک او را هم
می کشند، بی آن که آنها در میدان جنگ بوده باشند. آنها در اتومبیل بودند و در جاده های
تردد می کردند... بیانات - ۰۷/۰۱/۱۳۷۱

وقتی اسرائیل سال ۱۹۸۲ تا بیروت را اشغال کرد، سید عباس موسوی، مقاومت اسلامی را
تأسیس کرد که این مقاومت تا امروز هم ادامه دارد...

بعد از سخنرانی، به کنار مزار شهید شیخ راغب حرب می رود. سید عباس موسوی دستش
را روی قبر او می گذارد و به احمد، پسر شهید شیخ راغب حرب نگاه می کند و می گوید:
وصیتی داری که بخواهی برای پدرت برسانی؟

در راه برگشت به بیروت سید عباس همراه همسر و فرزندش با يك موشك که ۶۰۰۰ درجه
گرما داشت، ماشین سید را اسرائیل می زند تا کسی در آن زنده نماند...

دو محافظی که کنار سید نشسته بودند، فقط قسمتی از بدن شان می سوزد، اما شهید
نمی شوند. چون سید عباس قبلاً به آنها گفته بود: کسی از همراهان من، به سبب
من شهید نمی شود آن دو محافظ، بعدها خوب می شوند و چهل شهادت سید را هم
می بینند. اما سید عباس به همراه همسر و فرزندش به شهادت می رسند...

برشی از زندگی شهید سید عباس موسوی - منبع: کتاب جنایات رژیم صهیونیستی، ناصر کاوه



شهید
رضا پناه‌ی

من عاشق خدا، ائمه و امام زمانم

قبل از تولد رضا به پابوس امام رضا(ع) رفتم و از خداوند خواستم به بزرگواری خودش، فرزندی مبارک به من عطا کند. رضا در ۱۴ بهمن سال ۱۳۴۸ در کرج به دنیا آمد و خداوند بزرگ را به خاطر این نعمت شکر کردم. رضا بچه ای دو روزه بود که من شهادت او را در رویا دیدم وقتی در بغلم شیر می خورد یک تصویر روی دیوار باز شد و در این تصویر دیدم که رضا در همین سنی که شهید شده قرار دارد و به شهادت رسیده است بدون اینکه جنگی در میان باشد و آن زمان موضوع جنگ و انقلاب در مملکت مطرح نبود...

رضا فرزندم، عاشق شهادت بود. آرام و قرار نداشت و دائم می گفت: می خواهم به جبهه بروم. می گفت: مادر، من عاشق خدا، ائمه علیهم السلام و امام زمانم.... انگار خودش می دانست که جبهه نزدیک به کربلای معلی است. قبل از اعزام پشت لباس ورزشی زردش نوشت: «مسافر کربلا». روز اعزام که فرارسید، خیلی برای اعزام حضور داشتند که رضا کوچک ترین عضو آن جمعیت نفر بود. رضا در جبهه، قوطی کنسروها را جمع می کرد و به دم گریه ها می بست و در کوه رها می کرد و می گفت: سنگر بگیرید. وقتی گریه ها می دویدند، صدای قوطی ها در کوه می پیچید و دشمن فکر می کرد رزمنده های ایرانی هستند. کوه ها را به رگبار می بستند و زمانی که به رضا می گفتیم چرا این کارها را انجام می دهی، می گفت: برای اینکه مهمات آن ها هدر برود... قسمتی از وصیت نامه شهید رضا پناه‌ی: «هرکس که قدرت دارد واجب است به جبهه برود...»

برشی از زندگی شهید ۱۲ ساله بسیجی، رضا پناه‌ی - منبع: کتاب عنایت اهل بیت به شهدا، ناصر کاوه



شهید محمدرضا تورجی زاده

محمدرضا تازه به گردان ما آمده بود. شده بود بی سیم چی خودم. گذاشتمش مسئول دسته. بعد از مدتی گفتم محمد باید معاون گروهان شوی. زیر بار نمی رفت!؟ گفتم: به شرطی قبول می کنم که سه شنبه ها تا عصر چهارشنبه کاری به کارم نداشته باشی. قبول کردم. پا پیچش شدم که باید بگی کجا میری؟ گفت: تا زنده ام به کسی نگو. میرم زیارت مسجد جمکران!؟ تورجی زاده هر هفته ۹۰۰ کیلومتر را از دارخوین تا جمکران را عاشقانه برای خواندن نماز امام زمان (عج) طی می کرد و تا نماز را می خواند، سریع برمی گشت... آن روز صدای حسین خرازی فرمانده لشکر امام حسین (ع) جور دیگری بود، پشت بی سیم گفت: محمدرضا، کجایی که دلم تنگ است و روضه بی بی می خواهد، تورجی زاده با آن صدای خوشش روضه خوانی اش را سر داد و عشقش باعث راه اندازی گردانها شد. محمدرضا چنان روضه جانسوزی سر داد که صدای های حسین بچه ها را بلند کرد و رزمندگان در دو طرف بی سیم مات آنها شده بودند و گره عملیات با ذکر یا زهرا (س) حل شد و رزمندگان توانستند خط دشمن را بشکنند... محمد رضا هم مداح بود و هم فرمانده. سفارش کرده بود که روی قبرش بنویسند: یا زهرا (س). آنقدر رابطه اش با حضرت زهرا (س) قوی بود که مثل مادر سادات شهید شد. خمپاره خورده بود به سنگرش. بچه ها رفتند بالای سرش و دیدند که ترکش نشسته به پهلویش چپ و بازوی راستش.



شهید مدافع حریم انقلاب اسلامی حمید رضا اسداللهی

با حمید در مورد سبک زندگی صحبت می کردیم. حمید گفت: «من و خانواده ام طوری زندگی می کنیم که گویی در پادگان هستیم!» گفتم: «یعنی چه؟» گفت: «ما خودمان را سرباز امام زمان می دانیم. فرمانده مراقب همه چیز هست و ما باید فقط سربازی کنیم! وقتی قصد انجام کاری را داریم توجه می کنیم که چقدر برای امام مهم است. اینکه نیاز ما با انجام این کار چقدر برآورده می شود برای ما مهم نیست. چون اعتقاد داریم فرمانده نیازهای ما را بهتر می داند و حواسش به ما هست.»

برگرفته از کتاب «شاهرگی برای حریم»





شهید

حمیدرضا اسداللهی

عاشق واقعی امام زمان (عج)

حمیدآقا خیلی امام زمانی بود، در وصیت نامه اش به محمد که ۴ سالش بود گفته است «زندگی کن برای مهدی، درس بخوان برای مهدی، ورزش کن برای مهدی... من تو را از خدا برای خودم نخواستم از خدا خواستم فرزندی به من بدهد که عصای دست من نه عصای دست امام زمانش باشد»؛ همواره به من توصیه می کرد وقتی غذا می پزی این نیت را داشته باش که بچه ها به واسطه این غذایی که می خورند برای نصرت امام زمان (عج) و رفع موانع ظهور، انرژی بگیرند...

آقا جان! هرچه بوده از لطف و عنایت شما بوده است. آقا جان! برخی نمی دانند وقتی من از تو جدا شدم، آن روز باید نگران من شوند و ان شاء الله که آن روز را نبینند. من، همسر و دو فرزندم خودمان را سربازانی در پادگان تو می دانیم... آقا جان! خودت کمک مان کن، زندگی چقدر شیرین می شود وقتی که پادگان تو شود و این زندگی همان بهشت است... شب شهادت امام حسن عسگری (ع) چنان دعای توسلی خواند که همه ی دل ها را منقب کرد! انگار می دانست که می خواهد برود. به فراز مربوط به امام حسین (ع) که رسید این جمله را گفت: "تموم زندگیم مال حسینه" به فراز مربوط به امام رضا (ع) که رسید عرض کرد یا امام رضا، زن و فرزندم را به تو می سپارم. نیم ساعت قبل از حرکت برای عملیات توی ماشین آماده بودیم دیدیم همه به جز حمید هستند. گشتم حمید را پیدا کنم دیدم به حمام رفته. داد زدم حمید دیر شده گفت: دارم غسل شهادت می کنم...

روایتی از همسر شهید مدافع حرم، حمیدرضا اسداللهی - منبع: کتاب شهدای امام زمانی، ناصر کاوه



شهید
حسن شحاته

برگزاری مراسم میلاد امام زمان (عج) با طعم شهادت

شحاته از عالمان حنفی مذهب مصر بود که شیعه شده بود. شحاته از رهبران اصلی شیعیان مصر محسوب می شده است که در خانواده ای از اهل سنت متولد شد. خود شهید شحاته در یک سخنرانی، دلیل حقیقی دستگیری اش را تنها اعلام ولایت امیرالمؤمنین و برائت از دشمنان اهل بیت و شیعه بودنش اعلام کرده بود. شحاته از مخالفان وهابیت، منتقدان حکومت حسنی مبارک و از مروّجان تشیع بود و از همین رو چند بار زندانی شده است. به گفته شحاته، پدرش مکرر درباره شخصیت امام علی (ع) با او صحبت می کرد و همین امر باعث شد با عشق به خاندان اهل بیت (ع) و وفاداری به آنها رشد کنند و در نهایت با دیدن رؤیایی که در آن پیامبر (ص) به او امر می کند بدنبال حضرت علی (ع) حرکت کند، تصمیم می گیرد به ولایت امام علی (ع) وفادار باشد...

شستشوی مغزی تکفیری ها و رسانه های پرتعداد ضد شیعیان در مصر و کافر و نجس خواندن آنان، اهالی روستا را به کشتن شیعیان ترغیب کرد. آنها ابتدا با کوکتل مولوتف و سپی باپتک و کلنگ های بزرگی بخشی از دیوار منزل را خراب کردند و شیعیان حاضر در منزل را که برای میلاد امام زمان (عج) گردهم آمده بودن را خارج کردند و شروع به کتک زدن آنها کردند و آنقدر آنها را زدند تا کشته شدند و بعد از کشته شدن هم پیکرهای شهدا بر روی زمین کشیدند... در این حادثه ی دردآور، شیخ شحاته و برادرش و جمعی دیگر به شهادت رسیدند و تعداد نامشخصی از شیعیان هم، زخمی شدند...

برشی از زندگی رهبر شیعیان مصر، شهید حسن شحاته - منبع: کتاب عاشقان امیرالمؤمنین (ع)، ناصر کاوه



شهید

مسعود منفرد نیاکی

همه سربازان، فرزندان من هستند

سید مسعود در جریان نهضت انقلاب اسلامی، در حالی فرمانده تیپ ۳ لشکر ۸ زرهی بود، توانست با درایتی که داشت، یگان تحت امر خود را از درگیری‌ها علیه مردم دور نگه دارد و پس از پیروزی انقلاب نیز، خود را وقف دفاع از انقلاب اسلامی کرد و در سال ۱۳۵۹ فرمانده لشکر ۸۸ زرهی زاهدان شد...

شهید منفرد در دوران ۸ سال جنگ نیز خود را وقف جبهه‌های نبرد حق علیه باطل کرد و در مسئولیت‌هایی همچون فرماندهی لشکر ۹۲ زرهی اهواز، فرماندهی قرارگاه فتح و فرماندهی گردان مشترک دریا-ساحل در بندرعباس خدمات شایانی به جبهه‌ها کرد و در عملیات‌های بزرگ نیز نقش مؤثری داشت....

پدرمان خیلی به خواهر کوچک مان علاقه داشت. خواهر کوچکم در نوجوانی به سرطان استخوان مبتلا شد و بیماریش شدت گرفت و همه از او قطع امید کردند. به پدر اطلاع دادیم که دخترش آخرین روزهای عمرش را طی می‌کند و هر چه زودتر خودش را برای آخرین دیدار به تهران برساند. اما پدر قبول نکرد که بیاید؟! پدرم در آن موقع فرمانده لشکر بودند و در عملیات شرکت داشت و در جواب اصرارهای مادرم گفت:

الان عملیات است و این سربازانی که الان در حال جنگ هستند، همه شان فرزندان من هستند، الان من وظیفه دارم کنار آنها باشم و همراه شان بجنگم.... خواهر کوچکم در ۱۶ سالگی فوت کردند و پدرم تا دو ماه هم نتوانست به خانه برگردد...

برشی از زندگی امیر سرلشگر، شهید مسعود منفرد نیاکی - منبع: کتاب به رنگ عشق، ناصر کاوه



شهید

محسن صفوی

فرمانده قرارگاه مهندسی صراط مستقیم

همه نگران بودند. پل شهید سلیمی باید تا صبح روز بعد بر روی رودخانه بهمن شیر نصب می‌شد. محسن با دفتر امام تماس گرفت، حاج احمدآقا گوشی را برداشت. محسن گفت: من یک بسیجی به نام صفوی هستم، سلام مرا به آقا برسانید، و بگوئید مشغول احداث پلی بر روی رودخانه بهمن شیر هستیم، تا رزمندگان اسلام بتوانند راحت‌تر تردد نمایند و مجروحین عملیاتی والفجر ۸ را به بیمارستان برسانند؟ اما تاکنون دو مرتبه شکست خورده‌ایم. از حضرت امام بخواهید برایمان دعا کنند، که امشب موفق شویم. حاج احمدآقا همان لحظه مسئله را به اطلاع امام رساندند، امام خمینی در پاسخ فرموده بودند:

«امشب موفق می‌شوید. من هم برای شما دعا می‌کنم تلاش تان را مضاعف کنید.»
 با شنیدن این خبر شور و شعف خاصی در بین بچه‌ها ایجاد شد؛ صبح زود اولین آمبولانس از روی پل عبور کرد و بچه‌ها به شکر این امداد الهی سر بر سجده نهادند...
 پسر مدام بی‌قراری می‌کرد و پدرش را می‌خواست. با خودم گفتم، اگر محسن تماس گرفت می‌گویم محمد مهدی را با خودش ببرد. تا اینکه برادرم به منزل مان آمد و در مقابل اصرار من گفت: «شاید سید به مأموریت رفته باشد، و نتواند با شما تماس بگیرد. دلم لرزید، فوراً با قرارگاه تماس گرفتم: «از لحن صحبت متوجه شهادت سید شدم.» سرم گیج رفت، گوشی را رها کردم و فریاد زدم: «بچه‌ها بابا شهید شده.»

فرمانده قرارگاه مهندسی رزمی صراط مستقیم، شهید محسن صفوی - منبع: کتاب نقش مهندسی در دفاع مقدس، ناصر کاوه



بیعت همافران با امام خمینی عکسی که پیروزی انقلاب را رقم زد

در ۱۹ بهمن ۱۳۵۷ همافران با لباس شخصی به مدرسه علوی رفتند. در آنجا لباس نظامی پوشیده و سرود و رژه را تمرین کردند. پس از آمادگی، با کنترل شدید، به پیش امام خمینی رفتند و پس از انجام رژه و خواندن سرود و قرائت قطعنامه، **امام خمینی اعلام کردند: «از امروز شما دیگر سرباز طاغوت نیستید و سرباز امام زمان (عج) و قرآن هستید، به ملت بیوندید...»** با پایان ملاقات، همافران لباس خود را عوض کردند تا شناخته نشوند. در این ملاقات به جهت تهدیداتی که برای همافران وجود داشت، افرادی برای حفاظت تعیین شدند و از هرگونه عکسبرداری جلوگیری کردند. با این حال به حسین پرتوی عکاس روزنامه کیهان اجازه داده شد از پشت سر نیروها عکس بگیرد تا چهره همافران مشخص نباشد... نیروهای حکومت نظامی روز ۲۰ بهمن وارد پادگان همافران شدند و ۲ نفر از همافران را شهید کردند، اما مردم همافران را تنها نگذاشتند و اجازه ورود افراد بیشتر به پادگان را ندادند. مردم دخالت کردند و انقلاب در ۲۲ بهمن به پیروزی رسید...

رهبر انقلاب امام خامنه ای: «حادثه‌ی ۱۹ بهمن یک خط شکنی بزرگ بود، یک کار عظیم بود. افسر، درجه دار و همافر بیایند، علناً و با صراحت با انقلاب هم آوایی کنند و نگاه کنند تو چشم نگهبانان رژیم طاغوت و به آنها «نه» بگویند؛ این خیلی کار بزرگی بود. این اقدام اثر خودش را بخشید. یک اقدام بجا و به هنگام کاری کرد که احساسات خفته و بدون تظاهر، آن کار را نمی توانست انجام بدهد. بیانات ۱۹/۱۱/۱۳۹۰»

برشی از حرکت انقلابی همافران نیروی هوایی ارتش - منبع: کتاب نوآور های شهدا، ناصر کاوه



اگر عراق را سرزمینی مثلثی شکل فرض کنیم، «فاو» در منتهی‌الیه ضلع شرقی آن چسبیده به خلیج فارس قرار دارد. مهم‌ترین شهر عراق نزدیک به فاو، بصره است. ضمن آنکه شهرهای «ابوالحسیب»، «زبیر»، «صفوان» و «ام‌القصر»، همگی در این منطقه واقع شده‌اند. وجود شهرهای ایرانی آبادان، خرمشهر و محدوده شلمچه و اروندرود نیز در این منطقه بیش از پیش بر اهمیت آن افزوده است...

ساحل شرقی اروندرود در دهانه خلیج فارس مکان آرایش و مبدا حرکت رزمندگان اسلام جهت انجام عملیات و تحقق فتحی دیگر بود. اهداف عملیات عبارت بود از: قطع ید دشمن از دریا و تامین امنیت راه‌های دریایی خلیج فارس و دور کردن آتش دشمن از شهرهای مرزی جمهوری اسلامی ایران، تسخیر پایگاه‌های موشکی و تأسیسات مخابراتی رژیم بغداد، قطع شریان صدور نفت از طریق اسکله‌های الامیه و البکر، وارد کردن ضربه اقتصادی و نظامی بر دشمن و در نهایت شکست رویای پوچ ضربه‌ناپذیری آن، که ایران به همه اهداف دست پیدا کرد... سرانجام ساعت ۲۲:۱۰ روز ۲۰ بهمن ۱۳۶۴ از سوی قرارگاه خاتم‌الانبیا (ص) با رمز «یا فاطمه الزهرا (س)» دستور شروع عملیات صادر شد. سرانجام پیروزی‌های به دست آمده در عملیات والفجر ۸ و نیز اقدامات دیپلماتیک جمهوری اسلامی ایران منجر به آن شد که شورای امنیت در پیش‌نویس اولیه قطعنامه بعدی گامی به سوی خواست‌های به حق ایران بردارد...

برشی از چگونگی پیروزی رزمندگان اسلام در عملیات والفجر ۸ - منبع: کتاب معجزه الهی و کرامات اهل بیت، ناصر کاوه



روزی که امام زمان (عج) به امام و امت، عنایت کرد

مرحوم مرتضایی فر نقل می کند که «ما روز ۲۱ بهمن ۱۳۵۷ در منزل آیت الله طالقانی نشسته بودیم. به ایشان گفتند: امام پیام داده که مردم در خانه های خود نمانند، بیرون بریزند و به حکومت نظامی اهمیت ندهند.» طالقانی گفت: اگر مردم بیرون بریزند، همه را قتل عام می کنند؛ بنابراین صلاح در آن است که در منازل بنشینیم، ببینیم عاقبت کار چه می شود. بعد طالقانی با امام حدود نیم ساعت تلفنی گفتگو کرد تا شاید امام را قانع کند که مردم را از خانه های شان بیرون نیاورند؟! **ما حرف های طالقانی را شنیدیم که سعی داشت امام را هر طور شده، از تصمیم خود مبنی بر بیرون آمدن مردم از خانه ها و اهمیت ندادن به حکومت نظامی، منصرف نماید تا اینکه آقای طالقانی گوشی را گذاشت و در گوشه ای زانوانش را بغل گرفت و ساکت ماند. حتی سرش را روی زانوانش تکیه داد و به فکر فرو رفت. ما با خود گفتیم حتماً امام حرفی زده و مثلاً به ایشان گفته شما دخالت نکنید و... یک دفعه سر از زانوانش برداشت و به حال طبیعی و عادی برگشت. سؤال کردیم: «آقا چه شده؟ آیا امام به شما پرخاش کردند یا حرفی گفتند که شما ناراحت شدید؟» آقای طالقانی گفت: «نه؛ نه؛ اصلاً مسأله این نیست... من اصرار کردم که امام اعلامیه هایش را پس بگیرد و امام هر چه می گفت، من قانع نمی شدم؛ در آخر فرمود: «آقای طالقانی! اصرار نکن! احتمال بده که این دستور از طرف امام زمان (عج) است. تا امام این جمله را گفت، من به خود لرزیدم و بی اختیار گوشی را گذاشتم و حالم دگرگون شد...»**

برشی از شکستن حکومت نظامی در ۲۱ بهمن ۱۳۵۷ - منبع: کتاب معجزه الهی و کرامات اهل بیت، ناصر کاوه



امام خمینی، با وجود همه ممانعت‌ها در تاریخ ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ قدم در فرودگاه مهرآباد نهاد و در میان استقبال بی‌سابقه ۳۳ کیلومتری مردم، وارد بهشت زهرا شد و با قاطعیت و صلابت و بیان مواضع خود، امکان برنامه‌ریزی و عکس‌العمل را از وابستگان رژیم که در فکر توطئه بودند، گرفت. در روز ۲۱ بهمن سال ۱۳۵۷، زندان اوین، ساواک، سلطنت آباد، مجلسین سنا و شورای ملی، شهربانی، ژاندارمری و ساختمان زندان کمیته مشترک به تصرف مردم درآمد. در تسخیر شهربانی سپهبد رحیمی فرماندار نظامی تهران به دست انقلابیون مسلح افتاد. همچنین در روز ۲۲ بهمن، پادگان باغشاه و دانشکده افسری، دبیرستان نظام، زندان جمشیدیه، پادگان عشرت آباد و پادگان عباس آباد یکی پس از دیگری تسلیم شدند و آخرین مرکزی که به تصرف درآمد رادیو و تلویزیون بود...

ریاست شورای عالی ارتش بر عهده عباس سپهبد قره باغی بود. پس از گزارش فرماندهان نیروها از وضعیت موجود، بحث پیرامون همبستگی ارتش با مردم آغاز شد؛ اکثراً موافقت خود را اعلام نمودند و سرانجام اعلامیه‌ای مبنی بر بی‌طرفی ارتش تهیه و بامضاء رسید... ساعت یک بعد از ظهر خبر تصمیم شورای عالی ارتش در اختیار رادیو و تلویزیون گذاشته شد. رادیو ایران برنامه عادی خود را قطع و اعلامیه را قرائت کرد. لحظه‌ای بعد نیروهای انقلاب محوطه رادیو تلویزیون را تصرف نمودند و خبر سقوط رژیم سلطنتی پهلوی از رادیو تلویزیون ملی اعلام شد و انقلاب به پیروزی رسیده بود...

برشی از چگونگی پیروزی انقلاب اسلامی در روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ - منبع: کتاب معجزه الهی و کرامات اهل بیت، ناصر کاوه



شهید
عماد مغنیه

شهید افسانه ای آسمان حزب الله لبنان

روز ۱۲ فوریه ۲۰۰۸ میلادی «عماد مغنیه» معاون جهادی دبیرکل حزب لبنان در دمشق، در جلسه ای با برخی از رهبران فلسطینی و مسئول یکی از بخش های جهادی حزب الله و تعدادی از اعضای سپاه که درباره آموزش نظامی بود حضور می باید. مغنیه زودتر جلسه را ترک می کند و بعد از دقایقی صدای انفجار به گوش می رسد و عماد مغنیه به **شهادت می رسد!** همزمان سه تیم رصد و پیگیری، اجرای عملیات و تیم خروج عوامل از سوی اسرائیل در محل ترور بودند. همچنین یک پهپاد هم در محل ترور مشاهده شد که رادار گریز بود و رادارهای سوری توان کشف آن را نداشتند. دستگاه شنودی از یگان ۸۲۰۰ اسرائیل هم در محل کشف شد که تماس های نیروهای امنیتی آمریکا و اسرائیل و... را رصد می کرد. یوسی کوهن رئیس تیم ترور عماد مغنیه بود که بعدها به ریاست سازمان موساد رسید. کوهن در مصاحبه ای گفت: منابع اسرائیل در شب ترور اقدام به انجام رزمایشی تحریک آمیز در سواحل لبنان کردند. همچنین یک زیر دریایی از نوع "دلفین" نیز در آب های منطقه دیده شد، تا حزب الله را مشغول و نگاه آنان را از سوریه منحرف کند. این حجم سنگین کار اطلاعاتی و امنیتی برای ترور کسی بود که تا سالها سرویس های جاسوسی غرب حتی یک عکس هم از او نداشتند، تا جایی که FBI مدعی شد عماد مغنیه برای تغییر چهره از جراحی پلاستیک استفاده میکرد. آمریکا برای کوچکترین اطلاعاتی در مورد عماد جایزه ۲۵ میلیون دلار تعیین کرده بود...

برشی از زندگی معاون جهادی حزب الله، شهید عماد مغنیه - منبع: کتاب جنایات رژیم صهیونیستی، ناصر کاوه



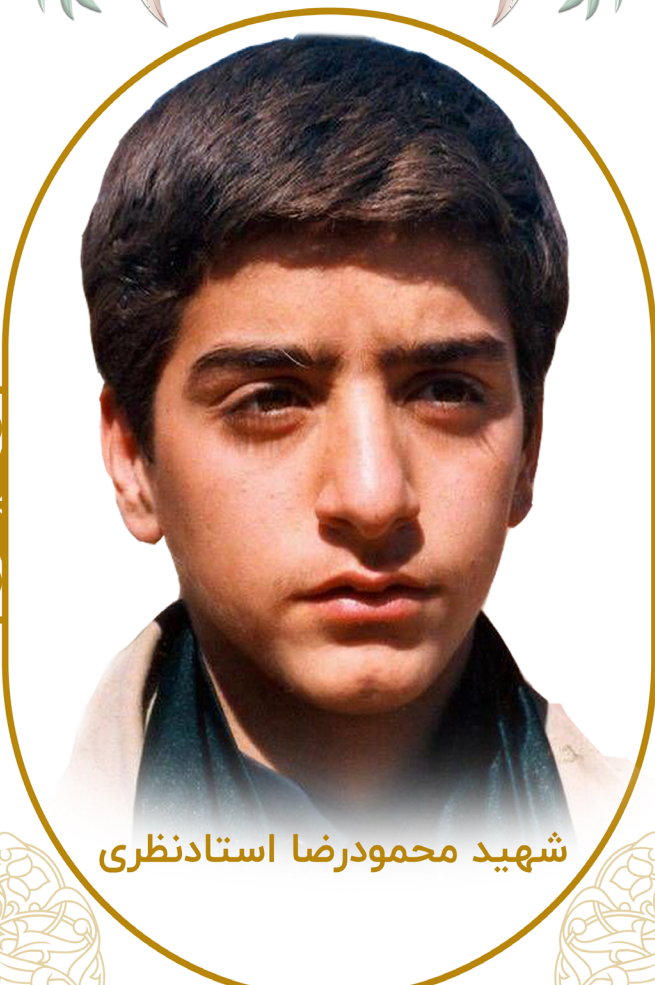
شهید عماد مغنیه



عماد شخصیتی بود که همه سرویس های جاسوسی غرب و بعضا عرب و رژیم صهیونیستی مشترکا او را تعقیب می کردند و ۲۵ سال ، پیوسته همه اقدامات آنها را نقش بر آب کرد. از او شناخت دقیقی داشتند. لذا از او با عبارت های بلندی یاد کردند. با وجود اشرافی که داشت تا نقطه مرکزی دشمن می آمد تا جایی که تمام تجهیزات آنها را نابود کند. در همه جاهایی که خیلی ها با گردان، نیروهای بسیار و حمایت های سنگین می رفتند، او تنها رفت و آمد می کرد. گفت و گو می کرد و خارج می شد. لقبی که به او دادند، دقیق است؛ که مثل شمشیر فرود می آمد و مثل یک شبح ناپدید می شد.

بخشی از سخنرانی شهید سلیمانی
برگرفته از کتاب «ذوالفقار»





شهید محمود رضا استاد نظری

آقا، دوست دارم گوشه‌ای بنشینم و زیر لب صدایت کنم. چشمانم را به نقطه‌ای خیره کنم. تو هم مقابلم بنشینی و متوجه‌ات شوم. هی نگاهت کنم. آنقدر که از هوش بروم، بعد به هوش بیایم و... ببینم سرم روی دامن شماست. حس کنم بوی خوش از نسیم تنت به مشامم می‌خورد. آنوقت با اشتیاق در آغوش گیرم و بعد تو با دست‌های خودت اشک‌های چشمم را پاک کنی. مولای من، سرم را به سینه‌ات قراردهمی و موهایم را شانه کنی. آنوقت احساس کنم وصال حقیقی عاشق و معشوق روی داده. بعد به من وعده شهادت را بدهی و من خودم را نشسته بر بال‌های ملائک احساس کنم و بشنوم که به من وعده شفاعت و همسفره‌ای با خودت را بدهی. آن وقت با خیال راحت از آتش عشق مثل شمع بسوزم و آب شوم، روی دامن‌ت بریزم و هلاک شوم و جان دهم. دوست دارم وقتی نگاهم می‌کنند و باهام گرم می‌گیرند و میل بیایید تا با شما پیمان دوستی ببندیم. بیایید تا با شما در جشن پیروزی شرکت کنیم. با هم بودن را دارند، احساس غرور و خودپسندی، بزرگی و خوب بودن و... برتری نکنم. در عوض بترسم و شرم کنم از آن روزی که پیش همین دوستان پرده را بالا زنی و مرا پیش چشم پاکشان افشا کنی. آن وقت من از خجالت بگویم (یا لیتنی کنت ترابا) ای کاش من خاک بودم... خدایا، به من لیاقت خوب بودن دادی و اینطور بین دوستان نشانم دادی پس لیاقت حقیر شمردن خود در مقابل آن بزرگان را هم بده تا گمراه نشوم...

((کتاب نیایش و دعای شهدا))

ناصر کاوه



شهید محمود رضا استاد نظری شهیدی که در آسمانها، سیر می کرد!

...یه جوری حرف می زد که انگار نه انگار تازه پشت لبش سبز شده و می خواهد استخوان بترکاند. بیهو بزرگ شده بود و به نظر می رسید از نوجوانی و ویژگی هایش، زودتر از آن چه که باید عبور کرده!؟ خیلی دوست داشت فرصت خدمت به دیگران را پیدا کند. در جبهه پنهانی ظرف و لباس رزمندگان را می شست!؟ در حالیکه در زندگی شخصی نوکروکلفت داشت. نگهداشتن این روح بزرگ در کالبد کوچک دنیایی خیلی سخت به نظر می رسید. خطاب به خداوند عزوجل نوشته بود: **خدایا! من از روشنی روز فرار کردم و به سیاهی شب پناه آورده، به این امید که در پناه تو باشم و با تو درد دل کنم ... مرا از تاریکی شب چه باک و چه ترس، که سیاهی را در درون سینه ام دارم. در تاریکی شب می نشینم که در تاریکی، سیاهی قلبم را پاک کنی. خدایا! تو با بندگان نسیه معامله می کنی و گفتی: ای بنده، تو عبادت کن، پاداشش نزد من است در قیامت. اما شیطان همیشه نقد معامله کرده با بندگان و می گوید: گناه کن و درعین حال مزه اش را به تو می چشانم!** پس خدا! برای خلاصی از این هوس ها، تو مزه عبادت را به من بچشان که بالاترین و شیرین ترین مزه هاست... دل کندن از این دنیای مادی و رهیابی به آستان مقدس دفاع از ارزش های دینی، آرمان زندگی این نوجوان مرفه و بالا شهری شهید شده بود!؟ با اینکه به راحتی می توانست به سوئد مهاجرت کند و ادامه تحصیا بدهد، اما دل درگرو یاربست و نهایتا در عملیات والفجر ۸ در روز ۲۴ بهمن ۱۳۶۴ در فاو به شهادت رسید...

برشی از زندگی طلبه شهید، محمود رضا استاد نظری - منبع: کتاب نیایش و دعای شهدا، ناصر کاوه



شهیده سهام خیام دختر قهرمان وطن

در طول عمرش به یاد نداشت یک وقت اینقدر از شاپرک ترسیده باشد. مستقیم آمد نشست توی خون شتک زده. همه تنش مور مور شد. بعد گفت: نکند این همان شاپرکی باشد که وقتی مادرش داشت برای کودکستان رفتنش پارچه سارا فونی می خرید. سربه سرش گذاشته بود، حالا آمده تلافی در بیاورد. نه خواهش می کنم برو. بین من همان موقع هم نمی خواستم اذیت کنم. خودت سمج شده بودی و چسبیده بودی به برگ های شوییدی که توی سبد مادرم بود. من هم تو را از بال هایت گرفتم، کمی نگاهت کردم عاشق چشم های قشنگت شدم.

سهام که از اشغال سرزمینش توسط بعضی ها بسیار خشمگین بود، یک روز در خلال جنگ در شهر اشغال شده هویزه و در حاشیه رودخانه در حالیکه مشغول شستن ظرف بود، به عراقی ها اعتراض کرد و به طرف آنها سنگ پرتاب کرد و شعار مرگ بر صدام می داد... سرباز صدام از سنگ هایی که با دستن کوچک سهام پرتاب می شد بسیار ترسیدند، به همین دلیل لوله اسلحه ها را به سوی او نشانه رفتند و آتش گشودند و «سهام» ۱۲ ساله همچون شکوفه ای پرپر شده بر لب شط بر زمین افتاد؛ تیر مستقیم به پیشانی سهام خورد و از بینی تا کاسه سر او را متلاشی کرد. در زمان تدفین این دانش آموز شهید، به دلیل متلاشی شدن مغزش و چون نمی توانستند خون سر را متوقف کنند، به ناچار سر شهیده سهام را در یک کیسه نایلونی قرار دادند و او را آماده خاکسپاری کردند...

برشی از زندگی دختر بچه هویزه، شهیده سهام خیام - منبع: کتاب شهدای دانش آموز، ناصر کاوه



شهید

ابومهدی المهندس

فرمانده حشد الشعبی عراق

حاکمان بعثی در سال ۱۹۷۵ پنج تن از اعضای حزب الدعوه را اعدام کردند؛ در سال ۱۹۸۰ نیز، شبانه شهید ((سید محمد باقر صدر)) را تیر باران کردند. شهید ابومهدی خود می‌گوید: «تا این تاریخ ۹۵ درصد از دوستانم که در محله و مساجد به حزب الدعوه تردد داشتند، اعدام شدند»... در سال ۱۹۸۳ نیروهای مجلس اعلاى انقلاب اسلامى عراق که مخالف صدام حسین بودند و در ایران به سر می‌بردند به صورت داوطلب در دفاع مقدس شرکت می‌کردند... این نیروها به صورت یک گردان در سپاه سازماندهی شدند و برای نخستین بار در عملیات خیبر که به وسیله نیروهای ایرانی علیه رژیم بعث بود، شرکت کردند. سپاه بدر در تهاجمات ایران به عراق به عنوان بخشی از نیروی مهاجم تحت فرمان سپاه عمل می‌کرد... از جمله عملیاتی که این سپاه در آن شرکت داشت، شامل عملیات قدس ۴ و عملیات کربلای ۲ بود. در سال ۲۰۰۱ میلادی ابومهدی المهندس به جای ابوعلی بصری فرمانده نیروهای بدر شد. بسیاری از این گروه‌های شیعه بطور مستقل در عراق و به خصوص علیه نیروهای ائتلاف فعالیت داشته‌اند...

در ۲۶ نوامبر ۲۰۱۶ با اکثریت آرای مجلس عراق به عنوان یک سپاه جدا از ارتش رسمیت پیدا کرد. المهندس در برنامه‌ریزی و اجرای عملیات نابودی گروه داعش در عراق نقش برجسته‌ای داشت و دولت آمریکا او را در لیست ترور خود قرار داد و در جمعه ۱۳ دیماه در اطراف فرودگاه بغداد به همراه قاسم سلیمانی و هیئت همراه به شهادت رسیدند....

برشی از زندگی سردار شهید عراقی، ابومهندس المهدی - منبع: کتاب اسکتبار ستیزی و مبارزه شهدا، ناصر کاوه



شهید

احمد علی نیری

قبل از شهادت، به آسمان راه یافته بود

يك روز بهش گفتم من نمیدانم چرا توی این چند سال اخیر شما در معنویات رشد کردی گفت آگه طاقتش رو داری بشین تا برات بگم، ولی راضی نیستم به کسی بگی!! یه روز با رفقای محل وبچه های مسجد رفته بودیم دماوند. همه مشغول بازی بودند یکی از بزرگترها گفت احمد آقا برو کتری رو آب کن بیار... منم راه افتادم. از بین بوته ها به رودخانه نزدیک شدم. تا چشمم به رودخانه افتاد یه دفعه سرم را انداختم پایین و همان جا نشستم!! بدنم شروع کرد به لرزیدن نمی دانستم چه کار کنم. می توانستم به راحتی گناه انجام دهم... پشت آن درخت و کنار رودخانه چندین دختر جوان مشغول شنا بودند... همان جا خدا را صدا زدم و گفتم خدایا کمک کن. خدایا الان شیطان به شدت من را وسوسه میکند که من نگاه کنم هیچ کس هم متوجه نمی شود، اما خدایا من به خاطر تو از این گناه می گذرم. به یادم افتاد حاج آقا حق شناس که گفته بود هر کس برای خدا گریه کند خداوند او را خیلی دوست خواهد داشت. گفتم: از این به بعد برای خدا گریه می کنم. حال منقلب بود و از آن امتحان سخت کنار رودخانه هنوز دگرگون بودم. اشک میریختم و مناجات می کردم و خیلی باتوجه گفتم یا الله یا الله... به محض تکرار این عبارات صدایی شنیدم که از همه طرف شنیده میشد به اطرافم نگاه کردم صدا از همه سنگریزه های بیابان و درختها و کوه می آمد!!! همه می گفتند سبحو القدوس ربنا و رب الملائکه والروح... از آن موقع کم کم درهایی از عالم بالا به روی من باز شد و...

روایتی از دکتر محسن نوری درباره شهید احمد علی نیری - منبع: کتاب عارفانه



شهید
راعب حرب

دست دادن با دشمن به معنای به رسمیت شناختن اوست

با اعلام تاسیس «حرکتة المحرومین» توسط امام موسی صدر در ۱۳۵۴ راعب حرب همراه دوستان و مریدان خود همکاری با آن را در منطقه نبطیه آغاز کردند. بعد از مدتی شیخ راعب حرب به انتفاضه مردمی دست زد. یک افسر اسرائیلی برای گفت و گو با شیخ راعب به خانه اش رفت، اما او از دست دادن با افسر خودداری کرد. راعب حرب در آن زمان این جمله را گفت که بعدها شهرت یافت: «مواضع ما سلاح ماست و دست دادن با دشمن به معنای به رسمیت شناختن اوست.» اسرائیل جمعه ۲۸ اسفند ۱۳۶۱ منزل شیخ راعب امام جمعه جبشیت را با زره پوش محاصره و او را دستگیر و به مکان نامعلومی منتقل نمودند. پس از انتشار خبر دستگیری شیخ راعب تظاهرات گسترده ای در لبنان آغاز میشود که منجر به آزادی شیخ می شود... روز جمعه ۲۸ بهمن ۱۳۶۲ در حالیکه شیخ راعب حرب پس از ادای نماز و سخنرانی در مسجد جبشیت به خانه اش می رفت، نیروهای اشغالگر قدس سرراهش کمین کردند و با رگبار مسلسل او را به شهادت رساندند...

دو مرد دیگر نیز که همراه وی بودند به شدت مجروح شدند. شیخ راعب حرب پیش از مرگ فریاد زد: الله اکبر آنها مرا کشتند. پس از این حادثه جوانان جبشیت جنازه شیخ را به دوش گرفتند و در خیابانهای شهرک به راه افتادند که با آتش نیروهای اسرائیلی رو به رو و پنج نفر نیز زخمی شدند... پس از شهادت شیخ راعب حرب، سید عباس موسوی به جانشینی برگزیده و تا روز شهادت انجام وظیفه می کرد...

برشی از زندگی شهید راعب حرب - منبع: کتاب جنایات رژیم صهیونیستی، ناصر کاوه



قطعاً حادثه‌ی روز ۲۹ بهمن ۱۳۵۶ تبریز یک حادثه‌ی تاریخ‌ساز بود؛ بدون شک. «حادثه‌ی تاریخ‌ساز» یعنی آن حادثه‌ای که این جور نیست که شروع بشود و تمام بشود و برود؛ نه، شروع می‌شود و ادامه پیدا می‌کند و گسترش پیدا می‌کند و به نتایج عالی می‌رسد، تاریخ ورق می‌خورد؛ حادثه‌ی تبریز از این قبیل بود.

بله، مثلاً فرض کنید شهید تجلایی بهانه‌ی حضور مردم و آمدن مردم در سطح خیابان و مانند اینها شد، اعلامیه‌ی علمای بزرگ، مرحوم آ میرزا حسن آقای انگجی، شهید قاضی، مرحوم عبدالحسین غروی و دیگرانی که امضا کرده بودند و اعلامیه دادند، اینها همه مؤثر بود، مردم را کشاند...

امام خامنه‌ای: حادثه‌ای که به وجود آمد بزرگ‌تر از این حرفها بود. این حادثه چه کار کرد؟ حادثه‌ی تبریز به قضیه و واقعه‌ی ۱۹ دی قیّم در واقع تمام‌شده (که دستگاه ساواک داشت روی آن را می‌پوشاند) ضریب ده‌ها برابری داد، حادثه‌ی قم را از قم به سرتاسر کشور کشاند؛ قضیه‌ی تبریز این بود. وقتی که روحیه‌ی مقاومت و شور انقلابی و قیام به سرتاسر کشور کشانده میشود، نتیجه این می‌شود که بعد از تقریباً یک سال، حادثه‌ی ۲۲ بهمن اتفاق می‌افتد و ایران از این رو به آن رو می‌شود؛ «تاریخ‌ساز» یعنی این... ۲۹ بهمن ۱۴۰۲ شمار کسانی که تا ظهر روز ۲۹ به شهادت رسیدند ۶ تن بود. غیر از ۶ شهید روز بهمن ۲۹، ۸ تن از مجروحان نیز طی چند روز بعد به شهادت رسیدند و آمار شهدا به ۱۴ نفر رسید ...

برشی از قیام مردم تبریز در ۲۹ بهمن ۱۳۵۶ - منبع: کتاب جنایات ساواک شاه، ناصر کاوه



ساعت ۱۸ و ۲۵ دقیقه چهارشنبه ۳۰ بهمن ماه ۱۳۸۱ مصادف با شب عید غدیر ۱۴۲۳ هجری قمری و ۱۹ فوریه ۲۰۰۳ میلادی یک فروند هواپیمای ایلوشین سپاه پاسداران با ۲۷۶ سرنشین که ۱۸ تن کادر پرواز و بقیه نیروهای سپاهی لشکر ۴۱ ثارالله بودند در برخورد به قله ارتفاعات سیرج از صفحه رادار محو شد!

این هواپیما از زاهدان عازم کرمان بوده است. پرواز شماره ۲۲۸۰-۱۵ نیروی هوایی سپاه پاسداران در روز سی ام بهمن ماه هشتاد و یک در ساعت ۱۸:۲۵ پس از برخورد سقوط کرد و در روز عید غدیر خم ۲۷۶ نفر در ارتفاعات سیرج کرمان به شهادت رسیدند...

تحقیقات نشان داده است که هواپیمای سپاه ۲۵ متر پایین تر از قله اصابت کرده است و پس از دوتکه شدن، دماغه آن درسوی دیگر کوه منفجر شده است و بال و بدنه آن درسوی دیگر قله سقوط کرده است...

در این پرواز خونین کاپیتان سردار اکبر بیگدلی خلبانی را با ۴۲ سال سن بر عهده داشت و کمک خلبان این پرواز سانحه دیده سردار محمد رضا طحانیان بود. در کرمان برای سوگواری قربانیان این سانحه هوایی که شهدای غدیر لقب گرفته اند، سه روز عزای عمومی اعلام شد و همه ایرانیان نیز در همدردی با خانواده این شهدا به سوگ نشستند. علت سانحه، کاهش غیر مجاز ارتفاع توسط خدمه و برخورد به قله ۱۲ هزارپایی جفتان واقع در سیرج اعلام شد...

سقوط هواپیمای سپاه و شهادت پاسداران لشکر ثارالله کرمان - منبع: کتاب خاطرات دردناک شهدا، ناصر کاوه



شهیدان هوایمای فرند شیب شهید محلاتی و همراهان

«سرانجام شهید محلاتی در پاسخ می گوید: ما شهادت را به تسلیم شدن در مقابل دشمن بعثی ترجیح می دهیم. و خلبان شجاع، همان کاری را می کند که باید می کرد. هوایما بدون توجه به اخطارهای مکرر دشمن به راه خود ادامه می دهد. صدای تلاوت قرآن مجید، يك صدا از داخل هوایما به گوش می رسد. در این هنگام، دشمن زبون اولین موشک را شلیک می کند.. به گفته شاهدان عینی که از پایین شاهد ماجرا بوده اند، با اولین شلیک، بال چپ هوایما کنده می شود خلبان، با مهارت تلاش می کند هوایما را در جایی مسطح فرود آورد. جنگنده عراقی، با مشاهده شجاعت و مهارت خلبان ایرانی، مجبور می شود دومین موشک خود را به سوی هوایمای آسیب دیده، شلیک کند. با برخورد موشک، هوایما چند تکه شده و مسافران از آن ارتفاع به سوی زمین روانه می شوند در حقیقت به آسمان پر می کشند...» يك فروند هوایمای اف - ۲۷ (فرند شیب) نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران، توسط دو فروند میگ عراقی در نزدیکی های شهر اهواز سرنگون شد. آیت الله محلاتی و ۵۰ نفر از همراهان، که جملگی از نمایندگان وقت مجلس و قضات عالی رتبه دادسرای نظامی بودند. در این سانحه ی دلخراش به ندای حق لبیک گفتند. عوامل خود فروخته داخلی یا همان ستون پنجم، درباره سرنشینان این هوایما به دشمن گرا دادند. امام خمینی: شهید محلاتی یکی از چهره های درخشان انقلاب بود. (صحیفه امام، ج ۱۹، ص: ۴۹۶)

برشی از چگونگی شهادت نماینده امام در سپاه و شهدای همراه - منبع: کتاب خاطرات دردناک شهدا، ناصر کاوه



شهید
محمدعلی فیاض بخش
وزیر مردم دار و مردم یار

دکتر فیاض بخش پزشک جراحی بود که از سالها پیش خود را وقف خدمت به ساکنین جنوب شهر نموده است، در حالی که با توجه به تخصص جراحی اش می توانست در یکی از خیابانهای شمال شهر مطب باز کرده و حرفه مقدس پزشکی را به تجارت تبدیل کند ولی فیاض بخش علی رغم قبول مسئولیت وزارت در کابینه آقای رجایی که توأم با قبول مسئولیت سازمان بهزیستی کشور بود همچنان در مطب خود در جنوب شهر تهران حاضر می شد و به مداوای بیماران می پرداخت. دکتر حق ویزیت ثابتی نداشت و مبلغ آن را به عهده بیماران گذاشته و در ضمن مبالغ جمع آوری شده را صرف امور خیریه می کرد، گفتنی است که هر روز بر تعداد بیماران دکتر فیاض بخش نیز اضافه می شد...

دکتر فیاض بخش بخش بعد از آشنایی با پراکندگی سازمانهای رفاهی و توان بخشی کشور و نبود هماهنگی و کارآیی برنامه آنها، با کمک و همفکری شهید سید محمدباقر لواسانی و برخی دیگر، لایحه تشکیل سازمان بهزیستی کشور را به شورای انقلاب پیشنهاد و با پی گیری شبانه روزی به کار سازمان دهی تشکیلات و بودجه و برنامه ریزی سازمان پرداخت و سرانجام در کابینه شهید رجائی به عنوان وزیر مشاور و سرپرست سازمان بهزیستی کشور انتخاب شد و تا آخرین لحظه عمرش مشغول خدمت در این سنگر بود... سرانجام دکتر فیاض بخش در ۷ تیر ۱۳۶۰ در انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی به همراه دیگر همزمان خود به فیض شهادت نایل آمد...

برشی از زندگی شهید دکتر فیاض بخش، وزیر کابینه شهید رجایی - منبع: کتاب مردم داری و مردم یاری شهید، ناصر کاوه



شهید

موسی کلانتری

وزیر راه کابینه شهید رجایی

مهندس موسی کلانتری به وزارت راه و ترابری مراجعه کرده و جهت فعال کردن اداره راه خوزستان به آن منطقه رفت از آن پس نیز چندی به استان آذربایجان غربی برای اداره و به انجام رسانیدن راه ارومیه اعزام شد... کلانتری سپس از سوی شورای انقلاب به سمت وزیر راه و ترابری منصوب شد و پس از تشکیل دولت شهید رجایی تا هنگام شهادت همچنان در این سمت به انجام وظیفه و خدمت به مردم ادامه داد...

شهید کلانتری در طول مدت وزارت خدمات شایانی در جهت گسترش راه سازی و پل سازی کرد و بیشترین هم خود را در جهت گسترش راه های روستایی به کاربرد در این مدت صدها روستا برای نخستین بار به شهرها و روستاهای همجوار خود پیوند یافت و صدها کیلومتر راه خطرناک کوهستانی تعریض شد. هنگامیکه کلانتری اعلام کرد دوازده هزار کیلومتر راه روستایی امسال ساخته می شود شاید هیچ کس باور نمی کرد که ظرف شش ماه می توان به چنین کار بزرگ و طاقت فرسایی که تازه خود بخشی از فعالیت های عمرانی است دست یافت. از دیگر کارهای شهید کلانتری به اتمام رساندن اتوبان قم-تهران بود و همچنین در زمینه راههای دریایی یکی از طرحهای عمده که در زمان آن شهید مورد اجرا قرار گرفت احداث یک راه سیصد کیلومتری بود که با عبور از دریاچه ارومیه آذربایجان شرقی و غربی را به هم پیوند می داد. سرانجام این شهید سخت کوش در فاجعه ۷ تیر ۱۳۶۰ به دست منافقان خلق به درجه شهادت نائل گشت...

برشی از زندگی شهید مهندس موسی کلانتری، وزیر راه شهید رجایی - منبع: کتاب نوآوری های شهید، ناصر کاوه



شهید مطهری، شهید قندی را یکی از بهترین شاگردانش می‌دانست و امید داشت که قندی در زمینه فلسفه یکی از ستارگان جهان اسلام باشد و برای همین گفت: «قندی امید من است». میل و عطش قندی به فراگیری معارف اهل بیت به حدی بود که حتی در روز ۷ تیر ماه قبل از اینکه به جلسه حزب برود، در کلاس فقه شرکت کرده بود... بعد از اتمام دوره کارشناسی به سفارش اساتیدش برای ادامه تحصیل راهی آمریکا شد و در رشته مهندسی برق و الکترونیک در دانشگاه کالیفرنیا مشغول به تحصیل شد. در این ایام بود که با شهید چمران آشنا شد، آنجا نیز انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا را با کمک سایر دوستانش را پایه‌گذاری کرد و در نهایت در سال ۱۳۵۰ دکترای خود را در رشته مهندسی برق و الکترونیک دریافت کرد. پس از بازگشت به ایران عضو هیأت علمی دانشگاه شد و در دانشکده فنی دانشگاه تهران و دانشکده مخابرات و... مشغول به تدریس شد... پس از پیروزی انقلاب، با توجه به شناختی که شهید مطهری و شهید بهشتی نسبت به آقا محمود قندی داشتند، از طرف شورای انقلاب به وزارت پست و تلگراف و تلفن منصوب شد... قندی همچنین در حزب جمهوری اسلامی فعالیت داشت. در کابینه شهید رجایی و شهید باهنر نیز عهده‌دار سمت وزارت پست و تلگراف و تلفن بود. وقتی دوست و رفیقش شهید چمران در ۳۱ خرداد ۱۳۶۰ به شهادت رسید، آقا محمود ۷ روز بعد در ۷ تیر در انفجار حزب جمهوری با شهادت، به دوستش شهید چمران پیوست...

برشی از زندگی وزیر پست و تلگراف و تلفن، شهید محمود قندی - منبع: کتاب عشق شهدا به شهادت، ناصر کاوه



شهید
حسن عباسپور
وزیر شهید وزارت نیرو

...مسئولیت وزارت نیرو در آبان ۱۳۵۸ به عهده من گذاشته شد، در آن زمان تقریباً مدیریت داخلی این سازمان از هم پاشیده بود و در بسیاری از مناطق مدیران حتی جرات پیدا کرده بودند که در محل مسئولیت شان تحت عنوان های گوناگون در جهت منافع شخصی خود بهره برداری هایی بکنند. پاک سازی هم اصولاً صورت نگرفته بود...

حدود نه ماه از انقلاب می گذشت و کارمندان وزارت نیرو، چهره های فاسد قبل را همچنان در کنارشان و حتی در پست های بالا می دیدند و یأس عجیبی بر روحیه آنان حکم فرما شده بود... بلافاصله در سپردن مدیریت ها به افراد مسلمان و متعهد به انقلاب که در بین خود کارمندان این وزارتخانه بودند، اقدام کردیم و خود این افراد موجد بسیاری از نظم ها و پیشرفت های مدیریت شدند. در این مدت با تحقیق و برنامه ریزی و دقت بسیار زیاد و نظر عادلانه، افراد خاطی و مفسد طرد شدند و یا در جایی قرار گرفتند که شایسته آنجا بودند. این امور کمک کرد که امید در کارکنان پیدا و استعدادها شکوفا شوند...

برق رسانی روستاها در همین مدت کوتاه به پنج هزار روستا رسید، این خود معیاری است تا میزان و نحوه فعالیت همکاران مشخص شود. همچنان در مسئله آب رسانی هم پروژه های فراوانی را که در دست شرکت های خارجی و شرکت های فراری نیمه کاره بود به دست افراد ایرانی سپردیم و کارهایی که توسط کارشناسان خارجی انجام می شدند به دست مسلمانان متعهد صورت گرفتند...

برشی از زندگی وزیر نیرو، شهید حسن عباسپور از زبان خود شهید. منبع: کتاب شجاعت امام و شهدا، ناصر کاوه



شهید حمید باکری جانشین لشکر عاشورا

حمید به علت شهادت برادر بزرگش علی که به دست رژیم شاهنشاهی انجام شده بود با مسائل سیاسی و فساد دستگاه آشنا شد. بعد از پایان دوران خدمت سربازی در شهر تبریز با برادرش مهدی فعالیت مؤثر خود را علیه رژیم آغاز کرد و خودسازی و تزکیه نفس شهید نیز بیشتر از این دوران به بعد بوده است... حمید در سال ۱۳۵۵ ظاهراً به عنوان تحصیل به خارج از کشور سفر می‌کند، ابتدا به ترکیه و از ترکیه جهت گذراندن دوره چریکی عازم سوریه می‌شود و بعد به آلمان رفته و در دانشگاه اسم‌نویسی کرده و فقط یک هفته در کلاس درس حاضر می‌شود و با هجرت امام خمینی عازم پاریس می‌شود و از آنجا هم جهت آوردن اسلحه به سوریه می‌رود... در عملیات خیبر با اولین گروه پیش‌تاز که قبل از شروع عملیات بایستی مخفیانه در عمق دشمن پیاده می‌شدند و مراکز حساس نظامی را به تصرف درمی‌آوردند و کنترل منطقه را در دست می‌داشتند عازم گردید و چهارشنبه ۳ اسفند ۱۳۶۲ شروع عملیات خیبر بود که با بی‌سیم خبر تصرف پل مجنون در عمق ۶۰ کیلومتری عراق را اطلاع داد. پلی که با تصرف کردن آن دشمن قادر نشد نیروهای موجود در جزایر را فراری دهد و یا نیروی کمکی برای بفرستد... در عملیات خیبر به مهدی باکری خبر داده شد؛ برادرت حمید شهید شده است و می‌خواهیم پیکرش را برگردانیم. ولی مهدی اجازه نداد و از پشت بی‌سیم این جمله تاریخی را به زبان آورد:

«همه آن‌ها برادرای من هستند، اگر توانستید همه را برگردانید، حمید را هم بیاورید».

برشی از زندگی سردار شهید، حمید باکری - منبع: کتاب شجاعت امام و شهدا، ناصر کاوه



شهید

محمد باقر مشهدی عبادی

حسین واروارد جنگ شدیم و حسین وار به شهادت رسیدیم

با آغاز عملیات خیبر، محمد باقر سوار بالگرد شد تا به همراه نیروهای تحت امر به منطقه عملیاتی برود. بعد از برخاستن آن را فرود آورد و به یکی از رزمندگان که در مقر مانده بود، گفت: به برادرم حاج حسن بگوئید زمانی با اتومبیل لشکر، تصادف کرده بودم، برود و مخارج آن ماشین تصادفی را با لشکر تسویه نماید و سپس دست در جیبش کرد و مشتی اسکناس درآورد و بالگرد بلند نشده پرتاب کرد بیرون و فریاد زد: از مال دنیا همین سی تومان را دارم و سبکبال و سبکبار رفت...

عبادی فرمانده یکی از گردان‌های باکری در لشکر عاشورا بود که مأموریتی سخت برایش پیش‌بینی شده بود. مشهدی قبل از عملیات با یارانش اتمام حجت کرد: هر کس هر نگرانی دارد و دل نبریده، بی‌هیچ مانع و خجالتی بازگردد، من به صراحت می‌گویم که مأموریت ما، مأموریت شهادت است. ما تا آخرین نفس خواهیم ماند. در طلایه، جنگ سختی کرد و در غربتی سهمگین همراه با ۳۰ گردان دیگر محاصره شدند. تا آخرین نفس جنگید و زیر بار اسارت نرفت. آخرین پیامش به مهدی باکری در بی سیم این بود که همان‌طور که قول دادیم حسین وار جنگیدیم. پس از آن با اصابت آرپی‌جی به سمت راست بدنش به شهادت رسید. پیکر متلاشی شده باقر همراه هم‌زمانش در منطقه باقی ماند. گویی خداوند خواسته او را در وصیتنامه‌اش پذیرفته بود که: **خوش دارم وقتی که شهید شدم جسد من را پیدا نکنند تا دیگر یک وجب از خاک این دنیا را اشغال نکنم...**

برشی از زندگی سردار شهید، محمد باقر مشهدی عبادی - منبع: کتاب شهدا و بیت المال، ناصر کاوه



شکیرہ حاج حسین خراز

اسیر عراقی همینطور حسین را نگاه می کرد. معلوم بود باورش نشده حسین فرمانده تیپ است. من هم اول که آمده بودم ، باورم نشده بود. حسین آمد ، نشست روبرویش و گفت : «آزادت می کنم بری» به من گفت : «بهش بگو» گفتم : «چی رو بگم؟ همین طوری ولش می کنید بره؟» آرام نگاهم می کرد. دوباره گفت : «بهش بگو» ترجمه کردم. باز هم معلوم بود باورش نشده. حسین گفت : «بگو بره خرمشهر به دوستاش بگه راه فراری نیست. باید تسلیم بشن. بگه کاری باهاشون نداریم. اذیتشون نمی کنیم» خودش بلند شد ، دستان او را باز کرد. افسر عراقی بعد از چند روز برگشت. پشت سرش هزار هزار عراقی با زیر پیراهن های سفید ! تسلیم شدن.

برگرفته از کتاب « یارندگان »

کتابخانه محمد صالح



شهید

حسین خرازی

فرمانده محبوب لشکر ۱۴ امام حسین (ع)

دائیش تلفن کرد و گفت: حاج حسین تیکه پاره رو تخت بیمارستان افتاده، شما همین طور نشستین؟... گفتم: نه خودش تلفن کرده و گفته دستش یه خراش کوچکی برداشته و پانسمان می کنه میاد خونه. گفته شما نمی خواد بیاین. خیلی هم سرحال بود. گفت: چی رو پانسمان می کنه؟ دست حسین قطع شده؟ شب رفتیم بیمارستان. به دستش نگاه کردم و گفتم: "خراش کوچیک". خندید و گفت: دستم قطع شده سرم که قطع نشده...

دو تا دور نشسته بودیم. نقشه آن وسط پهن بود. حسین گفت: تا یادم نرفته اینو بگم اون جا که رفته بودیم برای مانور، یه تیکه زمین بود. گندم کاشته بودن. یه مقدار از گندم ها از بین رفته. بگید بچه ها ببینن چه قدر از بین رفته، پولشو به صاحبش بدین... بعد خواندن عقد، امام خمینی یک پول مختصری به شان داد، تا با هم بروند مشهد، ماه عسل... حاج حسین خرازی، فرمانده لشکر ۱۴ امام حسین (ع)، پول را پس داده بود به حاج احمد آقا؟ حسین خرازی گفته بود: جنگ تموم بشه، زیارت هم میریم. با خانمش دوتایی رفتند اهواز...

در لشکر امام حسین (ع) اصفهان، چند نوع غذا داشتیم. غذای عقبه، غذای منطقه ی عملیاتی، غذای خط مقدم!؟ هر چی به خط مقدم نزدیکتر می شد، غذا بهتر بود. دستور حاج حسین خرازی فرمانده لشکر بود، بهترین غذا برای بچه های خط مقدم است...

برشی از زندگی سردار سرلشکر، شهید حسین خرازی - منبع: کتاب مکارم اخلاقی شهدا، ناصر کاوه



شهیدان توسلی و بخشی

فرمانده و جانشین، لشکر فاطمیون افغانستان

هسته اولیه تیپ فاطمیون با ۲۵ نفر شکل گرفت و اوایل با کتائب سیدالشهدا عراق و دیگر گروه‌ها کار می‌کردند و به عنوان دسته کوچکی در کنار آن‌ها قرار می‌گرفتند. علت نامگذاری این تیپ به نام «فاطمیون» به این دلیل بود که این تیپ در ایام شهادت حضرت زهرا (س) شکل گرفت. همچنین بچه‌ها می‌گفتند چون حضرت زهرا (س) غریب بودند و در غربت شهید شدند و ما هم در سوریه غریب هستیم، نام فاطمیون برانده است و در مدت کمی به دلیل تعداد زیاد نیروها، مدتی بعد تیپ به لشکر تبدیل شدند. علیرضا توسلی معروف به ابوحامد فرمانده تیپ فاطمیون و معاونش رضا بخشی معروف به فاتح در درگیری های تل عنتر در سوریه با هم شهید شدند...

همرزم شهیدان اینگونه بیان می‌کنند که، از تل عنتر ۳ موشک شلیک شد و هدف هم تل قرین بود. تا قدم رو برداشتم که ادامه بدم، خش خش مخابره آمد یکی داد زد حاجی رو زدن، ابو حامد رو زدن. ابو حامد و هم فاتح، تو دید آخر دیدم که کنار هم و پشت به پشت نشستند. برگشتم بالا نمی‌دونم چطوری رفتم بالا. داعش دید داشت روی منطقه؟ اما مگه می‌شد نرفت، ابوحامد اونجا بود، فاتح اونجا بود. رسیدم به سنگر دود بود و خاک، ابو حامد رو دیدیم اما کوتاه‌تر از همیشه، ابو حامد بالاتر از شانه چیزی نداشت.... فاتح هم اونطرف تر افتاده بود؟ رفتن هر دوتاشون، فرمانده و معاون لشکر دوست داشتنی فاطمیون با هم رفتن با هم پرواز کردن در یک روز و یک ساعت و....

روایتی از همرزم شهیدان توسلی و بخشی - منبع: کتاب استکبار ستیزی و مبارزه شهدا، ناصر کاوه



شهید
اسدالله پازوکی

از سفر حج گذشت تا به لقاءالله برسد

پس از پیروزی انقلاب به عضویت سپاه درآمد و حفاظت از بیت امام خمینی را بر عهده گرفت. امام هر روز در یک ساعت مقرر در حیاط قدم می‌زد. اسدالله نیز هر روز به نظاره مولای خویش می‌نشست. چنان محو تماشای او می‌شد که حتی پلک نمی‌زد. امام با مهربانی به او نگرینست و به طرفش رفت. قلب اسدالله در سینه به تندی می‌تپید. ناگهان امام را مقابل خویش دید. دستان امام را بوسید. اشک در چشمانش حلقه زد. بی‌اختیار تسبیح را از جیب درآورد تا با تماس بادستان امام آن را متبرک بسازد. امام بوسه بر پیشانی او زد و تسبیح را متبرک ساخت و دوباره به راه افتادند. پازوکی مات و میهوت به امام می‌نگرینست و... غائله کردستان اسدالله را به جبهه‌های غرب کشاند؛ و مدتی در سنج خدمت نمود. اما بار دیگر به لشکر محمد رسول الله (ص) پیوست...

پازوکی سال ۱۳۶۱ به عنوان فرمانده گردان صف در عملیات والفجر یک بر اثر انفجار گلوله توپ، دستش را از بالای آرنج قطع کردند... بواسطه رشادت و توان مدیریتی بالا، به درخواست فرمانده لشکر محمد رسول الله (ص) دوباره به لشکر بازگشت و فرماندهی گردان حمزه را در عملیات خیبر بر عهده گرفت. در سال ۱۳۶۳، از طرف سپاه پیشنهاد شد به زیارت خانه خدا برود؛ اما بدلیل همزمانی عملیات با مراسم حج، شرکت در عملیات را بر سفر حج ترجیح داد و سرانجام در عملیات والفجر ۸ با سمت فرماندهی محور عملیات در فاو به شهادت رسید. برادرش بهروز هم در عملیات مرصاد در سال ۱۳۶۷ شهید شد...

برشی از زندگی سردار شهید، اسدالله پازوکی - منبع: کتاب ایثارگری شهدا، ناصر کاوه



شهید

عبدالرسول زرین

تک تیراندازی که به اندازه یک لشکر، کارایی داشت

عبدالرسول زرین معروف به گردان تک نفره، به گواه دوستان و همزمان بیش از ۳۰۰۰ هزار شلیک موفق داشت که در ۷۰۰ شلیک آن فرماندهان و نیروهای تأثیرگذار بعثی را کشته بود. به عبارتی دیگه شهید زرین ۷۰۰ فرمانده و یا نیروی موثر بعثی را به درک واصل کرده بود... عبدالرسول در عملیات رمضان در مدت ۳ ساعت، ۷۰ تیربارچی و نیروهای عراقی را مورد اصابت قرار داد. در عملیات والفجر ۴ هم به تنهایی ۴۰ نفر از نیروهای دشمن را که می‌خواستند از پشت ارتفاعات کانی‌مانگاه، نیروهای خودی را قیچی کنند به درک واصل کرد. حتی به گفته شهید خرازی زرین توانست عملیات مرحله سوم والفجر ۴ را هم به پیروزی برساند... صدام بیش از ۲۰ نفر تک تیرانداز ماهر بین المللی را برای شکارش به جنگش فرستاد که بعضی از آنها، از اروپا، آمریکا و حتی از شوروی آن زمان به خدمت گرفته شده بودند. که بعضی از آنها به دست این شیرمرد لر از پای درآمده بودند...

عبدالرسول زرین، بنیانگذار گردان تک تیراندازی لشکر امام حسین بود. زرین گاهی فرمانده بود و بیشتر وقت‌ها، تک تیرانداز بود. تک تیرانداز سرشناس، بارها آتش دشمن را در ارتفاعات صعب العبور فقط با یکبار فشار دادن ماشه اسلحه اش یعنی تفنگ "مگ" خاموش میکرد. حسین خرازی به او لقب «گردان تک نفره» و عراقی‌ها به زرین لقب «شکارچی خمینی» داده بودند.. عبدالرسول زرین سرانجام در اسفند ۱۳۶۲ در عملیات خیر به شهادت رسید..

برشی از زندگی سردار شهید، عبدالرسول زرین - منبع: کتاب نوآوری های شهدا، ناصر کاوه



شهید

اسماعیل اسدی

خواستگاری با مزه اسماعیل؟!

ماجرای خواستگاری رفتن اسماعیل یکی از شیرین ترین خاطراتی است که خودش برای همزمانش با خنده تعریف می کرد. اسماعیل برای تاکسی ثبت نام کرده بودم و به بقال و تمام بچه های محل سپرده بود که اگر از طرف تاکسی رانی برای تحقیقات آمدند، همگی با هم بگن این بدبخت و فلک زده است و چیزی برای خوردن هم ندارد؟! همزمان با ثبت نام تاکسی، مادر اسماعیل برایش میروود خواستگاری! خانواده محترم دختر خانم شرط می کنند و میگن ما باید یک تحقیقات محلی انجام بدهیم. مادر اسماعیل قبول می کنه ولی یادش می رود که به اسماعیل بگه!؟

خانواده عروس هم بعد یه مدت کمی آمدند تحقیقات محلی... بچه های اسماعیل هم اشتباهی خیال کردن از تاکسی رانی آمده اند تحقیقات... هر کدام شان یه حرفی زده بودند. یکی گفته بود بابا این آنقدر بدبخت است که خرجش را هم ما میدیم! آن یکی گفته بود پول اتوبوس و ماشینش را ما میدیم. از همه بدتر بقال محل گفته بود که، این بدبخت جای خواب نداره و شبها هم میاید مغازه مامی خوابه! خلاصه سرت رادرد نیارم، خواستگاری به هم خورد... بعد مدتی وقتی هم که تاکسی رانی برای تحقیقات آمدند، بچه های محل برای اینکه قضیه خواستگاری را درست کنند، آنقدر از وضع مالی اسماعیل اسدی خوب تعریف کردند که به اسماعیل، تاکسی هم ندادند. از اینجامانده و از آنجا رانده شده بود. اسماعیل رفیق شهید ما سرانجام نه زن گرفت و نه تاکسی بهش دادند...

برشی از زندگی بسیجی شهید، اسماعیل اسدی - منبع: کتاب گلخندهای آسمانی، ناصر کاوه



شهید
علی لندی

از شهید حسین فهیده تا شهید علی لندی

نه لباس مردآهنی رو داشتن و نه قدرت سوپرمن رو... نه مرد عنکبوتی بودند و نه هیکل هالک را داشتن و... فهیمدها و علی لندی ها رو قدرت ایمان و اراده قهرمان کرد. پطروس فداکار فقط انگشتش بی حس شد، دهقان فداکار فقط پیرهنش سوخت و هر کدوم به اسطوره فداکاری تبدیل شدن. اما علی لندی داستان ما، هم کل بدنش بی حس شد و هم کل بدنش سوخت. داستان شهید علی لندی باید سالیان سال به عنوان اسطوره فداکاری به نسل های فعلی و بعدی معرفی بشه... عصر روز پنجشنبه ۱۸ شهریور ۱۴۰۰ حدود ۴۰ سال بعد از شهادت فهیمده، اسطوره شهدای نوجوان، به علت آتش سوزی و انفجار گاز در یک خانه از محله های شهر ایزده در استان خوزستان صدای درخواست کمک در آن محله به گوش نوجوان ۱۵ ساله ای به نام علی لندی رسید. این نوجوان جوان بی درنگ به سمت این صدا که مربوط به خانم میانسالی بود، شتافت و توانست دو زن سالخورده (که مادر و خواهر شهید بودند) را از میان آتش نجات دهد... سپس برای دور کردن پیک نیک مشتعل و پرتاب آن از محدوده ی خطر نیز اقدام کرد که متأسفانه، خودش نیز دچار حریق و سانحه سوختگی می شود و در نهایت به شهادت می رسد... رهبر معظم انقلاب اسلامی با درخواست رئیس بنیاد شهید و امور ایثارگران مبنی بر حکم شهید تلقی شدن علی لندی نوجوان فداکار ایزده ای موافقت کردند و علی لندی مدال سرخ شهادت را برگردن آویخت...

برشی از زندگی قهرمان ایران زمین، شهید علی لندی - منبع: کتاب شجاعت امام و شهدا، ناصر کاوه



زجاجی، به مسئله بیت المال خیلی اهمیت میداد. موتور ماشینم سوخته بود. یک پیکان نمره شخصی از سپاه در خانه گذاشته بود. گفتم: سوئیچ را بده بروم برای ماشین وسیله بخرم. گفت: داداش، مال بیت المال است. گفتم: پول بنزین را میدهم. جواب داد: لاستیک را چه میکنی؟ موتور را چه کار میکنی؟ این مال خدمت به مردم است نه اینکه شما کار شخصی انجام بدهی. حتی خودش که می خواست به سپاه برود با موتور گازی میرفت... در عملیات رمضان نیمه شب مشاهده کردم اکبر مشغول مناجات و نماز شب است. با صدای بلند گریه می کرد. وقتی متوجه شد من او را می بینم از سنگر بیرون آمد. من ایشان را دنبال کردم تا ببینم چه می کند؟!

از سنگر بیرون آمدم و در تاریکی دنبال اکبر می گشتم. بالاخره اکبر را داخل بیل لودری یافتیم که اتفاقاً بیل لودر به طرف قبله بود. در حال اقامه نماز و دعا بود. آن چنان ناله و ضجه می کرد که گویی شخص عزیزی را از دست داده و در ماتم او گریه می کند. این حالت کلی اکبر در نیمه شب ها بود. ولی برخوردهای او در روز به گونه ای بود که کسی متوجه برنامه مناجاتش در شب نشود. اصلاً اهل تظاهر نبود...

سرانجام اکبر زجاجی با سمت قائم مقام لشکر محمد رسول الله (ص) در عملیات خیبر به شهادت رسید و در جوار قبر برادرش جعفر زجاجی که در عملیات والفجر مقدماتی به شهادت رسیده بود در گلزار شهدای دارالسلام کاشان به خاک سپرده شد...

برشی از زندگی سردار شهید، اکبر زجاجی - منبع: کتاب نمازهای اول وقت و نماز شب شهدا، ناصر کاوه



شهید
هاشم کلهر

شهیدی که چهار قبر دارد؟!

شهید هاشم کلهر چندین بار در جبهه ها مجروح شد. در عملیات رمضان به دنبال برخورد خمپاره از ناحیه پای راست مجروح شد... در عملیات مسلم بن عقیل نیز ترکش به ناحیه گردنش خورد... در عملیات والفجر مقدماتی بر اثر اصابت گلوله از ناحیه سر مجروح شد... بعد از گذشت ساعاتی برای بار دیگر با اصابت گلوله به صورتش به سختی مجروح شد، بطوریکه ۱۴ عدد از دندان هایش از بین رفت و بخشی از زبان، فک و لثه هایش را نیز از دست داد. زمانی که برای پاکسازی به منطقه دالاهو رفت، بدنال انفجار نارنجک در دستش، از ناحیه مچ آسیب دید همچنین سه انگشت از دست دیگر قطع شدند و تنها دو انگشت وسطش باقی ماندند. در بمباران گردان مقداد لشکر محمد رسول الله در عملیات خیبر در اسفند در سال ۱۳۶۲ و در منطقه عملیاتی جفیر، تعداد زیادی به شهادت رسیدن که بیشترین آسیب جسمی به شهیدان ابراهیم حسامی حسین محمدی و هاشم کلهر رسید. یکی از شهدای دیگر به نام رضا هاشمی می باشد که با یک ترکش به پهلو به شهادت رسید... **البته شهید کلهر تعداد ۱۴ دندانش در فک زیر رمل رفت، دست راستش و سه انگشت چپش در جوانرود در پادگان حضرت رسول دفن شد، قسمتی از بدنش باتفاق شهید ابراهیم حسامی و حسین محمدی در جفیر باقی ماند و توسط بچه ها دفن شد و سرانجام نیمی از کمر و پاهایش در بهشت زهرا آرام گرفت...**

در واقع "شهید هاشم کلهر" از غرب تا جنوب و بهشت زهرا تهران در چهار منطقه، قبر دارد...

برشی از زندگی سردار شهید، هاشم کلهر - منبع: کتاب ایثارگری شهید، ناصر کاوه



شهید

محمد علی صفا

رکوردار انهدام تانک در دنیا

صفا برای ادامه دوره‌های تخصصی کماندویی در پایگاه کماندویی «رویال مارین» انگلستان انتخاب شد؛ زیرا در رشته‌های مختلف ورزشی از جمله کاراته و کونگ فو تخصص خاصی داشت... صفا یک سال دوره کماندویی را در انگلستان گذراند و توانست علاوه بر دوره‌های تخصصی تارزان کورس، پریدن از ارتفاع‌های بلند آبشار و کوه و دوره‌های رزمی، مدرک تخصصی S.P.S شکار تانک را از آن پایگاه دریافت کند... صفا سپس به آمریکا فرستاده شد و توانست در پایگاه جان. اف. کیندی پس از طی مراحل آموزشی سخت و طاقت فرسا مدرک تخصصی انهدام ناوهای جنگی را دریافت کند. **صفا در هنگام درگیری با نیروهای ضد انقلاب در کردستان، قبل از شروع جنگ از راه دور مورد هدف تیراندازی قرار گرفت و از ناحیه شکم به شدت مجروح شد. پس از مجروح شدنش او را به بیمارستان انتقال دادند و پس از ۳ بار عمل جراحی توسط پزشکان آلمانی قسمتی از روده‌های صفا قطع و برداشته شد. محمد علی صفا در جریان جنگ با عراق به تنهایی در یک هفته ۱۶۴ تانک را مورد هدف قرار داد و حتی در روز شهادتش ۳۴ تانک را منهدم کرد بطوریکه حتی خود عراقی‌ها هم در حیرت بودند و صدای صدام نیز درآمد و خرمشهر را گورستان تانک‌های خود نامید. درگیری صفا با ارتش بعث عراق تا ۴۴ آبان ماه ۱۳۵۹ ادامه داشت؛ تا اینکه بر اثر انفجار یک خمپاره و اصابت ترکش به سر، پا و پهلوی محمد علی؛ به شهادت رسید.. پایگاه کماندویی رویال مارین انگلستان تندیسی از این قهرمان در این پایگاه ساخته است.**

برشی از زندگی امیر سرلشگر، شهید محمد علی صفا - منبع: کتاب شجاعت امام و شهدا، ناصر کاوه



شهید

ابراهیم همت

فرمانده دوست داشتنی، لشکر ۲۷ محمد رسول الله (ص)

یک بار که آمده بود «شهرضا» گفتم: مادر بیا این جا یک خانه برایت بخریم و همین جا زندگیات را سر و سامان بده! گفتم: حرف این چیزها را زن مادر، دنیا هیچ ارزشی ندارد! گفتم: آخر این کار درستی است که دائم زن و بچه‌ات را از این طرف به آن طرف می‌کشی؟ گفتم: مادر جان! شما غصه مرا نخور. خانه من عقب ماشینم است. پرسیدم: یعنی چه خانه‌ات عقب ماشینت است؟ گفتم: جدی می‌گم؛ اگر باور نمی‌کنی بیا ببین! همراهش رفتم. در عقب ماشین را باز کرد. وسایل مختصری را توی صندوق عقب ماشین چیده بود: سه تا کاسه، سه تابشقاب، سه تا قاشق، یک سفره پلاستیکی کوچک، دو قوطی شیر خشک برای بچه و یک سری خرده ریز دیگر. گفتم: این هم خانه. می‌بینی که خیلی هم راحت است. گفتم: آخه مادر این طوری که نمی‌شود. گفتم:

«دنیا را گذاشته‌ام برای دنیا دارها، خانه هم باشد برای خانه دارها!!»

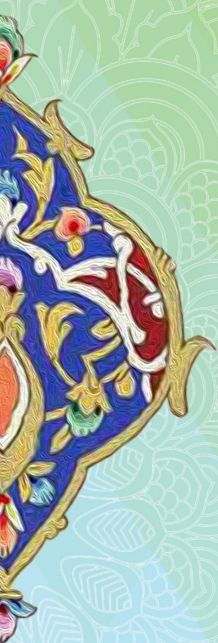
...نشسته بود گوشه اتاق و ساکت بود. من هم ساکت بودم. تنها صدایی که گاهی توی اتاق می‌پیچید، صدای به هم خوردن اسباب بازی‌های مهدی بود. داشت بازی‌اش را می‌کرد و ذوق می‌کرد. مهدی یک دفعه بلند شد و رفت طرف ابراهیم. حاجی صورتش را از مهدی برگرداند و نگاهش را دوخت به دیوار کناریش. آمدم بگویم: «چرا با بچه این جوری می‌کنی!!»، دیدم چشم‌هاش تراست و لب‌هاش می‌لرزد. دل من هم لرزید. حس کردم این بار آمده که دیگر دل بکند و برود...

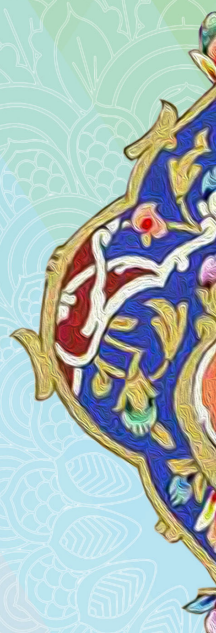
روایتی از همسر و مادر سردار سرلشکر، شهید ابراهیم همت - منبع: کتاب همت خورشید خیر، ناصر کاوه

گاهی اوقات که صحبت از زندگی و ازدواج می شد،
میگفت: یکی را می خواهم که تا قدس هم بتواند دنبالم
بیاید. می خندیدم و می گفتم: پس همسر نمی خواهی
همسفر می خواهی! می گفت: «نه همسر، نه همسفر؛
همسنگر می خواهم!» بعد ها می آمد می گفت: «الان
دوست ندارم شهید شوم.» می گفتم: چرا؟ می گفت:
«می خواهم آنقدر درد بکشم، آنقدر زجر بکشم تا تمام
گناهانم پاک شود. بعد هم اگر خدا خواست، بروم.»

به نقل از کتاب «به مجنون گفتم زنده بمان»

صفحه ۲۵۵







شهید
محمد جنتی (حاج حیدر)
فرمانده شهید زینیون پاکستان

محمد تسلط خیلی زیادی به زبان عربی داشت. با رزمندگان پاکستانی و سوری هم کار می‌کرد... در اکثر آزادسازی‌های سوریه و عراق شرکت داشت و فرماندهی می‌کرد. تخصصش علوم نظامی بود و بعنوان مستشار نظامی به همه گروه‌های عراقی، پاکستانی، سوری، افغانستانی و لبنانی آموزش می‌داد... منطقه ادلب را دوست داشت و می‌گفت: «کی می‌شود آزادسازی ادلب را طراحی کنم؟» **به حاج حیدر قبل از شهادت در سپاه لقب «حاج قاسم کوچک» هم داده بودند. فرمانده پشت‌میز نشینی نبود. یکی از شرایطش برای قبولی فرماندهی زینیون پاکستانی، این بود که هر موقع بخواهد با بچه‌ها جلو در خط باشد و حاج حیدر سرانجام در ماجرای آزادسازی شمال حما به شهادت رسید...**

منطقه‌ای در تل ترابی دست گروهک تحریر الشام بود که برای شناسایی منطقه رفته بودند که بچه‌ها را برای عملیات ببرند که در کمین النصره افتاد. شهید مراد عباسی و شهید کربلا نیز با جنتی به شهادت رسیدند. شهید کربلا جانشین حاج حیدر در زینیون بود، وقتی می‌بیند حاج حیدر در روز عملیات زخمی شده، می‌رود تا به تنهایی فرمانده زخمی‌اش را به عقب بیاورد که بالای سر حاج حیدر شهید می‌شود. قبل از عملیات وقتی می‌خواستند طرح را برای آزادسازی منطقه به جنتی توضیح بدهند، به اتاقش می‌روند. هوا خیلی گرم بود، بچه‌ها می‌گویند حاج حیدر چرا کولر گازی‌ات را روشن نمی‌کنی؟ می‌گوید: بچه‌ها لب خط توی گرما می‌جنگند و در مرام من نیست که من زیر کولر باشم...

برشی از زندگی سردار شهید، محمد جنتی - منبع: کتاب استکبارستیزی و مبارزه شهدا، ناصر کاوه



مفقودالاثـر

سید موسی صدر

امام موسی صدر، لبنان را زنده و پویا کرد

وقتی آیت الله شرف الدین در لبنان درگذشت، مردم لبنان از سید موسی دعوت کردند تا به لبنان رفته و رهبری شیعیان آنجا را برعهده گیرد... با اوج گیری انقلاب اسلامی مردم ایران، صدر طی مقاله‌ای در شهریور ماه ۱۳۵۷ که در روزنامه لوموند پاریس به چاپ رسید، انقلاب اسلامی را ادامه حرکت انبیاء دانست و امام خمینی را یگانه رهبر بزرگ انقلاب به جهانیان معرفی کرد... موسی صدر، حل مسأله فلسطین را مهمترین مسئله می‌دانست و می‌گفت: «تلاش برای آزادی فلسطین، تلاش برای آزادی مقدسات اسلامی و مسیحی و تلاش برای آزادی انسان است. همچنین تلاشی است برای جلوگیری از آلوده شدن نام خداوند روی زمین؛ زیرا صهیونیسم با رفتارهای خود، نام خداوند را آلوده می‌سازد». بدنبال آن با صدور فتوایی، هرگونه معامله با اسرائیل را تحریم کرد. موسی صدر مجلس اعلای شیعیان، حرکه المحرومین، سازمان نظامی امل و... را در لبنان ایجاد کرد که با استقبال عموم اهالی جنوب واقع شد... شهیدان راعب حرب، سیدعباس موسوی، سید حسن نصرالله و سید هاشم صفی الدین، که از رهبران حزب الله می‌باشند، جملگی از شیفتگان و مریدان امام موسی صدر بودند... بعد از ورود امام موسی صدر به دعوت قذافی در ۱۹ رمضان ۱۳۹۸ ه.ق از الجزایر به لیبی، برگشتی برای موسی صدر، ذکر نشده است. قرائن اول حکایت از آن دارند که امام موسی صدر همچنان زنده است و در حبس هست و قرائن دوم حکایت از شهید شدنش دارد...

برشی از زندگی شهید امام موسی صدر، رهبر شیعیان لبنان - منبع: کتاب استکبارستیزی و مبارزه شهدا، ناصر کاوه

اسرائیل



مسئله فلسطین مسئله‌ای برحق است و خطر
لبنان را و هر انسانی را تهدید می‌کند. اسرائیل
بایستد، خیر مطلق است. ما از آنان دفاع می‌کنیم
در کنار حق بایستیم.

امام موسی صدر / کتاب سفر شهادت / سخنرانی از درجهٔ عاشورا





ییل شرِ مطلق است!

اسرائیل تنها فلسطین را تهدید نمی‌کند، بلکه
شر مطلق است و، از این رو، هرکس در برابر آن
ایستد و هرگز از آنان چیزی نمی‌خواهیم، جز اینکه



شهید احمد سوداگر امام خمینی: خدا شما را تأیید کند

...در ابتدای سال ۱۳۶۵ با تشکیل قرارگاه قدس به مسئولیت اطلاعات قرارگاه قدس منصوب شد و بعد از جنگ مسئولیت‌هایی همچون جانشینی فرماندهی لشکر ۷ ولی عصر (عج)، فرماندهی لشکر ۸ نجف و لشکرهای ۲۵ کربلای مازندران، ۲۷ حضرت رسول (ص) و مسئولیت اطلاعات نیروی زمینی سپاه را بر عهده داشت و در سال ۱۳۸۴ پژوهشگاه علوم و معارف دفاع مقدس را تأسیس و از خدمات ماندگارش به تصویب رساندن تدریس علوم ۸ سال دفاع مقدس در دانشگاه‌های کشور بود...

شهید سوداگر در عملیات پیروزمندانه فتح المبین، که یکی از بزرگترین عملیات‌های دوران دفاع مقدس بشمار می‌آید، شناسایی‌های متعدد، دقیق، تخصصی و گزارشات کامل سوداگر و هم‌زمانش در واحد اطلاعات، منجر به دستیابی سریع رزمندگان به سایتهای ۴ و ۵ که از نقاط بسیار مهم منطقه به شمار می‌آمدند، گردید. شناسایی منطقه عملیاتی والفجر ۸ در فاو، تحت مسئولیتش انجام گرفت و خودش شخصاً شرایط ارونه رود، معابر و راهکارها را بررسی و در آماده سازی منطقه، تلاش بسیار نمود...

شهید سوداگر در سال اول جنگ در خط مقدم بر اثر انفجار مین از ناحیه پا مجروح و قطع عضو شد. همچنین در عملیات والفجر ۸ دچار عارضه شیمیایی شد. سرانجام احمد سوداگر در ۲۱ بهمن ماه ۱۳۹۰ بر اثر صدمات و جراحات ناشی از جنگ و ۸۲ درصد جانبازی و ۱۲ بار مجروحیت و بیش از ۲۰ بار عمل جراحی در تهران، به درجه رفیع شهادت نائل آمد...

برشی از زندگی سرلشگر شهید، احمد سوداگر - منبع: کتاب ایثارگری شهید، ناصر کاوه



۲۱ اسفند ۱۳۶۳ برای نخستین بار و در پاسخ به حملات موشکی رژیم بعث عراق به شهرها و مناطق مسکونی که تنها چند روز پس از آغاز جنگ شروع شده بود، موشک بالستیک اسکاد از ایران به سوی عراق شلیک شد. این موشک پس از ریزش‌های رفیق دوست و وزیر وقت سپاه و هیئت ایرانی همراه با وی از جمله رحیم صفوی از کشور لیبی دریافت شد. اگرچه جمعی از اعضای توپخانه سپاه به فرماندهی حسن طهرانی مقدم، دوره آموزشی کار با موشک اسکاد را گذرانده بودند و می‌توانستند خود موشک شلیک کنند، اما قذافی دستور داده بود که تیم لیبیایی به فرماندهی ژنرال سلیمان به ایران بیایند و کار شلیک موشک‌ها را انجام بدهند. همزمان با حرکت کاروان، رزمندگان در جبهه جنوب نیز آماده اجرای عملیات بدر در منطقه هور بودند. لیبیایی‌ها دور موشک را گرفته بودند و به هیچ‌کس اجازه نزدیک شدن به آن را نمی‌دادند. حدود ساعت سه شب (۲۱ اسفند) کار گردان پرتاب تمام شد و اولین موشک بالستیک از ایران پرتاب شد و موشک به پالایشگاه کرکوک اصابت کرد، اما عراقی‌ها آن را خرابکاری اعلام کردند...

ایران در زمینه‌های مختلف موشکی از جمله تغییر سوخت مایع به جامد، بالابردن برد موشک‌ها، قابلیت هدایت موشک‌ها، ساخت سامانه‌های موشکی و پدافندی و طراحی موشک‌های فضایی اقدامات فراوانی انجام داده است که منجر به ساخت انواع موشک‌ها شده است و همین پیشرفت‌ها ایران را در میان ۵ قدرت برتر موشکی جهان قرار دارد...

پرتاب اولین موشک و پیشرفت موشکی ایران - منبع: کتاب ضربه‌های یاران شهید تهرانی مقدم، به رژیم صهیونیستی، ناصر کاوه



شهید
امنیت
قاسم سلیمانی

شهید سلیمانی: شرط شهید شدن، شهید بودن
است. اگر امروز بوی شهید از رفتار و اخلاق
کسی استشمام شد، شهادت نصیبش می شود.
تمام شهدا دارای این مشخصه هستند.





دان

اقتدار

حسن تهرانی مقدم

اقتدار مقاومت در عراق، سوریه، لبنان، فلسطین،
یمن و امنیت مردم در سراسر جغرافیای جبهه ی
مقاومت مرهون مجاهدت ها و ایثارگری های
شهیدان حسن مقدم و قاسم سلیمانی می باشد



((امام خمینی))

((بنیاد شهید از همه بنیادها افضل است، برای این که شهید از همه افراد افضل است))

امام خامنه ای: **شهادت**، یعنی وارد شدن در حریم خلوت الهی و میهمان شدن بر سر سفره ضیافت الهی؛ این خیلی با عظمت است. ۱۱/۱۰/۱۳۷۰... شهادت بدین معنا است که یک انسان برترین و محبوبترین سرمایه دنیوی خویش را **نثار آرمانی سازد** که معتقد است زنده ماندن و بارور شدن آن، به سود بشریت است. ۱۵/۰۹/۱۳۸۱... آن چیزی که ما باید به آن افتخار بکنیم این است که **رسم شهادت و سنت الهی قتل فی سبیل الله**، با نظام اسلامی زنده شد. ۲۵/۰۵/۱۳۶۸... اگر این **شهادت ها نبود**، اگر این فداکاری ها نبود، این نظام باقی نمی ماند؛ این نهال نظام، مورد تهاجم طوفانهای سخت بود. ۱۵/۰۹/۱۳۹۵... مساله **ی شهید و ایثارگری، موتور حرکت جامعه** است. ۱۶/۰۴/۱۳۸۳... گاهی رنج و زحمات زنده نگهداشتن **خون شهید**، از خود شهادت کمتر نیست. ۱۷/۰۲/۱۳۷۶... من عقیده راسخ دارم بر اینکه یکی از نیازهای اساسی کشور، زنده نگه داشتن **نام شهید** است. ۲۷/۱۱/۱۳۹۳... **جلسات بزرگداشت شهید**، ادامه ی حرکت جهادی و ادامه ی شهادت است. ۲۷/۱۱/۱۳۹۳... **فرهنگ شهادت** یعنی فرهنگ تلاشی کردن با سرمایه گذاری از خود برای اهداف بلندمدت مشترک بین همه ی مردم؛ که البته در مورد ما آن اهداف، مخصوص ملت ایران هم نیست، برای دنیای اسلام بلکه برای جهان بشریت است. ۲۷/۱۱/۱۳۹۳

تکریم و بزرگداشت شهدا از زبان امام خامنه ای - منبع: کتاب عشق شهدا به شهادت، ناصر کاوه



شهید شما از ملائکه هم بالا تر است

من به فرزندی که پدران شهید خود را هرگز ندیدند و به همسرانی که سنگینی فراق همسرو یار و غمخوار خود را تحمّل کردند، عرض میکنم: عزیزان من! با شهادت عزیزانتان، شما خسارت و ضرر نکردید. عزیزان شما اگر از دست شما رفتند، اما در خزانه گرانبهای شهادت الهی، شخصیتشان همچنان محفوظ و حاضر و ناظر است. این زندگی میگذرد و همه کس خواهد رفت؛ اما آن کسی سرافراز است و نبرد کرده است که رفتن او از این دنیا، برای مردم و دین و تاریخ و کشورش دستاوردی داشته باشد. چنین انسانی است که خدای متعال او را از ملائکه هم بالاتر دانسته است.

عزیزها
۸۸/۵/۲۵
رهبران انقلاب



از روستا به مشهد نقل مکان کردیم. دنبال کار می گشت، تا اینکه در یک سبزی فروشی مشغول به کار شد. نتوانست بیشتر از دو ماه در آنجا کار کند. میگفت با زنهای بی حجاب سر و کار دارد. سبزی فروش هم آب به سبزی ها می زند تا سنگینتر شود. آنجا را ترک کرد و در یک لبنیاتی شروع به کار کرد. اما از آنجا هم راضی نبود. می گفت جنس خوب و بد را با هم مخلوط می کند و به قیمت بالا می فروشد. از روز بعد ، بیل و کلنگ را دست گرفت و رفت زیر دست یک معمار کار کرد. به لقمه ی حلال خیلی حساس بود.

به نقل از همسر شهید
کتاب « خاکهای نرم کوشک »



شهید سید پرو





شهید

عبدالحسین برونسی

فرمانده شهید و عاشق حضرت زهرا (س)

عبدالحسین سربازیش را باید خانه جناب سرهنگ ارتش شاه می‌گذرانند... وارد خانه شد و چشمش به زن نیمه عریان سرهنگ افتاد بدون معطلی پا به فرار گذاشت و خودش را برای توبیخی که انتظارش را می‌کشید آماده کرد... جریمه برونسی تمیز کردن ۱۸ دستشویی پادگان که در هر نوبت، ۴ نفر مامور نظافت شان بودند. ۷ روز از این جریمه می‌گذشت که سرهنگ برای بازرسی آمد و گفت: بچه دهاتی! سر عقل اومدی؟... عبدالحسین گفت: این ۱۸ توالت که سهله، اگه تا آخر سربازی کارم همین باشه؛ با کمال میل قبول می‌کنم؛ ولی دیگه توی اون خونه پا نمی‌ذارم... برونسی روز قبل از عملیات بدر مدام اشک می‌ریخت، علت را که پرسیدم برونسی گفت: دارم از بچه‌ها خداحافظی می‌کنم؟! چرا که خواب دیدم سپس افزود: بصورت امانت برات نقل می‌کنم و آن اینکه: در خواب بی بی فاطمه (س) را دیدم که فرمود: فلانی! فردا مهمان ما هستی، محل شهادت را هم نشان داد. همین چهار راهی که در منطقه عملیاتی بدر فرود هلی کوپتر است و به طرف نفت خانه و جاده آسفالت بصره-الاماره می‌رود و من در همین چهارراه باید نماز بخوانم، و بالاخره نیز این خواب در همانجا و همان وقتی برونسی گفته بود، به زیبایی تعبیر شد. و خودش، شهادتین را خواند و بدینگونه به سوی خدا پر کشید.... **شهید برونسی می‌گفت:**

"اگر می‌دانستم بامرگ من یک دختر در دامان حجاب می‌رود حاضر بودم هزاران بار بمیرم تا

هزاران دختر در دامان حجاب بروند."

برشی از زندگی سردار شهید، عبدالحسین برونسی - منبع: کتاب حیای شهدا، ناصر کاوه



کربلایی احمد پدرش می‌گفت: به حرم حضرت ابوالفضل دخیل بستم و زار زده بودم که یا قمر بنی هاشم من سلامت بچه‌هایم را از تو می‌خواهم. خلاصه اینکه کربلایی احمد این پسر اول را تحفه حضرت عباس (ع) می‌دانست، برای همین هم اسمش را گذاشت «عباس»... مریوان در زمان فرماندهی حاج احمد معروف بود به «قم کردستان». دلیلش هم همین توبه کردن‌های کله‌کنده‌های ضدانقلاب با نفس گرم بچه‌های سپاه مریوان بود. حاج احمد واقعا از تبحر عباس کیف می‌کرد. او با وجود وسواس عجیبی که نسبت به مسایل اطلاعاتی داشت، در بست حرف‌های عباس را قبول می‌کرد و کمتر بهش ایراد می‌گرفت...

بعضی از عراقی‌ها وقتی اسیر می‌شدند، خیلی دوست داشتند این فرمانده (از نگاه خودشان) اعجوبه و خشن را ببینند، و می‌دیدند، این دیدار کافی بود فقط چند دقیقه باشد. همین چند دقیقه نگاه آنها را به کلی عوض می‌کرد. هر کسی که برای یکبار هم حاج عباس را دیده باشد، به مهربانی و سعه صدر عباس کریمی شهادت می‌دهد، حتی برخی از عناصر کلیدی ضد انقلاب به این خصوصیت اعتراف کرده اند، همان‌هایی که حاج عباس با مدد نیروی ایمان و شجاعتش آنها را به آغوش اسلام بازگردانده بود... "کل اسباب و اثاثیه زندگی عباس کریمی، به عنوان فرمانده لشکر، نصف یک وانت هم نمی‌شد و فقط اسباب اولیه زندگی را داشتند و اهل تجمل‌گرایی نبود."

برشی از زندگی سردار سرلشگر شهید، عباس کریمی - منبع: کتاب مکارم اخلاقی شهید، ناصر کاوه



شهید حاج عباس کریمی

شهید کسی است که حقیقت و هدف الهی را درک کرد و برای حقیقت
پایداری کرد و جان داد. شهادت در اسلام نه مرگی است که دشمن
به مجاهد تحمیل می‌کند بلکه انتخابی است که وی با تمام آگاهی و
شعور و شناختش به آن دست می‌یازد. «و لا تقولوا لمن یقتل
فی سبیل الله اموات احیاء ولکن لا تشعرون» و آن کسی که در راه خدا
کشته شده مرده نپندارید بلکه او زنده ابدی است و لیکن همه شما این
حقیقت را در نخواهید یافت. (بقره ۱۵۴)



علاء را در کربلا
مهرگان
۱۳۹۴/۵/۲۸

بهمان گفت: «من تندتر می رم. شما پشت سرم بیاین.»
تعجب کرده بودیم. سابقه نداشت بیشتر از صد کیلومتر
سرعت بگیرد. غروب نشده، رسیدیم گیلان غرب. جلوی
مسجدی ایستاد. ما هم پشت سرش. نماز که خواندیم سریع
آمدیم بیرون. داشتیم تند تند پوتین هامان را می بستیم که
زود راه بیفتیم. گفت: «کجا با این عجله؟ می خواستیم به نماز

جماعت برسیم که رسیدیم.»





شهید
مهدی باکری

علی، حمید، مهدی هر سه برادر مفقود الجسد

گفتم: آقا مهدی، شما شهردار شهر هستید. اینجا چی کار می کنی؟ رفتگر همیشه چرا نیست؟ شما رو چه به جارو کردن؟! جارو رو بدین به من، شما آخه چرا؟ خیلی تلاش کردم تا بالاخره زیر زبون آقا مهدی رو کشیدم. گفتم: زن رفتگر محله، مریض شده بود؛ بهش مرخصی نمی دادن. می گفتن آگه شما بری، نفر جایگزین نداریم؛ رفته بود پیش شهردار، آقا مهدی بهش مرخصی داده بود و خودش اوامده بود جاش داشت جارو می زد. اشک تو چشمام حلقه زد. هر چی اصرار کردم، مهدی جارو رو بهم نداد و خواهش کرد که هرچه سریعتر برم تا دیگران متوجه نشن. رفتگر آن روز شهردار اورمیه مهدی باکری بود... در عملیات خیبر به مهدی باکری خبر داده شد؛ برادرت شهید شده است و می خواهیم پیکرش را برگردانیم. ولی مهدی اجازه نداد و از پشت بی سیم این جمله تاریخی را به زبان آورد: «همه آن ها برادرای من هستند، اگر توانستید همه را برگردانید، حمید را هم بیاورید.» آن هنگام حمید باکری قائم مقام لشکر عاشورا بود...

مهدی در عملیات بدر بر اثر اصابت تیر مستقیم دشمن به شهادت رسید و هنگام انتقال پیکرش مورد هدف آرپی جی دشمن قرار گرفت و دریا آرامگاه ابدی اش شد. نقش شهید باکری و لشکر عاشورا در حماسه قهرمانانه خیبر و تصرف جزایر مجنون و مقاومتی که آنان در دفاع پاتک های توان فرسای دشمن از خود نشان دادند بر کسی پوشیده نیست. شهیدان علی، مهدی و حمید باکری، هر سه برادر، مفقود الجسد هستند...

برشی از زندگی سردار سرلشگر شهید، مهدی باکری - منبع: کتاب تواضع و فروتنی شهدا، ناصر کاوه

A close-up portrait of Ali Hassan al-Majid, a man with a grey beard and mustache, wearing a traditional white and black checkered keffiyeh and a black agal. He is looking slightly to the left with a serious expression.

علی حسن المجید پسر عموی
صدام در دهه ۸۰ میلادی بود که
به لقب علی شیمیایی معروف
شد. علی شیمیایی در کشتار
و آواره کردن و سرکوب خونین
قیام شیعیان عراق در پی حمله
ارتش بعثی به کویت، دست
داشتن در قتل آیت الله محمد
صادق الصدر و ۲ پسرش، کشتار
صدها نفر از شیعیان معترض
به این جنایت و کشتار پنج هزار
کرد در حلبچه، با بمب شیمیایی
او را به سنگدل ترین همدست
صدام تبدیل کرده بود...

یاد و خاطره روز ۲۵ اسفند ۱۳۶۶ که در آن ۵۰۰۰ نفر از مردم کرد عراق، بر اثر بمباران شیمیایی توسط ارتش بعث عراق به **شهادت** رسیدند، گرامیباد.



بر اساس اعلامیه‌های کمیسیون ویژه سازمان ملل (UNSCOM)، ارتش رژیم بعث در خلال سال‌های ۱۹۸۳ و ۱۹۸۸، از ۱۸۰۰ تن گاز خردل، ۱۴۰ تن گاز اعصاب تابون و ۶۰۰ تن گاز اعصاب سارین استفاده کرده است که از طریق ۱۹۵۰۰ بمب هوایی، ۵۴۰۰۰ گلوله توپ و ۲۷۰۰۰ راکت کوتاه برد شلیک شده است. ارتش رژیم بعث در ۳۷۸ مورد حمله شیمیایی در طول ۸ سال موجب جان باختن و زخمی شدن بیش از یکصد هزار نفر شده، مجروحانی که هنوز خود و خانواده و نسل‌هایشان بدلیل در معرض قرار گرفتن جنگ افزارهای شیمیایی رنج می‌برند. حجم استفاده از بمب‌های شیمیایی در طول ۸ سال جنگ تحمیلی بقدری بوده که می‌توان اعلام کرد که ایران پس از ژاپن دومین کشور آسیب دیده جهان از نظر مواجهه با سلاح‌های کشتار جمعی است...

فقط در بمباران شیمیایی شهر کرد نشین حلبچه، کردستان عراق در ۲۵ اسفند ۱۳۶۶، فقط در عرض چند دقیقه ۵،۰۰۰ نفر به شهادت رسیدند و نزدیک به ۱۰،۰۰۰ نفر را زخمی کرد که اکثراً از غیرنظامیان بودند؛ صدها تن دیگر بر اثر عواقب، بیماری‌ها و نقص جسم در هنگام تولد در سال‌ها پس از حمله کشته شدند و یا معلول به دنیا آمدند

شکست انتقام

ارتش رژیم بعث در طول ۸ سال جنگ تحمیلی به صورت گسترده‌ای از سلاح‌های شیمیایی در مناطق حاج‌عمران، زرده، نسا‌دیره، نسا‌دیره سفلی، شاه‌مادیره، باباجانی، دودان و شیخ‌صله، مریوان، بانه و روستاهای مجاور، پیرانشهر، نودشه؛ سردشت، اشنویه، سوما، طلائیه، جزایر مجنون؛ مناطق عملیاتی والفجر ۲، والفجر ۴، رمضان خیبر، بدر کربلای ۴، کربلای ۵ و کربلای ۱۰ در ایران و مناطق حلبچه، ام‌الرصاص، بصره، فاو، حتی نجف و کربلا در عراق بوده است...



شهید

محمد حسین یوسف الهی

شهیدی که چشم برزخی داشت

حاج قاسم وصیت کرده بود تا وی را در جوار شهید یوسف الهی به خاک سپارند. با مجروح شدن محمد حسین برای ملاقاتش به بیمارستان رفته بودم؛ نمی دانستم در کدام اتاق بستری است. در حال عبور از سالن بودم که یکدفعه صدایم کرد: مادر! بیا اینجا. وارد اتاق شدم. خودش بود، محمد حسین من. اما به خاطر هر دو چشمش را بسته بودند! بعد از کمی صحبت گفتم: مادر! چطور مرا دیدی؟! مگر چشمانت بسته نبود؟ اما هرچه اصرار کردم، بحث را عوض کرد... پنجمین بار که مجروح و شیمیایی شد سال ۱۳۶۲ بود. حسین را به بیمارستان شهید لبافی نژاد تهران آوردند. من و برادر دیگرم با اتوبوس راهی تهران شدیم. ساعت ۱۰ شب به بیمارستان رسیدیم. با اصرار وارد ساختمان بیمارستان شدیم. نمی دانستیم کجا باید برویم. جوانی جلو آمد و گفت: شما برادران محمد حسین یوسف الهی هستید؟ با تعجب گفتم: بله. جوان ادامه داد: حسین گفت: برادران من الان وارد بیمارستان شدند. برو آنها را ببوار اینجا! وارد اتاق که شدیم، دیدیم بدن حسین سوخته ولی می تواند صحبت کند. اولین سؤال ما این بود: از کجا دانستی که ما آمدیم؟ لبخندی زد و گفت: چیزی نپرسید؛ من از همان لحظه که از کرمان راه افتادید، شما رامی دیدم! حسین حتی رنگ ماشین و ساعت حرکت ما را هم گفت!

شهید یوسف الهی از ۱۹ تا ۲۴ سالگی در تمام سالها به غیر از روزهای حرام، روزه بود، نماز شیش تا ۳ ساعت طول می کشید و دائماً ذکر خدا می گفت و...

برشی از زندگی سردار شهید، یوسف الهی - منبع: کتاب معجزه الهی و کرامات اهل بیت، ناصر کاوه



شهید

مهدی رضایی مجد

ورزشکار شهیدی که مدالش را از حضرت زهرا(س) گرفت

بالاترین مدال تقوا میرسد به شهید مهدی رضایی مجد، کاپیتان تیم ملی جوانان... کسی که یک قدم تا صعود و جهانی شدنش فاصله نبود، اما توپ و دروازه را ول کرد و تفنگ در دست گرفت. ای شهید! تو پرسپولیس را رها کردی و شدی اهل کربلا پنج... تو آنقدر عاشق بودی که حتی درخشش قراردادهای میلیونی آن زمان نیز نتوانست تو را به خودش جذب کند. تو مدال خونین حسینی(ع) را برگردنت انداختی. از زمین دل کندي و عاشق آسمان شدی و قید شهرت زمینی را زدی و به خمینی، دل دادی. تو خنکی هوای ساحل و دریا و قدم زدن را بی خیال شدی و رفتی زیر آفتاب جانسوز، تا بر روی خاک های سرخ سوزان دوییدی تا که، شرمنده پدر و مادرشدا نباشی..مهدی رضایی مجد را می توان یکی از مظلومترین چهره های فوتبال این سرزمین قلمداد کرد. کاپیتان تیم ملی فوتبال جوانان ایران که به پیراهن پرسپولیس رسید و می توانست مانند هم دوره های هاش به یک اسطوره در فوتبال کشورمان تبدیل شود، ولی هدف والاتری را برگزید و برای دفاع از نظام مقدس جمهوری اسلامی و خاک میهن راهی جبهه های جنگ شد...

مهدی که روزگاری اورا با مارادونا مقایسه می کردند و سودای حضور در فوتبال اروپا را داشت، به مقام شهادت در کربلای ۵، دست پیدا کرد تا نامش برای همیشه جاودانه شود و مدال پرافتخار شهادت را از حضرت زهرا (س) گرفت. مهدی رضایی مجد کاپیتان وقت تیم فوتبال جوانان ایران در سال ۱۳۶۱ و ۱۳۶۲ بود...

برشی از زندگی ورزشکار خوش اخلاق، شهید مهدی رضایی مجد - منبع: کتاب شهدای ورزشکار، ناصر کاوه



شهید
کاظم کاوه

پسر م فدای امام زمان (عج)

رضایت نامه را گذاشت در مقابل چشم مادرش، با شیرین زبانی و ادب خطاب به مادرش گفت: برگه‌ام را چه امضا کنی، چه امضا نکنی من میرم جبهه؟! اما اگه امضا کنی، خیالم راحت می شود که راضی هستی. با شوخی گفت: شاید بعد از عملیات جنازه ام هم پیدا نشه... در دل مادرش آشوبی به پا شد، سرانجام رضایت نامه را مادر امضا کرد...

پسر از شدت خوشحالی و شوق سر به سر مادرش می گذاشت و با خنده گفت: جنازه ام رو که آوردند، یه وقت خودت رو گم نکنی، بی هوش نشی، گریه نکنی، اول چادرت رو محکم بگیر. سرت را هم بالا بگیر، قرص و محکم اول ذکر یه یا زهرا (س) بگو و با صدای بلند بگو: "پسر م فدای امام زمان (عج) خودم و خانواده ام فدای خمینی."

کاظم کاوه چون خیلی کوچولو و ریزه بود، لباس نظامی برایش معمولاً گشاد بود. شلوار و پیراهن نظامی اندازه اش نبود و هر چی می گشتند، شلوار و پیراهن اندازه اش کم پیدا می شد. سالها گذشت، بعد از هفده سال "پیراهنش اندازه اش شده بود؟! هیچ کس باورش نمی شد، برادران تفحص همه استخوان های کاظم را در همان پیراهن گشادش جا داده بودند" و برای خانواده اش به ارمغان آورده بودند... در وصیتنامه اش نوشته بود: دنیا جای ماندن نیست بلکه مکانی برای آزمایش های کوچک و بزرگی است که سرنوشت اصلی انسان را تعیین می کند. مراقب باشید که این آزمایش ها را به نحو احسن بگذرانید... شهادت نزد من از غسل هم شیرین تر است...

برشی از زندگی بسیجی شهید، کاظم کاوه - منبع: کتاب به رنگ عشق، ناصر کاوه



شهید

میترا (زینب) کمایی

شهیده ۱۴ ساله که منافقین با روسری، خفه اش کردند

... زینب در دفتر خودسازی خود جدولی کشیده بود که ۲۰ مورد داشت؛ از نماز به موقع، یاد مرگ، همیشه با وضو بودن، خواندن نماز شب، نماز غفیله، نماز امام زمان (عج)، ورزش صبحگاهی، قرآن خواندن بعد از نماز صبح، حفظ کردن سوره‌های قرآن کریم، دعا کردن در صبح و ظهر و شب، کمتر گناه کردن تا کم خوردن صبحانه، ناهار و شام...

دخترم جلوی این موارد ستون‌هایی کشیده بود و هر شب بعد از محاسبه کارهایش جدول را علامت می‌زد. من وقتی جدول را دیدم به یاد سادگی زینب در پوشیدن و خوردن افتادم به یاد آن اندام لاغرو نهیفش که چند تکه استخوان بود، به یاد آن روزه‌های مداوم و افطارهای ساده، به یاد نماز شب‌های طولانی و بی‌صدایش، به یاد گریه‌های او در سجده‌هایش و دعا‌هایی که در حق امام خمینی (ره) داشت. زینب در عمل، تک‌تک موارد آن جدول خودسازی و خیلی از چیزهایی که در آن جدول نیامده بود را رعایت می‌کرد... فعالیت‌های مذهبی زینب، مورد غضب منافقین قرار گرفته بود، چونکه در محافل با کمونیست‌ها و منافقین بحث می‌کرده و رسوای شان می‌ساخت «کوردلان منافق در آخرین نماز مغرب اسفند ماه سال ۱۳۶۰ هنگام بازگشت از مسجد، زینب را ربودند؛ سپس با گره زدن چادرش او را خفه کرده و مظلومانه به شهادت رساندند.» پیکر مطهر زینب، ۳ روز بعد پیدا شد و با پیکرهای غرق به خون ۳۶۰ شهید عملیات «فتح المبین» در اصفهان تشییع و در گلستان شهدای اصفهان دفن شد...

برشی از جنایت منافقین خلق علیه مردم ایران، شهیده زینب کمایی - منبع: کتاب خودسازی شهدا، ناصر کاوه

کجائید اسبھ سمدان

بلأجوان کدش کربلانی



ما باید در داخل خانه هایمان ، در داخل محیط کارمان ، یک عکس شهید داشته باشیم. من معتقد هستم هر ایرانی باید در خانه خود یک عکس شهید داشته باشد. ما نباید راه نور را ببندیم ، ما نباید پرده ها را بکشیم. باید باز کنیم ، این نور بتابد به داخل خانه های ما. این حس تعلق به شهید نباید در یک مجموعه مختصری و مشخصی به عنوان خانواده شهید بماند. هر ایرانی باید در خانه خودش یک عکس شهید داشته باشد.

بخشی از سخنرانی شهید سلیمانی



شهید حاج قاسم سلیمانی



از روح شهید



برای معرکه



ادامه راه



محمد نجوا هم



یادتان باشد به کمک خدای متعال، با همراهی خدای متعال، با هدایت خدای متعال و بندگان خالص و صالح پروردگار میتوانیم این راه [رقم زدن نظم جهانی فردا] را طی کنیم. پیامبر اکرم، اهل بیت مکرّمش، شهدای این راه، شهیدانی که در مقابل چشم ما به شهادت رسیدند، [مانند] شهید نصرالله، شهید هنتیه، شهید سلیمانی، شهید یسنوار و از این قبیل شهدای عزیزمان، از روح اینها کمک بخواهیم، استمداد کنیم، راه را پیش برویم.



هرجا بهتر از خودتان دیدید، او را بیاورید به جای خودتان. این
است تبلیغ عالی راهتان و آرمانتان و تشکیلاتتان.

حزب جمهوری اسلامی (گفتارها، گفتگوها، نوشته‌ها)، ص ۲۷۲



شہید مہدیٰ رجب بیگ

از یک سو باید بمانیم تا شهید آئندہ شویم و از سوی دیگر، باید شهید شویم تا آئندہ بماند! ہم باید امروز شهید شویم تا فردا بماند و ہم باید امروز بمانیم تا فردا شهید نشود! عجب دردی! کاش راہی بود تا امروز شهید شویم و فردا باز زندہ گردیم تا دوبارہ شهید شویم.



فرهنگ شهادت یعنی فرهنگ تلاش کردن
با سرمایه‌گذاری از خود برای اهداف
بلندمدت مشترک بین همه‌ی مردم؛ که
البته در مورد ما آن اهداف، مخصوص
ملت ایران هم نیست، برای دنیای اسلام
بلکه برای جهان بشریت است... ۱۳۹۳/۱۱/۲۷